

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جایگاه اهل بیت "ع" در اسلام و امت اسلامی

گزیده مقالات فارسی
چهاردهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی

خرداد ماه ۱۳۸۰ هـ.ش
ربیع الاول ۱۴۲۲ هـ.ق

گردآوری و تنظیم
سید جلال میرآقایی

کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی (چهاردهمین: ۱۳۸۰: تهران).

جایگاه اهل بیت "ع" در اسلام و امت اسلامی: کزیده مقالات فارسی چهاردهمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی خرداد ماه ۱۳۸۰ ه.ش. = ربیع الاول ۱۴۲۲ ه.ق / گردآوری و تنظیم جلال میرآقایی؛ [به سفارش مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی] - تهران: بنیاد اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱. ۶۲۴ ص.

۴۰۰۰ ریال: ISBN 964-7577-02-8
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

۱. وحدت اسلامی -- کنگره ها. ۲. وحدت اسلامی -- مقاله ها و خطابه ها. ۳. خاندان نبوت -- احادیث اهل سنت. ۴. خاندان نبوت -- مقاله ها و خطابه ها. الف. میرآقایی، جلال، گردآورنده، ب. مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ج. بنیاد اندیشه اسلامی. د. عنوان. ه. عنوان: کزیده مقالات فارسی چهاردهمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی: خرداد ماه ۱۳۸۰ ه.ش. = ربیع الاول ۱۴۲۲ ه.ق.

۲۹۷/۴۸۲

۵/۵۱۳۳۳/۵۱۸۴
۱۳۸۰

نام کتاب: جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) در اسلام و امت اسلامی

ناشر: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - پانزدهمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی

گردآوری و تنظیم: سید جلال میرآقایی

حروفچینی و صفحه بندی: علمی کتبی

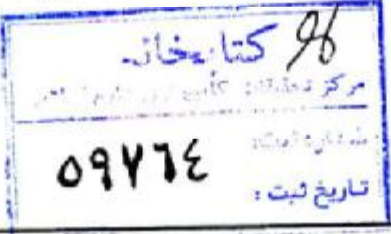
تاریخ نشر: خرداد ماه ۱۳۸۱ ه.ش - ربیع الاول ۱۴۲۳ ه.ق

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

ISBN: 000-000-000-0



توزیع: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - تهران - ص. پ ۱۱۳۶ - ۱۳۱۸۵

تلفن: ۸۸۴۸۹۷۴ - ۸۸۴۸۹۷۵ - ۸۱۵۳۲۶۳ - ۸۸۴۸۹۷۴

فهرست

۷	۱ - مقدمه.....
	سید جلال میرآقایی
۹	۲ - وحدت اسلامی بر پایه مرجعیت علمی اهل بیت.....
	آیت الله محمد علی تسخیری
۶۹	۳ - وحدت اسلامی یا وفاق تشیع و تسنن در نهج البلاغه.....
	سعید خوجمندی خیرآبادی
۱۱۱	۴ - تبارشناسی و سرآمد تبارشناسان معاصر.....
	سید محمود مرعشی نجفی
۱۶۹	۵ - دودمان حسن مثنی.....
	علی دوانی
۱۸۱	۶ - انتشار سادات حسنی در جهان با تکیه بر سلسله طباطبائیان.....
	عبدالکریم بی‌آزار شیرازی
۲۲۵	۷ - اهل بیت در کتاب و سنت.....
	فاطمه زهرا داودی
۲۵۵	۸ - اهل بیت در کتاب و سنت.....
	سید محمد میرتبار
۲۷۳	۹ - اهل بیت در کتاب و سنت.....
	عبد الرحمن سرپازی
۳۱۱	۱۰ - اهل بیت در کتاب و سنت.....
	رامین آخوند قورچایی
۳۴۵	۱۱ - محبت اهل بیت در قرآن و سنت.....
	اسماعیل قدیری
۳۶۹	۱۲ - مهر حسین ابن علی در فرهنگ کردان شافعی مذهب.....
	دکتر سوران کردستانی

- ۱۳ - محبت اهل بیت نزد شاعران و عرفای کرد شافعی مذهب ۴۱۱
 احمد زینلی وند
- ۱۴ - جایگاه اهل بیت نزد فرقه‌های تصوف ۴۲۵
 مرتضی دوستی ثانی
- ۱۵ - تحقیقی مختصر دربارهٔ غلات ۵۰۳
 سعید جلال میرآقایی
- ۱۶ - نگاهی به حرکت‌های غلات در تاریخ اسلام ۵۳۵
 کیوان لؤلؤنی
- ۱۷ - عصر طلایی مغرب در دورهٔ حاکمیت ادرسیان ۵۵۳
 سعید محمد ریاضی
- ۱۸ - بررسی تأثیر نفوذ اهل بیت و علویان در شکل‌گیری خلافت فاطمیان
 در مغرب (شمال آفریقا) ۵۸۳
 محمد علی چلوئنگر
- ۱۹ - بیانیه پایانی چهاردهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی ۶۱۵
- ۲۰ - سرفصل‌های موضوعی چهاردهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی ۶۲۳

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی هر سال به مناسبت سالروز میلاد پیامبر ختمی مرتبت حضرت محمد مصطفی (ص) و ولادت امام جعفر صادق (ع) در هفته مبارک وحدت از سوی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی در تهران برگزار می‌شود.

در این کنفرانس که با هدف آشنایی اندیشمندان جهان اسلام از مذاهب مختلف، با دیدگاه‌های علمی یکدیگر بر پا می‌شود، علاوه بر مسائل و مشکلات سیاسی و فرهنگی جاری امت اسلام، موضوعهای علمی و فکری اسلامی که می‌تواند اساس وحدت آنان باشد مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

چهاردهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی هم در خردادماه ۱۳۸۰ با شرکت جمع کثیری از دانشمندان و فرهیختگان عالم اسلام با شکوه تمام برگزار شد.

موضوع کنفرانس «جایگاه اهل بیت در اسلام و امت اسلامی» یکی از پر جاذبه‌ترین مباحث دینی بود که در سه روز پیاپی محور بحث و گفتگوی عالمان و متفکران قرار گرفت.

استقبال کم‌نظیر اندیشمندان اسلامی داخل و خارج کشور از این موضوع که سخنرانیها، مقالات، مصاحبه‌ها و بحث و گفتگوهای شرکت‌کنندگان، بازتاب گویای آن است، نشان‌دهنده عشق و علاقه وافر همه مسلمانان به خاندان رسالت و جایگاه ویژه اهل بیت پیامبر در جوامع اسلامی است.

این حالت عاطفی و احساسات شورانگیز در بین امت اسلام از شرق آسیا تا جنوب و غرب آفریقا و همه مناطقی که آنان زندگی می‌کنند گسترده است و منشأ آن آیات فراوان کتاب خدا و روایات متواتر نبوی است.

شناخت این احساسات شورانگیز و بهره‌گیری صحیح از آن یکی از محورهای اساسی وحدت مسلمانان و سرمایه عظیم دینی جهت پیوند دادن دل‌های پراکنده آنان است.

مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی با درک صحیح موقعیت، موضوع فوق را برای چهاردهمین کنفرانس وحدت برگزیده و عمده بحثها، گفتگوها و تلاشهای علمی خود را در سال ۱۳۸۵ بر آن متمرکز ساخت.

و اینک که در آستانه پانزدهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی هستیم با تقدیم گزیده مقالات فارسی کنفرانس چهاردهم به خوانندگان عزیز خداوند بزرگ را شاکریم که توفیق چنین خدمتی را به خدمتگزاران به اهل بیت پیامبر در مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی ارزانی داشت. امیدواریم این خدمتگزاری همچنان ادامه یابد و احیای اندیشه‌های ناب اسلامی سرلوحه تلاشهایمان باشد. در پایان جا دارد از زحمات و خدمات حضرت آیت الله واعظ زاده خراسانی دبیر کل سابق مجمع که کنفرانس‌های مجمع تا چهاردهمین آن تحت نظر و هدایت ایشان برگزار شده است قدردانی و تشکر نموده و برای حضرت آیت الله محمدعلی تسخیری دبیر کل جدید آرزوی توفیق نمایم.

سید جلال میرآقایی
دبیر هیأت علمی چهاردهمین کنفرانس
بین‌المللی وحدت اسلامی

وحدت اسلامی بر پایه

مرجعیت علمی اهل بیت (علیهم السلام)

آیت الله محمد علی تسخیری

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

مرجعیت علمی مسلمانان صدها سال محور بحث و گفتگو بوده است. مسلمانان هرچه از صدر اسلام و عصر صدور قرآن و سنت فاصله گرفته‌اند، اهمیت این بحث نزد آنان افزایش یافته. و نیازشان به وجود فصل مشترکی برای اتحاد و همبستگی نمایانتر شده است.

از آنجا که قرآن کریم و سیره و سنت پیامبر اکرم، دو محور اساسی و چارچوب واقعی اتحاد امت اسلام هستند، اتفاق نظر بر مرجعیتی علمی که تفسیر کننده قرآن و سنت بوده، پرده از چهره معانی آنان بردارد، و با رأی قاطع خویش به اختلافات فقهی و کلامی پایان دهد، اجتناب ناپذیر می‌نماید.

مادر این تحقیق با فرض انحصار این مرجعیت به اهل بیت پیامبر گفتگویی علمی را آغاز می‌کنیم. فایده این انحصار آن است که بحث در چارچوبی مشخص و شفاف طرح می‌گردد، و از پراکنده‌گویی و تشتت رأی جلوگیری

می‌شود.

و صد البته که ثوری فوق دارای مبانی محکم و استواری است که هنگام بحث از مرجعیت علمی از دیدگاه کتاب و سنت به ارائه آن می‌پردازیم. زیرا کتاب و سنت دو منبع مقدس هستند که همه فرق و مذاهب اسلامی آن را پذیرفته و به آن استدلال می‌کنند.

بنابراین هدف مادر این بحث اثبات مرجعیت اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) است در این راه از دایرة المعارفهای حدیثی، فقهی و تاریخی اهل سنت بیش از کتب شیعه بهره می‌گیریم. زیرا شیعیان تردیدی در مرجعیت اهل بیت ندارند، و این یک اصل کلی و پذیرفته شده در مذهب آنان است. این دیگران هستند که مورد خطاب اصلی ما هستند، و بحث در واقع متوجه آنها است، و در چارچوبی علمی، عمیق و مورد اتفاق پیش می‌رود تا مرجعیتی را به اثبات برساند که در شکل و محتوا مورد اجماع همه مسلمانان باشد.

دستیابی به این مقصد مشترک می‌تواند بر اختلافات تاریخی مسلمانان چیره گشته و بر فصل مشترکی تاکید کند که مسلمانان رادر حال و آینده گرد هم آورد. علاوه بر آن از تلف شدن بخش عظیمی از معارف اسلامی که اکثریت مسلمانان بی تفاوت از کنار آن عبور کرده و از آن بهره نمی‌گیرند - علی‌رغم اینکه دریایی موج و سرشار از معارف است - جلوگیری کند.

این بحث شامل چند محور است و هر محور در برگیرنده مجموعه‌ای از استدلالهایی که نتایج علمی به همراه دارد. نتیجه هر دسته از استدلالها به طور طبیعی پایه‌ای برای مرحله بعدی است که به تدریج و طبق شیوه‌ای استقرایی رو به کمال می‌رود تا در پایان مقدمه‌ای برای دستیابی به نتایج مطلوب باشد.

فصل اول:

مرجعیت علمی مسلمانان از نظر قرآن و سنت

منظور از مرجعیت علمی - همان طور که اشاره شد - نقطه مشترکی است که مورد اتفاق مسلمانان و پایان دهنده اختلافات آنها، مخصوصاً در عرصه های فقهی و اعتقادی باشد. این مرجعیت حقایق قرآن و سنت را به گونه ای بازگو می کند که مانع از برخورد بین مسلمانان می شود. از آنجا که قرآن کریم و سنت شریف نبوی دو منبع مقدس نزد همه مسلمانان هستند اجازه دهیم که آنها خود این مرجعیت را با نام و نشان به ما معرفی کنند. البته در اینجا وارد مباحث اصولی درباره حجیت ادله نمی شویم زیرا بنای ما بر این است که به هیچوجه از اصول مورد اتفاق بویژه آنهایی که مربوط به حجیت و دلالت احادیث و برخی از نصوص است خارج نشویم.

ما با استقراء پیرامون مرجعیت علمی در آیات قرآن کزیم و سنت نبوی به اینجا رسیده ایم که در این نصوص به مرجعیتی غیر از مرجعیت اهل بیت اشاره نشده است. هر چند برخی احادیث ضعیف دیگر وجود دارد که مورد اختلاف مسلمانان است لذا آنها را رها کرده و به نصوصی روی آورده ایم که مورد اتفاق همه است.

با توجه به محدوده و چارچوبی که برای بحث تعیین کرده ایم مروری سریع بر ادله کتاب و سنت می کنیم بگونه ای که هم بحث به درازا نکشد و هم به مقصد

نزدیک‌تر شویم.

در آغاز به بررسی آیات قرآن که با احادیث شریف نبوی تفسیر شده‌اند می‌پردازیم:

مرجعیت علمی اهل بیت در قرآن مجید

۱- آیه ذکر:

فاسألوا اهل الذکر ان کتم لا تعلمون^(۱)

از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی‌دانید.

در تفسیر ابن جریر طبری به سندش از جابر جعفی آمده است:

هنگامی که این آیه نازل شد علی (ع) فرمود:

«نحن اهل الذکر»^(۲) ما اهل ذکر هستیم.

و حارث می‌گوید:

سألت علیاً عن هذه الآية «فاسألوا اهل الذکر» فقال: «والله انا نحن اهل

الذکر، نحن اهل الذکر، نحن اهل العلم ونحن معدن التأویل والتنزیل»^(۳).

از علی (ع) درباره آیه «فاسألوا اهل الذکر» پرسیدم فرمود: به خدا قسم ما

اهل ذکر هستیم، ما اهل ذکر هستیم، ما اهل علم هستیم و ما معدن تأویل و تنزیل

هستیم.

۲- راسخان در علم:

وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم.^(۴)

تأویل قرآن را کسی جز خدا و راسخان در علم نمی‌داند.

علی (ع) در خطبه‌ای می‌فرماید:

ابن‌الذین زعموا انهم الراسخون في العلم دوننا، كذباً وبقيا علينا أن رفعنا
الله ووضعمهم واعطانا وحرهم وادخلنا واخرجهم بنا يستطي الهدى ويستجلي
العمى،^(۵)

کجایند کسانی که پنداشتند آنان - نه ما - دانایان علم قرآنند؟ به دروغ و
ستمی که بر ما می‌رانند. خدا ما را بالا برده و آنان را فرو گذاشته، به ما عطا کرده
و آنان را محروم داشته، ما را در - حوزه عنایت خود - درآورد، و آنان را از آن
بیرون کرد. راه هدایت را با راهنمایی ما می‌پویند، و روشنی دل‌های کور را از ما
می‌جویند.^(۶)

۳ - علم کتاب نزد کیست؟!

ويقول الذين كفروا لست مرسلًا قلى بالله شهيداً بيني وبينكم ومن عنده
علم الكتاب^(۷)

آنها که کافر شدند می‌گویند «تو پیامبر نیستی» بگو «کافی است که خداوند
وکسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست. میان من و شما گواه باشند.
ابو سعید خدری گوید «سألت رسول الله عن هذه الآية قال: «ذاك اخي
علي ابن ابي طالب»^(۸).

از رسول خدا درباره این آیه سؤال کردم فرمود: «او برادرم علی بن ابی
طالب است.

۴ - آیه تطهیر:

إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم
تطهيرا.^(۹)

همانا خداوند خواسته است تا پلیدی و گناه را از شما اهل بیت ببرد و شما را کاملاً پاک سازد.

پیامبر اکرم در تفسیر این آیه می‌فرماید:

انا و اهل بیتی مطهرون من الذنوب.^(۱۰) من و خانواده‌ام از گناهان پاک هستیم.

و نیز می‌فرماید:

انا و علی و الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين مطهرون معصومون^(۱۱)
من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاک و معصوم هستیم.
آیه تطهیر بر عنایت ویژه خداوند به اهل بیت پیامبر و دوری آنان از لغزش و انحراف تأکید می‌کند. تا آنان نمونه‌های بلند انسانیت باشند و در اختلافات در سایر مصادر و منابع دین مورد رجوع مسلمانان باشند.

۵- اجر رسالت:

قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى^(۱۲)

بگو در برابر آن - رنج بیست و سه سال رسالت - مزدی از شما نمی‌خواهم جز دوستی و محبت نزدیکانم.

عبدالله ابن عباس روایت می‌کند: وقتی از رسول خدا درباره این آیه پرسیدند که: «من هم القربى؟» قال: «علی و فاطمة و ابناها»^(۱۳) خویشان تو کیستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسرش.

سعید بن جبیر نیز می‌گوید: «آنها خویشان از آل محمدند»^(۱۴)

این آیه دلها و خردها را به اهل بیت پیامبر پیوند می‌دهد و تأکید می‌کند که دوستی واقعی با آنان اجر رسالت است. و موالات با آنان - حداقل در بعد

علمی - مودت حقیقی است.

و شاید بتوان از آیه کریمه «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله»^(۱۵) (بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست داشته باشد) تلازم بین «پیروی کردن» و «محبت» را استفاده کرد.

مرجعیت اهل بیت از دیدگاه سنت شریف نبوی

۱- حدیث کساء:

«حدیث کساء» مقصود از اهل بیت را در آیه تطهیر روشن می سازد: ابن عباس روایت می کند: اخذ رسول الله (ص) ثوبه فوضعه علی علی و فاطمه و حسن و حسین و قال: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً»^(۱۶)

پیامبر اکرم عبایش را گرفت و روی علی و فاطمه و حسن و حسین انداخت و فرمود: «همانا خداوند می خواهد هرگونه آلودگی گناه را از شما برده و شما را پاک کند، پاک کردنی.

وام سلمه می گوید: وقتی این آیه نازل شد: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً» رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و بر آنان عبایی خیری انداخت و فرمود:

اللهم هؤلاء اهل بیتی، اللهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً.

خدایا اینان اهل بیت من اند. خدایا پلیدی را از آنان ببر و آنان را پاک و پاکیزه بگردان.

قالت ام سلمة لرسول الله: «الست منهم؟ قال انت الي خيرا!

ام سلمه به پیامبر عرض کرد: آیا من از آنان (اهل بیت) نیستم؟ پیامبر فرمود: تو زن خوبی هستی.^(۱۷)

این حدیث را عطاء ابن یسار، ابو سعید خدری، ابو هریره، حکیم ابن سعد، شهر ابن حوشب، عبدالله ابن مغیره، عطاء ابن ابی ریح، عمره ابن افعی و علی ابن الحسین زین العابدین (ع) از ام سلمه نقل کرده‌اند.

همچنانکه همین حدیث را صفیه بنت شیبه، عوام ابن حوشب به واسطه تمیمی و جمیع ابن عمیر از عایشه به شکل زیر نقل کرده‌اند:

خرج النبي عداة وعليه مزطٌ مرخلٌ من شعر اسود، فجاء الحسن بن علي فأدخله، ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثم جاء علي فأدخله، ثم قال: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً»^(۱۸).

روزی پیامبر اکرم در حالی که لباسی منقوش از پشم سیاه بر تن داشت بیرون آمد، پس حسن ابن علی (ع) آمد او را زیر لباسش جای داد، سپس حسین (ع) آمد و در زیر لباس پیامبر جای گرفت، سپس فاطمه (س) آمد او را نیز داخل کرد بعد از آن علی (ع) وارد شد، پیامبر او را هم در زیر لباسش گرفت و فرمود: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً».

حدیث کساء را جمع زیاد دیگری از صحابه نقل کرده‌اند. از جمله:

ابو سعید خدری، ابو برزه، ابو الحمراء، ابو ایلی انصاری، انس ابن مالک، براء ابن عازب، ثوبان، جابر ابن عبدالله انصاری، زید ابن ارقم، زینب بنت ابی سلمه، سعد ابن ابی وقاص، صبیح مولی ام سلمه، عبدالله ابن جعفر، عمر ابن

ابی سلمه، عمر ابن خطاب و دیگران.

روایات این راویان تصریح می‌کند که منظور پیامبر از اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) هستند و اکثر اسانید این روایات از صحاح سته و سایر موسوعات حدیثی اهل سنت نقل شده است.^(۱۹)

۲ - حدیث ثقلین؛

حدیث ثقلین نیز منظور از اهل بیت را که همان عترت هستند آشکار می‌سازد و مرجعیت عام آنها را بیان می‌کند.
پیامبر اکرم در حدیث ثقلین می‌فرماید:

انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی، احدهما اعظم من الاخر:
کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض، وعترتی اهل بیته، ولن یتفرقا
حتی یردا علی الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما.^(۲۰)

من در میان شما چیزی را بر جای می‌گذارم که بعد از من گمراه نشوید. یکی از آنها که بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا است، ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده است. (و دیگری) عترت و خاندان من هستند. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. پس ببینید (مواظب باشید) که بعد از من چگونه با آنها رفتار می‌کنید.

در روایت دیگری پیامبر اکرم می‌فرماید:

انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر: کتاب الله تعالی
وعترتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی
الحوض،^(۲۱)

من در میان شما دو چیز گرانبها (یا سنگین) بر جای گذاشتم که یکی از

دیگری بزرگتر است. کتاب خداوند متعال و عترتم. نگاه کنید که بعد از من چگونه با آنها رفتار می کنید؟ آنها از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

حدیث ثقلین «اهل بیت» را همتای «قرآن» قرار داده است. این حدیث رانیز بیش از سی و سه نفر از اصحاب روایت کرده اند. از جمله: ابو ایوب انصاری، ابو ذر غفاری، ابو سعید خدری، ابو شریح خزاعی، ابو قدامه انصاری، ابو هریره، ام سلمه، انس ابن مالک، خزیمه ذو الشهادتین، سعد ابن ابی وقاص، زید ابن ثابت، سلمان فارسی، عبدالرحمن ابن عوف، عبدالله ابن عباس، عمر ابن خطاب و عمرو بن عاص^(۲۳).

با توجه به حدیث ثقلین برخی از علمای اهل سنت (محمد ابو زهره) استدلال کرده اند که منظور از مرجعیت، در این حدیث، مرجعیت فقهی است. و به تعبیر او «لایدل علی امامة السیاسة وانه ادل علی امامة الفقه والعلم»^(۲۳). این حدیث بر مرجعیت اهل بیت در امور سیاسی دلالت نمی کند زیرا دلالتش بر امامت در فقه و علم بیشتر است.

در اینجا قصد مناقشه با او در مورد دلالت حدیث نداریم و به امامت علمی اهل بیت که حداقل مورد اتفاق فریقین است، اکتفا می کنیم. یکی دیگر از پژوهشگران می گوید که: او به یکصد و هشتاد و پنج مصدر علمی از مهمترین کتب اهل سنت دست یافته که در همه آنها تصریح به «کتاب الله والعترة» شده است. آنها همچنین گفته اند مقصود از عترت، اهل بیت پیامبر هستند که پیامبر در جاهای مختلف از آنها نام برده است از جمله همین حدیث و حدیث کساء^(۲۴).

۳ - حدیث رفع اختلاف:

انس ابن مالک گوید: پیامبر به علی (ع) فرمود: «انت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه بعدي»^(۲۵).

تو بعد از من مواردی را که اتم در آن اختلاف می کنند، بیان می کنی. دلالت این حدیث بر مرجعیت علمی اهل بیت روشن است.

۴ - علی (ع) داناترین فرد امت:

سلمان فارسی گوید: قال الرسول (ص): اعلم امتي من بعدي علي ابن ابي طالب»^(۲۶).

پیامبر اکرم فرمود: داناترین اتم بعد از من علی ابن ابی طالب است.

۵ - علی اولین مسلمان:

پیامبر اکرم خطاب به حضرت فاطمه زهرا (س) می فرماید: اما ترضين اني زوجتك اول المسلمين اسلاما واعلمهم علماء»^(۲۷).

آیا خشنود نیستی من تو را به همسری کسی در آوردم که اولین و داناترین مسلمانان است؟

۶ - امان امت:

عبدالله ابن عباس گوید: پیامبر اکرم فرمود: «النجوم امان لأهل الأرض من الفرق وأهل بيتي امان لأمتي من الاختلاف»^(۲۸).

ستارگان امان اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من امان اتم از اختلاف هستند.

۷ - حدیث سفینه:

ابوذر غفاری گوید: پیامبر اکرم فرمود:

ألا ان مثل اهل بیتی فیکم کسفینة نوح فی قومه، فمن رکبها نجا، ومن تخلف عنها غرق. (۳۹)

بدانید که اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح هستند که هرکس سوار آن شد نجات یافت و هرکس عقب ماند غرق شد.

۸ - داناترین مردم به کتاب و سنت:

امام علی ابن ابی طالب می فرماید:

انا نحن اهل البيت اعلم بما قال الله ورسوله (۳۰).

همانا ما اهل بیت پیامبر به فرموده های خدا و پیامبرش (از دیگران) داناتر هستیم.

۹ - درخت نبوت:

امام علی ابن ابی طالب (ع) می فرماید:

نحن شجرة النبوة ومحط الرسالة ومختلف الملائكة ومعادن العلم ونبایع الحكم. (۳۱)

ما درخت پیامبری، جایگاه رسالت، محل رفت و آمد فرشتگان، معدنهای دانش و سرچشمه های حکمت هستیم.

۱۰ - جانشینان پیامبر دوازده نفرند:

جابر بن سمره از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند:

لا يزال الدين قائما حتى تقوم الساعة او يكون عليكم اثني عشر خليفة كلهم من قریش (۳۲).

این دین آن قدر ادامه می‌یابد - تا روز قیامت - که دوازده خلیفه که همگی از قریش‌اند بر شما حکومت کنند.

و عبدالله ابن مسعود گوید که اصحاب از عدد خلفای امت از پیامبر سؤال کردند: پیامبر فرمود:

اثنی عشر کعدة نقباء بنی اسرائیل. (۳۳)

آنها دوازده نفرند به عدد برگزیدگان بنی اسرائیل.

شمار زیادی از احادیث صحیح در منابع شیعه و سنی وجود دارد که - با اختلاف در الفاظ - به همین معنا اشاره می‌کند. بنابراین مسلمانان همگی اتفاق نظر دارند که خلفا (جانشینان پیامبر) یا نقبا (برگزیدگان) یا امرا (فرماندهان) و یا ائمه (رهبران) بعد از پیامبر دوازده نفرند و همگی از قریشند و به نص صریح احادیث پیامبر معین شده‌اند.

مقتضای تشبیه آنان به نقبای بنی اسرائیل هم همین است (معین بودن عدد آنها) علاوه بر آن، این احادیث بر جاودان بودن دین تا روز قیامت و باقی بودن امامت تا آن زمان تأکید می‌ورزد. این مطلب مقتضای روایت «مسلم» در صحیح‌اش نیز است.

این احادیث قبل از آنکه عدد ائمه - از علی (ع) ابن ابی طالب تا حضرت مهدی (عج) - به دوازده نفر برسد، هم در برخی صحاح و مسانید، پراکنده بوده است. بنابراین محال است که بعد از آن تاریخ جعل شده باشد. علاوه بر این، همه‌ی روات این احادیث که از طریق اهل سنت نقل شده‌اند، مورد وثوق آنها هستند. (۳۴)

به‌طور کلی بر حجیت آیات و روایاتی که مطرح شد نتیجه‌ای عملی مترتب

می‌شود و این همان چیزی است که همه مسلمانان را به آن دعوت می‌کنیم بدون اینکه هیچیک از مذاهب اسلامی، ویژگیهای خود را از دست بدهند.

فصل دوم؛

منابع علم اهل بیت پیامبر «علیهم السلام»

آیات و روایاتی که در فصل اول مورد بررسی قرار گرفت به حد کافی بر طهارت اهل بیت (علیهم السلام) و مرجعیت علمی آنان دلالت می‌کند. علامه سید محمد تقی حکیم می‌گوید:

«هماهنگی کاملی بین واقعیت تاریخی زندگی ائمه و مفاد این ادله وجود دارد. هر دو گویای عصمت و اعلمیت آنها هستند. مخصوصاً در مورد امامانی که نمی‌توان بر اساس معیارها و شرایط طبیعی دربارهٔ آنان قضاوت کرد، بویژه دربارهٔ امام جواد، امام هادی و امام عسکری (علیهم السلام)، این امر بهترین مؤید ما است، که سنت شامل (گفتار، رفتار و تقریرات) آنها نیز می‌شود. و در اینجا می‌توان به دلیل عقلی که خلیل ابن احمد فراهیدی دربارهٔ امامت آورده نیز استدلال کرد که:

بی‌نیازی او (علی «ع») از همگان و نیاز همگان به او (علی «ع») دلیل امامت اوست.

این استدلال را در مورد تمامی امامان می‌توان بکار برد. زیرا تاریخ هرگز نشان نداده که هیچیک از امامان برای شناخت مطلبی به کسی نیازمند شده

باشند یا نزد کسی غیر از معصوم قبل از خود درس خوانده باشند»^(۳۵).
 این سخن ما را به موضوعی بسیار با اهمیت راهنمایی می‌کند، که به منابع علمی اهل بیت مربوط می‌شود. منابع تاریخی اشاره‌ای ندارند که آنها نزد کسی درس خوانده باشند. پس سرچشمه علم آنها کجاست؟
 با مطالعه و بررسی روایات صحیح می‌توانیم منابع و مصادر علم ائمه اهل بیت را در چهار مورد زیر منحصر سازیم:

۱- قرآن کریم

شماری از روایات وجود دارد که بر این نکته تأکید می‌ورزد که تنها اهل بیت پیامبر حقایق قرآن، وجوه معانی و اهداف آن را آنگونه که باید، می‌فهمند از جمله فرمایش پیامبر اکرم که می‌فرماید: مراد از «من عنده علم الكتاب»، علی ابن ابی طالب است.^(۳۶) و نیز فرموده‌ی خود علی ابن ابی طالب که: «انا هو الذي عنده علم الكتاب»^(۳۷) من همان کسی هستم که علم کتاب نزد اوست و نیز فرمایش امام حسین بن علی (علیهما السلام) که: «نحن الذين عندنا علم الكتاب و بیان ما فيه»^(۳۸) ما کسانی هستیم که دانش کتاب و بیان آنچه در آن است، نزد ما است.

و نیز حدیث پیامبر اکرم: «علی یعلم الناس من بعدی تأویل القرآن و ما لا یعلمون»^(۳۹) علی بعد از من تأویل قرآن و آنچه را مردم نمی‌دانند به آنها می‌آموزد.

و نیز گفتار دیگر علی(ع) که با تأکید می‌فرمود: «سلونی عن کتاب الله، فانه لیس من آية الا وقد عرفت بلیل نزلت ام بنهار، فی سهل ام جبل»^(۴۰).
 از من درباره کتاب خدا بپرسید. هیچ آیه‌ای نیست که من ندانم در شب

نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا در کوه.

و نیز آنچه از عبدالله ابن مسعود نقل شده است که:

ان القرآن انزل علی سبعة احرف ما منها حرف الا له ظهر وبطن، وان علی ابن ابی طالب عنده علم الظاهر والباطن.^(۴۱)

قرآن بر هفت حرف نازل شده است و هیچ حرفی نیست مگر آنکه ظاهری دارد و باطنی و علی ابن ابی طالب هم دانش ظاهر را دارد و هم دانش باطن. امام علی (ع) از مسلمانان می‌خواهد که علی‌رغم سختی کار، قرآن را استنطاق کنند. او می‌فرماید:

«ذلک القرآن فاستنطقوه، ولن ینطق. ولكن اخبركم. الا ان فیه علم ما یأتی»^(۴۲)

آن قرآن است از او بخواهید تا سخن گوید و هرگز سخن نگوید. اما من شما را از آن خیر می‌دهم. بدانید که در قرآن علم آینده است. این روایات همگی فهم قرآن را - فهمیدن کامل - مخصوص اهل بیت می‌دانند و قرآن را منبع اول علم آنها معرفی کرده، و اهل بیت را مرجع مسلمانان در گویا کردن قرآن می‌دانند.

۲ - پیامبر اکرم

رسول خدا دومین سرچشمه و منبع علم اهل بیت است و شاید مشهورترین حدیثی که در این زمینه به آن استدلال می‌شود، این سخن پیامبر باشد که:

«انا مدینة العلم وعلی بابها. فمن اراد المدینة والحکمة فلیأت الباب».^(۴۳)

من شهر علم هستم و علی دروازه این شهر، پس هر کس طالب شهر حکمت است، باید از در وارد شود.

و در روایت دیگری می فرماید:

«انا دار العلم وعلی بابها»^(۴۴) یا «انا دار الحکمة وعلی بابها»^(۴۵)

«من خانه علمم وعلی در آن» یا «من خانه حکمت هستم و علی در آن خانه».

حاکم از بریدهٔ اسلمی نقل می کند که پیامبر اکرم به علی ابن ابی طالب فرمود:

ان الله تعالى امرني ان ادینک و لا انصیک وان اعلمک وان تعی، وحق علی الله ان تعی، فنزل قوله تعالى: «وتعینها اذن داعیه»^(۴۶)

خداوند به من دستور داده که به تو نزدیک شوم و از تو دور نشوم و تو را علم آموزم و تو فراگیری و حق خداست که تو یادگیری و بفهمی. در این هنگام آیه نازل شد که: فقط گوشهای شنوا آن را می فهمند.^(۴۷)

و هرگاه که از امام علی (ع) دربارهٔ سرچشمه علوم او - که همه را حیران می کرد - سؤال می شد، می فرمود:

وما سوی ذلك فعلم علمه الله نبیه فعملنیه، و دعا لی بأن یمیه صدري وتضطم علیه جوانحی»^(۴۸)

و غیر از این علم دیگری هم هست که خداوند به پیامبرش آموخت. و او به من آموخت و دعا کرد که سینه ام آن را فراگیرد و دلم آن را در خود پذیرد.

برخی روایات می گویند: رسول خدا دانش خود را برای امام علی (ع) به ارث گذاشت و او برای فرزندانش حسن و حسین (علیهما السلام) سپس هر امامی به امام بعد از خود داد. و هنگامی که امام علی (ع) از پیامبر خدا پرسید: «ما ارث منک یا رسول الله؟» من از تو چه چیزی را به ارث می برم؟ پیامبر

اکرم (ص) فرمود: «ما ورث الانبياء من قبل: كتاب ربهم وسنة نبیهم»^(۴۹) آنچه را که پیامبران پیشین به ارث به جای گذاشتند: کتاب خدایشان و سنت پیامبرشان.

در حدیثی از امام صادق (ع) است که فرمود: «ان الله علم رسوله الحلال والحرام والتأویل وعلم رسول الله علمه كله علیا»^(۵۰)

همانا خداوند به پیامبرش حلال و حرام و تأویل آیات قرآن را آموخت و رسول خدا همه علمش را به علی یاد داد.

امام باقر (ع) تأکید می‌کند که علم آنها بیانگر نظر شخصی آنها نیست، بلکه میراثی است که از رسول خدا به آنها رسیده است.

لو كنا نقتي الناس برأينا وهوانا لكانا من الهالكين، ولكننا نفتيهم بأثار من رسول الله (ص) واصول علم عندنا تسوارثها كابر عن كابر، نكنزها كما يكنز هؤلاء ذهبهم وفضتهم»^(۵۱)

اگر به رأی و هوس خود فتوا می‌دادیم هر آینه از هلاک شدگان بودیم. ما به آثار پیامبر برای مردم فتوا می‌دهیم و بر پایه علمی که نزد ما است و هر یک از دیگری به ارث می‌بریم. ما این علوم را ذخیره می‌کنیم همان‌طور که مردم طلا و نقره خود را ذخیره می‌کنند.

۳ - امام پیشین

امام علمش را فقط از امام پیشین خود می‌گیرد. و فقط نزد او درس می‌خواند. و این علم، میراثی است منحصر و مخصوص به خود آنها. در عین حال به برخی از شاگردان هم به مقدار استعداد و ظرفیت آنها می‌آموزند. و در

این زمینه روایات بسیاری در دست است. (۵۲)

۴ - آگاهی و تجربیات شخصی

بدون تردید هر یک از ائمه اهل بیت در زندگی خود دارای تجربه‌هایی شخصی بودند، که به آنها توانایی‌های علمی خاص می‌بخشید. این تجربه‌ها بستگی به نقش هر یک از آنان در بنای حیات انسانی داشت. نقشی که در مجموع زندگی ائمه هر یک کامل‌کننده دیگری بود و تحت یک اراده هدفی واحد را دنبال می‌کرد. هر چند که در هر دوره‌ای به وسایل و عناصر خاص خویش متکی بود. (۵۳)

مثلاً امام علی (ع) عمل سیاسی و فنون جنگیدن را با آگاهی و دقت تمام تجربه کرد و سنتهای الهی و قوانین اجتماعی را عمیقاً دریافت کرده بر حرکت طبیعت و علوم آن وقوف کامل یافت. بویژه که او از زمان کودکی تا زمان شهادتش وارد این میدانها شده بود.

به عبارت دیگر او بیش از پنجاه سال عمرش در میدانهای سیاست، جنگ، حرکتهای اجتماعی و دانش منحصر به فرد علمی تجربه آموخت و این تجربه را ائمه دیگر به ارث از او گرفتند.

توجه به این جنبه از تجربه‌های پر اهمیت انسانی برای درک طبیعت بشری اهل بیت بسیار ضروری است، تا بدانیم آنها بندگان خدا بودند و لیکن خداوند نعمتهای ویژه‌ای به آنها بخشیده بود که دیگران از آن محروم بودند.

حقیقت آن است که پدیده غلو در مورد اهل بیت از فهم غیر حقیقی شخصیت و علوم آنها ریشه می‌گیرد. این درک ناقص از آنها برخی مسلمانان را چنان حیران و مبهوت می‌کرده است که به غلو در مورد آنان منجر می‌شد. آنان

علوم محیرالعقول و کرامات و توانایی‌هایی در امامان می‌دیدند که خارج از توان بشر عادی بوده. لذا امام علی (ع) در برخی سخنان خویش بر حقیقت انسانی و بشری اهل بیت تاکید می‌کند و اینکه آنان مستقیماً علم غیب نمی‌دانند بلکه همه دانش آنها فضل و موهبت خداوند و وراثت از پیامبر اکرم (ص) است. او می‌فرماید: «علم الغیب الذی لا یعلمه احد الا الله و ما سوی ذلك فعلم علمه الله نبیه فعلمنیه» (۵۴)

علم غیب را جز خدا کسی نمی‌داند. غیر از این همه علوم است که خداوند به پیامبرش آموخته است و او به من یاد داده است. او اهل غلو را لعنت می‌کرد. سایر ائمه هم چنین بودند و چنین می‌کردند. بهترین دلیل بر این مطلب فرمایش امام صادق است:

«فوالله ما نحن الا عبید الذی خلقنا واصطفانا، ما نقدر علی ضرر ولا نفع، وان رحمنا (الله) فبرحمته، وان عذبا فبذنوبنا، والله مالنا علی الله من حجة ولا معنا من الله براءة، وانا لمیتون ومقبورون، ومنشرون ومبعوثون، وموقوفون ومسؤلون» (۵۵)

سوگند به خدا، ما جز بندگانی نیستیم که او ما را خلق کرده و برگزیده است. ما به هیچ سود و زبانی توانایی نداریم. اگر به ما رحم کند از رحمت و مهربانی اوست. و اگر عذابمان کند به خاطر گناهانمان است. به خدا سوگند ما هیچ حجتی بر خدا نداریم او به ما تضمینی نداده است. ما هم می‌میریم و در قبرها دفن می‌شویم، روزی مبعوث می‌شویم و در برابر خداوند می‌ایستیم و به سؤاها جواب می‌دهیم.

البته باید توجه داشت که ما هیچ دلیلی نیافتیم که مانع از آن باشد که خداوند بر ائمه منت بگذارد و در موارد مختلف راه صواب را بر آنها الهام فرماید.

فصل سوم؛

جایگاه علمی اهل بیت در میان امت اسلامی

مسلمانان با همه اختلافات علمی و وجود جریانها و مکتبهای فقهی و کلامی گوناگون در میان آنها، پیوسته نظری ویژه به اهل بیت پیامبر (علیهم صلوات الله اجمعین) داشته‌اند و آنها را برتر از سایر صحابه، تابعان و فقها می‌دانسته‌اند. کتابهای حدیث، فقه و تاریخ بر این امر گواهی می‌دهد، و اگر سیاستهای ظالمانه و فریبکارانه حکام در عهد اموی و عباسی نبود، این جایگاه بلند همچنان ریشه‌دار و استوار در دل و اندیشه امت اسلام باقی می‌ماند.

حکومت‌های منحرف اموی و عباسی تلاش بسیاری برای وارونه جلوه دادن حقایق و قلب واقعیتها از خود نشان دادند تا نگاهها را از اهل بیت (علیهم السلام) و مرجعیتشان به سوی دیگران متوجه سازند.

و ما جهت پرهیز از اطاله کلام، تنها به ارائه اندکی از شهادت‌های بزرگان صحابه و تابعان و فقها در حق اهل بیت می‌پردازیم. این شهادتها نشان می‌دهد که نصوص وارد شده در کتاب و سنت، و نیز دیدگاههای بی‌طرفانه مسلمانان، درباره اهل بیت با واقعیت‌های تاریخی زندگی آنان، کاملاً همخوانی و انطباق دارد.

جایگاه علمی امام علی (ع) در عصر خلفا

۱- در زمان خلافت ابو بکر

از عصر درخشان زندگی پیامبر اکرم (ص) که بگذریم در عصر خلفا می بینیم ابو بکر با همه شرایط پیچیده ای که بر جامعه اسلامی آن روز حاکم بود، در بسیاری از مشکلات و مسائل سیاسی و احکام شرعی، از جمله در قتال با اهل رده به امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) مراجعه کرد. (۵۶)

۲- در زمان خلافت عمر

خلیفه دوم عمر ابن الخطاب هم پیوسته در مسائل کلامی، فقهی، اجتماعی و سیاسی به او مراجعه می کرد و بیش از همه این حقیقت را بازگو می کرد. (۵۷)
سخنان عمر ابن الخطاب درباره علی ابن ابی طالب (ع) نشان می دهد که او بیش از سایر مسلمانان، شیفته شخصیت، دانش، ایمان، و جایگاه ویژه امام بود. از جمله سخنان خلیفه دوم درباره علی ابن ابی طالب (ع) می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- اعوذ بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم یا ابا الحسن. (۵۸)

ای ابوالحسن! من پناه می برم به خدا از اینکه در میان قومی باشم که تو در آنجا حضور نداشته باشی.

۲- لو لا علی لهلک عمر. (۵۹)

اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

۳- انت (یا علی) خیرهم فتوی. (۶۰)

ای علی تو در میان مسلمانان بهترین فتوا دهنده هستی.

۴ - اللهم لا تنزل بی شدة الا وابلحسن الی جنی. (۶۱)

خدایا تا علی در کنار من نیست هیچ کار سختی را بر من نازل نفرما.

۵ - ابا الحسن، لا ابقانی الله لشدة لست لها ولا فی بلد لست

فیه. (۶۲)

یا علی خداوند مراد از سختی ای که تو در کنارم نباشی و در شهری که تو حضور نداشته باشی، زنده نگه ندارد.

۶ - یا ابن ابی طالب فمازلت کاشف کل شبهة وموضع کل

حکم. (۶۳)

ای پسر ابو طالب: تو همیشه بر طرف کننده شبهه ها و بیان کننده احکام هستی.

۷ - اعوذ بالله من معضلة لیس لها ابو الحسن. (۶۴)

پناه می برم به خدا از پیش آمدن مشکلی که ابو الحسن - علی (ع) - برای حل آن نباشد.

۸ - لا ابقانی الله بعدک یا علی! (۶۵)

ای علی خداوند بعد از تو مرا زنده نگذارد.

همه این اظهارات به خاطر نقشی بود که علی (ع) در گره گشایی مشکلات عقیدتی و فقهی ای که برای عمر و برای مسلمانان و حتی غیر مسلمانان پیش می آمد، از خود نشان می داد.

یکی از حوادثی که در این مجال شایسته توجه است، موضوع تعیین مبدأ تاریخ برای مسلمانان است. هنگامی که عمر ابن الخطاب تصمیم به تعیین مبدأ ای برای تاریخ مسلمانان گرفت با علی ابن ابی طالب (ع) مشورت کرد و آن حضرت

پیشنهاد فرمود که مبدأ تاریخ زمان هجرت پیامبر اکرم (ص) از مکه به مدینه باشد. عمر هم پذیرفت و به پیشنهاد او جامه عمل پوشاند. (۶۶)

یکی دیگر از موارد زمانی است که عمر تصمیم به اعزام سپاهی به ایران جهت فتح آن گرفت و نیز هنگام اعزام سپاه به روم. در فصل بعدی به این مطلب خواهیم پرداخت.

۳ - در زمان خلافت عثمان ابن عفان

عثمان ابن عفان هم در بسیاری از مسائل و مشکلات عقیدتی و فقهی به علی ابن ابی طالب مراجعه می کرد. که کتابهای حدیث، فقه و تاریخ به موارد آن تصریح دارد. (۶۷)

۴ - اعتراف عایشه به دانش علی (ع)

عایشه هم پاسخ بسیاری از احکام شرعی را که از او پرسیده می شد به امام علی (ع) ارجاع می داد. و می گفت:

علیک بابن ابی طالب تسأله. (۶۸)

این سؤال را باید از فرزند ابو طالب بپرسی.
و یا می گفت:

إنت علیا فانه اعلم بذلک منی. (۶۹)

نزد علی برو. او در این موضوع از من داناتر است.

۵ - علی ابن ابی طالب و سعد ابن ابی وقاص

حاکم به سند خویش از قیس ابن ابی حازم نقل می کند که سعد ابن ابی وقاص صحابی پیامبر به فردی که امام علی را مورد تعرض قرار داده بود، عتاب کرد و گفت:

الم یکن اول من اسلم؟! الم یکن اول من صلی مع رسول الله (صلی الله علیه و آله)؟! الم یکن اعلم الناس؟! (۷۰)

آیا علی اولین کسی نیست که اسلام آورده است؟ آیا اولین کسی نیست که با پیامبر نماز خوانده است؟ آیا او داناترین مردم نیست؟!

تاریخ همچنین گواهی می‌دهد که لقب «امام» مشهورترین لقب علی ابن ابی طالب (ع) بوده است.

اما درباره امام حسن مجتبی (ع) و امام حسین (ع) و امام زین العابدین، علی ابن الحسین (ع) و سایر ائمه هم گواهیهای بسیار وجود دارد که مرجع علمی امت بوده‌اند.

جایگاه علمی اهل بیت پیامبر از دیدگاه شاعران بزرگ

شاید مناسبترین شاهد ابیاتی از قصیده میمیه فرزدق در مدح اهل بیت، مخصوصاً مدح امام علی ابن الحسین، زین العابدین (ع) است که به نقل آن می‌پردازیم.

۱- قصیده فرزدق :

من معشر حبهم دین و بغضهم
 کفر و قریهم منجی و معتصم
 مقدم بعد ذکر الله ذکرهم
 فی کل بدء و مختوم به الکلم
 ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم

او قیل: من خیر اهل الارض؟ قیل: «هم»^(۷۱)

آنان که دوستی شان دین است، و کینه آنها: کفر است. و نزدیک شدن به آنها نجات دهنده و دستگیرنده است. بعد از یاد خدا، نام آنها مقدم است، در ابتدای هر کار، و پایان هر سخن. هرگاه سخن از اهل تقوا باشد، آنان پیشوایان اهل تقوایند. و یا سؤال از بهترین اهل زمین به میان آید. جواب آید که «آنهایند»

۲ - قصیده ابو نؤاس:

همچنین «رائیه» ابو نؤاس که در ثنای اهل بیت می گوید:

مطهرون نقیبات ثیابهم

تجری الصلاة علیهم اینما ذکرُوا

فالله لما برا خلقا فاتقنه

صفاکم واصطفاکم ایها البشر

فانتم الملاء الاعلیٰ و عندکم

علم الکتاب و ما جاءت به السور^(۷۲)

پاکانی که جامه پاک دارند

هر گاه نامشان به میان آید درود بر آنان فرستاده شود.

هنگامی که خداوند، جهان را آفرید و استوار ساخت

شما را انتخاب کرد و برگزید ای (برترین) انسانها

شما «ملاء اعلیٰ» هستید و نزد شما است

علم کتاب و علم آنچه در سوره های قرآن است.

۳ - قصیده ابو فراس حمدانی:

میمیه ابو فراس حمدانی نیز از قصائدی است که زیباترین عبارتها را درباره جایگاه اهل بیت در بر دارد. و مادر اینجا ابیاتی را که به بعد علمی آنان مربوط می شود نقل می کنیم.

الدين مختبرم والحق مهتمم
 وفي آء آء رسول الله مقتمم
 خلوا الفخار لعلمين ان سئلوا
 ويوم السؤال وعمالين ان عملوا
 لا يفضبون لغير الله ان غضبوا
 ولا يضيعون حق الله ان حكموا
 تشأء التلاوة من ابياتهم ابدا
 وفي بيوتكم الأوتار والنغم
 الركن والبيت والاسار منزلهم
 وزمزم والصفاء والحجر والحرم^(۷۳)

دین از دست رفته و حق تاراج شده است
 و حق خاندان پیامبر تقسیم شده است
 همه افتخارها را برای کسانی بگذارید که دانا هستند
 در روز سؤال و عامل هستند در وقت عمل
 جز برای خداوند به خشم نمی آیند، اگر به خشم آیند
 و در هنگام داوری حق خداوند را پایمال نمی کنند
 همیشه از خانه های آنها بانک تلاوت قرآن بلند است

و از خانه‌های شما صدای تارها و آوازها^(۷۴)

«رکن»، «خانه» و «پردها» کعبه منزل آنها است

و نیز «زمزم»، «صفا»، «حجر» و «حرم»

این تعبیرات، در حقیقت از جهت‌گیری افکار عمومی نسبت به جایگاه ویژه اهل بیت نبوت پرده بر می‌دارد باید توجه داشت این نگرش تنها به شاعران و توده مردم اختصاص نداشته است، بلکه فقهای بزرگ و ائمه مذاهب اسلامی هم همین دیدگاه را نسبت به ائمه اهل بیت داشته‌اند. گواه این گفته شعر محمد ابن ادریس شافعی درباره اهل بیت پیامبر است:

۴ - شعر امام شافعی:

آل النبی ذریعتی

وهم الیه وسیلتی

ارجسو بهم اعطی غذا

پیدی الیمین صحیفتی^(۷۵)

خاندان پیامبر دستگیر من هستند

آنان وسیله (تقرب) من به خدا هستند.

امید دارم به خاطر آنها، فردای قیامت

نامه عملم را به دست راستم بدهند.

جایگاه ائمه اهل بیت نزد پیشوایان مذاهب

بسیاری از ائمه مذاهب اسلامی و فقهای بزرگ نزد ائمه اهل بیت، مخصوصاً نزد امام جعفر صادق (ع) درس خوانده و شاگردی کرده بودند. حافظ ابن عقده نامهای چهار هزار نفر از فقها و محدثانی را که از امام صادق روایت کرده یا نزد او درس خوانده اند ذکر کرده است.^(۷۶) و نیز او کتابها و مصنفات بسیاری از اینها را بر شمرده است. از جمله اینانند:

مالک ابن انس اصبحی، ابو حنیفه نعمان ابن ثابت،^(۷۷) یحیی ابن سعید، ابن جریج، سفیان ثوری، شعبه ابن الحجاج، عبدالله ابن عمرو، روح ابن قاسم، سفیان ابن عیینه، اسماعیل ابن جعفر، ابراهیم ابن طحان و دیگران...^(۷۸)

شاید این سخن ابو حنیفه «لو لا الستان لهلك النعمان»^(۷۹) اگر آن دو سال نبود نعمان هلاک می شد، اشاره به دو سال شاگردی او نزد امام صادق باشد، و نشان از آن دهد که تا چه اندازه ائمه اهل بیت (علیهم السلام) بر فضای علمی امت اسلامی در زمان خود تأثیر داشته اند.

سخن مالک ابن انس هم شاهد دیگری بر این مطلب است:

ما رأنا عین ولا سمعت اذن ولا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر ابن محمد الصادق علماً وعبادة وورعاً.^(۸۰)

هیچ دیده ای ندیده است، و هیچ گوشی نشنیده است و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است، کسی که در علم و عبادت و ورع بالاتر از جعفر ابن محمد الصادق (علیه السلام) باشد.

سخن ابو زهره:

شیخ محمد ابو زهره، استاد دانشگاه الازهر، این واقعیت را اینگونه توضیح

می‌دهد:

كان ابو حنیفه یروی عن الامام الصادق، ویراه اعلم الناس باختلاف الناس، ووسع الفقهاء احاطة، وكان مالك یختلف الیه دارسا راویا، ومن كان له فضل الأستاذیة علی ابی حنیفة ومالك فحسبه ذلك فضلا، ولا یمكن ان یؤخر عن نقص ولا یقدم علیه غیره عن فضل. وهو فوق هذا حفید علی زین العابدین (علیه السلام) الذی كان سید اهل المدينة فی عمره فضلا وشرفا ویدنا وعلما، وقد تلمذ له ابن شهاب الزهری وکثیرون من التابعین، وهو ابن محمد الباقر الذی بقر العلم ووصل الی لبابه فهو ممن جمع الله تعالی له الشرف الذاتی والشرف الاضافی بکرم النسب والقراة الهاشمية والعترة المحمدية.^(۸۱)

ابو حنیفه از امام صادق روایت می‌کرد، و او را داناترین کس به اختلافات علمی مردم (دانشمندان) و دانشمندترین فقیهان می‌دانست.

مالک نیز، هم به عنوان راوی و هم به عنوان شاگرد، نزد او رفت و آمد داشت. و کسی که فضل استادی بر ابو حنیفه و مالک داشته باشد، مرتبت او تمام است و ممکن نیست که از دیگران عقب بماند و یا کسی در فضیلت بر او پیشی گیرد.

از همه بالاتر او نوه علی ابن الحسین (علیهما السلام) زین العابدین است. کسی که سید اهل مدینه در فضیلت و شرف و دین و دانش در زمان خود بود و ابن شهاب زهری و بسیاری از تابعان شاگرد او بودند.

او پسر محمد باقر است که دل دانش را شکافت و به مغز آن رسید. او کسی است که خداوند شرف ذاتی و نسبی را در او جمع کرده بود. هم از بنی هاشم بود و هم از عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم).

فصل چهارم:

جلوه‌های عینی علوم اهل بیت (علیهم السلام)

۱- مناظره علمی با دانشمندان

زندگی ائمه اهل بیت سرشار از گفتگوهای علمی است. آنان مردان توانای این میدان بودند و آداب و روشهایی را که قرآن مجید برای گفتگو و مناظره علمی - در شکل و محتوا - تبیین کرده است، تجسم بخشیدند. مجالس ائمه یا مجالسی که آنها در آن حضور می‌یافتند، میدان مناظره و استدلال بود. البته انگیزه آن بزرگان متناسب با موقعیتها و مجالس، گوناگون بود. برخی از این مناظرات را حکام و دشمنان جهت آزار و اذیت آنها ترتیب می‌دادند. برخی دیگر در فضایی علمی و تنها به هدف رسیدن به حقیقت بوده است. برخی دیگر نیز زمانی برگزار می‌شد که دیگران - حکام یا راویان و یا فقها - از پاسخگویی به مخالفان اسلام ناتوان می‌شدند و دست طلب به دامن ائمه می‌زدند. شماری از مؤلفان، این مناظرات را در کتابهایی ویژه و به نقل از مصادر اصلی جمع‌آوری کرده‌اند. (۸۲)

نکته مهم در همه این گفتگوهای علمی، و به عبارتی دقیقتر نکته‌ای که برای ما بسیار مفید و حائز اهمیت است، این که ائمه‌ی بزرگوار، در هیچیک از این مناظرات شکست نخوردند، یا در تنگنا قرار نگرفتند، حتی لحظه‌ای در حقانیت خویش دچار تردید نشدند و با اینکه برخی از آنان - مثل امام جواد(ع) - در

سن نوجوانی بودند، و حدود نه سال بیشتر نداشتند، در مناظره‌های علمی و بسیار عالی بر رقبای خویش پیروز شدند. سطح بسیار بالای این مناظرات دلیل استواری بر مرجعیت علمی بلا منازع ائمه اهل بیت است.

مناظرات امام علی (ع)

اولین کسی که وارد میدان مناظره با مخالفان شد، امام علی ابن ابی طالب (ع) بود، که گفتگو با پیروان ادیان، مخصوصاً یهود، نصاری، زردشتیان و دیگران جزئی از زندگی او شده بود.^(۸۳) به علاوه او گفتگوهایی هم با غلات داشته تا آنها را به توبه وادار کند. و نیز با کسانی که با سرباز زدن از پذیرش خلافت او از اجماع امت خارج شدند.

علی (ع) مردم را تشویق می‌کرد تا در کلیه مباحث مربوط به عقاید، احکام، علوم نظری و طبیعی از او سؤال کنند و بسیار می‌فرمود: «سلونی قبل ان تقفونی»^(۸۴) پیش از آنکه مرا از دست بدهید مشکلات علمی خود را از من بپرسید.

فرزندان علی (ع)، حسن و حسین (علیهما السلام) نیز بر همین روش زندگی کردند.

مناظرات امام حسن (ع)

مناظره‌ی امام حسن با مرد شامی که از سوی معاویه همراه با سؤالاتی که کشیشان روم به منظور در تنگنا قرار دادن امام علی (ع) طرح کرده بودند - اعزام شده بود معروف و زیانزد است. امام علی (ع) پاسخ پرسشها را به فرزندش حسن

حواله کرد و امام حسن به همه سؤالات دینی، علمی و فلسفی که مرد شامی به همراه آورده بود پاسخ مناسب و علمی داد. (۸۵)

مناظره امام حسین (ع) با حسن بصری درباره قضا و قدر هم به همین منوال خواندنی و شنیدنی است. (۸۶)

مناظرات امام صادق (ع)

برای اینکه بحث ما طولانی نشود به ذکر نمونه‌هایی از مناظرات امام صادق (ع) بسنده می‌کنیم.

او در شرایط تاریخی استثنائی زندگی کرد. فلذا مناظراتی طولانی و بسیار دارد. یکی از آنها با ابوحنیفه نعمان ابن ثابت است که به اجبار منصور انجام شد. او - ابوحنیفه - خود می‌گوید:

«من دانایتر از جعفر ابن محمد نیافتم. وقتی منصور او را احضار کرده بود، کسی نزد من فرستاد، و گفت: ای ابوحنیفه! مردم شیفته جعفر ابن محمد شده‌اند، سؤالیهای سخت و مشکل برای پرسیدن از او تهیه کن. من چهل پرسش آماده کردم.

سپس زمانی که در «حیره» بود کسی به دنبال فرستاد، نزدش رفتم. جعفر بن محمد سمت راست او نشسته بود. وقتی چشمم به جعفر ابن محمد افتاد آنچنان هیبتش مرا گرفت که از دیدن منصور چنان احساسی پیدا نکردم. سلام کردم. اشاره کرد، نشستم. منصور رو به او کرد و گفت: یا ابا عبدالله! این ابوحنیفه است! فرمود: آری! سپس رویه من کرد و گفت: ای ابوحنیفه! پرسشهایت را مطرح کن! شروع به پرسیدن کردم. او پاسخ می‌داد و می‌فرمود: شما چنین

می‌گویند. رأی اهل مدینه چنان است و ما می‌گوئیم...!
 گاه با ما هم عقیده بود، گاهی با آنها و گاهی با همه ما مخالفت می‌کرد. هر
 چهل سؤال را پرسیدم. (و او به همه پاسخ گفت).
 سپس ابو حنیفه می‌گوید:

«السنا روينا ان اعلم الناس اعلمهم باختلاف الناس»^(۸۷)

آیا ما روایت نکرده‌ایم که: داناترین مردم داناترین آنها به اختلاف آرای آنها
 است؟».

گفتگوی دیگری از امام صادق در دست است بایکی از رهبران زنادقه که
 پیرامون علوم مختلف دینی، فلسفی و آرا و عقاید سایر ادیان انجام شده است.
 پاسخهای امام صادق سبب شد که زندیق به اسلام ایمان آورده
 مسلمان شود.^(۸۸)

مناظرات امام علی ابن موسی الرضا (ع)

امام علی ابن موسی الرضا (ع) گفتگوی معروف و طولانی با دانشمندان و
 متکلمان مسیحی، یهود، صابثان و مجوس دارد که بسیاری از مورخان آن را
 توثیق کرده‌اند.

فضل ابن سهل وزیر مأمون به امر خلیفه آنها را احضار کرد و از آنان
 خواست که در مقابل مأمون با امام مناظره کنند.

در نتیجه این مناظره بسیاری از این عالمان و متکلمان، به دست امام رضا
 مسلمان شدند.^(۸۹)

در پایان مناظره مأمون در موضوع‌های مختلف علمی به طرح سؤال

پرداخت.^(۹۰) با شنیدن هر یک از پاسخهای امام بر حیرت و تعجبش افزوده می‌شد. تعجیبی همراه با ترس و نگرانی از مردی که روی آوردن مردم به او خطری بزرگ برای دولت عباسیان به شمار می‌رفت.

مناظره امام جواد (علیه السلام)

شگفت‌انگیزترین مناظره از آن امام جواد، محمد بن علی التقی (ع) با یحیی ابن اکثم، قاضی القضاة مأمون است در زمانی که بیش از نه سال از عمر شریف آن حضرت نگذشته بود.

در حقیقت مأمون با نزدیکان خویش بر سر علم و دانش امام شرط‌بندی کرده بود، و با این مناظره در نظر داشت او را در سنین کودکی بیازماید.^(۹۱) زمانی که مجلس در حضور مأمون و جمع زیادی از سران لشکری و کشوری همچین علما و راویان و بزرگان دولت عباسی تشکیل شد، یحیی ابن اکثم پرسشی کوتاه پیرامون «حکم کسی که در حال احرام حیوانی را صید کرده است» خدمت امام عرضه کرد. امام جواد (ع) در پاسخ او پرسید:

آیا در حرم شکار کرده یا خارج حرم؟

عالم به حکم بوده یا جاهل به آن؟

از روی عمد مرتکب صید شده یا از روی خطا؟

شخص محرم بنده بوده یا آزاد؟

کوچک بوده یا بزرگ؟

اولین بار بوده یا چندمین بار؟

شکار پرنده بوده یا غیر پرنده؟ کوچک بوده یا بزرگ؟

هنوز بر کار خطایش اصرار می‌ورزد یا پشیمان است؟

در شب این کار را انجام داده پادر روز؟

هنگام صید محرم به عمره بوده یا به حج؟

یحیی ابن اکثم با کمال تحیر اظهار ناتوانی و سرگردانی کرد. در این هنگام مأمون از امام جواد (ع) تقاضا کرد، خود پاسخ هر یک از وجوه مسأله را بیان فرماید. امام به گونه‌ای پاسخ وجوه گوناگون مسأله را یکی پس از دیگری بیان فرمود که تصور یحیی و سایر نزدیکان مأمون از شخصیت او و آنچه در دل خود نسبت به کوچکی سنش می‌پروراندند به کلی از بین رفت.^(۹۲)

شاید همین یک مناظره و نتایج درخشان آن، به تنهایی کافی باشد تا اهمیت شیوه مناظره و تأثیر آن در کشف مرجعیت علمی اهل بیت را، صرف نظر از موقعیت زمانی و مکانی و سن آن بزرگواران نشان دهد.

به تعبیر یکی از فقها،^(۹۳) پیروزی دائمی و مطلق در همه مناظرات و گفتگوهای علمی، که بسیاری از آنها فقط برای امتحان کردن ائمه بود، امکان ندارد که فقط از روی تصادف باشد. زیرا تصادف گاهی، برای پاره‌ای از اشخاص و در برخی زمینه‌ها اتفاق می‌افتد. اما تکرار این پیروزی‌ها در دفعات متعدد و در زمینه‌های مختلف علمی، نسبت به همه امامان، از کوچک و بزرگی قطعاً تصادف نیست، به ویژه اگر توجه داشته باشیم که آراء و مرجعیت آنها در همان زمان زیانزد و مشهور بوده است.

۲ - میراث علمی اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)

اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) آثار علمی گرانسنگ و عظیمی از خود برای امت اسلام بر جای گذاشتند. این میراث گرانبها در گذشته به بار نشسته و در حال و آینده نیز سود فراوان خواهد داشت. زیرا آثار علمی آنان تنها برای زمان خودشان نبوده است، بلکه این سرمایه‌ها با گذشت زمان همچنان جاوید خواهد ماند.

میراث عظیم اهل بیت در احادیث، خطبه‌ها، کتابها، درسها، شیوه‌ها و اصول علمی و آموزشهای آنان در عرصه‌های مختلف اندیشه بشری قابل دسته‌بندی است. علاوه بر همه‌ی اینها دانشگاههایی است که تأسیس کردند و نیروها و کادرهای علمی که تربیت کرده و با علم و معرفت، آنها را تغذیه فکری نمودند.

انمه اهل بیت پیشتاز امت اسلام در تألیف و تصنیف

در زمینه تألیف و تصنیف، امام علی(ع) آغازگر راه در تاریخ اسلام است. از اولین کارهای آن حضرت جمع و ترتیب قرآن براساس نزول، بیان اسباب نزول، عام و خاص، مطلق و مقید، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، واجب و مستحب و سنن و آداب قرآن است. تا آنجا که ابن سیرین می‌گوید: «اگر به آن کتاب دست‌یابی همه علم را در آن می‌یابی»^(۹۴) و ابو نعیم از امام علی(ع) نقل می‌کند:

لما قبض رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) اقسمت ان لا اضع ردائي عن ظهري حتى اجمع ما بين اللوحين، فما وضعت ردائي عن ظهري حتى

جمعت القرآن، (۹۵)

وقتی پیامبر اکرم از دنیا رفت سوگند خوردم که تا قرآن را جمع آوری نکنم قبایم را بر زمین نگذارم. پس آن را از پشتم به زمین گذاشتم تا زمانی که قرآن را جمع کردم.

مصنف دیگر امام علی (ع) کتاب «الصحیفه» است، در موضوع «دیات» یا اموالی که به خاطر ارتکاب جنایات خطای یا شبه عمد بر انسان واجب شود و مرتکب آن مستوجب قصاص نباشد. (۹۶)

کتاب دیگر امام «جامعه» است. این کتاب به املائی پیامبر و قلم علی (ع) است، و در آن همه احکام شرعی و تفصیلات آیات قرآنی که مورد نیاز مردم است، بیان شده است.

و نیز کتابهایی که در آن آثار امام علی (ع) گردآوری شده بسیار است. مهمترین آن «نهج البلاغه» است که گزیده‌هایی از سخنرانیها، نوشته‌ها، نامه‌ها، حکمتها و پندهای امام را در بردارد. گردآورنده این کتاب «شریف رضی» است. «مسند امام علی» هم کتابی است که روایات امام علی از پیامبر را جمع آوری کرده است. گردآورنده آن «ابن شعیب نسائی» است.

و نیز «غرر الحکم و درر الکلم» تألیف عبدالواحد آمدی که متضمن کلمات قصار و حکمت‌های علی ابن ابی طالب (ع) است.

در کنار همه اینها امام علی برخی از پیروان مکتب خویش، مثل سلمان فارسی، ابوذر غفاری و رافع غلام پیامبر اکرم، و اصبع ابن نباته را راهنمایی کرد تا دست به تألیف و تصنیف کتاب بزنند. (۹۷)

علاوه بر آن می‌توان با مراجعه به کتابهای رجال، زندگینامه‌ی کسانی را که

نزد امام علی و فرزندانش حسن و حسین (علیهما السلام) شاگردی کردند مطالعه کرد.

همچنین باید توجه داشت که مدت امامت امام علی ابن الحسین (علیهما السلام) که سی و پنج سال به درازا کشید، فرصت مناسبی بود که زمینه تربیت نسلی متخصص از راویان، فقیهان و متکلمان را که برخی از صحابه و تابعان هم در میان آنان به چشم می‌خورند، به دست او فراهم آورد. (۹۸)

امام زین العابدین (ع) خود رساله‌ای بسیار زیبا تألیف کرده به نام «رسالة الحقوق» که شامل انواع حقوق و لوازم آن است.

همین فرصت تاریخی به امام صادق (ع) مجال داد تا دانشگاهی اسلامی در مدینه تأسیس کند که شاگردانش بزرگترین محدثان، فقها و دانشمندان امت از مناطق مختلف نظیر عراق، حجاز، فارس و بلاد شام بودند. شاگردان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) توانستند کتابها، پژوهشها و رساله‌های بسیاری تألیف و تصنیف نمایند. از آنان است ابان ابن تغلب که سی هزار حدیث از امام صادق (ع) روایت کرده است و نیز ابو حمزه ثمالی، برید بن معاویه، ابو بصیر، زرارة ابن اعین، محمد ابن مسلم و هشام ابن حکم که بیست و نه عنوان از کتابهای او مشهور است. (۹۹)

برخی از شاگردان امام صادق (ع) نیز به تدوین روایات و فتاوی او دست زده و آنها را در چهارصد مصنف گردآوری کرده‌اند که به «اصول اربعمائه» معروف‌اند.

پس از اینها شاگردان سایر امامان، موسی الکاظم، علی ابن موسی الرضا، محمد الجواد، علی الهادی و امام حسن عسکری (علیهم صلوات الله اجمعین)

در عرصه تألیف و تصنیف درخشیدند، و روایات، فتاوا و رهنمودهای آن امامان را در زمینه‌های مختلف بویژه در زمینه‌ی دانشهای اسلامی نقل کرده و از آن تصانیفی ساختند. از زمره این شاگردان اند: احمد ابن خالد برقی (مؤلف یکصد کتاب)، حسین ابن سعید (مؤلف سی کتاب)، فضل ابن شاذان (مؤلف بیش از دویست کتاب) و محمد عیاشی (مؤلف نزدیک به دویست کتاب و پژوهش).^(۱۰۰)

اهل بیت پیامبر تنها به آموزش علوم اسلامی به شاگردان خود بسنده نمی‌کردند، بلکه علوم دیگر را نیز به آنان یاد می‌دادند. همچنانکه امام علی ابن ابی طالب (ع) به ابوالاسود دوئلی، علم نحو را آموخت و امام صادق (ع) به جابر ابن حیان کوفی علم شیمی را آموزش داد.^(۱۰۱)

امامان اهل بیت هر آنچه را که نیاز امت بود از اصول عقاید، فقه، اخلاق و... به مردم آموزش می‌دادند و آرای آنها فصل الخطاب کلیه اختلافات علمی و دینی بود که در میان دانشمندان اسلامی از مذاهب گوناگون کلامی و فقهی بروز می‌کرد. این نقش محوری و اثرگذار بویژه در مسائل مربوط به توحید، صفات خالق، چگونگی تعلق صفات به ذات باری تعالی، عدل الهی و مسائل مربوط به آن، افعال انسان، مسائل قضا و قدر، جبر و تفویض و امر بین الامرین، بداء، تقیه و نیز قواعد اصولی و فقهی که پایه مکتبهای رائج فقهی بوده و هزاران کتاب در زمینه آن تألیف شده است، بیشتر بروز و ظهور داشته است.^(۱۰۲)

۳ - دانش اهل بیت در خدمت مصالح امت اسلامی

علی‌رغم همه‌ی سختیها و مرارت‌هایی که در دوره‌های مختلف بر ائمه اهل بیت تحمیل شده است، باز هم آنها به خاطر مصالح امت اسلام و وحدت مسلمانان و تقدم این مصلحت بر هر چیز دیگر، از خود فداکاری نشان می‌دادند و این به خاطر رسالت سنگینی بود که بر دوش داشتند. همچنانکه علوم آنان نیز پیوسته در راه هدایت امت به صراط مستقیم الهی و خدمت به مسلمانان به کار گرفته می‌شد.

اولین مسأله‌ای که فراروی مسلمانان قرار گرفت، موضوع خلافت بود. امام علی با همه تصریحاتی که درباره‌ی حقانیت خویش ابراز نموده بود، به خاطر اهتمام خاصی که نسبت به مصالح امت داشت، راه سکوت و خویشنداری را در پیش گرفت، زیرا مسلمانان در آن مرحله‌ی تاریخی در حال تثبیت موجودیت، قدرت و حاکمیت خویش بر سرزمینهای تازه فتح شده و گسترش دولت اسلامی بودند و موقعیت اجازه نمی‌داد کسی از موضوع خلافت چون برگ برنده‌ای در راه تفرقه در میان امت، سوء استفاده کند و نقشه‌های خویش را پیش ببرد. این موضع اصولی امام در برخورد او با ابوسفیان آشکار است. هنگامی که پس از ماجرای سقیفه به وی پیشنهاد تصدی خلافت را داد. امام او را از خود راند و اهداف نادرستش را بر ملا نمود. از این بالاتر در طول دوران زمامداری خلفای قبل از خود هیچگاه از بیان نظرات خیرخواهانه و ارائه مشورت به آنان دریغ نورزید.

کافی است که به خطبه شقشقیه و نامه امام به اهالی مصر که توسط مالک

اشتر برای آنان فرستاده بود، نگاهی بیندازیم تا به طور خلاصه بر این حقایق وقوف پیدا کنیم. امام در پیام به ملت مصر می‌فرماید:

ان الله سبحانه بعث محمدا نذيرا للعالمين، ومهيما على المسلمين، فلما مضى تنازع المسلمون الامر من بعده، فوالله ما كان يلقي في روعي ولا يخطر ببالى ان العرب تزيج هذا الامر من بعده عن اهل بيته ولا انهم منحوه عني من بعده. فما را عني الا اثيال الناس على فلان يابعونه فأمسكت يدي حتى رأيت راجعة الناس قد رجعت عن الإسلام يدعون الى محق دين محمد، فخشيت إن أنا لم انصر الإسلام واهله ان أرى فيه ثلما او هدما تكون المصيبة به على اعظم من فوت ولايتكم التي انما هي متاع ايام قلائل يزول منها ما كان كما يزول السراب، او كما ينقش السحاب، فنهضت في تلك الاحداث، حتى زاح الباطل وزهق واطمأن الدين. (۱۰۳)

«مانا خداوند سبحان محمد(ص) را برانگیخت تا جهانیان را - از نافرمانی او - بیم دهد و گواه پیامبران - پیش از خود - گردد. چون او به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت به هم افتادند - و دست ستیزه گشادند. - و به خدا در دلم نمی‌گذشت و به خاطر نمی‌رسید که عرب خلافت را پس از پیامبر(ص) از خاندان او برآرد، یا مرا پس از وی از عهده‌دار شدن آن بازدارد، و چیزی مرا نگران نکرد و به شگفتم نیاورد، جز شتافتن مردم بر فلان از هر سو و بیعت کردن با او. پس دست خود باز کشیدم، تا آنکه دیدم گروهی در دین حق نماندند، و از اسلام روی برگرداندند و مردم را به نابود ساختن دین محمد خواندند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن بینم یا ویرانی، که مصیبت آن بر من سخت‌تر از - محروم ماندن از

خلافت - است و از دست شدن حکومت شما، که روزهایی چند است که چون سرابی نماند، یا چون ابر که فراهم نشده پراکنده گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا برخاستم تا جمع باطل بپراکنید و محو و نابود گردید، و دین استوار شد و بر جای بیارمید»^(۱۰۴)

دلالت این سخنان بر اهتمام امام علی علیه السلام به مصالح اسلام آشکاراست، با اینکه او تصریح دارد که شایسته ترین کس برای جانشینی پیامبر بوده است.

امام هیچگاه در برابر مسائل سرنوشت ساز اسلام بی طرف نبود. او همیشه با مسائل و رویدادها برخوردی فعال داشت. موضعگیری او در برابر «جنگهای رده» و «امتناع کنندگان از پرداخت زکات» و «تجاوزات و تخلفات» برخی از فرماندهان سپاه اسلام نمونه روشن این برخورد فعال و مسئولانه است. در تمام این حوادث امام به آنچه تکلیف شرعی خود می دانست جامه عمل پوشاند.

موضعگیری امام در زمان خلافت عمر نیز در همین راستا قابل ارزیابی است. هنگامی که خلیفه در مورد حضور خود در جنگ با رومیان از او نظر خواست، امام توصیه کرد که شخص عمر در معرکه حاضر نشود. زیرا او خلیفه مسلمانان و محور وحدت آنان است.^(۱۰۵) در جریان جنگ با ایران هم امام (ع) همین موضع را ابراز کرد و فرمود:

فکن قطبا، واستدر الریحی بالعرب واصلهم دونک نار الحرب، فانک ان شخصت من هذه الارض اتفضت علیک العرب من اطرافها واقطارها، حتی یکون ما تدع وراءک من العورات اهم الیک مما بین یدیک.^(۱۰۶)

«تو همانند قطب بر جای بمان، و عرب را چون آسیا سنگ گرد خود

بگردان، و به آنان آتش جنگ را بر افروزان که اگر تواز این سرزمین برون شوی، عرب از هر سو تو را رها کند، و پیمان بسته را بشکند، و چنان شود که نگاهداری مرزها که پشت سر می‌گذاری برای تو مهمتر باشد از آنچه پیش روی داری. (۱۰۷)

صلح امام حسن (ع) با معاویه در آن شرایط استثنایی که بر امام می‌گذشت و امت بدان مبتلا بود، نیز بر همین منوال است. و نیز انقلاب خونین امام حسین (ع) و قربانی شدن او و یاران و اهل بیتش در راه مصلحت امت اسلام و جلوگیری از سلطه منحرفان بر پیکره آن.

امام سجاد (ع) هم با دعا کردن برای سپاهیان مسلمان، (با اینکه آنان تحت فرماندهی بنی امیه بودند که رفتارشان ذائقه اهل بیت را بسیار تلخ کرده بود)، بسیار جلب نظر می‌کند امام سجاد در این دعا که به دعای اهل ثغور (مرزداران) معروف است می‌فرماید:

اللهم صل علی محمد و آله و حصن ثغور المسلمین بعزتک و اید حماتها بقوتک... و کثر عددهم و اشحذ اسلحتهم... و ألف جمعهم، و دبر امرهم. و واتر بین میرهم، و توحد بکفایة مؤنهم و اعضدهم بالنصر، و اعنهم بالصبر... اللهم اعز بكل ناحیة من المسلمین علی من أذاهم من المشرکین و امددهم بملائکة من عندک مردفین. (۱۰۸)

و خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست و مرزهای مسلمانان را به عزت و قدرت خویش محکم گردان... و شمار آنان را افزون فرما، و اسلحه آنان را بجزان بگردان، و جماعت آنان را الفت عطا فرما، و کارشان را تدبیر فرما، و آذوقه‌شان را پی در پی برسان، و به تنهایی مشکلاتشان را کفایت نما، و با یاری خود آنان را

تقویت فرما، و با صبر و استقامت یاری فرما... خدایادر هر ناحیه‌ای مسلمانان را در برابر مشرکان عزت ببخش و با فرشتگان پیایی مدد برسان».

امام باقر (ع) هم هرگاه مصلحت اقتضا می‌کرد دانش و تخصص خود را در اختیار دولت اسلامی قرار می‌داد. از جمله در ماجرای ضرب اولین سکه در زمانی که قیصر روم عبدالملک مروان را تهدید به استفاده از کلمات نامناسب بر روی سکه‌های رایج در سرزمینهای اسلامی نموده بود.^(۱۰۹) امام باقر به عبدالملک مروان توصیه کرد که سکه بنام خودش ضرب کند.

امام صادق نیز در زمان خلافت بنی عباس در برابر پراکندگی فرقه‌ها و اختلافات بین امت اسلام به پیروان خویش دستوراتی بسیار خیرخواهانه صادر کرد. آن حضرت در مورد سلوک با پیروان سایر مذاهب اسلامی به شیعیان می‌فرمود:

صَلُّوا فِي جَمَاعَتِهِمْ، وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَاحضَرُوا جَنَائِزَهُمْ وَمَوْتَاهُمْ، حَتَّى يَقُولُوا رَحِمَ اللَّهُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَلَقَدْ أَدَبَ اصْحَابَهُ، كُنُوا زِينًا لَنَا وَلَا تَكُونُوا شِينًا عَلَيْنَا.^(۱۱۰)

در جماعت‌های آنان نماز بخوانید، بیمارانشان را عیادت کنید و در تشییع جنازه مردگان‌شان شرکت کنید، تابگویند: «خداوند جعفر را رحمت کند که یارانش را خوب تربیت کرده شما زینت ما باشید نه موجب ننگ و سرافکندگی ما». سایر امامان هم همین رفتار را داشتند، و با مراجعه به منابع تاریخی و کتب معتبر می‌توان به آن دست یافت. این نوع برخورد و موضعگیری به طور کلی از نگاهی منحصر به فرد به مسائل امت اسلامی و شناختی دقیق از مصالح عالی آن حکایت می‌کند.

آخرین سخن

در بخش پایانی کتاب نتایجی را که از مطالب گذشته به دست می آید، در برابر پژوهشگران می گذاریم تا با کنکاش و گفتگو پیرامون آن بر غنای مطالب افزوده، خود در بارور ساختن آن تلاش نمایند.

۱- قرآن کریم و سنت شریف نبوی بر مرجعیت علمی اهل بیت برای همه مسلمانان تاکید می ورزند.

۲- سنت شریف نبوی با تصریح بر اوصاف و اعداد، مقصود از اهل بیت را روشن ساخته است.

۳- اهل بیت پیامبر در زندگی علمی خود به هیچکس جز معصوم قبل از خود نیازمند نبوده اند.

۴- بزرگان امت اسلام و شخصیت‌های برجسته مسلمانان از خلفای راشدین و ائمه مذاهب گرفته تا دانشمندان امروز به اعلم بودن اهل بیت و نیاز همه مسلمانان به مرجعیت علمی آنان گواهی داده اند.

۵- اهل بیت پیامبر علی رغم دشواریها و تلخیهای بسیار که در طول تاریخ با آن مواجه بوده اند، پیوسته دانش خود را در خدمت مصالح و منافع امت اسلام قرار داده اند.

۶- بنا به آنچه گذشت اهل بیت پیامبر صرف نظر از شرایط زمانی و مکانی، مرجعیت علمی عامه‌ی مسلمانان را به عهده داشته اند و این حداقل چیزی است که همه‌ی مسلمانان در مورد آنان به عنوان محور وحدت اتفاق نظر دارند.^(۱۱۱)

به عبارت دیگر: هر چند امامت و زعامت سیاسی اهل بیت پیامبر مورد اختلاف مسلمانان است ولی مرجعیت علمی آنان - بر اساس آنچه گذشت - نقطه اشتراک امت اسلام است. البته اتفاق نظر مسلمانان بر این امر سرنوشت ساز که همواره حکام و سیاستمداران در طول تاریخ سعی در سرپوش نهادن بر آن داشته‌اند، بسیار با اهمیت است.

در اینجا مناسب می‌دانم با اشاره به روش علمی - استقرایی شهید آیت الله سید محمد باقر صدر - اعلی الله مقامه الشریف - در اثبات وجود خدا، آن را در اثبات شایستگی اهل بیت (علیهم السلام) در مرجعیت علمی امت اسلام به کار گیرم. زیرا این روش که بر حساب احتمالات تکیه دارد، در اثبات کلیه حقایق علمی معتبر و جوابگو است.^(۱۱۲)

روش استقرایی در اثبات حقایق علمی

روش استقرایی در اثبات حقایق علمی، دارای پنج مرحله به شرح زیر است:

- ۱ - شناخت حسی و تجربی آثار و خواص «پدیده» ای که در پی «تفسیر» آن هستیم.
- ۲ - با مشاهده «حسی» آثار و خواص «پدیده» مورد نظر و به منظور تفسیر آن به مرحله «فرضیه» سازی می‌رسیم و از راه تجزیه و تحلیل «پدیده» به خلق «فرضیه» ای دست می‌زنیم که توانایی «تعلیل» و «تفسیر» همه آن «آثار و خواص» را دارا باشد معنای «توانایی تعلیل و تفسیر همه آثار و خواص پدیده» آن است که با وجود این «علت فرض شده» همه آن «آثار و خواص» بالفعل موجود باشند.

۳- اگر «فرضیه» ما در واقع صحیح نباشد. احتمال وجود همه آن «آثار و خواص» در یک جا بسیار ضعیف است. یعنی نسبت «احتمال وجود» همه آنها به «احتمال عدم» آن یا حد اقل «احتمال عدم یکی از آنها» بسیار ناچیز است.

۴- بنابراین نتیجه می‌گیریم که «فرضیه» ما صادق است. و دلیل صدقش این است که همه این آثار و خواص با هم در یک جا جمع شده است. همان که در اولین گام آن را احساس کردیم.

۵- درجه اثبات این آثار نسبت به «فرضیه طرح شده» در گام دوم با نسبت احتمال وجود همه این «آثار و خواص» به احتمال عدم وجود آن در فرض دروغ بودن «فرضیه» نسبت معکوس دارد. هرچه این نسبت (دومی) کمتر باشد درجه اثبات بزرگتر است تا به جایی که در حالات عادی بسیاری، به درجه یقین کامل نسبت به صحت فرضیه می‌رسد. (۱۱۳)

و ما در این بحث همین شیوه را به گونه‌ای غیر مستقیم به کار گرفتیم و گفتیم این پدیده‌های ثابت تاریخی با شایستگی حقیقی اهل بیت (علیهم السلام) برای مرجعیت علمی امت اسلام هماهنگی دارد و گرنه ناچار به پذیرش حوادثی اتفاقی می‌شویم که اجتماع تصادفی آنها معقول نیست.

امیدواریم که اهل علم و متخصصین از این شیوه استدلال علمی طبق مراحل که شهید صدر بیان کرده است در این قبیل موضوعات سرنوشت‌ساز برای امت اسلام بهره بگیرند. موضوعات سرنوشت‌سازی که به «رسالت خاتمه» پیامبر که همه بشریت را به عدالت و سعادت و خیر دنیا و آخرت بشارت می‌دهد مربوط می‌شود.

از همه این مباحث و مطالب به این نتیجه می‌رسیم که: امت اسلام برای

گسترش منابع اصیل خود و توانایی بیشتر برای پاسخگویی به پرسشهای حیاتی و متنوع زمان، و نیز هماهنگی بیشتر با رهنمودهای قرآن کریم و سنت شریف نبوی، باید به میراث عظیم اهل بیت مراجعه کند و در رسیدن به وضعیت تمدنی مطلوب و تثبیت آن از سرمایه‌های گرانسنگ علوم اهل بیت بهره ببرد.

محمد علی تسخیری

تهران / صفر الخیر ۱۴۲۲

پین نوشتہا:

- ١ - سورة النحل، آیه ٤٣ و سورة الانبیاء، آیه ٧.
- ٢ - تفسیر القرآن، ابن جریر طبری، ج ١٧، ص ٥.
- ٣ - شواهد التنزیل لقواعد التفصیل، حاکم نیشابوری، ج ١، ص ٢٣٢ / والمناقب، ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٧٩.
- ٤ - سورة آل عمران، آیه ٧.
- ٥ - نهج البلاغہ، خ ١٤٤ / والمناقب، ابن شهر آشوب، ج ١، ص ٢٨٥.
- ٦ - نهج البلاغہ ترجمہ دکتر سید جعفر شہیدی.
- ٧ - سورة الرعد، آیه ٤٣.
- ٨ - شواهد التنزیل، ج ١، ص ٤٠٠، حدیث ٢٢٢ / والأمالی، شیخ صدوق، ج ٣، ص ٢٥٣ و...
- ٩ - سورة الاحزاب، آیه ٣٣.
- ١٠ - دلائل النبوة، بیہقی، ج ١، ص ١٧٠ / والبداية والنهاية، ابن کثیر، ج ٢، ص ٢٥٧ / والمعجم الكبير، لخمی طبرانی، ج ١٢، ص ٨١، حدیث ١٢٦٠٢ و...
- ١١ - ینابیع المودة، قندوزی حنفی، ج ٣، ص ٢٦١، حدیث ٩ / وفراد السمطین، ابراہیم جوینی، ج ٢، ص ١٣٣، حدیث ٢٣٠ و...
- ١٢ - سورة الشوری، آیه ٢٣.
- ١٣ - فضائل الصحابة، احمد بن محمد بن حنبل، ج ٢، ص ٦٦٩، حدیث ١١٤١ / والمعجم الكبير، لخمی طبرانی، ج ٣، ص ٤٧، حدیث ٢٦٤١ / والدر المنثور فی التفسیر المأثور، عبدالرحمن سیوطی، ج ٧، ص ٣٤٨ و...
- ١٤ - صحیح بخاری، ج ٤، ص ١٨١٩، حدیث ٤٥٢١ / وسنن ترمذی، ج ٥، ص ٣٧٧، حدیث ٣٢٥١ / وسنن احمد بن حنبل، ج ١، ص ٦١٤، ج ٢٥٩٩ و...
- ١٥ - سورة آل عمران، آیه ٣١.
- ١٦ - المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ٣، ص ١٤٣، حدیث ٤٦٥٢ / والمستند، احمد بن حنبل، ج ١، ص ٧٠٨، حدیث ٣٠٦٢ / وتاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ١، ص ١٨٥، حدیث ٢٥٠ و...
- ١٧ - المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ٣، ص ١٥٨، حدیث ٤٧٠٥ و ج ٢، ص ٤٥١، حدیث ٣٥٥٨ / والسنن الكبرى، ابو بکر بیہقی، ج ٢، ص ٢١٢، حدیث ٢٨٦١ / والمعجم الكبير، ج ٣، ص ٥٢، حدیث ٢٦٦٢ و...
- ١٨ - صحیح سلم، ج ٤، ص ١٨٨٣، حدیث ٢٢٢٤ / والسنن الكبرى، بیہقی، ج ٢، ص ٢١٢، حدیث

- ۲۸۵۸/ وتفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶ / و...
- ۱۹ - اهل البيت في الكتاب والسنة، محمدی ری شهری، ص ۲۷ تا ۵۰.
- ۲۰ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳، حدیث ۲۴۰۸/ و سنن دارمی، ج ۲، ص ۸۸۹، حدیث ۳۱۹۸/ و مسند احمد بن حنبل، ج ۷، ص ۷۵، حدیث ۱۹۲۸۵/ و السنن الكبرى، ج ۱۰، ص ۱۹۲، حدیث ۲۰۳۳۵/ و فرالد السعفی، ج ۲، ص ۲۳۴، حدیث ۵۱۳/ و سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳، حدیث ۳۷۸۸.
- ۲۱ - المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۸، حدیث ۴۵۷۶/ و خصائص الامام امیر المؤمنین، نسائی، ص ۱۵۰ / و...
- ۲۲ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۴، حدیث ۳۶ و ۳۷/ و سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲، حدیث ۲۷۸۶ و ۲۷۸۸/ و سنن دارمی، ج ۲، ص ۸۸۹، حدیث ۳۱۹۸. / و مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۰، حدیث ۱۱۱۰۴/ و درهما متبع دیگر.
- ۲۳ - شیخ محمد ابو زهره در کتاب الامام جعفر الصادق، ص ۱۹۹.
- ۲۴ - احمد حسین یعقوب در الخطط السیاسیة لتوحید الامة الاسلامیة، ص ۳۵۱.
- ۲۵ - مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲. حاکم نشاوری می گوید: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است / و کنز العمال، متقی هندی، ج ۶، ص ۱۵۶.
- ۲۶ - کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۶. / و کنوز الحقایق، مناوی، ص ۱۸.
- ۲۷ - کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳.
- ۲۸ - المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۲، حدیث ۴۷۱۵.
- ۲۹ - فرائد السعفی، ج ۲، ص ۲۴۶، حدیث ۵۱۹ / و ینایع المودة، ج ۱، ص ۹۴، حدیث ۵ / و المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۳، حدیث ۴۷۲۰ / و المناقب، ابن المغازلی، ص ۱۳۲ - ۱۳۲ / و...
- ۳۰ - الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۶، ص ۲۲۰.
- ۳۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.
- ۳۲ - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۳، حدیث ۱۰ / و مسند ابن حنبل، ج ۷، ص ۴۱۰، حدیث ۲۰۸۶۹ / و مسند ابو یعلی، ج ۶، ص ۴۷۳، حدیث ۷۴۲۹ / و ...
- ۳۳ - مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۵۵، حدیث ۳۷۸۱ / و المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۴۶، حدیث ۸۵۲۹ / و المعجم الكبير، ج ۱، ص ۱۵۸، حدیث ۱۰۳۱۰ / و...
- ۳۴ - الاصول العامة للفقہ المقارن، سید محمد تقی حکیم، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.
- ۳۵ - الاصول العامة للفقہ المقارن، سید محمد تقی حکیم، ص ۱۷۹.
- ۳۶ - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰، حدیث ۴۲۲.
- ۳۷ - روایت از سلمان فارسی است. بصائر الدرجات، ابو جعفر صفار قمی، ص ۲۱۶، حدیث ۲۱.
- ۳۸ - روایت از اصغیر ابن نباته است. المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴۰، ص ۵۲.
- ۳۹ - روایت از انس ابن مالک است. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۹، حدیث ۲۸.

- ۴۰ - الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۳۸ / و تاریخ الخلفاء، عبدالرحمن سیوطی، ص ۲۱۸ / و تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۱، حدیث ۱۰۳۹ / و...
- ۴۱ - حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ابو نعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۶۵ / و ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۱۵، حدیث ۲۴.
- ۴۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.
- ۴۳ - این روایت را مجاهد از عبدالله ابن عباس نقل کرده و حاکم گفته که حدیث صحیح السندی است. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶ و ۱۲۷ / خطیب نیز در تاریخ بغداد از ۴ طریق نقل کرده است. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۴۸، حدیث ۷ و ص ۱۷۲. و ج ۱۱، ص ۴۸ و ۴۹ / ابن اثیر نیز در اسد الغابة ج ۴، ص ۲۲ / و متقی هندی در کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۲ به نقل این روایت پرداخته اند / در مصادر دیگری هم که فیروزآبادی در کتابش «فضائل الخمسة من الصحاح الستة»، ج ۲، ص ۲۸۱ و ۲۸۲ برخی از آنها را شمرده، آمده است.
- ۴۴ - همچنانکه در «الریاض النضرة»، محب طبری، ج ۲، ص ۱۹۳ و غیر آن آمده است.
- ۴۵ - صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۹ / و تاریخ بغداد یا مدینة السلام خطیب بغدادی، ج ۱۱، ص ۲۰۴ / و کنز العمال متقی هندی، ج ۶، ص ۴۰۱.
- ۴۶ - سورة العاقلة، آیه ۱۲
- ۴۷ - کفایة الطالب، کنجی، ص ۴.
- ۴۸ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸
- ۴۹ - کنز العمال، ج ۵، ص ۲۱.
- ۵۰ - المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۶۶ / و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۳ حدیث ۱۰.
- ۵۱ - بصائر الدرجات، ص ۳۰ حدیث ۴ / و الاختصاص، شیخ مفید، ص ۲۸۰ / حدیثی نیز از امام صادق به همین مضمون در دست است که ابو داود ابن یزید در بصائر الدرجات، ص ۲۹۹ به نقل آن پرداخته است.
- ۵۲ - اکثر این نصوص در موسوعه های حدیثی شیعه مثل «کافی»، کلینی و «تهذیب» و «استبصار» طوسی و «بحار الانوار» مجلسی و جز اینها آمده است. و این موضوع یکی از پایه های مهم مذهب اهل بیت است.
- ۵۳ - نگا: سید محمدباقر صدر، «ائمة اهل البيت، وحدة هدف وتنوع ادوار».
- ۵۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.
- ۵۵ - عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده است. رجال الکشی، ص ۴۹۱.
- ۵۶ - الریاض النضرة، محب طبری، ج ۲، ص ۱۹۵ و ۲۲۴ / کنز العمال، ج ۳، ص ۹۹ و ۳۰۱.
- ۵۷ - اکثر کتابهای حدیث و تاریخ، مخصوصا صحاح و سنن و مسانید بر این موضوع اشاره دارند، تفصیل مطلب موجب اطاله کلام است.
- ۵۸ - مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۴۵۷.
- ۵۹ - السنن، بیهقی، ج ۷، ص ۲۴۲. این موضوع را بسیاری از کتابهای حدیث و تاریخ روایت کرده اند.

- ۶۰ - الطبقات، ابن سعد، ج ۲، ق ۲، ص ۱۰۲.
- ۶۱ - کنز العمال، ج ۳، ص ۱۷۹.
- ۶۲ - همان، ج ۳، ص ۱۷۹.
- ۶۳ - همان، ج ۳، ص ۱۷۹.
- ۶۴ - نور الابصار، شلبنجی، ص ۱۷۱.
- ۶۵ - الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۷.
- ۶۶ - بخاری در تاریخش و حاکم در مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۴ آورده است.
- ۶۷ - الموطأ، مالک ابن انس، ص ۳۶ و ۱۷۶ / والسنن، بیهقی، ج ۷، ص ۴۱۹ / مسند، شافعی، ص ۱۷۱ / و مسند، احمد ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۴ / تفسیر ابن جریر، ج ۲۷، ص ۶۱ / ...
- ۶۸ - صحیح النسائی، ج ۱، ص ۳۲ / وصحیح ابن ماجه، ص ۴۲ / و مسند احمد ابن حنبل، ج ۱، ص ۹۶، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۲۱۰.
- ۶۹ - مصادر و مأخذ سابق الذکر.
- ۷۰ - حاکم در مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۴۹۹، به سندش از قیس ابن ابی حازم روایت کرده است.
- ۷۱ - وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۶، ص ۹۶.
- ۷۲ - عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۴۳ / والمناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۶۶.
- ۷۳ - دیوان ابو فراس حمدانی، تحقیق دکتر محمد بن شریفه، ص ۱۹۶ و ۲۰۶.
- ۷۴ - منظور شاعر، عباسیان هستند.
- ۷۵ - الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۰۸ / ونور الابصار، ص ۱۰۵.
- ۷۶ - الرجال، ابن عقده زیدی، به نقل از اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۱ ص ۶۶۱.
- ۷۷ - بیشتر کتابهای طبقات و اعلام و تاریخ مثل مطالب السؤل ابن طلحه شافعی، ص ۲۱۸ و الصواعق المحرقة، ص ۳۰، این مطلب را ذکر کرده‌اند.
- ۷۸ - حلیة الاولیاء، ابو نعیم، به نقل از المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۴۷.
- ۷۹ - تحفة الألوسی، ص ۸ و مصادر تاریخی دیگر / وقصة التفریب محمد تقی قمی.
- ۸۰ - تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴.
- ۸۱ - الامام جعفر الصادق، محمد ابو زهره، ص ۳.
- ۸۲ - از جمله کتاب الاحتجاج، از طبرسی.
- ۸۳ - به عنوان نمونه به کتاب «عرائس التیجان» ثعلبی، ص ۵۶۶ مراجعه شود.
- ۸۴ - به کتابی با همین عنوان از شیخ محمدرضا حکیمی مراجعه شود.
- ۸۵ - الاحتجاج، طبرسی، ص ۲۶۷ و ۲۶۹.
- ۸۶ - تحف العقول عن آل الرسول، ابن شعبه حرانی، ص ۲۳۱.
- ۸۷ - این سخن را «موفق» در مناقب ابو حنیفه، ج ۱، ص ۱۷۳ روایت کرده است.

- ۸۸ - الاحتجاج، ص ۳۳۱ و ۳۳۵.
- ۸۹ - همان، ص ۴۱۵ و ۴۲۵.
- ۹۰ - همان، ص ۳۳۲ و ۴۲۵.
- ۹۱ - به «الاصول العامة للفقهاء المقارن»، سید محمد تقی حکیم، ص ۱۸۳ مراجعه کنید.
- ۹۲ - نگاه کن به: الصواعق المحرقة، ص ۲۰۴ / الاحتجاج، ص ۴۴۴ / ...
- ۹۳ - الاصول العامة للفقهاء المقارن، سید محمد تقی حکیم، ص ۱۸۴
- ۹۴ - المراجعات، سید عبدالحسین شرف الدین، مراجعه ۱۱۰
- ۹۵ - حلیة الاولیاء، ج ۱ ص ۶۷.
- ۹۶ - نگاه کن: تکملة المنهاج، سید ابوالقاسم خویی، ج ۲، کتاب الدیات
- ۹۷ - المراجعات ص ۴۱۲ و ۴۱۳ / المناقب ابن شهر آشوب.
- ۹۸ - المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۱ / رجال کشی
- ۹۹ - المراجعات، ص ۴۱۵ و ۴۱۹
- ۱۰۰ - همان، ص ۴۲۲
- ۱۰۱ - نگاه کنید به: رجال کشی / تاسیس الشيعة لعلوم الاسلام، سید حسن صدر / مؤلفو الشيعة في صدر الاسلام، سید عبدالحسین شرف الدین / رجال النجاشی / طبقات مؤلفی الشيعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی / ...
- ۱۰۲ - همان
- ۱۰۳ - نهج البلاغه، نامه ۶۲
- ۱۰۴ - ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی.
- ۱۰۵ - همان، خطبه ۱۳۴
- ۱۰۶ - همان، خطبه ۱۴۶
- ۱۰۷ - ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی.
- ۱۰۸ - صحیفه سجاده، دعای ۲۷
- ۱۰۹ - قابل توجه است که تا زمان حکومت عبدالملک مروان سکه های امپراطوری روم در بین مسلمانان رایج بود. و هنوز مسلمانان اقدام به ضرب سکه نکرده بودند.
- ۱۱۰ - الفصول المهمة فی تألیف الامة، سید عبدالحسین شرف الدین
- ۱۱۱ - این به معنای ذوب شدن همه مذاهب در یک مذهب نیست. بلکه به معنای تعیین مرجعیتی عامه است که همه پیروان مذاهب اسلامی با حفظ ویژگیهای خاص خود، در آن به اتفاق نظر برسند.
- ۱۱۲ - نگاه کن به: سید محمد باقر صدر، الاسس المنطقية للاستقراء، (ق ۳) ص ۱۳۴ و ۲۱۰.
- ۱۱۳ - همان، ص ۳۵۵ و ۴۱۰، شهید صدر این روش را به صورت ساده و مختصر در کتاب «المرسل، الرسول والرسالة» ص ۲۴ - ۲۷ هم عرضه کرده است.

فهرست منابع و مصادر

- ١ - قرآن مجيد
- ٢ - نهج البلاغه
- ٣ - صحيفه سجاده
- ٤ - ائمة اهل البيت وحدة هدف و تنوع ادوار / سيد محمد باقر صدر
- ٥ - الاحتجاج / شيخ طبرسى
- ٦ - الاختصاص / شيخ مفيد
- ٧ - الاستبصار / شيخ طوسى
- ٨ - اسد الغابة / ابن اثير
- ٩ - الامس المنطقية للاستقراء / سيد محمد باقر صدر
- ١٠ - الاصول العامة للفقه المقارن / سيد محمد تقى حكيم
- ١١ - اعيان الشيعة / سيد محسن امين عاملى
- ١٢ - الامالى / شيخ صدوق
- ١٣ - الامام جعفر الصادق / شيخ محمد ابو زهره
- ١٤ - اهل البيت في الكتاب والسنة / محمد محمدى رى شهرى
- ١٥ - بحار الانوار / علامه محمد تقى مجلسى
- ١٦ - البداية والنهاية / ابن كثير
- ١٧ - بصائر الدرجات / ابو جعفر صفار قمى
- ١٨ - تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام / سيد حسن صدر
- ١٩ - تاريخ بغداد يا مدينة السلام / محب الدين خطيب بغدادى
- ٢٠ - تاريخ الخلفاء / عبد الرحمن سيوطى
- ٢١ - تاريخ دمشق / ابن عساکر
- ٢٢ - تحف العقول عن آل الرسول / ابن شعبه حرانى
- ٢٣ - تفسير القرآن / محمد ابن جرير طبرى
- ٢٤ - تكملة المنتهاج / سيد ابو القاسم خويى
- ٢٥ - التهذيب / شيخ طوسى
- ٢٦ - تهذيب التهذيب
- ٢٧ - حلية الاولياء وطبقات الاصفياء / ابو نعيم اصفهانى
- ٢٨ - خصائص الامام امير المؤمنين / نسائى
- ٢٩ - الخطط السياسية لتوحيد الامة الاسلامية / احمد حسين بدقوب

- ٣١ - الدر المشور في التفسير المأثور / عبدالرحمن سيوطي
 ٣٢ - دلائل النبوة / بيهقي
 ٣٣ - ديوان ابو فراس حمداني / تحقيق دكتور محمد بن شريفه
 ٣٤ - الرجال / ابن عقده زيدي
 ٣٥ - رجال كشي
 ٣٦ - رجال النجاشي
 ٣٧ - الرياض النضرة / محب طبري
 ٣٨ - سنن ترمذي
 ٣٩ - سنن دارمي
 ٤٠ - السنن الكبرى / ابو بكر بيهقي
 ٤١ - سلوني قبل ان تفقدوني / شيخ محمد رضا الحكيمي
 ٤٢ - شواهد التنزيل لقواعد التفصيل / حاكم نيشابوري
 ٤٣ - صحيح ابن ماجه
 ٤٤ - صحيح بخاري / محمد ابن اسماعيل بخاري
 ٤٥ - صحيح مسلم / مسلم نيشابوري
 ٤٦ - صحيح نسائي
 ٤٨ - الصواعق المحرقة / ابن حجر عسقلاني
 ٤٩ - الطبقات الكبرى / ابن سعد
 ٥٠ - طبقات مؤلفي الشيعة / شيخ آقا بزرگ تهراني
 ٥١ - عرائس التيجان / ثعلبي
 ٥٢ - عيون اخبار الرضا / شيخ صدوق
 ٥٣ - فرائد السمطين / ابراهيم جويني
 ٥٤ - الفصول المهمة في تأليف الامة / سيد عبدالحسين شرف الدين
 ٥٥ - فضائل الخمسة من الصحاح الستة / فيروز آبادي
 ٥٦ - فضائل الصحابة / محمد ابن احمد ابن حنبل
 ٥٧ - قصة التقريب / محمد تقى قمي
 ٥٨ - الكافي / محمد ابن يعقوب كليني
 ٥٩ - كفاية الطالب / كنجي
 ٦٠ - كنز العمال / متقى هندی
 ٦١ - كنوز الحقايق / مناوي
 ٦٢ - مؤلفوا الشيعة في صدر الاسلام / سيد عبدالحسين شرف الدين

- ۶۳ - المراجعات / سید عبدالحسین شرف الدین
- ۶۴ - المرسل، الرسول، الرسالة / سید محمد باقر صدر
- ۶۵ - المستدرک علی الصحیحین / حاکم نیشابوری
- ۶۶ - مسند ابویعلی
- ۶۷ - مسند احمد بن حنبل / احمد ابن محمد ابن حنبل
- ۶۸ - مسند شافعی / محمد ابن ادویس شافعی
- ۶۹ - مطالب السؤل / ابن طلحة شافعی
- ۷۰ - المعجم الكبير / لخمی طبرانی
- ۷۱ - المناقب / ابن شهر آشوب
- ۷۲ - المناقب / ابن المغازلی
- ۷۳ - مناقب ابی حنیفة / موفق
- ۷۴ - الموطأ / مالک ابن انس
- ۷۵ - نور الابصار / شبلنجی
- ۷۶ - وفيات الاعیان / ابن خلکان
- ۷۷ - تنبیح المودة / قندوزی حنفی

وحدت اسلامی

یا

وفاق تشیع و تسنن در نهج البلاغه

سعيد خو محمدی خيرآبادی

بسم الله الرحمن الرحيم

اتحاد میان مسلمانان به معنی نزدیک شدن فرقه‌های اسلامی به یکدیگر، با حفظ
کیان و ماهیت آنها است.
به معنی تحفظ بر اصول مشترک و آزاد گذاردن و معذور داشتن هر فرقه در
فروع خاصه خود او است.
به معنی عدم نزاع و درگیری فرقه‌ها و اطلاع همگان از عقاید یکدیگر و
بی تفاوت بودن و حساسیت نشان ندادن در برابر فرقه دیگر نسبت به مختصات آن
فرقه است.
و راه رسیدن به این هدف، تکیه کردن بر عقل و منطق و دوری گزیدن از
احساسات زودگذر و تعصبات غیر قابل کنترل است.
اینک در رابطه با این موضوع، کتاب شریف «نهج البلاغه» را می‌گشاییم و این
سخن علی بن ابی طالب علیه السلام را در وصف اسلام می‌بینیم: «لانه اسم سلامة و جماع

کرامه^(۱) (اسلام نام سلامت است و مجمع کرامت)

اسلام از سلامت مشتق است، روح و جوهر اسلام با سلامت آمیخته گشته و تمام کرامتهای انسانی در آن گرد آمده است، بنابراین مردمی که زیر لوای اسلام گرد آمده‌اند، باید با یکدیگر با سلامت زندگی کنند و کرامت و شرافت ذاتی خویش را همواره درخشان و تابنده نگه دارند.

مردمی که در موضوع خدا، دین، رسول، قبله و کتاب که سنگ بنیادین عقیده آنها است، توافق دارند و خداوند متعال، طی یکپهزار و چهارصد سال، سنگهای بنیادین عقیده آنان را از تأثیر نفوذ عوامل بیگانه، مصون و محفوظ داشته است، باید همواره به اصول و سنگهای بنیادین عقیده خود فکر کنند، و آنها را عوامل خلل ناپذیر اتحاد و همبستگی و تعاضد خود بدانند.

مسلمانان باید قرآن را که میلیونها نسخه خطی و چاپی بدون تحریف آن موجود است، و همگی به اصالت و صحت آن اعتراف دارند، و در هر خانه‌ای لااقل یک نسخه از آن موجود است، جلو روی خود بکشایند و دیده و فکر خود را بر آیه شریف «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا»^(۲) دقیق کنند و بدانند که این آیه شریفه، با تمام کلمات و حروفش به عقیده همه آنها، وحی الهی است، و خداوند رحمان، در این آیه شریفه، راه عزت و سعادت و کمال و سلامت را به آنها نشان می‌دهد. صفحه دیگر را بکشایند و آیه «و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم»^(۳) را بنگرند و بدانند که این آیه هم با تمام عبارات و حروفش، مورد تصدیق همگان

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۵۲، ص ۲۱۲.

۲- آل عمران، ۱۰۳.

۳- انفال، ۴۶.

است. صفحه دیگر را بگشایند و آیه شریفه «انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بینهن اخویکم»^(۱) را ببینند، صفحه دیگر را بگشایند و آیه «ان هذه امتکم امة واحدة»^(۲) را ببینند، و بلکه هر صفحه‌ای را که بگشایند و هر سوره‌ای را که بخوانند، آیه‌ای را می‌بینند که با صراحت یا اشارت به آنها می‌گوید: اتحاد و ائتلاف، عامل اعتلاء و پیروزی، و اختلاف و پراکندگی، عامل سقوط و بدبختی است.

خوشبختانه، نه تنها قرآن، بلکه سنت پیغمبر، عبارات نهج البلاغه، اخبار و روایات عترت و آل، که مورد اتفاق تمام، یا بیشتر مسلمانان است، همین اکسیر کرامت و رمز سعادت را برای ما توضیح می‌دهد و تبیین می‌کند.

رسول گرامی ما می‌فرماید:

۱- مؤمنان در دوستی و رحمت و عطف به یکدیگر، مانند اعضاء پیکر یک انسانند، هرگاه عضوی رنجور و دردمند گردد، اعضای دیگر هم از بیدار خوابی و سوزش تب، متأثر گردند.^(۳) سعدی شیرازی، همین حدیث را با تغییر و تحریفی^(۴) به نظم آورده، گوید:

بنی آدم اعضاء یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند

۱- حجرات، ۹.

۲- انبیاء ۹۲ و مؤمنون ۵۳.

۳- مثل المؤمنین فی توادم و تراحمهم و تعاطفهم کمثل الجسد الواحد، اذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالسهر و الحمی، صحیح بخاری، ادب، ۳۷ و صحیح مسلم ص ۶۶ و مسند احمد بن حنبل ج ۴ ص ۲۷۰.

۴- تحریف سعدی اینست که «مؤمنان» را به «بنی آدم» تغییر داده است، بنی آدم تمام افراد بشر را شامل می‌شود، در صورتی که در میان افراد بشر گروه‌هایی مانند نژادپرستان ضد بشر پیدا می‌شوند که نمی‌توان آنها را اعضای یک پیکر دانست، تنها اهل ایمانند که به اقتضای عقیده و اینه خود همه اهل ایمان را برادر خود می‌دانند.

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
 ۲- کسی که به امور مسلمانان اهتمام نرزد مسلمان نیست.^(۱)
 ۳- کسی که به اندازه یک و جب، از جماعت مسلمانان کناره گیرد، (و در آنحال
 بمیرد) مرگش در حال جاهلیت (عدم اسلام) است.^(۲)
 ۴- آن حضرت به اصحابش فرمود: می خواهید به شما عملی معرفی کنم که
 ثوابش از نماز و روزه و صدقه بیشتر باشد؟ گفتند: آری. فرمود: آن عمل اصلاح میان
 مردم است و بدانید که فسادانگیزی، موجب هلاکت است.^(۳)
 علاوه بر قرآن و سنت و روایت، تمام دستورات اجتماعی اسلام، بدون استثنا، در
 هر موردی که امری به نحو و جو یا استحباب دارد، هدف و نتیجه نهائی آن،
 ایجاد محبت و الفت و برادری و اتحاد میان مسلمانان است. مانند امر به نماز جمعه و
 جماعت، سلام کردن، مصافحه، معافه، بوسیدن، تبسم، ادخال سرور، مشورت،
 نصیحت، تعاون، اصلاح ذات البین، نظافت، امانت، عدالت، صداقت، مواسات،
 ترحم، عطوفت، احسان به والدین، صلۀ رحم، مراعات حق همسایه و هم صحبت،
 نوازش ایتم، ضیافت، قضای حوائج مؤمنان، حسن معاشرت، مطایبه و مزاح، بدرقه
 و استقبال مسافر رفتن، هدیه و سوغات بردن، عیادت مریض، تشییع جنازه، تسلیت
 مصیبت دیده، تواضع، کظم غیظ، زکات، انفاق، دعا کردن به مؤمنان و سپاسگزاری

۸- اصول کافی ج ۲ ص ۱۶۳.

۲- من فارق الجماعة شبراً فمیتة جاهلیة. صحیح بخاری: باب قتن ص ۲، صحیح مسلم باب
 امارة ص ۵۳.

۳- قال رسول الله (ص) الا اخبرکم بافضل من درجة الصلاة والصیام والصدقة؟ قالوا: بلی. قال
 اصلاح ذات البین و فساد ذات البین هی الحالفة، صحیح بخاری. ج ۱، ص ۱۱ سنن ابن داود.
 ص ۵۰ موطأ مالک ص ۷، مسند احمد. ج ۶ ص ۴۴۵.

از نیکوکاران.

و به طور کلی از هر عملی یا صفتی که به نحو حرمت یا کراهت، نهی فرموده است، برای جلوگیری از پراکندگی و اختلاف و درگیری و نزاع میان مسلمانان است؛ مانند نهی از گمان بد، تجسس، دروغ، غیبت، ناسزاگفتن، تکبر، خودخواهی، استبداد و خودمحوری، مسخره کردن، نکوهش، گذاردن ألقاب بد روی دیگران، سرزنش، تحقیر، استخفاف، شماتت، قطع رحم، عقوق والدین، سخن چینی، خدعه و تزویر، غش، کم فروشی، احتکار، طمع، ریا و نظاهر، ستم و تجاوز، نفاق، حسد، کینه توزی، خشونت، مجادله به باطل، سرگوشی در برابر دیگران سخن گفتن، خلف وعده، تعصب بی جا و نسبت ناروا.

خوشبختانه تمام این موارد، در کتب اربعه شیعیه و صحاح سته اهل سنت موجود است و همه مؤلفان، این اعمال و صفات را به همین عبارات یا نظیر و مرادف آن، مطرح کرده و ذیل هر عنوان، چند آیه قرآن یا حدیث و عباراتی از نهج البلاغه یا اخبار دیگر را ذکر می کنند.

ما در این مقال تنها به توضیح و تبیین بخشی از کلمات امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در نهج البلاغه در رابطه با اهمیت وحدت اسلامی و زبان تفرق و اختلاف می پردازیم و آنها را در یازده بخش مطرح می کنیم:

۱- علی علیه السلام، بزرگترین دستاورد نبوت خاتم انبیاء، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را، ایجاد الفت و اتحاد در میان مردمی متفرق و پراکنده می داند، مردمی که در اثر تعصبات بی جا، به جان هم افتاده بودند و بر لب پرتگاه سقوط و اضمحلال بودند، و نبی اکرم صلی الله علیه و آله در اثر تعالیم حیات بخش اسلام، همگان را به خدای واحد متوجه ساخت و آنان را در جماعات و مجالس در یک صف قرار داد، امتیازات موهوم را

از میان برداشت و سیاه و سفید و عرب و عجم، فقیر و غنی، شریف و وضع، همه و همه را فرزندان یک پدر و مادر معرفی کرد و فضیلت و امتیاز را تنها به تقوی و علم و مجاهدت دانست که در اثر کوشش و ریاضت بدست آید، نه مال و ثروت و نژاد و رنگ و حسب و نسب که در اثر بخت و اتفاق پیدا شود.

علی علیه السلام به اصحابش گوشزد می‌کند، که قدر این نعمت عظمای الهی را بدانند، نعمتی که قرآن کریم درباره آن می‌فرماید: «نعمت خدا را بیاد آورید: شما دشمن یکدیگر بودید، او میان دلهای شما الفت داد، از نعمت خدا بود که برادر یکدیگر شدید، بر لب پرتگاه آتش بودید که خدا نجاتتان داد»^(۱) قدر این نعمت را بشناسید و پس از الفت و اتحاد، به تفرق و اختلاف نگرانید.

علی علیه السلام در خطبه‌ای که برخی از فضائل نبی اکرم صلی الله علیه و آله را نقل می‌کند می‌فرماید:

الف: دلهای نیکوکاران شیفته او گشت، عنان دیده‌ها بسوی او متوجه شد، به برکت وجودش، خداوند کینه‌های دیرینه را دفن کرد، شعله‌های عداوت را فرو نشاند و مردم را با یکدیگر الفت داد و برادر ساخت^(۲).

ب: پیغمبر صلی الله علیه و آله برای انجام فرمان خدا قیام کرد، رسالت پروردگارش را ابلاغ نمود، خداوند به وسیله او گسیختگی‌ها را التیام داد، فاصله‌ها را پیوستگی بخشید، بین خویشان، یگانگی برقرار ساخت، بعد از آنکه در سینه‌ها، آتش دشمنی و در دلهای کینه بر افروخته جایگزین بود^(۳).

۱- آل عمران، ۱۰۳.

۲- قد صرفت نحوه افئدة الأبرار... نهج البلاغه خطبه ۹۶ ص ۱۴۱.

۳- فصّع بما امر به وتلّغ رسالاته... نهج البلاغه، خطبه ۲۳۱، ص ۳۵۲.

ج: خداوند، محمد ﷺ را مبعوث کرد تا به وعده خود وفا کند و باب نبوت مسدود سازد. از سایر پیامبران به نبوت او اقرار گرفته بود. نشانه‌های نبوتش آشکار و میلادش مبارک بود. در آن زمان مردم روی زمین، دارای مذاهب گوناگون بودند، هواهای پریشان داشتند و جمعیت‌هایی متشکلت بودند: دسته‌ای خدا را به مخلوق تشبیه می‌کردند، گروهی ملحد بودند و جمعی معبودهای دیگری غیر از خدای یگانه داشتند؛ اما خداوند متعال، به برکت وجود آن حضرت، آنان را از گمراهی برهانید و از نادانی نجات بخشید.^(۱)

۲- اتحاد و الفت امت اسلامی، تا آنجا اهمیت دارد، که خداوند سبحان، بعد از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ هم مردم را بدون سرپرست و سر خود، رها نمی‌کند، تا رشته اتحاد و اتفافی را که در اثر ایثار و فداکاریهای پیغمبر ﷺ و بهترین رجال مؤمن و متعهد تاریخ، پدید آمده است، سفهاء امت نگسلند و پاره نکنند و به جاهلیت و تَوَحُّشِ نخستین باز نگردند.

خداوند رحمان، پس از پیغمبر اکرم ﷺ، والی و خلیفه‌ای برای مردم، مقرر داشته است. علی علیه السلام درباره لزوم مطلق والی فرموده است: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ امیرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»^(۲) (به ناچار در میان مردم فرمانروائی نیک یا بد، باید وجود داشته باشد) و علت غایی و هدف اساسی وجود والی الهی را، تداوم اتحاد و الفت و بقای عز و شوکت دین بیان می‌کند و می‌فرماید:

«از بزرگترین حقوقی که خداوند میان بندگان خویش مقرر داشت، حق والی بر

۱- الی ان بعث الله سبحانه محمداً رسول الله (ص) لانجاز عده... نهج البلاغه، خطبه ۱، ص

۲۴.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۴۰ ص ۸۲.

رعیت و حق رعیت بر والی است. فریضه‌ای که خداوند برای هر یک از زمامداران و رعایا بر دیگری مقرر کرد و آن را وسیلهٔ تداوم الفت و شوکت دین ساخت^(۱).

۳- علی علیه السلام، بزرگترین عامل عزت و سرافرازی امتهای پیشین را اتحاد و اتفاق آنان می‌داند و بالاترین عامل شکست و ذلت و سقوط ایشان را تفرقه و جدائی و اختلاف آنها بیان می‌کند؛ در آنجا که می‌فرماید:

«از وبال و کیفرهایی که در اثر کردار زشت و اعمال ناپسند، به امتهای پیشین رسید، برحذر باشید و حالات آنها را در نعمت و نعمت بیاد آورید؛ تا شما مانند کیفر دیدگان نشان نشوید.

هنگامی که در تفاوت حال خوب و بدشان فکر کردید، به کارهایی بچسبید که موجب عزت و شوکت ایشان گشت: دشمنان‌شان رانده و دور شدند، عافیت بسوی آنها کشیده شد، نعمت خدا در اختیارشان بود و رشته کرامتشان پیوستگی یافت. و آن امور که موجب عزت و شوکتشان گشت: دوری‌گزیدن از تفرق و پراکندگی و همت‌گماشتن و توصیه و ترغیب یکدیگر بر رعایت اتحاد و اتفاق بود. از هر امری که ستون فقراتشان را می‌شکست و قدرتش را سست می‌کرد، اجتناب ورزیدند، مانند کینه‌توزی، بخل، حسادت، ناهمفکری، پشت کردن و دوری‌گزیدن از یکدیگر...

بنگرید چه حالی داشتند هنگامی که با هم مجتمع بودند، هدف و آرمانشان یک چیز بود، دلهاشان هماهنگ و موافق، دستها و شمشیرهاشان در یک مسیر بود، بصیرتی کافی داشتند و تصمیمها در یک جهت بود. آیا وقتی چنین بودند،

۱- و اعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعیة... نهج البلاغه، خطبة ۲۱۶، ص ۳۳۳.

فرمانروای اقطار جهان و مالک رقاب عالمیان نبودند؟ و باز توجه کنید آخر کار چه حالی داشتند هنگامی که میان آنها تشتت و پراکندگی پیدا شد. اختلاف کلمه و ناهمدلی پیدا کردند، به گروه‌های مختلف تقسیم شدند و با یکدیگر به جنگ برخاستند. آن هنگام خداوند حکیم، خلعت دولت و کرامت، از تنشان بیرون کرد. نعمت فراوان خویش، از ایشان بگرفت و سرگذشت و داستان‌شان را برای عبرت گیرندگان شما به جای گذاشت.

از سرگذشت فرزندان اسماعیل و پسران اسحاق و بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) عبرت گیرید که چقدر وقایع جهان با هم شبیه است و چه اندازه مثالها بهم نزدیک. دوران پراکندگی و تشتت عرب را وقتی که زیر سلطه دولتهای ایران و روم بودند، در نظر مجسم کنید، که چگونه آنان را از کشتزارهای متعدد، از کنار دجله و فرات و مواضع سبز و خرم بیرون راندند و به جایی که جز علف کوهی نروید و تند باد بوزد و زندگی بسختی گذرد، کوچ دادند و ایشان را در آن بیابانها، مسکین و بینوا، با شتران زخم‌دار همنشین کردند (شغلشان ساربان‌ی و خوراکی‌شان شیر شتر و لباسشان پشم شتر بود) خوارترین امتهای بودند و در بی حاصلترین سرزمینها، جایگزین. نه کسی داشتند که آنان را به حق دعوت کند و در پناهش روند و نه سایه الفت و اتحادی داشتند که به عزت و شوکتش تکیه نمایند. اوضاع مضطرب، نیروها پراکنده و کثرتی متفرق بودند. گرفتار بلایی دشوار و در نادانی غوطه‌ور بودند، دخترها را زنده بگور می‌کردند، بتها را می‌پرستیدند، رشته خویشاوندی را بریده و غارت همه جانبه بود. سپس بنگرید به نعمتهائی که خداوند متعال، هنگام بعثت پیغمبر اسلام به آنان ارزانی داشت. اطاعت آنانرا با آئین خود پیوند داد و با دعوتش آنها را متحد ساخت. آن هنگام نعمت الهی پر و بال کرامت خود بر آنها بگسترده و سبیل تنعم

بسوی آنان جاری شد و آیین حق با تمام برکاتش آنها را در برگرفت، در ناز و نعمت فرو رفتند و زندگانی خوش و خرمی پیدا کردند. در سایه قدرت کامل، امورشان استوار و در کنف عزتی پیروز قرار گرفتند، حکومتی ثابت و پایدار نصیبشان گردید، حاکم و زمامدار جهانیان شدند و سلاطین روی زمین گشتند، مالک و فرمانفرمای کسانی شدند که قبلاً بر آنها حکومت می‌کردند و قوانین و احکام را درباره‌ی کسانی به اجرا گذاردند که قبلاً محکوم قوانین آنها بودند. کسی قدرت در هم شکستن نیروی آنان را نداشت و احدى خیال مبارزه با آنان را در سر نمی‌پروراند.

ولی به هوش باشید و بدانید که شما از ریسمان طاعت خداوند دست کشیده و با تجدید رسوم جاهلیت (که همان تفرق و تعصب است) دژ محکم الهی را در هم شکسته‌اید.

خداوند بر این امت منت نهاد که پیوند الفت و اتحاد، بین آنان ایجاد نمود که در سایه‌اش زندگی کنند و در پناهش آسایش گزینند، الفت و اتحاد نعمتی است که احدى نمی‌تواند بهائی برایش تعیین کند، زیرا از هر بهائی افزونتر و از هر گرانقدری، گرانقدرتر است^(۱).

چنانکه خداوند متعال فرمود: «خداوند میان دلهای ایشان الفت داد، تو اگر تمام
اموال
روی

زمین را در این راه انفاق می‌کردی، نمی‌توانستی میان دلهای ایشان، الفت ایجاد کنی، ولی خدا میان آنها ایجاد الفت کرد که او توانا و حکیم است»^(۲).

۱- واحذروا منازل بالامم قبلکم من المثلات بسوء الافعال و ذمیم الاعمال... نهج البلاغه، خطبة ۱۹۲، ص ۲۹۶.

۲- انفال، ۶۳.

۴- خداوند به مردمی که با یکدیگر اختلاف و دوگانگی دارند، هیچگونه خیر و سعادت عطا نمی‌کند، نه به گذشتگان داده است، نه به حاضران و نه به آیندگان خواهد داد.

علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: خداوند سبحان، به هیچکس از پیشینیان و بازماندگان آنها در اثر تفرق و جدائی خیری عطا نکرد^(۱).

مردمی که در اثر افکار موهوم، با هم کیشان و برادران خود قهر نموده، صفا و صمیمیت زندگی را به کدورت و نقار تبدیل می‌کنند، به خیال خام خویش، می‌خواهند از این راه بهره‌ای برگیرند و سودی ببرند.

علی علیه السلام، با کمال صراحت و صداقت به ایشان گوشزد می‌کند که پندار شما باطل است و راهی که می‌روید خلاف مقصود است، شما بالاخره به هدف و نتیجه‌ای می‌رسید که آنرا نمی‌خواهید و ضد مطلوب شماست. بیدار شوید و بخود آید.

۵- هر چند مردمی، اتحاد و اتفاق را درست نداشته باشند و قلباً به آن معتقد نباشند و آن را ناخوش دارند، باز هم اگر با هم کیشان خود توافق و تراضی کنند، برای آنها بهتر است و به خیر و صلاحشان نزدیکتر، تا آنکه به اختلاف و تفرق گرایند.

علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: از تلون در دین خدا پرهیزید، زیرا اجتماع کردن بر امر حقی که آنرا ناخوش و ناپسند می‌دارید، بهتر است از پراکنندگی و اختلاف در امر باطلی که آن را دوست می‌دارید^(۲).

۱- وان الله - سبحانه - لم يعط احداً بفرقة خيراً ممن مضى. ولا ممن بقى. نهج البلاغه خطبة ۱۷۶، ص ۲۵۵.

۲- فايكم و التلون في دين الله فان جماعة نيما تكرمون من الحق... نهج البلاغه، خطبة ۱۷۶، ص ۲۵۵.

یعنی دین اسلام را که همان دین منتخب الهی است به شعبه‌ها و گروه‌های مختلف تقسیم نکنید. هر چند از هم‌کیشان خود ناراضی باشید و خط مشی آنانرا نپسندید، زیرا سازش با همان مردم و همان خط اصیل، باکراهت و عدم رضایت، بهتر است از اینکه از هم‌کیشان خود جدا شوید و خط مشی دیگری انتخاب کنید، یعنی در این صورت سکوت کردن و رفتن به راه حق منتخب خویش، بهتر است از جبهه مخالف گرفتن و رو دررو ایستادن، در صورتی که نتوانید آنان را به راه حق بکشانید.

در اینجا اگر بگوئید: مناسفانه پدران و اجداد گذشته ما، سخن امیر مؤمنان را نشنیدند و فرقه‌سازی کردند و اسلام واحد را به بیش از هفتاد شعبه تقسیم کردند و ما اکنون به سوء عاقبت و وبال کردار زشت آنها گرفتار شده‌ایم؛ در پاسخ باید عرض کنم: اولاً اختلاف سلیقه و برداشتهای متفاوت از قرآن و سنت، غیر از مذهب‌سازی و ایجاد اختلاف است. ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد و همچنین خلفای راشدین، با یکدیگر آنقدر اختلاف نداشتند که پیروان آنها دارند. ثانیاً بر فرض اینکه ائمه اربعه مثلاً قصد مذهب‌سازی داشته‌اند، ما نباید در این زمان نیش قبر کنیم و مسائل اختلافی مرده را زنده کنیم و مطرح سازیم. در سطور آینده در این باره بیشتر توضیح می‌دهم.

۶- درباره‌ی زیان تفرق و اختلاف و مبارزه با کسی که می‌خواهد شق عصای مسلمانان کند و میان آنها پراکنندگی ایجاد نماید، علی رضی الله عنه، آخرین سخن را می‌گوید و با کمال صراحت، فتنه‌انگیز و تفرقه افکن را مستوجب قتل می‌داند، حتی از خودش شروع می‌کند و نه تنها تفرقه افکندن عینی و موجود را سزاوار چنین عقوبتی می‌داند؛ بلکه حتی کسی را که شعار تفرقه دهد و قدم نخستین شق عصای مسلمانان را بردارد، سزاوار قتل می‌داند. در این باره چنین می‌فرماید:

«رأى اکثریت بزرگان اسلام را پیروی کنید که دست خدا بر سر جماعت است. از تکروی و کناره گیری پرهیزید که کناره گیرنده از جماعت نصیب شیطان است. چنانکه گوسفند کناره گیرنده از گله و چوپان، نصیب گرگت. بدانید و آگاه باشید: هر کس شعار تفرقه دهد سزاوار قتل است. او را بکشید، هر چند این شعار از زیر عمامه و از دهان من خارج شود»^{۱۱}.

پیدا است که شعار تفرقه موجب فتنه می شود و خداوند سبحان در قرآن کریمش فرموده است «والفتنة اشد من القتل»^{۱۲}: فتنه انگیزی از کشتن بدتر است. زیرا فتنه انگیزی مردم را زجرکش می کند. البته تشخیص شعار فتنه انگیز به عهده فقیه عادل است.

۷- کسانی که تفرقه می افکنند و گروه تراشی می کنند، ممکن است به خیال واهی خویش کردار زشت خود را توجیه کنند و از آیات قرآن هم برای آن دلیل بیاورند. لیکن علی علیه السلام، عمل و توجیه آنان را به نحو بارز و مشخصی مجسم نموده، می فرماید:

آن مردم برای ایجاد تفرقه مجتمع و متحد می شوند. از جماعت مسلمانان جدا می گردند. گویا ایشان پیشوای قرآند، نه آنکه قرآن امام و پیشوای ایشان باشد^{۱۳}.
در این جمله امام علیه السلام به نکته دقیق و لطیفی اشاره می کند: کسانی که قرآن را وحی منزل الهی می دانند و به آن استناد می کنند، می بایست ذهن خود را از مسموعات و خواندنیهای پیشین بشویند و با ذهنی صاف و طبیعی و پاک، در برابر

۱- والزموا السواد الاعظم فان يدالله على الجماعة... خطبة ۱۲۷، ص ۱۸۴.

۲- بقره، ۱۹۱.

۳- فاجتمع القوم على الفرقة و افترقوا عن الجماعة... خطبة ۱۴۷، ص ۲۰۵.

حقایق قرآن قرار گیرند و سپس برداشت خود را از حقایق قرآن، با عقاید و مذاهب دیگر، تطبیق دهند، تا معلوم شود، چه مقدار از آن عقاید و مذاهب، مطابق قرآن است و چه مقدار مخالف، و کسانی که برعکس عمل می‌کنند، یعنی برای مذهب‌سازی و ایجاد تفرقه جمع می‌شوند و عقیده و نظر می‌سازند و سپس می‌خواهند آیات قرآن را با عقیده خود تطبیق دهند و توجیه کنند، اینان در حقیقت عقیده و نظر خود را بر قرآن تحمیل نموده و می‌خواهند عقیده آنان امام باشد و قرآن مأموم و تابع.

۸- زمانی که دیگران در لابراتوارها برای تشریح و آزمایش نشستند و در سمینارها برای بررسی و تحقیق و در کلاسها و آکادمیها برای بحث و تدریس و نتیجه آن شد که بر اعماق دریاها و فضای لایتناهی مسلط شدند، دنیا را روشن کردند، دردها و دواها را شناختند و تمام جهان را با انتقال صدا و صوت و رنگ به یکدیگر متصل ساختند، برخی از مسلمانان در مجالس نشستند و در بهشتی بودن یا دوزخی بودن برخی از صحابه پیغمبر ﷺ بحث و تحقیق کردند؛ صحابه‌ای که چهارده قرن پیش مرده‌اند و خداوند مکان آنان را معین کرده و خود می‌داند که متعینند یا.....! گاهی نتیجه اینگونه مباحث، پیدا شدن آرای متعددی بود و گاهی به مجادله و منازعه هم می‌رسید، در صورتی که هیچیک از طرفین بحث، مدعای خود را به سند تاریخی و روایتی معتبری مستند نمی‌کرد و شاید مدارک اصیل و معتبر مباحث اینان، نزد همان بیگانگانی بود که در کلاسها و آکادمیها، بحث و تحقیق می‌کردند، آخر اگر مدعای ایشان مستند به اصل صحیح و معتبری می‌بود که در یک مسأله چند قول پیدا نمی‌شد. منشأ پیدا شدن اقوال مختلف، یا مجعول و مخدوش بودن سند است یا اعمال تعصب و تبعیت از تقلید و احساس. تعجب اینجا بود که هر

یک از شیعه و سنی که مثلاً به بحث و جدل می پرداختند، چون محقق نبودند، قبول داشتند که اگر سنی هم در خانواده و محیط تشیع بزرگ می شد، امروز مانند شیعه فکر می کرد و بلکه مانند شیعه استدلال می نمود و همچنین شیعه اگر در محیط سنت رشد می کرد، امروز مانند سنی فکر می کرد. با وجود این هر یک از آنها بر عقیده خود تا آخرین لحظه عمر اصرار و پافشاری می کرد، و تعجب بیشتر در این بود که مدارک صحیح و معتبری که مورد قبول طرفین است، ایشان را از این مباحث منع می نمود.

وحدت اسلامی در نهج البلاغه

موضوع مقال ما نهج البلاغه است، لذا ادله خویش را از این کتاب شریف می آوریم:

الف: علی علیه السلام، درباره عثمان و قاتلان او اظهار نظری می کند و هر دو طرف را مرتکب لغزش و خطا می داند: عثمان را استبدادگر و قاتلان را ناشکیبا و کم تحمل می خواند و در آخر می فرماید «خداوند میان مستبد و کم تحمل حکومت می کند»^(۱) یعنی شما مکان آنها را در بهشت یا دوزخ معین نکنید که این کار را خدا کرده است.

ب: در نامه ای که به عثمان بن حنیف، نوشته است، به مناسبتی از مزارع فدک یاد می کند و می نویسد: «آری، از تمام زمینهای زیر این آسمان تنها فدک در اختیار ما بود. قومی سخاوت کرده و قومی بخل ورزیدند و خدا بهترین داور است (میان ما که سخاوت کردیم و گذشتیم و دیگرانی که بخل کردند و از ما گرفتند) مرا به فدک و

۱- استأثر فأساء الاثرة و جزعتم فاستم الجزع. خطبة ۳۰، ص ۷۳.

غیر فدک چه کار؟ که جایگاه حتمی انسان گور است. فردا در آنجا پنهان می‌شود. در تاریکی قبر اخبار و آثار انسان محو و ناپدید می‌گردد. گودالی که هر چند وسیعش گیرند و دست گورکن گشادش کند، ریزش سنگ و کلوخ فشارش دهد و رخنه‌ها و گشادبهایش را مسدود کند^(۱)».

ج: درباره خوارج هنگامی که بر او خروج کرده و به مبارزه‌اش برخاستند می‌فرماید: «من حکومت خدا را درباره شما انتظار دارم^(۲)».

د: پس از جنگ جمل درباره عایشه اظهار نظری می‌کند و در آخر می‌فرماید: با وجود آنچه گفتم، عایشه احترام نخستینش را دارد و حسابش با خداست^(۳).
 ه: در نامه‌ای که به معاویه نوشته است، این جمله را یادآور می‌شود که «حتی بحکم‌الله بیننا و هو خیر الحاکمین^(۴)؛ تا خدا میان من و شما حکم کند و او بهترین داور است».

پس در صورتی که خود امیر مؤمنان علیه السلام، داوری نسبت به عایشه و معاویه و عثمان و گیرندگان فدک را به خدا واگذار می‌کند و داوری خدا را بهتر از داوری من و شما می‌داند، چرا ما وقت خود را صرف مباحثی کنیم که به ما مربوط نیست. ما باید در اعمال و اقوالی که موجب بهشتی شدن و دوزخی شدن انسان می‌شود بحث کنیم و موازین و معیارهای اسلامی را در کیفر و پاداش بشناسیم و سپس عمل کنیم، که این مهم‌تر است و لازم‌تر.

۱- بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلت السماء... رساله ۴۵، ص ۴۱۷.

۲- حکم‌الله انتظر فیکم، نهج البلاغه خطبه ۴۰ ص ۸۳.

۳- و لها بعد حرمتها الاولى و الحساب علی الله تعالی. نهج البلاغه خطبه ۱۵۶، ص ۱۲۸.

۴- نهج البلاغه مکتوب ۵۵، ص ۴۴۷.

۹ - علی بن ابی طالب علیه السلام که خود این نصایح سعادت بخش را به مردم زمان خود و تمام مسلمانان می دهد، نصایحی که اگر پدران ما می شنیدند، هیچگونه درگیری و نزاعی نداشتند و روز به روز بر عزت و سعادت آنان افزوده می گشت و ما امروز وارث آن رفاه و سعادتها بودیم، خودش هم نخستین کسی بود که به سخن خویش عمل می کرد. علی علیه السلام برای حفظ وحدت مسلمانان، از حق خود و همسرش گذشت، ناکامیها و ناروایی ها را تحمل می کرد و اتحاد و اتفاق مسلمین را بر خود و همسر و فرزندان و تمام شوون خویش مقدم می داشت.

سخن دانشمند مصری

خوب است در اینجا قلم را به دست یکی از برادران اهل سنت: «عبدالمتعال صعیدی»، استاد دانشگاه «الازهر» دهم که در مقاله ای به عنوان «علی ابن ابی طالب و تقریب بین مذاهب» می نویسد:

«این فضیلت بزرگی برای علی بن ابی طالب - رضی الله عنه و کرم الله وجهه - است که اولین بنیانگذار تقریب بین مذاهب بود. تا اختلاف رأی و نظر، موجب تفرق و پراکندگی نگردد و غبار دشمنی میان طوایف مختلف، برپا نشود؛ بلکه با وجود اختلاف نظر، وحدت و یگانگی خود را حفظ کنند و برادروار زندگی نمایند و هر کس یا برادرش را نسبت به رأی و نظرش، آزاد گذارد، چه اینکه هر صاحب نظری، یا نظرش صائب است و مآجور یا برخطاست و معذور. یا با برادرش به نحو شایسته ای درباره موضوع اختلافی به بحث و گفتگو پردازد، بطوریکه تعصبی نباشد؛ بلکه مقصود از بحث، رسیدن به حقیقت باشد، نه غلبه و پیروزی و این یکی از فضائل علی است که از فضیلت و شرافت خانوادگی و قرابتش به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سبقتش در ایمان کمتر نیست. او بود که جهاد به رأی و جهاد به مال و جهاد به شمشیر کرد -

سپس توضیح می‌دهد - که نخستین اختلاف میان مسلمانان، اختلاف بر سر خلافت بود و علی رضی الله عنه با آنکه می‌دانست از دیگران به خلافت سزاوارتر است، ولی با ابوبکر و عمر و عثمان به مدارا رفتار کرد و از هیچ‌گونه کمک نسبت به آنان دریغ نفرمود تا نمونه عالی مدارا و حافظ اتحاد، هنگام اختلاف رأی باشد و چون با اصرار مسلمانان به خلافت رسید، هیچکس را ملزم به قبول خلافتش نکرد و با یاران خود آنقدر روح گذشت و مناعت داشت که علیه خوارج حکم نمی‌نمود تا وقتی که شمشیر به رویش کشیدند و دستور داد از قاتلش به خوبی پزیرائی کنند و بیش از یک ضربه به او نزنند^(۱).

در نامه‌ای به ابوموسیٰ اشعری می‌نویسد: بدانکه هیچ‌کس، نسبت به امت محمد ﷺ و ایجاد الفت و اتحاد میان آنها، از من راغب‌تر و حریص‌تر نیست، من از این کار خویش، پاداش نیک و عاقبت شایسته را از خداوند متعال خواستارم و به آنچه تعهد کرده‌ام وفا خواهم کرد^(۲).

خطبه‌ی شقشقیه

در خطبه «شقشقیه» که مشهورترین قسمت نهج البلاغه است و علاوه بر آنکه دانشمندانی از اهل سنت مانند ابن ابی الحدید، محمد عبده، فخر رازی، ملا سعد تفتازانی، قاضی یوسف، محیی‌الدین خیاط، آن را شرح کرده‌اند، ابن اثیر و فیروزآبادی در کلمه «شقشقیه» این خطبه را از کلمات علی (ع) دانسته‌اند. امام

۱ - همبستگی مذاهب اسلامی، تألیف عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، ص ۲۰۷ به نقل از شماره چهارم سال سوم «رسالة الاسلام»، ص ۴۳۴.

۲ - نهج البلاغه مکتوب ۷۸ ص ۴۶۶ و لیس رجل - فاعلم - احرص علی جماعة امة محمد (ص) و الفتها منی...

علیه السلام در اول خطبه، گله و شکایاتی از خلفای پیشین خود می‌نماید و آنان را به صفاتی معرفی می‌کند که تاریخ و روایات هم وجود آن صفات را در آنان تأیید می‌کند. در اواسط خطبه مردی روستایی پیش آمد و نامه‌ای به حضرت داد. حضرت مشغول خواندن نامه شد و از ادامه سخن منصرف گشت. ابن عباس که در آن مجلس حاضر بود، گفت: دنباله سخن را ادامه دهید. امام علی علیه السلام جمله معروف «شقیقۃ هدرت ثم قرئت»^(۱) را فرمود و به سخن خود ادامه نداد. گویا علی (ع) می‌خواهد بفرماید: با وجود آنکه، آنچه گفتم یک حقیقت تاریخی است، ولی توضیح و ادامه آن را خوش ندارم، زیرا یادآوری این مطلب، ایجاد کدورت می‌کند، جریانی بود که گذشت و تمام شد، آن سه تن مردند و روز قیامت و محکمه عدلی هست و خدا بهترین داور است. شما دنبال این مطالب را نگیرید و از آن سؤال نکنید و درباره آن به بحث و گفتگو نپردازید.

امام علی (ع) و مرد اسدی

روشن‌تر از خطبه شقیقیه، در مطرح نکردن امور خلاف‌انگیز پاسخی است که امام علی علیه السلام به مرد اسدی می‌دهد: مردی که از قبیله بنی اسد بود و با حضرتش خویشاوندی سببی داشت، روزی از وی پرسید با اینکه شما (بنی هاشم) به مقام خلافت از دیگران سزاوارتر بودید، چگونه شد که شما را کنار زدند؟

در پاسخ فرمود: ای برادر اسدی! تو تنگ دهانت شل است و اسب را سر خود رها می‌کنی (سؤال بی جا می‌کنی و نسنجیده و بی‌موقع سخن می‌گوئی) ولی در عین حال با من خویشی داری و حق پرست محترم است. اکنون که می‌خواهی بدانی،

۱- وقام الیه رجل من اهل السواد عند بلوغه الی هذا الموضوع من خطبته فتاوله کتاباً...
نهج البلاغه خطبه ۳ ص ۵۰.

بدان که: برتری جوئی آنها بر ما، با وجود شرافت خانوادگی و قرابت نزدیکی که ما به پیغمبر ﷺ داشتیم، برای این بود که: مقام خلافت مطلوب و محبوب است، قومی بخل ورزیدند (و آنرا تصاحب کردند) و قومی سخاوت کردند (از آن گذشتند) حاکم خداست و بازگشت همگان در قیامت بسوی اوست - سپس به شعری از امرؤ القیس استشهاد کرد که حاصلش این است: «سخن از گذشتگان را بگذار و از آنچه امروز با آن مواجه هستیم، یعنی معاویه و جنگ با شامیان بگوی» - بعد از قرائت شعر چنین ادامه داد: بیا و داستان شگفت‌انگیز پسر ابوسفیان را بین، که روزگار مرا پس از گریه به خنده انداخت، از روزگار عجب نیست، که او شگفتیها و کجی‌های بسیار دارد، آنها (شامیان) کوشیدند تا نور خدا را که از منبعش می‌درخشید، خاموش سازند و فوران چشمه الهی را سد کنند و آب میان من و خود را گل آلود نمایند (کشتن عثمان را به من نسبت دادند) اگر مشکلات موجود بر طرف گردد، آنان را به راه خالص حق برم و اگر صورت دیگری یافت (من کشته شدم). افسوس مخور که خدا بر کردارشان داناست^(۱).

ما از این سؤال و جواب در می‌یابیم که چون آن زمان، جنگ صفین در میان بود، علی علیه السلام سائل را متوجه موضوع روز کرد، سؤال او را که راجع به سی سال پیش بوده غیر مهم و غیر مفید دانست، پاسخی مختصر داد و داستان مهمتر را ریاست خواهی و خود محوری معاویه دانست، پس اگر علی علیه السلام امروز در میان ما بیاید و ما داستان جنگ صفین را از او پرسیم، خواهد فرمود: ... داستان مهم امروز که انسان نمی‌داند بخندد یا بگرید، این است که مسلمانان جهان، با وجود یکت میلیارد جمعیت

۱- وقد سأله: كيف دفعكم قومكم عن هذا المقام و اتم الحق به؟ فقال... نهج البلاغه خطبة ۱۶۲ ص ۲۳۱.

و داشتن بهترین دین و بهترین زبان و بهترین منابع حیاتی و مناطق سوق الجیشی^(۱) و سوابق درخشان و آن چنان عزت و سیادت، ببین که چگونه زیر دست مشتی صهیونیست شده‌اند و همه هم می‌دانند که بزرگترین علت؛ بلکه تنها علت این است که: امت واحد اسلامی به دول و مذاهب متعدّد تقسیم شده و در میان آن اختلاف و پراکندگی پیدا شده است و مسلمانان اگر بخواهند عزّت و سیادت خود را باز یابند، باید متحد و متّفق شوند، ولی باز هم مسامحه می‌کنند و هر چه سیلی می‌خورند، بیدار روز بیداری کی فرا می‌رسد «الیس الصبح بقرب»؟

۱۰- یکی از طرق ایجاد اتحاد و بستن راه پراکندگی و اختلاف رعایت ادب در کلام است. به نحوی که توقیر و احترام طرف بحث ملحوظ گردد و از سخنان گوینده، جسارت و اسائه ادب استشمام نشود؛ که سخن گوینده هر چند قرین حق و عدالت باشد، هر گاه در قالب تعبیر و خشونت القا گردد، مطلوب و مقبول نیفتد، بلکه شاید صلح و صفا بر هم زند و ایجاد تیرگی و کدورت نماید. علی علیه السلام در این باره سخنان بسیاری دارد:

۱- از علامات مردم باتقوا، این است که از دشنام دوری می‌کنند و گفتارشان ملایم است^(۲).

۲- از گفتن سخن زشت و ناهنجار پرهیزد که دل را پر از خشم و کینه کند^(۳).

۱- مانند: ۱- جبل الطارق بین اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه ۲- کانال سوئز بین مدیترانه و بحر احمر ۳- باب المندب بین دریای احمر و اقیانوس هند ۴- تنگه هرمز بین خلیج فارس و دریای عمان ۵- تنگه ماکالا بین اقیانوس هند و دریای چین ۶- تنگه بسفر بین دریای سیاه و مرمه ۷- تنگه داردانل بین دریای مرمه و اژه (قسمتی از مدیترانه).

۲- ... بعيداً فحشه، لینا قوله، نهج البلاغه خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۵.

۳- ایاک و مستهجن الکلام، فانه یوغرالقلب، غرر ودرر آمدی، شرح آقا جمال خوانساری

- ۳- سخن نرم گفتن عبادت است^(۱).
 - ۴- هرزه گوئی مرگ آور است^(۲).
 - ۵- زیبا سخن گوید تا پاسخ زیبا شنوید^(۳).
 - ۶- تیزی زبان از تیزی شمشیر بُرنده تر است^(۴).
 - ۷- زبانت را به سخن ملایم و سلام کردن، عادت ده تا دوستانت زیاد و کینه و رانت کم شوند^(۵).
 - ۸- بسا جنگی که از گفتن یک کلمه برپا می شود^(۶).
 - ۹- کسی که گفتارش ملایم باشد، محبتش لازم شود^(۷).
 - ۱۰- بدزبانی ارزشت را می کاهد و برادری را فاسد می کند^(۸).
 - ۱۱- روش دُونان زشتی کلام است^(۹).
 - ۱۲- زبان ترازوی انسانیت است^(۱۰).
- گفتگوی آرام بین دانشمندان شیعه و سنی**

۲۹۸/۲

- ۱- ان من العبادة لين الكلام، غرر ودرر، ۲۹۷/۲.
- ۲- الهذرياتى على المهجة، غرر ودرر، ۳۳۲/۱.
- ۳- اجملوا فى الخطاب، تسمعوا جميل الجواب، غرر ودرر، ۲۶۶/۲.
- ۴- حداللسان أمضى من السنان، غرر ودرر، ۴۰۳/۳.
- ۵- عود لسانك لين الكلام و بذل السلام، يكثر محبوبك و يقل مبغضوك، غرر ودرر، ۳۲۹/۴.
- ۶- رب حوب جنيت من لفظه، غرر ودرر، ۶۶/۴.
- ۷- من لانت كلمته و جيت محبته، غرر ودرر، ۱۹۳/۵.
- ۸- سوء المنطق يزدى بالقدر و يفسد الاخوة، غرر ودرر ۱۴۲/۴.
- ۹- سنة اللثام قبح الكلام، غرر ودرر، ۳۳۹/۴.
- ۱۰- اللسان ميزان الانسان، غرر ودرر ۳۳۹/۱.

در میان مباحثات و مکاتباتی که علمای شیعه و سنی با یکدیگر داشته‌اند، آنهایی مفید و ثمربخش بوده است که در آن لحن ملایم اتخاذ گشته و رعایت ادب در بحث را نموده‌اند.

یکی از آنها مکاتباتی است که میان دانشمند بزرگ شیعه «سید عبدالحسین شرف الدین» با رهبر روحانیت مصر و شیخ «الأزهر» «شیخ سلیم بشری» واقع شده است. این مکاتبات پنجاه و پنج نامه است که هر یک از طرفین نوشته‌اند: شیخ سلیم سؤال می‌کند و سید شرف‌الدین پاسخ می‌دهد - جز اهمال الله عن الاسلام خیر الجزاء - این کتاب به نام «المراجعات» دارای یکصد و ده نامه و یک مقدمه است و بارها به لغت عربی، فارسی، انگلیسی و اردو، به چاپ رسیده است.

برای نشان دادن رعایت ادب طرفین، در مباحثات دینی، نخستین نامه‌ای را که طرفین بحث نوشته‌اند، به اختصار ذکر می‌کنم، نامه اول را «شیخ سلیم» در تاریخ ۲۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۹ می‌نویسد و اینگونه آغاز می‌کند:

درود و رحمت و برکت خدا بر علامه شریف «سید عبدالحسین شرف‌الدین موسوی».

در گذشته حقایق شیعه را درک نکرده‌ام، زیرا با آنان هم صحبت نشده بودم، بسیار مایل بودم که با بزرگان شیعه به صحبت پردازم و با عوام شیعیان نیز صحبت کنم و عقاید آنان را بدست آورم. اکنون که خداوند توفیق عنایت فرمود که به ساحل دریای علم شما دست یابم و تشنگی خود را بزدایم، امیدوارم خدای مهربان با آب خوشگوار علم شما مرا سیراب کند... من قبلاً می‌شنیدم که شما شیعیان معتقدید که از برادران سنی خود کناره‌گیری کنید و با وحشت با آنان زندگی می‌کنید، من شنیده بودم... من شنیده بودم... ولی شما را مرد خوش صحبتی یافتیم که در مباحثه دقیق

هستید. میل به نیکی دارید، در شوخی نمودن لطیف هستید و شرافت خود را هم حفظ می‌کنید... و این روش اخلاقی شما شیعیان، شایسته همنشینی و آرزوی هر ادیبی است... اگر اجازه فرمایید که در دریای موج علمت غوطه‌ور گردم، مسائل دقیق و مشکلی که از مدتها پیش در فکرم ریشه دوانیده است حل کنم و اگر هم اجازه نفرمایید به میل و اختیار شماست.

من در این بحث به فکر اظهار لغزش یا جستجو از بدیها نیستم، من به فکر سرزنش نمودن یا آزار رسانیدن نیستم؛ بلکه خواهان حقیقت که گم‌شده من است می‌باشم. اگر حقیقت به دست آمد، شایسته متابعت است و گرنه به شعر زیر عمل می‌کنم:

نحن بما عندنا و انت بما عندک راض و الرای مختلف

«ما به آنچه عقیده داریم و شما به آنچه عقیده دارید خوشنودیم، با وجود آنکه آراء و افکار ما مختلف است» اگر اجازه فرمایید صحبت را از امامت خاصه و امامت عامه شروع کنیم و قبلاً از هر لغزشی پوزش می‌خواهم.

سید شرف‌الدین در پاسخ چنین می‌نویسد:

دروود و رحمت و برکت خدا بر مولای ما شیخ الاسلام.

مرا به نامه مهرانگیز خود آن قدر مورد لطف قرار دادی که زبان از سپاسگزاری آن عاجز است و نمی‌توانم قسمتی از وظایف خود را در تمام عمر انجام دهم، آرزوهای خود را پیش من یافته‌ای و توجه به من نموده‌ای در صورتی که خود قبله گاه امیدواران و پناه بیچارگان هستی. من از سوره بر پشت اسب آرزو نشستم و به منظور دیدار شما آمده‌ام و در پناه شما بار سفر به زمین افکندم تا از علم شما استفاده کنم و از فضائل شما قطراتی به دست آورم و به امید آن روزی هستم که با

امید زنده و آرزوی برآورده - به خواست خدا - از پیش شما بازگردم، شما در سؤالات خود مجاز هستید. امر بفرمایید. نهی کنید. از هر چه مایلید پرسید، فضل مخصوص شما است. گفتار شما حق است و حکم شما عدل و السلام علیکم.

به راستی اگر در این چهارده فرنی که بر مسلمانان گذشته و ده‌ها چنین چهارده قرن دیگر هم بگذرد و مباحثات شیعه و سنی در چنین محیطی با صفا و به وسیله چنین مردانی با اخلاص، صورت گیرد. آیا نزاع و درگیری پیدا می‌شود؟ آیا حقیقتی پوشیده می‌ماند؟ و آیا تهمت و افتزایی صورت می‌گیرد؟ هرگز.

تبلور وحدت در «دار التقرب»

برخورد شایسته و مؤدب دیگری که در نیم قرن پیش، میان علمای شیعه و سنت پیش آمد و در سطح وسیعی حدود ربع قرن طول کشید، موضوع «دارالتقرب بین المذاهب الاسلامیه» است. در این انجمن فرهنگی اسلامی، از دانشمندان بزرگ سنت، «شیخ عبدالمجید سلیم»، مفتی بزرگ مصر و «شیخ حسن البناء»، مؤسس و رهبر إخوان المسلمین، علامه شهیر، «شیخ محمود شلتوت». و از علمای شیعه آیت‌الله «محمد حسین آل کاشف الغطاء» از مراجع نجف اشرف و «آیه الله سید شرف‌الدین» مزبور شرکت داشتند، که از برکت این اقدام، مجالسی در قم و مشهد و قاهره و سایر نقاط تشکیل شد و دانشمندان فریقین دور هم نشستند، تفرقه‌ها به وصال و وفاق گرایید و تهمت‌ها از میان برخاست. شیعیان دانستند که اهل سنت به اهل بیت پیغمبر ﷺ ارادت دارند و اهل سنت دانستند که شیعیان قرآن دیگری ندارند و علی علیه السلام را پیغمبر نمی‌دانند و با روشن شدن موارد خلاف، بسیاری از اختلافات از میان برخاست، اختلافاتی که سیاستهای بیگانه برای بهره‌برداری خویش، القا کرده بود و سالی یکی و دو نادان را آلت دست خود

می‌کرد که فتنه‌انگیزی آنها را به عنوان ردّ شیعه یا سنی بنویسد یا دانشمندان آنها، به عنوان مستشرق بیابند و سنی را بهتر از شیعه بدانند و مانند «گلدتسیهر» تکیه کلامش را «اسلام شیعه» و «اسلام سنی» قرار دهد تا دو اسلام درست کند، در صورتی که خود او نه به شیعه عقیده داشت و نه به سنی.

دستاوردهای ارزنده‌ی دارالتقریب

با نزدیک شدن دانشمندان به یکدیگر، بسیاری از مشکلات حل شد و اختلافات از میان رفت، شیخ «الازهر» فتوای خود را مبنی بر اینکه مذهب شیعه مانند سایر مذاهب اسلامی قابل اتباع است صادر کرد و کرسی تدریس مذهب تشیع در دانشگاه «الازهر» پیشنهاد شد، بعد از دو سال از تأسیس «تقریب» مجله علمی و دینی «رسالة الاسلام» تأسیس گردید و نویسندگان بزرگ شیعه و سنی در آن به نشر افکار علمی و اصلاحی خود پرداختند. این مجله گنجینه‌ای بود از مقالات علمی، ادبی، اخلاقی، تاریخی، فقهی، فلسفی و اصلاحی و از همه مهمتر سلسله مقالاتی بود که به عنوان تفسیر قرآن کریم، به قلم مفسر بزرگ، «شیخ محمود شلتوت» نوشته می‌شد، و آن، در حقیقت تفسیری بود دور از تعصب فرقه‌ای. در این مجله نیروی ایمان و اخلاص علمای اسلام به خوبی مشاهده می‌شود و بسی قابل استفاده است.

۱۱- در مجالسی که به عنوان وحدت تشکیل می‌گردد، یا در مقالاتی که به این عنوان نوشته می‌شود، نباید مسائل اختلافی، زیاد باز شود و تشریح گردد، هر چند گوینده و نویسنده قصدش این باشد که در آخر بحث، اتفاق و اتحاد را نتیجه گیرد و اختلافات را مردود شمارد، لیکن تشریح و توضیح اختلاف، اثر سوء خود را در دل خوانندگان و شنوندگان می‌گذارد و مقصود سیاستهای بیگانه تحقق می‌یابد. شاید برخی از خوانندگان و شنوندگان، تابع احساسات و عواطف

باشند و اثری که توضیح اختلافات در روح آنان باقی می‌گذارد، با نتیجه‌گیری آخر بحث، زایل نگردد، مانند فیلمهایی که در مدت یک ساعت راه‌های خیانت و جنایت را مو به مو با تمام فوت و فن‌های دقیق و ظریفش به صحنه می‌آورد و ارائه می‌دهد، سپس در آخر به مدت کوتاهی، زندانی شدن و گرفتار آمدن جانی را نشان می‌دهد. تجربه نشان داده است، خطوطی که از صحنه اول بر دل باقی می‌ماند، چنان عمیق و پررنگ است که پاک‌کن ضعیف و کم‌رنگ صحنه دوم تأثیر چندانی روی آن ندارد، این نکته در مقالات عالمانه «رسالة الاسلام» رعایت شده و دلیل ما از نهج البلاغه در این مورد، همان ادله شماره ۹ این مقاله است.

تهمتهای بی اساس

در خاتمه مقاله می‌خواهم به دو امر اشاره کنم که به عقیده نگارنده در بیشتر موارد، اتهام است نه حقیقت: اتهامی است به شیعیان و اتهامی دیگر به اهل سنت. خوشبختانه در این مورد هم شواهد بسیاری از نهج البلاغه داریم که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- شیعیان را متهم می‌کنند که ایشان با وجود اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام را امام و پیشوای مفترض الطاعة خود می‌دانند و با وجود اینکه اختلاف آنها با اهل سنت نتیجه و مولود طرز برخورد آن حضرت با خلفاء ثلاثه پیش از خود می‌باشد، اینان در مقام قضاوت نسبت به مقام و شخصیت آن سه تن، مانند خود آن حضرت نیستند، یعنی در این قضاوت زیاده‌روی می‌کنند و از خود حضرت علی علیه السلام داغتر و تندتر و عصبانی‌تر جلوه می‌کنند و خلاصه حاضر نیستند بگویند قضاوت ما درباره آنان همان قضاوت امام و پیشوای ماست. علی علیه السلام مدت ۲۳ سال در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و ۲۵ سال بعد از وفات آنحضرت، با ایشان رفت و آمد و برخورد نزدیک

داشت، رابطه خانوادگی و قرابت سببی داشت، زیرا دو تن پدر زن پیغمبر ﷺ و دو تن داماد آن حضرت بودند. در همه جنگها و شوراها و مسائل اسلامی و رفت و آمدهای خانوادگی پیغمبر اکرم ﷺ نام این چهار تن دیده می‌شود، ابوبکر حضرت زهرا علیها السلام را برای علی علیه السلام خواستگاری می‌کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می‌شود، عمر در زمان خلافتش بارها با علی بن ابی طالب علیه السلام مشورت می‌کند و یا بدون درخواست او؛ علی علیه السلام نظر خود را بیان می‌کند و عمر تصدیق می‌نماید، سه مورد از این مشورتها و اظهار نظرها در نهج البلاغه به تفصیل آمده است^(۱). حتی در تاریخ بیش از چهل بار نقل شده است که عمر بعد از شنیدن رأی آن حضرت گفت: لولاک لافت^(۲) اضحنا، لولا علی لهلک عمر، ما بقیت لمعضلة لیس فیها ابو الحسن. و مانند این کلمات.

نسبت به عثمان که علی بن ابی طالب دلسوزی و خیرخواهی بیشتری می‌کند؛ چون مردم بر او می‌شورند، عثمان پیغام می‌دهد که آنحضرت از مدینه خارج شود، زیرا گمان می‌کند چون مردم علی را می‌خواهند با او مخالفت می‌کنند. علی علیه السلام می‌پذیرد و از مدینه خارج می‌شود، حتی این عمل چند بار تکرار می‌شود. یک بار نزد عثمان می‌رود و به او چنین می‌گوید:

مردم پشت سر من اجتماع کرده‌اند و مرا میان تو و خود به سفیری فرستاده‌اند، به خدا نمی‌دانم به تو چه بگویم؟! من چیزی نمی‌دانم که تو از آن بی‌خبر باشی و ترا به

۱- مورد اول خطبه ۱۳۴ «و قد توکل الله لا هل هذا الدین ما عزاز الحوزة و ستر العورة...»

مورد دوم، خطبه ۱۴۶ «ان هذا الامر لم یکن نصره و لاخذلانه بکثرة و لا قلة...»

مورد سوم، حکمت ۲۷۰ «ذکر عند عمر بن الخطاب فی ایامه حلی الکعبة و کثرته...»

۲- حکمت ۲۷۰.

راهی راهنمایی نمی‌کنم که آن را شناسی، آنچه ما می‌دانیم تو می‌دانی، ما مطلبی را پیش از تو یاد نگرفته‌ایم که ترا از آن آگاه سازیم و در موردی خلوت نکرده‌ایم تا آن را بتو رسانیم. آنچه را ما دیدیم و شنیدیم، تو هم دیدی و شنیدی و در مصاحبت رسول خدا ﷺ بودی چنانکه ما بودیم، ابوبکر و عمر به عمل کردن به حق از تو سزاوارتر نبودند، تو از جهت خویشاوندی با رسول خدا ﷺ از آن دو نزدیک‌تری، تو به مقام دامادی آن حضرت رسیدی و آنها نرسیدند، ترا به خدا درباره خویش بیندیش. تو نایبنا نیستی تا بینایت سازیم و نادان نیستی تا دانایت کنیم... از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: روز قیامت امام ستمگر را بیاورند بدون یاور و عذرخواه، سپس در آتش دوزخش افکنند تا مانند سنگ آسیا در دوزخ بچرخد... مباد که امام مقتول این امت باشی که با قتل او در کشتار و خونریزی تا روز قیامت باز می‌شود، امر اسلام بر امت مشتبّه می‌شود و فتنه‌ها بر می‌خیزد، حق را از باطل تشخیص نمی‌دهند و در موج آشفتنگی غرق می‌شوند (تا آنجا که کلمه پیراهن عثمان شعار و مظهر هر آشوب و فساد می‌شود) مبادا که هنگام پیری و سپری شدن عمر، آلت دست مروان باشی که ترا به راهی که می‌خواهد بکشد!^۱

درست است که ما بعد از گذشت ۱۴ قرن و دخالت تعصبات بی جا و حبّ و بغضهای ناروای تاریخ نویسان و روایت‌سازان، نمی‌توانیم چهره واقعی خلفای راشدین و روابط آنها را درک کنیم؛ زیرا این عوامل حقایق را دستکاری و تحریف می‌کند، ولی خوشبختانه در قرآن و نهج البلاغه و احادیث و تواریخ مورد اتفاق فریقین، مواضع روشن بسیاری یافت می‌شود که با خالی کردن ذهن از القائات

محیط، می‌توان حقیقت را پیدا کرد، البته اشکال بزرگ در همان تخلیه و تصفیه ذهن است، مثلاً همراه بودن ابوبکر با پیغمبر اکرم صلوات الله علیه از مسلمات نزد شیعه و اهل سنت است که قرآن مجید و اخبار و تاریخ مورد قبول طرفین هم آن را تصدیق می‌کند، لیکن همین امر مسلم و مقطوع، حتی نزد علمای بزرگ به دو نحو متناقض توجه می‌شود، دانشمندان سنت آنرا دلیل فضیلت و امتیاز ابوبکر دانسته‌اند و برخی دانشمندان شیعه برعکس، در صورتی که حقیقت یک چیز است و تنها تعصب و تقلید و اخبار جعلی انباشته شده در ذهن است که پرده روی حقیقت می‌افکند و حتی دانشمندان را دچار حیرت می‌کند.

۲- و اما اتهامی که به اهل سنت مربوط می‌شود این است که: جریان درگیری و نزاع میان شیعه و سنی و بلکه سران و پیشوایان آنها حدود چهارده قرن است که ادامه دارد. در این جریان یک گروه همواره دارای قدرت و سلطه و حکومت بوده‌اند و به فکر ریاست و خودمحموری و برتری جوئی. اینان همواره برای رسیدن به مقاصد خویش از زورگوئی و تزویر استفاده کرده، زندان می‌کردند، شکنجه می‌دادند، تبعید می‌کردند، می‌کشتند و تظاهر به اسلام را هم وسیله رسیدن به این مقاصد کرده بودند و با این عمل، اسلام را از محتوای اصلی خود خالی می‌کردند. در برابر این دسته، گروهی دیگر از مسلمانان بودند که همواره به فکر حفظ اسلام و کلمه توحید و وحدت کلمه بودند؛ اینان برای بقای اسلام و وحدت مسلمانان سکوت می‌کردند، از حق مشروع خود می‌گذشتند، زندان و شکنجه و شهادت را تحمل می‌کردند، تا اسلام عزیز، زنده و سرفراز باشد، جانبازی و ایثار و فداکاری آنها تا سرحد وقایع عاشورا در تاریخ به چشم می‌خورد، بعد از عاشورا فرزندان امام حسین (ع) را می‌بینیم، مانند امام زین العابدین، امام باقر، و امام صادق و امام موسی ابن جعفر

ﷺ که تمام عمر خود را صرف دعوت به اسلام، تبلیغ، نشر و توسعه، آن می‌کردند، گاهی به صورت دعا و مناجات با خدا، گاهی بصورت تفسیر قرآن و گاهی به صورت بیان احادیث پیغمبر اکرم ﷺ و گاهی به صورت مناظره و احتجاج، که بسیاری از آنها اکنون به صورت صحیفه سجادیه و سایر کتب ادعیه و کتب مناظره و احتجاج احادیث موجود است. امام سجاده علیه السلام در خانه‌ای محقر، روی گلیمی ساده در گوشهٔ مدینه نشسته بود. امام باقر و صادق علیهما السلام هم به همان منوال، کشاورزی می‌کردند و باکد یمین و عرق جبین لقمه نانی بدست می‌آوردند و بقیهٔ اوقات خود را به نشر معارف اسلام و تربیت شاگردانی بر اصول مکتب واقعی اسلام مصروف می‌داشتند. شهید اول و ثانی و ثالث و رابع را می‌بینیم که به جرم دفاع از اسلام، به جرم نشر معارف علوی و جعفری، زندان می‌روند، بدنشان با تازیانه خاردار قطعه قطعه می‌شود، سرشان را از بدن جدا می‌کنند و بدنشان را می‌سوزانند و خاکسترشان را به باد می‌دهند. ابن سکیت را می‌بینیم که به جرم دوستی نوادگان پیغمبر صلی الله علیه و آله زبانش را از پشت سر بیرون می‌آورند و زیر لگد، شهیدش می‌کنند؛ در صورتی که هر یک از اینان از دانشمندان بی‌نظیر عصر خویش بوده‌اند، بلکه کتاب لمعه و شرح لمعه شهیدین ۷۰۰ سال است که نظیرش نیامده است و خلاصه از نظر این گروه، چه سران و چه پیروان، عزیزتر از جان و مال و شخصیت و خانواده و تمام شوون زندگی، اسلام بود و معارف اسلام، قرآن بود و آیات قرآن، پیغمبر بود و فرزندان و نوادگان پیغمبر، آنهایی که متعهد بودند و راه جد بزرگوار خود را می‌پمودند. و گروه دیگر عزیزتر از همه چیز در نظرشان، مقام بود و شخصیت، تن‌پروری بود و استراحت و حمایت از فرزندان، اگر چه مانند یزید و ولید باشند. اکنون اتهامی که به اهل سنت زده می‌شود، این است که: اینان همواره از این گروه

یعنی صاحبان قدرت و سلطه و حکومت حمایت کرده و می‌کنند و گروه دیگر را بکلی از نظر دور می‌دارند و هیچگونه اعتنا و توجهی به آنان ندارند، هر چند نوادگان پیغمبرشان باشند. تهمت‌زنندگان می‌گویند اهل سنت، از صحابه و تابعین و تابعین تابعین به احترام نام می‌برند. حدیث و روایت و تاریخ نقل می‌کنند و به قول آنها استناد می‌نمایند، ولی به اقوال علی و فاطمه و فرزندانشان اعتنایی ندارند، در کتابخانه‌های ایشان تفاسیر و کتب رجال و حدیث شیعه چون قال‌الباقر و قال‌الصادق دارد، وجود ندارد. معاویه را می‌ستایند، تنها برای اینکه غلبه کرد، دربار و تشریفات داشت، گنجیه و جواهر داشت، و از علی نام نمی‌برند برای اینکه، لباس کهنه داشت، خانه محقر داشت، بیت‌المال را میان خود و فرزندان و تمام مسلمانان بالسویه تقسیم می‌کرد. دشمن مستکبران بود و یاور مستضعفان، برای ربودن خلخال زنی بی‌سرپرست، پرخاش می‌کند و به استنادارش که لقمه چربی خورده است، نامه عتاب‌آمیز می‌نویسد، به برادرش «عقیل» که سهم بیشتری از بیت‌المال می‌خواهد، آهن تفتیده نشان می‌دهد و آتش دوزخ را به یاد می‌آورد.

البته این از عادات و خصال نکوهیده انسان است که چون خود را ضعیف و زبون می‌بیند و می‌خواهد در این جهان پهناور تنها نباشد، و در برابر حوادث و مشکلات پناه و ملجأی داشته باشد، راه عاقلانه را در پناه بردن و تحت حمایت قرار گرفتن می‌بیند، و پیدا است که پناهندگی به قدرتمند بهتر از پناهندگی به ضعیف و مستضعف است. بلکه از ضعیف و مستضعف باید دوری و بدگویی کند، لیکن این گرایش و گریز تا زمانی است که انسان خام و بی‌تجربه باشد، تربیت نیافته و غیر مهذب باشد، شجاعت و شهامت خدادادی خود را فراموش کرده باشد، کرامت ذات و شرافت نفس و مناعت طبع خود را باور نکرده باشد، ولی زمانی که به این پایه رسید، زیر

پرچم حق و عدالت می‌رود و پیرو حقیقت و انصاف می‌شود، در هر موقعیتی که قرار گرفته باشد، چه ضعیف و مستضعف باشد یا قدرتمند و صاحب حکومت.

چنانکه گفتیم این نسبت اگر بطور کلی باشد، اتهامی بیش نیست، زیرا در میان اهل سنت کسانی را می‌بینیم که نه تنها به علی بن ابیطالب (ع) توجه دارند، بلکه او را اعلم و افضل صحابه می‌دانند و بیشتر آنها یزید را ظالم و امام حسین و یارانش را فداکار و مظلوم می‌شمارند، از بنی امیه و بنی عباس ستمگر و از حجاجیان خونخوار تبرّی می‌جویند، قاتلان شهدای اربعه شیعه را نمی‌ستایند و همه آن جانانیان را سنی‌نما می‌خوانند نه سنی، فتوای امام صادق را در کنار فتوای ابو حنیفه و مالک می‌گذارند و لافل در کشور مصر می‌خواهند کرسی فقه جعفری داشته باشند و حتی برخی از کتب شیعه هم در آنجا چاپ و منتشر می‌شود، همچنین اتهام نسبت به شیعه هم در این زمان حقیقت ندارد، زیرا دانشمندان شیعه کتاب شریف نهج البلاغه را با تمام محتوایش و با تمام روابط نزدیکی که میان علی علیه السلام و خلفای ثلاثه در بر دارد از معتبرترین کتب شیعه می‌شمارند و اخوالقرآنش می‌دانند، بنابراین هر روایت و حدیثی که در کتب دیگر یافت شود، اگر مخالف با نهج البلاغه باشد، نهج البلاغه را مقدم می‌دارند، و آن را شرح و تدریس کرده و می‌کنند.

این گونه رجال در میان گروه شیعه و سنی، مردمی هستند مسلمان و متعهد، حرّ و آزاده، روشن بین و دوراندیش، با خلوص و بی ریا، شجاع و باصفا، که با کمال شهامت، بندها و زنجیرهایی را که پدر و مادر و معلم و اجتماع بر فکر و اندیشه آنها گذاشته است پاره کرده، در فضای آزاد، فکر می‌کنند و خود را از اسارت تقلید می‌رهانند.

اینگونه مردم را، نان خوردن و زندگی کردن، ناخودآگاه به جانی متمایل

نمی‌کند. این گروه چه در میان شیعیان باشند و چه در میان سنیان، هنگامی که به اختلافات میان مذاهب فکر می‌کنند، این معنی را در نظر دارند که اگر آنها هم در میان مذاهب دیگر رشد می‌کردند، ابتدا مانند آنها فکر می‌کردند. و اختلافات مذاهب را با توجه به این نکته بررسی می‌کنند و در نتیجه فکر و اندیشه خود را از محیط اجتماعی خویش بیرون کشیده، در فضائی آزاد و بی‌آلایش می‌برند.

خلاصه اگر این اتهامات و حساسیت نشان دادن در برابر اختلافات، در میان پدران و اجداد این ملت بوده است، اکنون دیگر همه مسلمانان بیدار و هوشیار شده‌اند، نه این اتهامات را می‌پذیرند و نه نسبت می‌دهند. اکنون همگی فهمیده‌اند که اگر بخواهند بر دشمن مشترک خود پیروز شوند، جز با وحدت و اتفاق واقعی ممکن نیست و بخوبی دریافته‌اند که اگر فقط یکدیگر را برادر بخوانند و باز بوی اتهامات و اختلافات در اعماق دل استشمام شود، اتحاد واقعی تحقق نخواهد یافت و پیروزی بر دشمن مشکل و بلکه ناممکن می‌شود. مثلاً یکی از طرفدایان دشمن مکار این است که در کشوری که شیعه و سنی وجود دارد، ابتدا فقط به یکدسته از آنها، امتیازی در زندگی اجتماعی می‌دهد و در کناری به نظاره می‌نشیند. اگر اتحاد واقعی در میان نباشد، دسته امتیاز گیرنده نمی‌گویند چرا این امتیاز را به برادران ما نمی‌دهید، سپس دسته دیگر یا خودشان بر می‌خیزند و یا دشمن آنها را تحریک می‌کند و درگیری شروع می‌شود.

خلاصه و نتیجه سخن ما در این مقال این است که طبق دستور مؤکد و مکرر امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه، مسلمانان نباید از اختلافات سران خود، در چهارده قرن پیش سخن به میان آورند، تا چه رسد به اختلافاتی که بعداً در میان آنها پیدا شده است.

علی علیه السلام می فرماید: «سران شما مرده اند و نزد خدای عادل محاکمه می شوند» یعنی شما بهشت و دوزخ برای آنها معین نکنید. شما مسائل روز خود را مطرح کنید، پرداختن به آن مسائل برای شما سودی ندارد، مگر برای معدودی از محققان علم رجال و تاریخ. برای نتیجه گرفتن اخذ احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله از واسطه موثق که در این عصر منحصر به فقیهان و مفتیان و مراجع تقلید است، یا برای باقی ماندن حقایق تاریخی، که آن هم منحصر به معدودی از محققان و تاریخ نویسان است، در سطح بسیار عالی و مترقیش، یعنی کسانی که همت خود را از یک قرن و دو قرن بالاتر برده، تا چهارده قرن برسانند. غیر از این دو دسته، سایر مسلمانان دیگر باید در برابر عقاید مخصوص به مخالفان خود بی تفاوت باشند، حساسیت نشان ندهند و هر مسلمانی باور کند که دیگران هم، انسانهایی مانند او هستند و مانند او فکر و اندیشه دارند و مانند او در گزینش و انتخاب مذهب آزاد می باشند و همانگونه که او مذهب خود را با ادله قطعی و مسلم، و براهینی غیر قابل خدشه و انکار، صحیح، حق و صواب می داند، دیگران هم مذهب خود را با همان گونه از ادله و براهین، حق و صواب می داند، چنانکه دانشمندان طراز اول طرفین این گونه ادعا می کنند و بعد از بحث و مناظرات طولانی غالباً می گویند: «انا اوایا کم لعلی هدئی او فی ضلال مبین» مانند مباحثه سید شرف الدین و شیخ سلیم مصری، مگر اختلاف در امر خلافت و امامت چه فرقی با اختلاف در مسائل علمی دیگر دارد!!!

هدانا الله و جمیع المسلمین الی الصراط المستقیم.

سوسخن:

وحدت مقوله‌ای است که از دیرباز در فرهنگ دینی کشورهای اسلامی وارد شده و به مرور جایگاه ویژه‌ای یافته است. عالمان و روشنفکران دینی شیعه و سنی، خصوصاً طی چند قرن گذشته با مشاهده دسیسه‌های گوناگون استعمار در دامن زدن به آتش تفرقه و جدایی میان دولت‌ها و ملت‌های اسلامی، بیش از هر زمان کوشش خود را در این زمینه مصروف داشته‌اند اما به واقع، هنوز نه ابعاد مختلف تفرقه به عنوان تهدیدی جدی علیه اسلام و مسلمانان مورد توجه قرار گرفته و نه مفهوم وحدت به عنوان مهمترین راز و رمز‌گریز از این خطر و تهدید، عمیقاً درک شده است. هدف از این نوشتار مختصر بازنمایی اجمالی از وفاق شیعه و سنی در کتاب مقدس و پربار «نهج البلاغه» است.

در طول حیات پربرکت حضرت محمد ﷺ از اسلام، تنها یک قرائت واحد وجود داشت که منشاء آن عبارت بود از قرآن و سیره پیامبر. اما از همان آغازین ساعات ارتحال آن حضرت، به سرعت دو جریان در ایمان امت اسلامی پدید آمد: جریان اول، گروهی از اصحاب بودند که در سقیفه بنی ساعده گرد آمده و به هر دلیل خلافت را مقوله‌ای دانستند که در دین از پیش برایش تکلیفی تعیین نشده و انتخاب خلیفه به نظر مردم بستگی دارد. گروه دوم از اصحاب نیز با تکیه بر دلائلی خلافت را تفسیر دیگری نموده و امامت را ادامه رسالت و نبوت دانسته و حضرت علی (ع) را کسی دانستند که به تصریح حضرت محمد ﷺ در ماجرای غدیر خم به امامت و جانشینی بعد از ایشان منصوب شدند. با اینهمه وجود قرائت‌های مختلف از دین، حتی در بحث امامت و خلافت فی‌نفسه نباید به تفرق و جدایی منجر شود.

سیره و روش حضرت علی (ع) در حوادث صدر اسلام و خلافت خلفای

راشدین گواه بی بدیلی برای اثبات مدعای این موضوع است که آن حضرت به رغم اعتقاد به حقانیت خویش در امر جانشینی پیامبر ﷺ و بیان مکرر آن به عنوان یک دیدگاه اعتقادی، نه تنها در مقابل خلفا قرار نگرفتند، بلکه با اقدامات شگفت انگیزی همچون بیعت با ابوبکر، ارائه مشورت‌های فراوان در مقاطع گوناگون به خلفا، ترغیب پیروان خویش به همکاری با آنها، مشارکت در امور دیوانی، قضا و حتی جنگ‌های آن دوره، پذیرش چند بار جانشینی عمر در مدینه و اداره این شهر در غیاب خلیفه، تلاش زاید الوصف در مقابل ناراضیان خلیفه سوم و پرهیز دادن آنها از کشتن ایشان، تا جایی که حسنین علیهما السلام را در آستان دارالخلافه برای حفاظت از ورود ناراضیان به آنجا گماشتند. همه و همه گویای این نکته حساس و سرنوشت ساز بود که مبادا اختلاف‌های پیش آمده بر سر جانشینی به تفرقه و تضاد و دشمنی میان مسلمانان منجر شود و سیره سایر امامان (صلوات الله علیهم اجمعین) نیز جز این نبود. آن بزرگواران ضمن بیان نظرات و اعتقادات خود و تعلیم آن به شاگردان فراوانی که در طول حیات پربرکت خویش تربیت می‌فرمودند. در حالیکه اعتقاداتشان با عقاید و نظرات دیگر عالمان مسلمان آن زمان، اختلاف اساسی داشت، همواره می‌کوشیدند این اختلافها به تفرقه و شقاق میان مسلمانان منجر نشود ما به هیچ وجه شیوه‌ی طعن و لعن و ناسزاگویی را در لسان این بزرگواران مشاهده نمی‌کنیم. عالمان روشن ضمیر، آگاه و معتقد به وحدت واقعی مسلمانان نیز در طول تاریخ اسلام همین سیره و روش را دنبال کرده‌اند. با اینهمه، متأسفانه واقعیت تلخ این است که به رغم این تلاشها، تفرقه میان شیعه و سنی در دنیای اسلام، خصوصاً چند قرن اخیر، هم در میان عامه مردم و هم عالمان دینی، جو غالب بوده است و البته که حاکمان هم از این شقاق نهایت استفاده کرده‌اند و هم خود به آتش تفرقه و اختلاف دامن زده‌اند.

قرائت دینی از وحدت اسلامی

منظور از قرائت دینی از وحدت، تفسیری است که عالمان دینی مذاهب مختلف اسلامی از وحدت ارائه می‌دهند. کم نتیجه بودن این قرائت در رسیدن به مقصد وحدت، بیشتر ناشی از این نقیصه است که عالمان هر مذهب غالباً تفسیری از دین ارائه می‌دهند که تلقی مذهبی آنها است و هر تفسیری غیر از آن را بر نمی‌تابند. به این ترتیب وحدت یا اساساً موضوعیت پیدا نمی‌کند یا حداکثر به مقوله‌ای تشریفاتی و ظاهری تبدیل می‌شود. البته در طول تاریخ با عالمان مذهبی (اعم از شیعه و سنی) برخورد می‌کنیم که حقیقتاً از وحدت، تفسیری دینی و مذهبی ارائه نموده و وجود مذاهب و قرائت‌های مختلف در کنار هم و دستیابی به وحدت را نه تنها با حفظ اعتقادات پیروان هر مذهب مغایر ندانسته‌اند، بلکه وحدت را در عین کثرت دیده‌اند. از جمله مرحوم آیت ... بروجردی (ره) که به رغم حاکم آن روز بر حوزه‌های شیعه، شجاعانه سخن از تقریب میان مذاهب اسلامی به میان آورده و به حمایت از دارالتقریب همت گماشتند. به این قرائت از وحدت معتقد بودند. مرحوم علامه شهید آیت ... مطهری نیز از این منظر به وحدت می‌نگریستند و نه تنها قائل به ادغام مذاهب در یکدیگر و وحدت آنها نبودند، بلکه به اینکه تفسیری از وحدت ارائه شود که لازمه آن حفظ مشترکات تمامی مذاهب و کنار گذاشتن افتراقات آنها و در نتیجه اختراع مذهب جدید باشد نیز معتقد نبودند. ایشان وحدت را وحدت پیروان مذاهب مختلف می‌دانند که در عین اختلاف اعتقادی، فقهی و کلامی مذهبی، با اعتصام به پرچم توحید و نبوت و معاد و بسیاری اشتراکات میان مذاهب اسلامی، در برابر بیگانگان یدواحد می‌شوند. ایشان حتی بحث و استدلال و گفتگو در اصول و فروع را مانع وحدت مورد نظر نمی‌دانند، ولی شیعه و سنی را به منالت در برابر هم،

دروغ نگفتن و تهمت نزدن، مسخره نکردن منطق یکدیگر و بالاخره جریحه دار نکردن عواطف یکدیگر و عدم خروج از حدود منطق و استدلال دعوت می‌کنند.

بنابراین گرچه مشاهده این موارد نه چندان زیاد، دستیابی به وحدت اسلامی با قرائت دینی از آن، ممتنع نیست ولی، اولاً: همانگونه که گفته شد، بیشتر علمای دینی از وحدت «قرائت مذهبی» ارائه می‌دهند که به نقض غرض می‌انجامد. ثانیاً عصبیت‌های مذهبی حاد، قشری‌گریها، عوام زدگیها، ترس عالمان از صدور فتوای اصلاحی که در تقابل با احساسات و عواطف و عادات مردم قرار می‌گیرند. عملاً محدوده عمل و گستره نفوذ کلام عالمان شجاع و آگاه را نیز تنگ نموده و رسیدن به مقصد را، حتی در صورت امکان با دشواریهای بسیار مواجه می‌سازد.

بنا به آنچه گفته شد بستر تبدیل اختلاف به تفرقه را در صدر اسلام، سیاست یافتیم و اقدامات حضرت علی علیه السلام را نیز به عنوان قرائتی دینی از وحدت عنوان کردیم و نشان دادیم که چگونه ایشان هوشمندانه و صبورانه کوشیدند تا سیاست عرصه تبدیل «اختلاف» و «تفرقه» نشود.

تنها حکومت شیعه جهان، که خود را موظف به اجرای احکام دینی در مجموعه‌ی حکومت می‌داند و به اعلام آن نیز افتخار می‌کند، نه تنها با برادران سنی مذهب خود در داخل کشور مشکلی ندارد، بلکه تمامی کوشش خود را در گسترش و تعمیق روابط با جهان اسلام مصروف داشته است.

به بعضی از برادران شیعه مذهب، که برخی تعصبات به آنها اجازه نمی‌دهد به مقوله وحدت به عنوان یک ضرورت حفظ اصل اسلام فکر کنند، با صراحت و اطمینان عرض می‌شود: تنها راه سربلندی شیعه که البته در مقیاس جهانی نسبت به اهل سنت در اقلیت است، پذیرش و عمل به راهبرد «وحدت اسلامی و دینی» می‌باشد.

ایران به عنوان مهد تشیع و تنها دولت شیعی، زمانی می‌تواند در جهان سرفراز باشد که عملاً نشان دهد آزادسازی پتانسیل عظیم موجود در ملت‌ها و دولت‌های اسلامی و احیای مجدد عظمت و تمدن اسلامی در گرو «وحدت اسلامی» است و برای نیل به این هدف مهم از هیچ تلاشی در حفظ حقوق برادران اهل سنت در داخل کشور و گسترش روابط با مسلمانان جهان با ارائه سیاست تشنج‌زدایی دریغ نمی‌ورزد.

ارائه چنین تصویری از یک دولت شیعه، یقیناً اهل سنت ایران و مسلمانان شیعه و سنی جهان را شیفته خود می‌سازد.

چه عزتی برای دولت و ملت شیعه ایران بالاتر از این که با برداشتن گام‌های بلند و استوار به سوی وحدت مسلمانان، جهان و اسلام به وجود و قدرت او افتخار کند و به یاری او دل ببندد؟

تبارشناسی
و سرآمد تبار شناسان معاصر

سید محمود مرعشی نجفی

بسم الله الرحمن الرحيم

علم نسب (تبارشناسی) یکی از علوم و فنونی است که به گروه و ملتی خاص و یا به مکان و زمان معینی اختصاص ندارد، بلکه زائیدهٔ نیاز همهٔ انسانها در تمامی ادوار تاریخ است که برای پشتیبانی و مقابله با تنازع بقا و وابستگی کامل به قوم، قبیله، عشیره و فامیل بوجود آمده است، زیرا بدینوسیله، در مقابل تهاجمات بیگانگان و خطرات، از خویش دفاع می‌کرده‌اند و پیوندهای نسبی خویش را حفظ و نگهداری می‌نموده‌اند.

برای تبیین و روشن ساختن موضوع این مقال، بهتر است در آغاز، به معنا و مفهوم کلماتی مانند نسب، نشابه، شریف و سید در لغت، قرآن و حدیث اشارتی بشود و همچنین به موضوعاتی چون: تاریخچهٔ علم نسب، فایده‌های آن و پیشکسوتان این علم پردازیم.

الف) معنا و مفهوم نسب، نَسَبیه، شریف و سید در لغت

۱. واژه نسب، در لغت، مفرد اَنساب و به معنای نزدیکان است و ابن سیده، نَسَبیه و نَسَب و نُسَبه را به همین معنا گرفته است. برخی نَسَبه را مصدر انتساب دانسته‌اند. در تهذیب اللغة، مفهوم نسب را در انتساب به پدران، شهرها، حرفه‌ها و صنایع دانسته است، گرچه برخی مفهوم نسب را فقط در انتساب پدران می‌دانند.

کلمات نَسَب و نَسَبان را به معنای راه مستقیم و آشکار دانسته‌اند؛ مانند راه عبور مورچگان و مارها. ابن سیده گوید: نَسَب راهی است که مورچگان پدید می‌آورند و یکی پس از دیگری در آن حرکت می‌کنند.^(۱)

بعضی از قدمای نحویان، نسب را، ملحق ساختن فروع به اصول دانسته‌اند و یا گفته‌اند که نسبت دادن شخصی به انسانی مشهور و معروف است. برای شناسایی، با اضافه کردن حرف «ی» به وجود می‌آید، و شرافت، مجد و بزرگواری متعلق به اَنساب است.^(۲)

کلمه نَسابه، که مشتق از نسب است، به معنای عالم به اَنساب، و جمع آن نَسابون است، و «هاء» برای مبالغه و ستایش است.^(۳)

۲. شریف بر وزن فعلیل، از اوزان صفت مشبَّه و به معنای فاعل، که مصدر آن شرف و جمع آن شرفاء و اشراف است و در لغت به معنای شرافت و بزرگواری، بلند مرتبه بودن و کرامت است.^(۴) اصطلاح شریف و اشراف، در میان مسلمانان و در

۱ - صحاح اللغة ۱/ ۲۲۴؛ لسان العرب، ۱/ ۷۵۵ - ۷۵۶.

۲ - باب الأَنساب، ۱/ ۱۸۸ - ۱۸۹؛ صحاح اللغة، ۱/ ۱۱۰.

۳ - لسان العرب، ۱/ ۷۵۵.

۴ - همان، ۱۶۹/۹ - ۱۷۰.

کشورهای اسلامی، اطلاقهای گوناگون دارد. اصطلاح شریف در عرف بیشتر جامعه اسلامی، بویژه در میان اعراب، بر فرزندان حضرت علی بن ابی طالب (ع) اطلاق می‌شود، خواه از فاطمه زهرا (ع) یا از دیگر همسران آن حضرت باشند. در برخی از کشورهای اسلامی، این کلمه بر عموم بنی هاشم اطلاق می‌شود، و در ایران، به صورت عام، بر کسانی اطلاق می‌گردد که فقط مادرشان سید باشد. در پاره‌ای مناطق، کلمه شریف، فقط بر فرزندان علی بن ابی طالب (ع) از فاطمه زهرا (ع) به کار برده می‌شود.^(۱)

اطلاق کلمه شریف بر فرزندان پیامبر اسلام از نسل علی و فاطمه (ع)، از همان سده‌های نخست، در میان مسلمانان رایج بوده است، خواه از فرزندان امام حسن (ع)، یا امام حسین (ع)، یا از نسل علی بن ابی طالب (ع) از ذریه محمد بن حنفیه، یا از فرزندان جعفر بن ابی طالب، یا عقیل بن ابی طالب و یا از نسل عباس عموی پیامبر (ص) و سر سلسله عباسیان باشد. برخی گفته‌اند: شریف، در بغداد، لقب هر یک از بنی عباس بوده است و در مصر برای علویان اطلاق می‌شده است.^(۲) بعضی هم گفته‌اند: این اصطلاح در شرق و غرب جهان اسلام، فقط درباره سادات حسنی یا حسینی به کار برده می‌شود.^(۳)

۳. سید نیز از اوزان صفت مشبّهه است که در معانی و مفاهیم مختلفی به کار رفته است و جمع آن آسیاد، ساده و سیاند و جمع الجمع آن سادات، و معروفترین معانی آن در لغت: ماجد، شریف، بزرگوار، رئیس قوم، شوهر، مالک، عابد، پارسا، بردبار،

۱ - لوامع صاحبقرانی، ۵۵/۱.

۲ - اسعاف الراغبین، ص ۴۷.

۳ - الشرف المؤید، ص ۴۰.

کریم و سخاوتمند است.^(۱)

اصطلاح سید، در عرف جامعه اسلامی، بر فرزندان پیامبر از نسل علی بن ابی طالب (ع) و فاطمه زهرا (ع) نیز اطلاق می‌شود، اما تحقیقاً معلوم نیست که این کلمه از چه زمانی و در کجا بر آنان اطلاق شده است. ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸ ق) نوشته است که مردم، اولاد پیامبر را «اهل البیت»، «آل محمد»، «عتره النبی»، «اولاد الرسول»، «آل طه» و «آل یس» می‌نامیده‌اند و آنها را ملقب به «سید» و «شریف» کرده‌اند.^(۲) از این سخن استفاده می‌شود که اطلاق کلمه سید بر فرزندان پیامبر (ص) در قرن ششم هجری قمری رواج کامل داشته است و در سراسر کتاب الفهرست شیخ منتجب الدین (متوفی ۵۸۵ ق) علمایی که از فرزندان پیامبر اسلام بوده‌اند، به این اصطلاح و لقب خوانده شده‌اند؛ در حالی که در سده‌های چهارم و پنجم هجری قمری، شیخ طوسی و نجاشی در کتابهای خود، آنها را با لقب «شریف» یاد کرده‌اند و اگر در چند مورد لقب «سید» درباره آنان به کار رفته، همراه با قرینه «شریف»، به صورت «السید الشریف» بوده است و نشان می‌دهد که لقب «سید» در این دو سده، برای سادات، ظهور کامل نداشته است. از این رو، با قرینه استعمال می‌شده است. در عصر کنونی، ایرانیان لقب «سید» را برای عموم بنی هاشم به کار می‌برند، نه غیر بنی هاشم، ولی در حجاز برای ممتاز ساختن سادات فرزندان امام حسن (ع)، آنها را «شریف» و فرزندان امام حسین (ع) را «سید» می‌خوانند و در مناطق دیگر کلمه «سید» مطلقاً دلالت بر هاشمی بودن ندارد.^(۳)

۱ - تاج العروس، ۳۸۴/۲، مصباح المنیر، ۱۳۴/۱، تفسیر ابوالفتح رازی، ۳۴۷/۲.

۲ - المناقب، ۳۷۴/۱.

۳ - الشرف المؤید، ص ۴۲، جامع الانساب، ص ۳۳ - ۳۶.

ب) تاریخچه نسب شناسی

۱. برای پیدایش علم نسب، نمی‌توان تاریخ دقیقی به دست داد، زیرا نسب‌شناسی ریشه در اعماق تاریخ دارد و همزاد با انسان است، و چنان‌که اشاره شد، تبارشناسی و شناخت اجداد، نیاکان، قوم و قبیله، زاینده نیاز همه انسانها در همه اعصار بوده است.

ابن طقطقی گوید: علم نسب از جمله دانشهایی است که به اعراب اختصاص دارد و آنها بوده‌اند که در حفظ، ثبت و ضبط اصل و فرع خویش اهتمام فراوان داشته‌اند.^(۱) بی‌هیکی نوشته است که اعراب در پایان مناسک حج، در بازار عکاظ حاضر می‌شدند و به عرضه انساب خویش می‌پرداختند و این کار را موجب اتمام مناسک حج و عمره می‌پنداشتند.^(۲) اعراب در زمان جاهلیت، به انساب خویش اهمیت بسیاری می‌دادند و در حفظ، حراست و نگاهداری نسب خویش می‌کوشیدند، زیرا بدین وسیله از پراکندگی نسب خود جلوگیری می‌کردند و تمام افراد قبیله و عشیره را گرد هم می‌آوردند و از یکدیگر در مقابل هجومها و خطرهای بیگانگان و طوایف دیگر محافظت می‌نمودند و پشتیبان همدیگر بودند. در آن زمان که اعراب را دولت و حکومتی نبود تا از آنها در مقابل حوادث و خطرها و هجوم دشمنان، دفاع کند، حفظ نسب، تنها حلقه اتصال خانوادگی و قبیله‌ای بود که آنها را از پراکندگی نجات می‌داد و همه آنها را وادار می‌ساخت تا در مقابل دشمنان متحد باشند و از خویش، طایفه، قبیله و افراد خاندان خود دفاع کنند. بعدها، انساب مایه افتخار و نشانه شرافت خانوادگی به شمار می‌آمد و هر کس که نسب خود و قبیله‌اش

۱ - الاصلی، ص ۲۹.

۲ - لباب الانساب، ۱۶۹/۱.

را نگاه می‌داشت و از اختلاط و پراکندگی نجات می‌داد، در حقیقت، به پاکی نسب خود کمک می‌کرد و بدینوسیله به آنساب خویش افتخار می‌کرد و با شمردن اجداد و نیاکان خود، در واقع افتخارات قبیله‌ای خود را برمی‌شمرد. شاعران دوره جاهلی، در اشعار خود، به نسب پدران و اجداد خود افتخار می‌کردند. برای نمونه، می‌توان به کسانی مانند مثقب عبدی، عوف بن أحوص، یزید بن خرقاق شنی،^(۱) حسان بن ثابت،^(۲) أخوه اودی^(۳) و شاعرانی دیگر اشاره کرد.^(۴)

بیهقی درباره انتساب علوم مختلف به اقوام و ملل چنین نوشته است که برخی گفته‌اند: علم طب از رومیان، حکمت و منطق از یونانیان، نجوم و حساب از هندیان، آداب نفس و اخلاق از فارسیان، صنایع از چینیان و امثال و نسب از اعراب است. بنابراین، هر عربی احتیاج دارد به این که علم نسب را بشناسد.^(۵) از این رو، اعراب اهتمام فراوانی به حفظ آنساب خود داشته‌اند و هر قبیله از آنان نسب خود را به عدنان یا قحطان یا اسماعیل و یا به حضرت آدم می‌رساندند.

با این حال، چنان که اشاره شد، دانش نسب‌شناسی، علمی نیست که به قومی خاص و یا به مکانی معین اختصاص داشته باشد، بلکه قراین و شواهدی در دست است که دیگر اقوام و ملت‌ها نیز به این دانش و حفظ آنساب خود اهتمام می‌ورزیده‌اند و برعکس ادعای ابن طقطقی که فارسیان اهمیتی به آنساب و ثبت و ضبط اجداد و

۱ - المفضلیات، ۱/۱۷۲ و ۲/۹۴، ۹۶.

۲ - شرح دیوان حسان، ص ۲۸۶.

۳ - دیوان، ص ۱۴.

۴ - طرفة الاصحاب فی معرفة الانساب، ص ۳.

۵ - لباب الانساب، ۱/۱۹۵.

نیاکان خود نمی‌داده‌اند،^(۱) مردم فارس نیز به حفظ اُنساب خود اهمّیت می‌داده‌اند و گفته‌اند ابواسحاق صابی را که خود ابن طقفی نقل کرده، مبنی بر این که از میان رفتن اُنساب مردم فارس، بر اثر هجوم دولتهای بیگانه، به ویژه حمله اعراب به ایران بوده است، نه به این دلیل که آنان در حفظ اُنساب خود سستی و تعلل می‌ورزیده‌اند و یا به آن علاقه‌ای نداشته‌اند.

از این گذشته، خود ابن طقفی نقل کرده است که اهل کتاب، از یهود و نصاری، به ضبط و ثبت اُنساب خود اهمّیت می‌داده‌اند و خود وی شنیده است که مسیحیان بغداد، شجره نامه‌ای داشته‌اند که اُنساب خاندانهای نصرانی در آن ثبت شده بود.^(۲) شکیب ارسلان گوید: ملت بزرگ چین، بیش از همه ملتها در حفظ نسب خود می‌کوشیده‌اند، تا آنجا که هر چینی نام پدران و نیاکان خود را بر بدن خویش می‌نوشت و به این ترتیب، هر یک از آنها، بستگان اصلی خود را تا هزار سال و بیشتر می‌شناخت. همچنین فرانسویان در قرون وسطی و حتی در سده‌های اخیر، توجه خاصی به فامیل و نسب خویش داشته‌اند و اداره‌ای ویژه، کار ثبت و ضبط ارتباط اول و آخر آنها را به عهده داشت.^(۳) بنابراین، آنچه از شرح حال فرقه‌های قدیم و اخبار پیشینیان به دست می‌آید، اهمّیت دادن به علم نسب، چنان که شهرت دارد، تنها از ویژگیهای اعراب نبوده، بلکه اقوام و ملتهای دیگر نیز به آن اهمّیت می‌داده‌اند، ولی می‌توان گفت که هیچ قوم و ملتی به اندازه اعراب، به حفظ و نگاهداری اُنساب خویش نمی‌کوشیده‌اند و در میان هیچ ملتی، به اندازه اعراب، همت به تدوین این

۱ - الاصلی، ص ۲۹.

۲ - همان، ص ۳۰ - ۳۱.

۳ - مهاجران آل ابوطالب، ص ۲۹.

علم و تألیف کتاب درباره آن وجود نداشته است.

۲. رواج کامل نسب شناسی در میان طوایف و اقوام اصیل و حفظ اسامی و شناخت أنساب افراد و دودمانهای نامی، به ویژه نزد اعراب که به آن توجهی شایان داشته‌اند، با ظهور دین مقدس اسلام نیز ادامه یافت، ولی اهمیت آنساب مردم جاهلی، که عموماً در کفر و بت پرستی به سر می‌بردند، کاسته شد، اما صفحه جدیدی در این دفتر باز شد، زیرا اسلام اهتمامی که به نسب شناسی دارد، به خاطر افتخار به پدران و فخر فروشی به نیاکان نبوده است، بلکه اهمیت علم نسب در اسلام، برای تقوا و صلۀ رحم و مترتب شدن بسیاری از احکام شرعی بر آن است. اسلام، ملاک عظمت، بزرگی، شرافت و افتخار را در تقوا دانسته، ضمن اینکه نسب شناسی را نیز به رسمیت شناخته و آن را موجب شناخت و آگاهی از همدیگر دانسته است، آنجا که می‌فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت - ملت و قبیله - قبیله گردانیدیم، تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست»^(۱)

بنابراین در اسلام، نسب شناسی برای شناخت و آشنایی قبایل با یکدیگر است، نه افتخار، که در جاهلیت مرسوم و رایج بوده است.

دین اسلام از همان آغاز بر حفظ آنساب و آشنایی با آن تأکید بسیار ورزید، زیرا بدینوسیله، صلۀ ارحام را که در اسلام روی آن پافشاری شده، می‌توان بجا آورد و با آن احکام و مسایل شرعی را، که دین مقدس اسلام بر نسب مترتب ساخته، می‌توان

شناخت و به آن عمل کرد و هر مسلمان باید در حدّ نیاز شرعی به آن علم پیدا کند و آن را حفظ نماید. اسلام شناخت خویشان و ذرّیة پیامبر اسلام (ص)، یعنی افراد و خاندان هاشمی و قریشی را لازم شمرده است و معرفت به حال نزدیکان نسبی پیامبر (ص) را در درستی ایمان دخیل دانسته است.^(۱) پس صفحه جدید در شناخت اُنساب، که در دین اسلام باز شد، شناخت نسب قریش و خاندان پیامبر (ص) است. از این رو، پیامبر گرامی اسلام (ص)، خود مشوّق این دانش بود و می فرمود: «تعلّموا من اُنسابکم، ما تصلون به ارحاکم» و یا «تعلّموا اُنسابکم لتصلوا ارحامکم + دانش اُنساب را تا آن جا بیاموزید که بتوانید صلة رحم به جا آورید».^(۲)

پیامبر اسلام (ص) در خطبة حجّة الوداع، تمامی آثار دوره جاهلیت را، که نشان از تفاخر و نخوت جاهلی داشت، نابود شده اعلام کرد و در عین حال، به نسب احترام گذاشت و خود از جدّش عبدالمطلب یاد کرد و فرمود: من فرزند عبدالمطلب هستم.^(۳) در این خطبه، پیامبر اسلام (ص)، به قوم و قبیله خود افتخار می کرد و می فرمود: من فرزند نضرین کنانه ام. سپس فرمود: خداوند عرب را یک خاندان قرار داده است و مرا از میان بهترین خانواده آنان برگزیده است. و از این بالاتر، همیشه واهمه داشت که نسب وی آلوده شود و بسیاری اوقات نیاکان و اعقاب انصار را یاد می کرد و میان آنان تفاوت می گذاشت.^(۴) البته هدف از آموزش علم نسب و یاد کردن از نیاکان را صلة رحم می دانست و می فرمود: هر کس به دروغ خود را به پدری

۱ - جمهرة اُنساب العرب، ص ۲.

۲ - مسند احمد بن حنبل، ۲/۲۷۴؛ عمدة الطالب، ص ۲.

۳ - جامع الصحیح، ۲/۳۸۱.

۴ - جمهرة اُنساب العرب، ص ۴.

نسبت دهد و به دروغ خود واقف باشد؛ کافر شده است و هر کس به ناروا خود را به قومی منسوب نماید، در آتش قرار خواهد گرفت.^(۱)

در زمان خلفای راشدین، بنی امیه و بنی عباس نیز آموزش علم نسب ادامه یافت و خلفای اموی در دربارهای خود، نسابه‌هایی داشته‌اند؛ مانند دغفل و عبید بن شربه که در نزد معاویه بودند و علاقه نسابه در دستگاه یزید بن معاویه و اثیر نسابه در دربار عمر بن عبدالعزیز، که راویان آنساب عرب بودند. در سده اول و اوایل سده دوم هجری، اینان و نسب‌شناسانی چون: عقیل بن ابی طالب، صحار عبیدی، ابن قطامی، سعد فصیر، زهر بن میمون، عوانه بن حکم، محمد بن سائب کلبی، ابن صالح، ابن کناس کنندی، نجار بن اوس و ... نسب‌شناس و راویان آنساب عرب بودند.^(۲) در این دوره، آموزش نسب در میان اعراب، بر اساس سنت دیرینه آنها، از طریق بازگو کردن برای خردسالان و حفظ آن و انتقال از سینه به سینه انجام می‌یافت.^(۳)

ج) نسب‌شناسی در قرآن و حدیث

۱. در قرآن آیات بسیاری است که مسلمانان را تشویق به حفظ و پاسداری از نسب، و منع از قطع پیوندهای خانوادگی کرده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ

۱ - همان، ص ۳۸۴؛ ابن عبدالبر، الابناء، ص ۴۳.

۲ - ابن ندیم، الفهرست، ص ۸۹ - ۹۵؛ معجم الادباء، ۱۲/۱۹۰؛ تاریخ دمشق، ۱۷/۴۴۷؛ طرقة الاصحاب، ص ۶ - ۷.

۳ - الابناء، ص ۴۴ - ۴۵.

بَعْضٍ؛ به یقین، خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است؛ فرزندانِ که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند.^(۱)

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ؛ ای مردم! از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید، پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید.»^(۲)

مفسران دربارهٔ ارحام می‌گویند: یعنی پروا کنید از ارحام و آن را قطع نکنید، که منظور قطع نکردن رحم رسول الله (ص) است.

برخی از مفسران می‌گویند: چون ارحام، عطف بر اسم خداست، معنا چنین است که پروا کنید از ارحام و پیوند را حفظ کنید و آن را قطع نکنید.^(۳)

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ؛ و خدا برای شما از خودتان همسرانی قرار داده و از همسرانتان برای شما پسران و نوادگانی نهاد و از چیزهای پاکیزه به شما روزی بخشید.»^(۴)

بیشتر نسب‌شناسان به این آیات و آیاتی دیگر، که در آنها به صلۀ رحم و نبریدن پیوندهای خانوادگی توصیه شده، برای اهمیت دادن و حفظ انساب استشهاد کرده‌اند، به ویژه آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ ای پیامبر بگو:

۱ - آل عمران: ۳۳ و ۳۴.

۲ - نساء: ۱.

۳ - لباب الانساب، ۲۰۹/۱ - ۲۱۰.

۴ - نحل: ۷۲.

به ازای آن [رسالت] پاداش از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در حَقِّ خویشاوندان»^(۱) این آیه، به آیه مؤذت معروف است و پیامبر اسلام مزد رسالت خود را نیکی و دوستی اهل بیت خود دانسته است و این که رحم وی را قطع نکنند و حرمت آنان را نگاه دارند و این امتیازی است برای خاندان وی. این مطلب را همه مفسران نقل کرده‌اند.^(۲)

۲. احادیث بسیاری دربارهٔ اهتمام به حفظ انساب و پیوندهای خانوادگی، به ویژه حفظ انساب خاندان پیامبر اسلام وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

پیامبر (ص) فرمود: «أعرفوا أنسابکم لتصلوا به أرحامکم؛ انساب خود و نیاکان خود را بشناسید تا بتوانید صلة رحم بجا آورید» و فرمود: «صلة الرحم تزيد فی العمر؛ صلة رحم و حفظ پیوند خانوادگی موجب زیادی عمر می‌شود» و فرمود: «وَصُولَ كَسَىٰ اسْتِ كَه رَحْمِ بَعِيدٍ رَا پِیْوَندِ مِی دَهد و قَطُوعِ كَسَىٰ اسْتِ كَه رَحْمِ قَرِیبِ رَا قَطْعِ مِی كَند و فرمود: خداوند فرموده است: نام من رحمان است و رحم مشتق از نام من است، پس هر کس صلة رحم کند، من به او نزدیک می‌شوم و هر کس رحم را قطع کند، من نیز با او قطع رابطه می‌کنم.»^(۳)

از پیامبر پرسیدند که نزدیکان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: علی، فاطمه، حسن

۱ - شوری: ۲۳.

۲ - التبیان، ۱۵۶/۹ - ۱۵۷؛ تفسیر طبری، ۲۵/۲۵، ص ۱۵ - ۱۷؛ الکشاف، ۳/۴۶۶ - ۴۶۸.

۳ - حاکم نیشابوری، مستدرک، ۱۵۷/۲ - ۱۶۱؛ سنن بیهقی ۲۶/۷ - ۲۷.

و حسین (ع) هستند.^(۱)

روایات بسیاری وجود دارد که از طریق شیعه و سنی نقل شده، در این باره که اهل بیت و خاندان پیامبر اسلام، حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) هستند و آیات تطهیر و ذوی القربی درباره آنان نازل شده است و پیامبر درباره آنان و حفظ نسب آنان و قطع نکردن پیوند آنان سفارش کرده است.^(۲)

روایات فراوانی از پیامبر، درباره فضیلت بنی هاشم وجود دارد که از ذکر آنان می‌گذریم.^(۳)

د) تدوین علم نسب شناسی

آیات و روایاتی که نقل شد، و موارد مشابه اینها، باعث شد که مسلمانان صدر اسلام، محدثان و فقیهان، بیش از پیش تشویق شدند تا به نسب شناسی، آنچنان که دین مقدس اسلام توصیه کرده، روی آورند و حتی بیش از دوره جاهلی در حفظ و حراست از این رشته بکوشند. این موضوع سبب شد که نسب شناسی بصورت یک علم مطرح شود و به تدوین موضوعات و مطالب آن پردازند و بر این رشته، نام علم بگذارند. از جمله، ابن حزم آن را دانشی رفیع دانسته که به واسطه آن آشنایی بین مردم حاصل می‌شود، و غرض از آن، دوری جستن از خطا و لغزش در نسبت دادن

۱ - طبرانی، معجم الکبیر، ص ۱۳۱، الکشاف، ۴/۴۷۴.

۲ - مسند احمد بن حنبل، ۳/۲۵۹، ۲۸۵، ۵۶۴، سنن ترمذی، ۱۳/۲۴۷، مسند طیالسی، ص ۸۸، معجم الکبیر، ص ۱۳۴، مستدرک، ۲/۳۱۸، تفسیر طبری، ۶/۲۲، مناقب مغزلی، ص ۲۸۱، لباب الأنساب، ۱/۲۱۸ - ۲۲۰.

۳ - صحیح مسلم، ۴/۱۷۸۲، المستدرک، ۴/۷۳، سنن بیهقی، ۷/۱۳۴، لباب الانساب، ۱/۳۱۸ - ۳۱۹.

افراد به پدران و نیاکانشان است. سپس برای آن، فوائد سیاسی، دینی و اجتماعی بر شمرده است.^(۱)

سمعانی آن را علمی فاضل دانسته است.^(۲) و یا گفته‌اند: این دانش برای امت اسلامی از مهمترین علوم است.^(۳) و حاجی خلیفه آن را دانشی بزرگ و پرمفعت و جلیل‌القدر دانسته است.^(۴) این تعاریف نشان می‌دهد که از همان آغاز، مسلمانان و دانشمندان اسلامی به این رشته به صورت یک علم می‌نگریسته‌اند و برای آن قوانین و مقرراتی وضع و تدوین کرده‌اند. اما برخی آن را شاخه‌ای از علم تاریخ دانسته‌اند و برای آن اهمیت خاص تاریخی قائل شده‌اند، ولی غیر از اهمیتی که این علم در تاریخ دارد، در علم حدیث نیز بسیار مهم است. از این رو، بسیاری از علما آن را رشته‌ای منشعب از علم حدیث دانسته‌اند. ابوبکر محمد بن ابی عثمان حازمی همدانی گوید: علم حدیث مشتمل بر انواع بسیاری نزدیک به صد نوع است که حاکم نیشابوری در کتاب اصول حدیث به آنها اشاره کرده است و هر یک از آن انواع، خود، دانش مستقلی است که اگر طالبان علم، عمر خود را صرف آن کنند، به نهایت آن نمی‌رسند، ولی بر مبتدیان فراگیری هر یک از این انواع لازم است، زیرا این علوم از اصول و پایه‌های علم حدیث هستند. یکی از این انواع و اصول و پایه‌های علم حدیث، دانش انساب است و مهمترین آنها شناخت انساب عرب است، چون متسبب به قبایل است و طریق ادراک و شناخت آن از راه نقل است. سپس اضافه

۱ - جمهرة أنساب العرب، ص ۱۲ کشف الظنون، ۱/۱۷۸.

۲ - الانساب، ۱/۱۸.

۳ - الانباء، ص ۴۲.

۴ - کشف الظنون، ۱/۱۷۸.

می‌کند که موضوع نسب‌شناسی و انتساب به اُنساب در میان غیر اعراب (عجمها)، به جز موارد اندکی که فردی خود را منتسب به پدران و نیاکان کند، رایج نبوده است، بلکه بیشتر آنها خود را به مکانها و صنایع منتسب می‌کرده‌اند. از این رو، ادراک آنها از طریق اخبار متواتر مقدور بوده و نیاز چندانی به بحث و بررسی و تکلف نداشته و ندارد، اما نسب قبیله‌ای احتیاج به بحث و بررسی و شکافتن ابهامات و مشکلات آن دارد. نسبت دادن به حرفه شخص نیز بسیار مشهور و شایع است و در آن عرب و عجم مشترک هستند.^(۱)

از این عبارات استفاده می‌شود که دانش نسب‌شناسی به سه شاخه تقسیم می‌شود:

۱. نسب‌شناسی قبایل، اعم از قبیله قریش، بنی هاشم و دیگر قبایل عرب؛

۲. نسب‌شناسی مکانی، که افراد را به شهرها، روستاها و مناطق جغرافیایی منتسب می‌ساخته‌اند؛

۳. نسب‌شناسی حرفه‌ای، که اشخاص را به صنعت و حرفه و تبحر خاصشان نسبت می‌داده‌اند.

حاجی خلیفه گوید: زمانی که اسلام در مناطق مختلف گسترش یافت، اُنساب عرب با اُنساب عجمها و غیر اعراب آمیخته شد و بازشناسی و ثبت و ضبط اسامی پدران و نیاکانشان مقدور نبود. از این رو، هر شخص مجهول النسبی را به شهر یا حرفه‌ای خاص نسبت دادند.^(۲)

دانشمندان نسب‌شناس، به این دو نوع و دو شاخه علم نسب نیز توجهی خاص مبذول داشتند و برای تدوین آن کتابهایی نوشتند؛ از جمله: الانساب سمعانی، اللباب

۱ - عجاله المبتدی و فضالة المنتهی فی النسب، ص ۳ - ۴.

۲ - كشف الظنون، ۱/۱۷۸.

ابن اثیر، لب اللباب سیوطی، الانساب مقدسی، التحفة فی مشکل الاسماء و النسب ابن خطیب، الدهشة و جز اینها. البته در این کتابها أنساب قبایل نیز آمده است.^(۱)

در نیمه دوم سده دوم هجری قمری، با تدوین علم نسب شناسی و وضع قواعد و قوانین و ضوابطی برای آن، تحولی چشمگیر در نسب شناسی پدید آمد، زیرا پیش از آن، اعراب، خود را منتسب به قبیله می کردند و به آن افتخار می نمودند، اما از این تاریخ به بعد، انتساب به رسول خدا (ص) به عنوان یک اصل درآمد؛ در حالی که پیش از آن نسب شناسی رنگ و نماد قبیله ای داشت. با آمدن اسلام، نسب شناسی رنگ دینی به خود گرفت و نزدیکی به رسول اکرم (ص) باعث افتخار شمرده می شد، زیرا نسب شناسی رنگ و بوی معنوی و تقدس دینی به خود گرفته بود. پیش از آن، شرافت و بزرگی به پاکی نسب بود و هر کس منسوب به نسب پاک عربی بود، شریف شمرده می شد، اما پس از آمدن اسلام، کسی شریف شمرده می شد که اهل تقوا و از اهل بیت رسول خدا (ص) باشد؛ خواه از اولاد امام حسن یا امام حسین (ع) و یا از ذریه محمد بن حنفیه (علوی)، یا جعفری، یا عقیلی و یا از نسل عباس بن عبدالمطلب (بنی عباس) باشد.^(۲) و چون فاطمیان در مصر بحکومت رسیدند، لقب «شریف» منحصر شد به فرزندان امام حسن و امام حسین (ع).^(۳) این موضوع ادامه یافت تا سده هشتم هجری قمری که ملک اشرف، پادشاه یمن و صاحب کتاب طرفه الاصحاب، با نوشتن این کتاب، لقب «شریف» را محدود ساخت به فرزندان حضرت علی و فاطمه (ع) دختر پیامبر اسلام (ص) و گفت که این نسب فقط بر آنان اطلاق

۱ - طرفه الاصحاب، ص ۱۳.

۲ - سیوطی، العجاجة الزرنبیة فی السلالة الزینبیة، ص ۲۰.

۳ - همان؛ طرفه الاصحاب، ص ۸ - ۹.

می‌شود.^(۱) در سده نهم هجری قمری، قلقشندی، اشراف مصر را که معرفی می‌کند، می‌گوید: آنان از فرزندان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از نسل فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) هستند.^(۲) این موضوع در سده دهم هجری قمری و پس از آن، به ویژه نزد شیعیان، نیز ادامه یافت.^(۳)

با تأکیدهای مکرر پیامبر اسلام (ص) درباره حرمت گذاری و پاسداری از خاندان و اهل بیت وی و احترام نسب آنان و حفظ و نگهداری از آنها و عدم قطع رحم وی - که همانا مزد رسالت او بود - مسلمانان با سختکوشی و حرص و ولع بسیار به تدوین نسب پیامبر (ص) و خاندان وی پرداختند، به ویژه در نسب سادات، کتابها و رساله‌های گوناگون تألیف کردند و شجره نامه‌های مختلف پدید آوردند، تا آنجا که شناخت نسب خاندان، پدران، نیاکان و فرزندان پیامبر (ص) را - که از نسل علی و فاطمه (ع) بودند - دخیل در صحت و پایه ایمان خود می‌دانستند.

هـ) نخستین تدوین کنندگان نسب شناسی

بیشتر صاحب‌نظران و نسب شناسان نوشته‌اند که نخستین کسی که در این رشته کتاب نوشت و فتح باب کرد و علم أنساب را مدوّن ساخت، هشام بن محمد کلبی (متوفی ۲۰۴ ق / ۸۱۹ م) بوده است و مستشرقان، از جمله، لویی پروونسال هم، چنین نظری دارد.^(۴) اما برخی نیز اعتقاد دارند که ابوالیقظان سُحَیم بن حفص اخباری

۱ - طرفة الاصحاب، ص ۹۳.

۲ - صبح الاعشى، ۱۶۲/۱۱.

۳ - العجاجة الزرنيبة في السلالة الزرنيبة، ص ۲۰.

۴ - كشف الظنون، ۱۱۷۹/۱ جمهرة أنساب العرب، ص ۵.

نسابه (متوفی ۱۹۰ ق / ۸۰۶ م) صاحب کتابهای النسب الكبير و «نسب خندف و اخبارها»، پیش از کلبی به تدوین این علم پرداخته است.^(۱) پس از این دو نفر، هیشم بن عدی (متوفی ۲۰۷ ق / ۸۲۲ م) صاحب کتابهای نسب طی، تاریخ الاشراف الكبير و تاریخ الاشراف الصغير، و معمر بن مثنی (متوفی ۲۰۸ ق / ۸۲۳ م) صاحب کتاب القبائل^(۲) ولی بکر ابوزید، اسامی چند تن، از جمله: صحار بن عباس، علاقة بن کرشم، ابن کواء شیبی (متوفی ۸۰ ق)، منجور بن غیلان ضبی بصری (متوفی حدود ۸۵ ق)، ابن کتیس نمری، و رقاء اشعر (متوفی ۶۰ ق)، خراش بن اسماعیل شیبانی (متوفی ۲۰ ق) و محمد بن مسلم زهری (متوفی ۱۲۴ ق) را نام برده، و نوشته است که دارای کتاب در نسب بوده‌اند.^(۳)

و) فایده‌های نسب شناسی

نسب شناسان برای دانش نسب شناسی فایده‌های متعددی بیان کرده‌اند که به این شرح است:

۱. آشنایی به نسب پیامبر اسلام (ص)، مبنی بر اینکه وی پیامبری قریشی و هاشمی است که در مکه به دنیا آمد و در آنجا به پیامبری مبعوث شد و به مدینه مهاجرت کرد، و آشنایی با پدران و نیاکان و اعقاب و فرزندان وی، که این شناخت در صحت ایمان دخیل است. هیچ مسلمانی در ناآگاه ماندن از اُنساب پیامبر اسلام (ص) معذور نیست و هر کس شک کند که محمد (ص) قریشی است تمیمی و یا

۱- ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۱۲، معجم الادباء، ۱۸۰/۱۱.

۲- معجم الادباء، ۱۶۱/۱۹، ۳۰۹ - ۳۱۰.

۳- طبقات النسبیین، ص ۲۱ - ۳۰.

عجمی است، کافر و غیر متدین است.

۲. آشنایی به موضوع امامت و خلافت اسلامی، که مانند شناخت پیامبر (ص) واجب است و هر مسلمان باید بداند که امام و خلیفه حتماً باید از قریش و از فرزندان فهر بن مالک بن نضر بن کنانه باشد و بداند که این منصب از نظر شیعه اختصاص به علی (ع) و فرزندان وی دارد و از نظر اهل سنت باید از قریش باشد و اگر در این مسئله کسی جاهل باشد، دین وی کامل نیست.

۳. شناخت پدران و مادران و نیاکان خویش، تا خود را به دیگری نسبت ندهد، زیرا چند حکم شرعی بر این شناخت مترتب است؛ مانند مسأله ارث، موضوع ولایت در نکاح، احکام وقف، اگر واقف اشیایی را وقف خاص کند؛ مثلاً برای بعضی از نزدیکان خود، و یا وقف بر برخی از طبقات ارث و مانند اینها.

۴. اعتبار داشتن نسب در شناخت کفو زن برای ازدواج.

۵. مراعات نسب در کفو بودن مرد برای زن.

۶. شناخت اسامی امتهات مؤمنان که حقوقشان بر جمیع مسلمانان واجب و نکاحشان بر همه مؤمنان حرام است.

۷. شناخت و معرفت اسامی بزرگان صحابه و مهاجران، زیرا اگر آشنا به نسب اینان نباشیم، نمی‌دانیم که باید حرمت چه کسانی را نگاه داریم و یا به آنان احسان کنیم.

۸. شناخت کسانی که ذوی القربی و نزدیکان و از اهل بیت پیامبر (ص) هستند و خداوند برای آنان خمس غنائم را واجب دانسته است.

۹. شناخت آل محمد (ص) که صدقه بر آنها حرام است.

۱۰. شناخت خاندان و وابستگان خود که به عنوان صله رحم از طرف خداوند و

پیامبر (ص) مطرح شده‌اند و قطع پیوند با آنان روا نیست و موجب عقاب الهی خواهد شد.^(۱)

روایتی از پیامبر (ص) نقل شده مبنی بر این که علم نسب، دانشی است که دانستن آن منفعتی ندارد و جهل به آن هم ضرر و زیانی ندارد. این روایت را اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان و محدثان اسلامی مجعول می‌دانند، زیرا نه از جهت نقل ثابت شده که پیامبر (ص) چنین سخنی فرموده باشد و نه از راه عقل می‌توان آن را ثابت کرد. و روایت نقل شده، هم از نظر متن و هم از نظر سند مردود شمرده شده است.^(۲) اضافه بر این، روایات متعدد دیگری که از پیامبر (ص) و امامان و پیشوایان در تشویق فراگیری علم نسب نقل شده و شرع مقدس اسلام، احکام و فرایضی را بر شناخت اُنساب مترتب ساخته و خلفای راشدین، خود از نسب شناسان بوده‌اند و دیوان حکومتی خود را بر اساس اُنساب تشکیل داده بودند.^(۳)

ز) فضایل سادات و نسب‌شناسی آنان

۱. در قرآن مجید آیات فراوانی است که نشانه فضیلت سادات و آل پیامبر (ص) است که به برخی از آنان اشاره می‌شود:

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ؛ ما تو را [چشمه] کوثر دادیم.»^(۴)

۱ - جمهرة أنساب العرب، ص ۲ - ۴؛ ماوردی، احکام السلطانية، ص ۴؛ الفراء، احکام السلطانية، ص ۴؛ طرفة الاصحاب، ص ۱۴ - ۱۵.

۲ - جمهرة أنساب العرب، ص ۴؛ جامع الأنساب ص ۲۴ - ۲۹.

۳ - جمهرة أنساب العرب، ص ۴؛ سويدی، سبائك الذهب، ص ۷ - ۸.

۴ - کوثر: ۱.

بیشتر مفسران، این سوره را بزرگترین سند افتخار سادات دانسته‌اند، زیرا خداوند این ذرئۀ پاک را به پیامبر خود عطا کرد. کلمۀ کوثر را مفسران به ذرئۀ پیامبر (ص) تفسیر کرده‌اند.

فخر رازی گوید: قول سوم درباره کوثر، به معنای فرزندان پیامبر (ص) است. مفسران گفته‌اند: این معنا را به این دلیل گوئیم که این سوره، برای رد سخن عیجوبانی است که می‌گفتند: پیامبر (ص) فرزند ندارد. و معنای آن این است که خداوند متعال نسلی به پیغمبر (ص) عطا فرمود که تا قیامت باقی و برقرار خواهد ماند. با این که شمار زیادی از اهل بیت را کشتند، با این وصف دنیا از ایشان پر است، اما از دشمنانشان، یعنی بنی امیّه، نامی نمانده است.^(۱) و آیه ۲۳ سوره شوری که به آیه مودت شهرت دارد و آیه خمس که برای ذوی القربی و نزدیکان پیامبر (ص) تعیین شده است.^(۲)

۲. احادیث بی شماری در مناقب و فضایل اهل بیت و سادات وارد شده که به چند حدیث اشاره می‌شود:

سیوطی از پیامبر نقل کرده که فرمود: «أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلٰی ثَلَاثِ خِصَالٍ: حَبِّ نَبِيِّكُمْ وَ حَبِّ اَهْلِ بَيْتِهِ وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ؛ فرزندان خود را به سه خصلت تربیت کنید: دوستی پیغمبرتان و دوستی با اهل بیت او و خواندن قرآن»، که دوستی اهل بیت (سادات) را هم‌تراز با دوستی پیامبر (ص) و خواندن قرآن قرار داده است.^(۳)

پیامبر (ص) فرمود: «أَكْرَمُوا أَوْلَادِي الصَّالِحِينَ لِيَّ وَالطَّالِحِينَ لِيَّ؛ فرزندان مرا

۱ - مفاتیح الغیب، ۳۰/۹.

۲ - تفسیر ابوالفتوح رازی، ۳۰/۹.

۳ - جامع الصغير، ۱/۲۲/۱ ابن حجر، صواعق المحرقة، ص ۱۷۰.

گرامی بدارید، نیکانشان را برای رضای خدا و بدانشان را برای من»^(۱) و در روایتی از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: برای هر پیامبری ذریه و فرزندی است که به پدرشان نسبت داده می‌شوند، اما فرزندان فاطمه (س)، منسوب به من هستند و من پدر آنها می‌باشم.^(۲)

پیامبر (ص) فرمود: «کُلَّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا كَانَ مِنْ سَبَبِي وَ نَسَبِي؛ هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع می‌شود و بی فایده است، مگر سبب و نسب من که پابرجاست»^(۳) این روایت را با اندکی تغییر نیز نقل کرده‌اند.^(۴)

در روایاتی از امیر مؤمنان علی (ع)، امام باقر (ع)، امام رضا (ع) و سایر پیشوایان شیعه چنین آمده است که امامان، خود عارف و آگاه به علم نسب بوده‌اند و به اصحاب و یارانشان آموخته‌اند.^(۵)

با توجه به این آیات و احادیث بود که دانشوران و نسابان شروع به گردآوری أنساب سادات (فرزندان پیامبر)، علویان، طالبیان، جعفریان و عقیلیان کردند و در این رشته کتابها نوشتند.

ح) نخستین گردآورندگان أنساب سادات

نخستین کسی که درباره آنساب آل ابی طالب کتاب نوشت، ابوالحسین امیر

۱ - جامع السعادات، ۱/۲۳۰.

۲ - مناقب آل ابی طالب، ۲/۱۳۳؛ الجامع الصغیر، ۱/۲۳۰.

۳ - امالی طوسی، ص ۲۱۷؛ بحار الانوار، ۷/۲۴۱.

۴ - جامع الصغیر، ۲/۲۴۳، ۳۲۴.

۵ - بحار الانوار، ۷/۶۳، ۳۱۰ - ۳۱۳، ۳۳۷.

یحیی بن حسن بن جعفر الحجة بن عبدالله بن حسین اصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع)، عبیدلی عقیقی نسابه و نقیب مدینه است. وی در ۲۱۴ هجری قمری / ۸۲۹ میلادی در مدینه چشم به جهان گشود و مدتها امارت و نقابت این شهر را به عهده داشت و در ۲۷۷ هجری قمری / ۸۹۰ میلادی در شهر مکه دیده از جهان فرو بست و در همان جا به خاک سپرده شد. او کتابی با عنوان نسب آل ابی طالب و یا مبسوط در نسب آل ابی طالب نوشت که از فرزندان ابوطالب آغاز کرد و ادامه داد و تا نزدیکیهای زمان خود، انساب آل ابی طالب را گردآوری و ضبط کرد. اهل نسب، او را در شناخت انساب آل ابی طالب آیتی از آیات الهی دانسته‌اند و وی را به داشتن فضل، راستگویی، فصاحت و بلاغت و آشنایی به اصل و فرع انساب عرب و آگاهی درباره اخبار و حوادث حرمین شریفین ستوده‌اند.^(۱)

نخستین کسی که مشجر انساب آل ابی طالب را فراهم ساخته، ابو عبدالله حسین بن احمد بن عمر بن یحیی بن حسین ذی العبیره (ذی الدمعة) ابن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) معروف به نهر شاپوسی بوده است که در سال ۲۵۱ هجری قمری / ۸۶۵ میلادی از حجاز به عراق آمد و برای نخستین بار نقابت طالبيان را تأسیس کرد و خود بعنوان نقیب همه طالبيان برگزیده شد. نام کتاب مشجر وی، الفصون فی آل یاسین است که ابن دینار، نسابه کوفی، از آن استفاده فراوان برده است.^(۲)

۱ - رجال نجاشی، ص ۳۰۹؛ المجدی، ص ۲۰۳؛ الشجرة المباركة، ص ۱۴۸؛ الفخری، ص ۵۸؛ لباب الانساب، ۲/۶۱۵؛ الاصلی، ص ۳۰۴، ۳۰۷؛ تهذیب الانساب، ص ۲۳۱؛ عمدة الطالب، ص ۳۲۴.

۲ - تهذیب الانساب، ص ۱۹۳؛ المجدی، ص ۱۷۱؛ الشجرة المباركة، ص ۱۳۰؛ عمدة الطالب،

در این که چه کسی نخستین جریده سادات یا دیوان سادات را نوشته، اطلاع دقیقی در دست

نیست، اما نخستین کسی که به جمع جراید سادات پرداخت، شیخ الشرف، سید عالم و شاعر نسابه، ابوالحسن محمد بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابراهیم بن علی بن عبدالله أعرج بن حسین اصغر فرزند امام سجاد (ع) بوده که به ابوالحسن یا ابوالحسین بن ابی جعفر عبیدلی شهرت داشته و در ۳۳۸ هجری قمری / ۹۴۹ میلادی، چشم به جهان گشود و در ۴۳۵ یا ۴۳۷ هجری قمری / ۱۰۴۳ یا ۱۰۴۵ میلادی، چشم از جهان فرو بست. وی استاد سید رضی و سید مرتضی و ابوالحسن عمری است و امام علم نسب است و در این رشته تألیفات و آثار فراوانی دارد؛ از جمله: *نهایة الاعقاب*. وی به بلاد عجم سفر کرد و به جمع کردن جراید پرداخت و آنها را گردآوری نمود و دیگران از او نقل کرده‌اند.^(۱)

پس از اینان، دانشمندان بسیاری در نسب‌شناسی سادات کتاب نوشتند که حتی شمارش آنان نیز سخن را به درازا می‌کشاند. از این رو، در این بخش فقط به معرفی نسب‌شناسان سلسله مرعشی اکتفا نموده و تنها به شخصیت‌های نامدار این سلسله در نسب‌شناسی می‌پردازیم.

ص ۲۷۴؛ الاصلی، ص ۲۵۰.

۱ - تهذیب الانساب، ص ۲۲۳؛ الفخری، ص ۶۷؛ الشجرة المباركة، ص ۱۵۶ - ۱۵۷؛ لباب الانساب، ۵/۲، ۶۳۴؛ عمدة الطالب، ص ۳۵۳، ۳۵۵؛ الاصلی، ص ۲۸۸ - ۲۹۸؛ کشف الإرتیاب، مقدمه؛ لباب الأنساب ۱/۲۴ - ۲۵؛ الذریعة ۵/۹۳ - ۹۴؛ المجدی، ص ۱۹۹.

ط) نسب شناسان سلسله مرعشی

۱. امیر العارفین یا امیر العرافین عبدالله بن محمد اکبر بن حسن دکه بن حسین اصغر بن امام زین العابدین (ع) محدث، فقیه، شاعر، نسب شناس و پدر علی مرعشی که از تاریخ تولد، زادگاه، زندگانی، محل و تاریخ درگذشت وی اطلاعی در دست نیست، جز اینکه قاضی نورالله شوشتری نوشته است که وی فرزند ابوالحسن محمد اکبر بوده، بلکه برادر او بوده و در جوانی شهید شده و نسلی از وی باقی نمانده است،^(۱) ولی با توجه به کتابهای انساب و منابع تاریخی و رجالی و تقریرات آیت الله العظمی مرعشی نجفی، سخن قاضی نورالله درست نیست و از عبدالله دو فرزند باقی مانده که محمد سلیق (جدّ اعلای سادات سلیقیّه) و علی مرعش (نیای بزرگ سادات مرعشیّه) است.^(۲)

۲. ابوالحسن علی بن عبدالله بن محمد اکبر، معروف و ملقب به «مرعش» و سر سلسله تمامی سادات مرعشی حجاز، ایران، عراق، سوریه، امارات عربی، ترکیه، هند، مصر، حبشه (اتیوپی)، زنگبار، مغرب و دیگر نقاط جهان. از زادگاه، تاریخ تولد و زندگانی وی نیز اطلاع روشنی نداریم، جز این که نوشته‌اند وی دارای فرزندی به این شرح است:

ابوالحسین ابراهیم بن علی مرعش، معروف به ماکایاری (محلّی نزدیک شهر ری) که اعقاب و نوادگان وی در طبرستان می‌زیسته‌اند؛ ابوالقاسم احمد بن علی مرعش که از جانب الثار فی الله حسنی اشرفی، حاکم طبرستان، به سمت قاضی آن

۱ - مجالس المؤمنین، ۱/ ۱۴۸.

۲ - تهذیب الانساب، ص ۲۴۸؛ المجدی، ص ۲۰۹؛ الفخری، ص ۷۴؛ الشجرة المبارکة، ص ۱۶۸؛ عمدة الطالب، ص ۲۷۸؛ سراج الانساب، ص ۱۴۵؛ شهاب شریعت، ص ۶۸ - ۶۹.

دیار برگزیده شد؛ ابوالقاسم حمزة بن علی مرعش از بزرگان مشایخ شیعه که دارای آثار و تألیفات فراوانی بوده و در ۳۵۸ هجری قمری / ۹۶۹ میلادی درگذشته است؛ ابوالقاسم جعفر بن علی مرعش؛ ابو عبدالله حسین مامطیری که نوادگان وی در مامطیر، بغداد، ری، سمرقند، قزوین، گرگان و طبرستان سکونت داشته‌اند؛ ابو علی محمد که در گرگان کشته شده است؛ ابو محمد حسن بن علی مرعش، نیای بزرگ سلسله‌ای از مرعشیان که حاکمان مرعشی طبرستان از نوادگان او بوده‌اند و همچنین آیت الله العظمی مرعشی از اعقاب وی است.

مورخان اسلامی، ذیل حوادث سال ۲۵۱ هجری قمری / ۸۶۵ میلادی، از شخصی بنام علی بن عبدالله طالبی یاد کرده‌اند که مرعش یا مرعشی لقب داشته و از یاران داعی کبیر حسن بن زید بوده که به احتمال قوی همین علی مرعش است. حدود سال سیصد هجری قمری / ۹۱۲ میلادی، حاکمان وقت، ناحیه مرعش را، که بین ترکیه و سوریه بود، به وی دادند و در آن جا سکونت نمود. به این ترتیب، وی تا این سال زنده بوده است و در همان جا چشم از جهان فرو بسته و به خاک سپرده شده است.^(۱)

۳. ابوالحسین احمد بن ابی عبدالله حسین مامطیری بن علی مرعش، فقیه زاهد و از نسب شناسان بزرگ مرعشی و نقیب الأشراف شیراز و طبرستان بوده است.^(۲)

۱ - تهذیب الأنساب، ص ۲۵۰؛ سماعی، الأنساب، ۲۵۸/۵ - ۲۵۹؛ المجدی، ص ۲۰۹؛ الفخری، ص ۷۴ - ۷۵؛ الشجرة المباركة، ص ۱۶۹؛ عمدة الطالب، ص ۲۷۸ - ۲۷۹؛ لباب الأنساب، ۳۰۲/۱؛ تاریخ طبری، ۳۰۶/۹؛ مروج الذهب، ۲۲۲/۲؛ شهاب شریعت، ص ۷۱ - ۷۹.

۲ - الفخری، ص ۷۶؛ تهذیب الأنساب، ص ۲۵۰؛ الشجرة المباركة، ص ۱۷۰؛ کشف الارتیاب، مقدمه؛ بیهقی، لباب الأنساب، ۴۷/۱؛ موارد الاتحاف، ۱۳۶/۱؛ ۱۴/۲، ۲۱؛ عمدة

۴. ابو محمد طبری حسن بن حمزة بن علی مرعش (منوفی ۳۵۸ ق / ۹۶۹ م) محدث، نسب شناس و ادیب، که به گفته نجاشی در ۳۵۶ هجری قمری به بغداد رفت و با شیوخ شیعه ملاقات کرد. وی دارای آثار و تألیفاتی به این شرح است: المفتخر، الغنیة، الجامع، المرشد، الدر، تباشیر الشریعة و المبسوط.^(۱)

۵. ابو محمد حسن بن علی مرعش (سده چهارم هجری قمری)، محدث و نسب شناس و از بزرگان و دانشمندان این سلسله که هم روزگار شیخ صدوق بوده و به گفته کراجکی، ابوالحسن محمد بن احمد بن شاذان از وی روایت کرده است.^(۲)

۶. ابو هاشم علوی بن علی بن حسن بن علی مرعش، فقیه، شاعر و از نسب شناسان سلسله مرعشی که در برخی از مشجرات سلسله سادات مرعشی از او به ابو محمد هاشم نیز یاد شده است. از زندگانی وی اطلاع دقیقی در دست نیست، جز اینکه وی را از بزرگان سادات و از شاعران امامیه و شاگرد تلعکبری دانسته‌اند. برخی از منابع او را معاصر صاحب بن عبّاد دانسته‌اند و صاحب در مدح وی قصیده‌ای سروده است.^(۳)

۷. شریف ابو جعفر مهدی حسینی مرعشی ساروی بن اسماعیل بن ابراهیم از نوادگان علی مرعش (۴۶۲ - ۵۳۹ ق / ۱۰۷۰ - ۱۱۴۴ م) از نسب شناسان بزرگ این سلسله که در دهستان، چشم به جهان گشود و در گرگان نشو و نما یافت و در شهر

الطالب، ص ۳۴۷.

- ۱ - رجال نجاشی، ۱/ ۱۸۲ - ۱۸۳؛ فهرست طوسی، ص ۸۱ - ۸۲، رجال طوسی، ص ۴۶۵؛ المجدی، ص ۲۰۹؛ الفخری، ص ۷۶؛ الشجرة المباركة، ص ۱۷۰؛ شهاب شریعت، ص ۷۰.
- ۲ - عمدة الطالب، ص ۲۷۹؛ الشجرة المباركة، ص ۱۶۹ - ۱۷۰؛ سراج الأنساب، ص ۱۲۴؛ ریاض العلماء، ۱/ ۲۶۳؛ اعیان الشیعة ۳/ ۵، ص ۷۹ - ۸۰.
- ۳ - سراج الأنساب، ص ۱۴۵ - ۱۴۷؛ ریاض العلماء، ۵/ ۵۲۹ - ۵۳۰، أمل الآمل، ۲/ ۳۵۸؛ مجالس المؤمنین، ۱/ ۱۵۰، شهاب شریعت، ص ۸۰.

سازی سکونت گزید. نسب شناسان وی را از عالمان نسب دانسته‌اند.^(۱)

۸. سید قوام الدین بن سید کمال الدین صادق، مشهور به میر بزرگ (جلوس ۷۶۰ - ۷۸۱ ق / ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۹ م) عالم علوم عقلی و نقلی، مرد قلم و شمشیر، فیلسوف، فقیه، متکلم، عارف زاهد و مؤسس سلطنت سلسله مرعشیان در طبرستان که نسبش با هفت واسطه به سید علی مرعش می‌رسد و پس از وی هشت تن از فرزندان و اعقاب وی، به ترتیب، حکومت و سلطنت طبرستان و نواحی اطراف آن را از سال ۷۶۰ تا ۱۰۰۲ هجری قمری / ۱۳۵۹ تا ۱۵۹۴ میلادی به عهده داشتند. میر قوام الدین دارای آثار و تألیفاتی در علوم و فنون اسلامی بوده است؛ از جمله: حقیقة الوجود، شرائط الامارة، ضیاء الکنون فی النبوة و الامامة و جز اینها.^(۲)

۹. ظهیر الدین بن نصیر الدین بن علی بن کمال الدین بن قوام الدین میر بزرگ مرعشی (متوفی ۹۰۰ ق / ۱۴۹۵ م) مورخ، ریاضیدان و نسب شناس بزرگ سلسله مرعشی که دارای آثار و تألیفات فراوان و نفیسی است؛ از جمله: تاریخ طبرستان که در این تاریخ سلسله نسب خاندان خود را ذکر کرده و مورد اعتماد و استفاده نسب شناسان قرار گرفته و بارها به چاپ رسیده است.^(۳)

۱ - سمعانی، الأنساب، ۲۵۸/۵ - ۲۵۹؛ ابن اثیر، اللباب، ۱۲۵/۳؛ کشف الارتیاب، مقدمه؛ لباب الأنساب، ۵۸/۱.

۲ - تاریخ طبرستان، ص ۱۱۹؛ حبیب السیر، ۳۳۸/۳ به بعد؛ تاریخ خاندان مرعشی مازندران، مجالس المؤمنین ۲/۳۸۰؛ روضة الصفا، ۵/۵۹۹ و ۶/۱۱۸، ۲۰۶، ۸۶۶؛ سراج الأنساب، ص ۱۴۳ - ۱۴۷؛ التدوین فی احوال جبال الشروین، ص ۹۰ به بعد؛ شهاب شریعت، ص ۸۱ - ۸۲.

۳ - التدوین فی احوال جبال الشروین، ص ۲۰ به بعد؛ طبقات اعلام الشیعة، ترن التاسع، ص ۷۳؛ الذریعة، ۳/۲۶۳، ۲۸۴ و ۱۰/۴۸، ریحانة الادب، ۵/۲۹۱ - ۲۹۲؛ کشف الارتیاب، مقدمه، لباب الأنساب، ۸۸/۱ - ۸۹.

۱۰. میر سید عبدالکریم بن عبدالله بن عبدالکریم بن محمد بن مرتضی بن علی بن کمال الدین بن قوام الدین مرعشی (جلوس ۸۸۰ - ۹۳۲ ق / ۱۴۷۵ - ۱۵۲۶ م) امیر طبرستان و نسب شناس این سلسله و معاصر شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی که با کمک سلطان ابو سعید تیموری قدرت را بدست آورد و بر پسر عموهای خود پیروز شد و بر اریکه سلطنت تکیه زد و در هشتاد سالگی دیده از جهان فرو بست.^(۱)

۱۱. میر علی حسینی مرعشی بن هدایت الله بن علاء الدین حسین بن علی، معروف به خلیفه سلطان، نیای سلطان العلما سید حسین داماد شاه عباس صفوی، فقیه، محدث، ادیب و نسب شناس سلسله مرعشی که از تاریخ تولد، زندگانی و مرگ وی اطلاعی در دست نیست. وی دارای کتابی در فقه تا بخش اجاره و کتابی در نسب شناسی است.^(۲)

۱۲. سید ابوالمجد بن میر محمد خان بن میر سید عبدالکریم مرعشی (۱۰۲۰ ق / ۱۶۱۱ م) معروف به «شهید»، که نسب شناس بوده و منصب نقابۀ الأشراف سادات طبرستان را به عهده داشته است. وی استاد سراج الدین سید احمد بن محمد بن عبدالرحمان کیای گیلانی مؤلف کتاب سراج الأنساب است. ابوالمجد، شعر نیز می سرود و تخلص وی «مغفور» بوده است. او دارای آثاری به نامهای مبسوط و مشجرات در علم أنساب است.^(۳)

۱ - روضة الصفا، ۲۸/۸، ۱۶۵؛ حبيب السیر، ۳۵۳/۳ - ۳۵۶؛ التدوین فی احوال جبال الشروین، ص ۹۷؛ احسن التواریخ، تعلیقات، ص ۷۷۲؛ تاریخ خانی، ص ۳۷۵ - ۳۸۰؛ تاریخ خاندان مرعشی مازندران، مرعشی، ص ۱۰۹؛ مجالس المؤمنین ۳۸۲/۲ - ۳۸۳؛ شهاب شریعت، ص ۸۹؛ سراج الأنساب، ص ۱۴۴ - ۱۴۵.

۲ - اعیان الشیعة، ۳۰۸/۸؛ کشف الارتیاب، مقدمه؛ لیاب الأنساب، ص ۹۸.

۳ - سراج الأنساب، ص ۱۴۷؛ رساله اسدیة، ص ۹۵، اللثالی المنتظمة (مقدمه احقاق الحق)،

۱۳. سید فخر الدین محمد خان بن سید ابوالمجد مرعشی (متوفی ۱۰۳۴ق/ ۱۶۲۵م) علامه نسب شناس و نقیب الأشراف که دارای منصب وزارت نیز بوده است. او دارای آثاری در علوم شریعت، به ویژه فقه و تجوید بوده است.^(۱)

۱۴. سید علاء الدین و به روایتی نظام الدین بن سید فخر الدین محمد بن سید ابوالمجد مرعشی (متوفی ۱۰۶۴ق / ۱۶۵۴م) فقیه، نسب شناس، نقیب الأشراف و شاگرد پسر عمویش محقق داماد. وی دارای چند اثر علمی به این شرح است: کفایة الحکیم در فلسفه، مصباح در فقه، النبراس فی المیزان. جنازة وی در نجف اشرف به خاک سپرده شد.^(۲)

۱۵. سید نصیر الدین محمد بن سید جمال الدین مرعشی (متوفی ۱۰۸۱ق/ ۱۶۷۰م) فقیه، مفسر، شاعر و نسب شناس سلسله مرعشی که تخلص شعری وی «هدایت» و «مرعشی» بوده و دیوان شعر وی باقی مانده و کتاب شرح صحیفه سجادیة وی در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی موجود است. او در سفر حج چشم از جهان فرو بست.^(۳)

۱۶. سید محمد شفیع بن رحمة الله بن أبی المحسن بن قوام الدین مرعشی

۱/۱۳۰؛ شهاب شریعت، ص ۱۴۷.

۱ - سراج الأنساب، ص ۱۴۷؛ التحفة الاحمدية، ص ۱۲، اللئالی المنتظمة (مقدمه احقاق الحق)، ۱/۱۲۹؛ شجرة سلسله مرعشيه، ص ۳؛ شهاب شریعت، ص ۸۶ - ۸۷.

۲ - معجم المؤلفين، ۶/۲۹۲ - ۲۹۳؛ اللئالی المنتظمة (مقدمه احقاق الحق)، ۱/۱۲۹؛ التحفة الاحمدية، ص ۱۳؛ شهاب شریعت، ص ۸۷.

۳ - اللئالی المنتظمة (مقدمه احقاق الحق) ۱/۱۲۹؛ معجم المؤلفين، ۸/۱۳۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱/۲۱۱؛ شهاب شریعت، ص ۸۷؛ کشف الارتیاب، مقدمه لباب الأنساب، ۱/۱۱۲.

۱۰۱۶ - ۱۰۹۵ ق / ۱۶۰۷ - ۱۶۸۴ م) فقیه، مؤرخ و نسب شناس بزرگ خاندان مرعشی که در اصفهان چشم به جهان گشود و کتاب مهم بحر الفوائد فی التواریخ و الأنساب، از اوست.^(۱)

۱۷. شرف محمد خان بن امیر صف شکن خان حسینی مرعشی (سده ۱۲ ق / ۱۸ م) فقیه و نسب شناس که از ندیمان عالمگیر شاه هند (متوفی ۱۱۱۸ ق / ۱۷۰۶ م) بوده و در زمان بهادر شاه، سلطان هند، چشم از جهان فرو بست و در جمیع فنون فقه، حدیث، کلام و نسب شناسی کتاب نوشته است.^(۲)

۱۸. سید قوام الدین بن محمد نصیر الدین بن جمال الدین بن علاء الدین بن محمد بن ابوالمجد مرعشی (متوفی ۱۱۴۰ هـ ق / ۱۷۲۷ م) فقیه، محدث، متکلم، مورخ، شاعر و نسب شناس و ملقب به «مجد المعالی» و متخلص به «شیوا» که مادر وی دختر شاه سلطان حسین صفوی و خود از سادات خلیفه سلطانی بوده است. وی در علوم مختلف از جمله در علم نسب و ادبیات دست داشت.^(۳)

۱۹. سید شمس الدین محمد بن سید قوام الدین حسینی مرعشی (متوفی ۱۲۰۰ ق / ۱۷۸۶ م) فقیه رجالی، محدث، متکلم، حکیم و نسب شناس که دارای منصب نقابت سادات نیز بوده است. از آثار او در علم أنساب، کتاب مشجرات السادات است. او در کربلا سکونت داشت و در همان جا نیز دیده از جهان

۱ - معجم المؤلفین، ۱۰/۲۰۹، کشف الارتیاب، مقدمه لباب الأنساب، ۱/۱۰۴.

۲ - اعیان الشیعة، ۹/۳۷۲، کشف الارتیاب، مقدمه لباب الأنساب، ۱/۱۱۵.

۳ - کشف الارتیاب، مقدمه لباب الأنساب، ۱/۱۱۵، اللالی المتلزمة (مقدمه احقاق الحق)،

۱/۱۲۹، معجم المؤلفین، ۸/۱۳۲، ۱۵۴، شهاب شریعت، ص ۸۷ - ۸۸.

فرو بست و به خاک سپرده شد.^(۱)

۲۰. علامه سید محمدخلیل میرزا بن سلطان داود بن نواب داود بن نواب میر محمد خان مرعشی (متوفی ۱۲۲۰ ق / ۱۸۰۵ م) محدث، مورخ، شاعر، ریاضیدان و نسب شناس که در اصفهان دیده به جهان گشود و در ۱۱۹۲ هجری قمری به دستور پدرش به هند رفت و در مرشد آباد بنگال سکونت نمود و در همان جا نیز درگذشت. وی دارای آثار و تألیفاتی است؛ از جمله: کتاب مجمع التواریخ،^(۲) که در آن گروهی از سادات مرعشی و نسب آنان را یاد کرده است که پس از فتنه افغانها در ایران قیام کردند و به سلطنت رسیدند، مانند سید احمد شاه مرعشی و سید محمد خان مرعشی، مشهور به شاه سلیمان دوم. وی کتابی بزرگ در أنساب مرعشیان دارد.^(۳)

۲۱. محمد بن ابی الفتح بن اسحاق بن محمد شاه میر بن عبدالله بن علی مرعشی، ادیب، شاعر و نسب شناس سلسله مرعشی که در ۱۲۰۷ هجری قمری / ۱۷۹۲ میلادی، دیده به جهان گشود، ولی از تاریخ مرگ وی اطلاعی نداریم. وی دارای آثار و تألیفاتی است که مهمترین آنها تکملة الرسالة الاسماعيلية فی أنساب المرعشیه

۱ - معجم المؤلفین، ۱۳۴/۸ و ۱۵۴/۱۱؛ اللثالی المنتظمة (مقدمه احقاق الحق)، ۱/۱۲۹؛ شجرة سلسله مرعشیه، ص ۲؛ شهاب شریعت، ص ۸۸؛ کشف الارتیاب، مقدمه لباب الأنساب، ۱۱۵/۱.

۲ - این کتاب به همت استاد فرزانه مرحوم عباس اقبال آشتیانی در سال ۱۳۲۸ هجری شمسی در تهران چاپ و در مقدمه، کتاب را به مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) اهدا نموده است.

۳ - کشف الارتیاب، مقدمه لباب الأنساب، ۱۱۶/۱ - ۱۱۸؛ ریحانة الادب، ۵/۲۹۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳/۲۸ - ۲۹.

است.^(۱)

۲۲. سید عبدالفتاح بن ضیاء الدین محمد بن صادق بن طاهر بن علی بن حسین خلیفه سلطانی حسینی مرعشی، محدث، متکلم و نسب شناس که تاریخ تولد، زادگاه و تاریخ مرگ وی معلوم نیست، جز این که وی معاصر فتحعلی شاه قاجار بوده و در دفاع از حریم ایران در مقابل حمله روسها به ایران، بسیار کوشید. وی دارای آثار و تألیفاتی، از جمله کتابی بزرگ در نسب شناسی، و همچنین حاشیه بر کتاب المجدی در اُنساب است.^(۲)

۲۳. ابراهیم بن سید عبدالفتاح بن محمد بن صادق خلیفه سلطانی حسینی مرعشی، فقیه، ادیب، شاعر و نسب شناس که تاریخ تولد و مرگ وی معلوم نیست. وی از معاصران فتحعلی شاه قاجار است که به همراه دیگر عالمان زمان خود در مقابل حمله روسها به ایران به دفاع پرداخت. از تألیفات وی می توان رساله ای در نسب شناسی خاندانش و حواشی بر عمدة الطالب را نام برد.^(۳)

۲۴. سید نورالدین محمد ابراهیم بن شمس الدین محمد بن سید قوام الدین حسینی مرعشی (متوفی ۱۲۴۰ ق / ۱۸۲۴ م) فقیه، محدث، نسب شناس و نقیب الأشراف که دارای تشجیرات در علم نسب و تعلیقاتی بر کتابهای فقهی، اصولی و کلامی است. یکی از آثار وی به نام قطف الثمار، در مجموعه شماره ۱/۲۸۱۲ در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی موجود است.^(۴)

۱ - کشف الارتیاب، مقدمة لباب الأنساب، ۱۲۲/۱ - ۱۲۳، معجم المؤلفین، ۱۱۶/۱۱.

۲ - اعیان الشیعة، ۳۱/۸؛ کشف الارتیاب، مقدمة لباب الأنساب، ۱۲۴/۱.

۳ - اعیان الشیعة، ۱۷۶/۲؛ کشف الارتیاب، مقدمة لباب الأنساب، ۱۲۴/۱ - ۱۲۵.

۴ - التحفة الاحمدية، ص ۱۱ - ۱۲؛ اللسانی المنتظمة، (مقدمة احقاق الحق)، ۱۲۹/۱.

۲۵. سید نجم الدین محمد بن سید محمد ابراهیم مرعشی حسینی حاتری (متوفی ۱۲۶۴ ق / ۱۸۴۸ م) فقیه، محدث، منجم ریاضیدان و نسب شناس که به میر محمد خان فلکی نیز شهرت داشته و شعر هم می سروده و تخلص وی «مظلوم» بوده است. وی دارای آثاری در فقه، اصول، حدیث و نسب شناسی است؛ از جمله: ذیل عمدة الطالب، در علم أنساب.^(۱)

۲۶. شرف الدین سید علی بن سید نجم الدین محمد مرعشی معروف به سید الاطباء و سید الحكماء (۱۲۰۲ - ۱۳۱۶ ق / ۱۷۸۸ - ۱۸۹۸ م) فقیه، محدث، حکیم، پزشک، ریاضیدان، مؤرخ و نسب شناس و نیای آیت الله العظمی مرعشی نجفی که در کربلا چشم به جهان گشود و در نجف اشرف به تحصیل علوم مختلف پرداخت. سپس به ایران آمد و در تبریز و سبزوار دانش آموخت و به هند سفر کرد و در مدت هشت سال در شهرهای مختلف آن به سیاحت و فراگیری دانش پرداخت و به ایران بازگشت. او با استفاده از اصول شیمیایی، زنبور عسل مصنوعی درست می کرد. وی مدتی پزشک مخصوص مظفرالدین شاه قاجار بود و در همین دوره بود که شنید در اروپا دندان مصنوعی ساخته اند و او نیز در ایران بدون دیدن آنها به ساختن دندان مصنوعی برای معین الملک پرداخت و بر خلاف اروپائیان، لثه آن را از لاک نساخت که باعث تغییر طعم غذا گردد و این از اختراعات ترکیبی خود وی بود و کاشتن دندان در لثه طبیعی نیز از اختراعات اوست. وی دارای آثار و تألیفات فراوانی در علوم مختلف است که مجال پرداختن به همه آنها نیست و تنها به برخی

نهرست کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۲۸۱۲/۸، شهاب شریعت، ص ۸۸.
 ۱ - اللئالی المنتظمة، (مقدمة احقاق الحق)، ۱۳۰/۱، ۱۵۱، التحفة الاحمدية، ص ۱۱۱
 شجرة سلسله مرعشيه ص ۱۱ شهاب شریعت، ص ۸۸.

از آثار وی در نسب‌شناسی اشاره می‌کنیم: نسب السادات که ناتمام است، رساله‌ای در أنساب خاندان خودش، حاشیة بحر الأنساب عمید الدین نجفی، حاشیه بر عمدة الطالب.^(۱)

۲۷. سید شمس الدین محمود بن سید علی سید الحکماء حسینی مرعشی نجفی (۱۲۷۹ - ۱۳۳۸ ق / ۱۸۶۲ - ۱۹۲۰ م) فقیه، اصولی، محدث، رجالی، مفسر، نسب‌شناس و پدر آیت الله العظمی مرعشی نجفی. وی در نجف اشرف چشم به جهان گشود و در همان جا نزد پدر و دیگر اساتید و علمای نجف به فراگیری علوم مختلف اسلامی و معقول و منقول پرداخت و علم أنساب را - که در حقیقت موروثی این خاندان است - از پدر خود و حاج محمد نجف کرمانی، سید حسون نسابة براقی نجفی، سید جعفر أعرجی کاظمی و سید علی غریضی بحرانی نجفی آموخت. وی دارای آثار و تألیفات مختلفی در علوم و فنون اسلامی است که حتی اشاره به نام آنها نیز سخن را به درازا می‌کشد. از این رو، به اختصار به تألیفات وی در نسب‌شناسی، اشاره می‌کنیم: رساله فی تراجم بنی طاووس، حاشیة علی عمدة الطالب فی أنساب آل ابي طالب، رساله فی فضائل السادة الأطهار، رساله فی تراجم اعیان السادة المرعشیة که برخی از این آثار و دیگر کتابهای ایشان، در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی به صورت دستنویس موجود است. شمس الدین محمود مرعشی، در شهر نجف، دیده از جهان فرو بست و در همان جا به خاک سپرده

۱ - طبقات أعلام الشيعة (قرن الرابع عشر)، ۱۵۱۴/۲، الذریعة، ۹/۱۲ و ۳۶۳/۱۳ و ۲۳/۱۷؛
 ریحانة الادب، ۲۵۵/۲ و ۱۱۵/۳ - ۱۱۷؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰ - ۱۱؛ معجم
 المؤلفین، ۲۰۳/۷؛ شهاب شریعت، ص ۹۳ - ۹۸؛ اللئالی المنتظمة (مقدمة احقاق الحق)،
 ۱۳۰/۱؛ کشف الارتیاب، مقدمة لباب الأنساب، ۱۳۶/۱.

شد.^(۱)

۲۸. آیت الله العظمی ابوالمعالی، سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی، فرزند سید شمس الدین محمود بن سید علی سید الحکما (۱۳۱۵ - ۱۴۱۱ ق / ۱۲۷۶ - ۱۳۶۹ ش / ۱۸۹۷ - ۱۹۹۰ م) فقیه، اصولی، محدث، رجالی، ادیب، مورخ، ریاضیدان، مرجع بزرگ تقلید معاصر شیعه، یکی از مفاخر جهان تشیع و نسب شناس بزرگ عصر حاضر از سلسله مرعشی که او را با عنوانهای نشابه آل رسول الله (ص) و نشابه اهل بیت خوانده‌اند و در نسب شناسی در سده‌های اخیر سرآمد همه بوده است. ایشان با ۳۳ واسطه به حضرت امام سجاد (ع) امام چهارم شیعیان می‌رسد و با ۲۸ واسطه به علی مرعش متصل می‌گردد و با ۱۹ واسطه به سید قوام الدین مشهور به «میر بزرگ» مرعشی سر سلسله سلاطین مرعشی طبرستان، اتصال می‌یابد. تمامی نیاکان و اسلاف وی از بزرگان، عالمان، نسب شناسان، نقیبان، سلاطین، محدثان و فقیهان بزرگ اسلام و تشیع به شمار می‌روند، و این خود، در تکوین شخصیت چند بُعدی آیت الله العظمی مرعشی نجفی بسیار مؤثر بوده است.

ایشان روز پنج شنبه، بیستم صفر ۱۳۱۵ هجری قمری در نجف اشرف، شهر علم و کمال، و در خانواده فضیلت و تقوا، دیده به جهان گشود و بخشی از تحصیلات مقدماتی را در میان خانواده و نزد پدر، مادر و جدّه پدري خویش سپری ساخت و پس از این دوره، به مدارس جدید قدم نهاد تا علوم ریاضی، هندسه،

۱ - مکارم الآثار، ۲۲۳۸/۶ - ۲۲۳۹ + اعیان الشیعة، ۱۰/۱۰۷ + معارف الرجال، ۲/۳۹۵ - ۳۹۸ + مَصْنَعُ الْمَقَال، ص ۴۵۱ - ۴۵۲ + الذریعة، ۲/۳۷۵ و ۳/۵۷ و ۴/۱۶۹ و ۲۲/۱۲۹ + معجم رجال الفكر و الادب فی النجف الاشرف، ۳/۱۱۸۸ + معجم المؤلفین، ۱۲/۱۸۳ + شهاب شریعت، ص ۱۰۱ - ۱۱۰.

جغرافی و سایر علوم متداول و رایج آن روزگار را فراگیرد. پس از پنج سال، با احراز مقام اول، موفق به اخذ گواهینامه عالی آن زمان گردید و برخی از آن علوم را، مانند ریاضیات، هیئت و طب، نزد اساتید خصوصی ادامه داد. سپس نزد استادان بزرگ، عالمان و دانشمندان آن زمان به فراگیری علوم مختلف اسلامی و فنون رایج حوزه‌های علمیه پرداخت. آیت الله العظمی مرعشی نجفی، یکی از پر استادترین شخصیت‌های علمی عصر حاضر است که شمارش اسامی استادان و مشایخ ایشان نیز در این مقال مقدور نیست. از این رو، به شماری از مشاهیر اساتید وی در علوم مختلف، از فرق اسلامی، اشاره می‌کنیم: آقا ضیاء الدین عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نائینی، میرزا آقا اصطهباناتی، شیخ عبدالکریم حائری، سید ناصر حسین هندی، آقا محمد محلاتی، سید ابوالقاسم خوانساری، سید محمد کاظم عصار، میرزا محمود شیرازی، میرزا علی ایروانی، آقا حسین نجم آبادی، شیخ عبدالنبی نوری، میر سید علی یشربی کاشانی، سید هبه الدین شهرستانی، شیخ محمد حسین شیرازی، شیخ مرتضی طالقانی، شیخ محمد حرزالدین، شیخ اسماعیل محلاتی، سید محمد رضا مرعشی رفسنجانی، شیخ عبدالحسین رشتی، میرزا محمد تهرانی، شیخ عبدالله مامقانی، سید ابو تراب خوانساری، شیخ علی زاهد قمی، شیخ محمد باقر بیرجندی، میرزا طاهر تنکابنی، میرزا مهدی آشتیانی، میرزا علی آقا طباطبائی تبریزی، شیخ احمد کاشف الغطاء، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، سید حسن صدر، شیخ ابوالمجد اصفهانی، شیخ محمد حسن اصفهانی. و از استادان اهل سنت: شیخ عبدالسلام کردستانی شافعی، سید ابراهیم موسوی رفاعی شافعی، شیخ نورالدین شافعی، سید عبدالوهاب افندی حنفی، سید علی خطیب. استادان زیدی، مانند: سید جمال الدین حسنی زیدی کوبکبانی یمنی و ... که علوم مختلفی چون:

ریاضیات، طب، هندسه، جغرافی، علوم غریبه و سیر و سلوک عرفانی، ادبیات، قرائت قرآن، تجوید، تفسیر، فقه و اصول مقدماتی، سطح و خارج، حدیث، درابه، رجال، تراجم، کلام و عقاید و ادیان، فلسفه، منطق و اخلاق را نزد اینان فراگرفت و از آنان اجازه اجتهاد و روایت دریافت کرد.

کوششهای خستگی ناپذیر و مستمر ایشان در ۲۷ سالگی به ثمر نشست و در زمره عالمان و فقیهان درآمد و از او مجتهدی پر تلاش ساخت و از نظر علم و فضل در درجه‌ای قرار داد که موجب غبطه دیگران گردید.

استعداد کامل، قوه حافظه بی نظیر، قدرت فراگیری و بهره‌وری فراوان، اشتیاق بیش از حد به یادگیری، عشق به تعالی و پیشرفت، تمایل شدید به دانش اندوزی در همه علوم و فنون، علاقه به درس و بحث و مطالعه و کتاب، لذت جمع آوری ذخایر و آثار گرانقدر علما و فقها و دستاوردهای آنان در طول تاریخ، و بالاخره شوق رسیدن به حق و حقیقت، او را در موقعیت برجسته‌ای از نظر علمی قرار داد که با قدرت و نیروی الهی به علوم عقلی و نقلی تسلط کامل پیدا کرد و جامع معقول و منقول گردید.

از اظهار نظرهای اساتید، مشایخ، همدرسان، شاگردان و دیگر عالمان که با ایشان مراوده داشته‌اند و القاب و عناوین علمی که اساتید و مشایخ ایشان به وی داده‌اند، می‌توان مقام و منزلت علمی ایشان را به دست آورد که در اجازات اجتهاد و روایی ایشان از جانب اساتید و مشایخ او منعکس شده که برخی از آنها به این شرح است:

این شخصیت‌های علمی از آیت الله العظمی مرعشی نجفی با این عناوین و القاب یاد کرده‌اند: عالم، عادل، عامل، فاضل، کامل، محقق، مدقق، جامع بین کمالات و فضایل علمی و عملی و اخلاقی و معنوی، سید سند، رکن معتمد، فخر محققان،

افتخار مجتهدان، زبدة الفضلاء، نخبه الفقهاء، عمدة العلماء، راسخ در علم، جامع معقول و منقول، مجمع اصول و فروع، حبر مؤید، جلیل معتمد، رکن الملة والدين، حجت الاسلام والمسلمين، قدوة الانام، رکن الاسلام، مهذب صنفی، مروج الاحکام، ثقة الاسلام، آیت الله فی الانام، صاحب فکر قویم، برخوردار از سلیقه مستقیم، ناقد ماهر، بصیر و خبیر و صاحب فطرت وفاد، متفطن نقاد، عماد فقها و مجتهدان، خورشید آسمان تحقیق و افاده، بدر کامل فلک تدقیق و سیادت، ادیب اریب، نادره دوران و فرید روزگار. پر واضح است که اسناد این صفات، القاب و عناوین، در فرهنگ اسلامی و در میان عالمان و فقیهان جهان اسلام، از روی هوای نفس، دوستی و مسایلی از این قبیل به کسی داده نمی شده است و تنها به فردی این صفات اطلاق می شود که دارای این خصایص، کمالات علمی، اخلاقی و فضایل معنوی باشد، به ویژه این که اسناد این عناوین به ایشان، از طرف بزرگان جهان تشیع، تسنن، زیدیه و اسماعیلیه است که خود از فقیهان، محدثان و علمای طراز اول این مذاهب اند.

فراگیری علم أنساب

علم أنساب، چنان که پیش از این اشاره شد، یکی از علوم ارزشمند در طول تاریخ بشری است. این دانش، در سده های نخستین، به ویژه سده پنجم تا هفتم هجری قمری، رونق بسیاری داشته، اما متأسفانه در چند قرن اخیر، کمتر به آن پرداخته اند. چنانکه در آستانه متروک شدن و محو و زوال قرار گرفته بود، تا این که آیت الله العظمی مرعشی نجفی، که خود از ذراری رسول الله (ص) بود و اصولاً خاندان وی، همیشه و در طول تاریخ، پاسدار این علم شریف و نسابه آل رسول الله

(ص) و عترت او بوده‌اند، قدم پیش نهاد و کمر همت بست و این دانش را، که در آستانه فراموشی قرار داشت، با فراگیری، توسعه و گسترش دادن آن و نشر در میان جامعه اسلامی نجات داد.

ایشان نخست نزد استادان برجسته و متخصصان ابن فن به تحصیل پرداخت و سپس به نشر آثار قدما و علمای سلف اقدام کرد. و خود نیز کتابهای مهم و ارزنده‌ای در این رشته، تألیف کرد. نخستین استاد وی، در این رشته، پدر بزرگوارش، علامه، آیت الله سید شمس الدین محمود مرعشی نجفی بوده که علم نسب، به ویژه مشجرات سادات را از ایشان آموخته است. دیگر اساتید وی در این رشته عبارت‌اند از:

۱. علامه نسابه سید محمد رضا بن سید علی موسوی، مشهور به صائغ بحرانی غریفی (۱۲۹۶ - ۱۳۳۹ ق / ۱۸۷۹ - ۱۹۲۱ م). او پس از تحصیل مقدمات علوم، به آموختن علم أنساب مشغول گردید و در این رشته، به مدارج عالی رسید و در زمره یکی از علمای بزرگ این علم درآمد و به تألیف کتابها و رساله‌های متعددی پرداخت که از جمله می‌توان به: الأنساب المشجرة، شجرة النبوة و الشجرة الطيبة اشاره کرد. وی روز مبعث در نجف اشرف دیده از جهان فرو بست و در همان جا به خاک سپرده شد.

۲. علامه نسابه، سید مهدی بن علی موسوی صائغ بحرانی غریفی (۱۲۹۹ - ۱۳۴۳ ق / ۱۸۸۲ - ۱۹۲۵ م)، فقیه، اصولی، ادیب اریب و یکی از نسب شناسان بزرگ. وی فقه و اصول را نزد شیخ محمد طه نجف نجفی، و حدیث و رجال را نزد ثقة الاسلام نوری فراگرفت و سپس به تحصیل علم نسب نزد پسر عم خود، سید عدنان غریفی پرداخت. او دارای آثار و تألیفاتی در رشته‌های مختلف علمی است که از آن

جمله می‌توان به الأنساب و المشجرات و غاية الكمال فی نسب آل سلیمان و آل کمال اشاره کرد. آیت الله العظمی مرعشی نجفی، خود می‌فرمود: «غریبی در آموزش علم نسب به من، حق بزرگی به گردن من دارد». وی در بصره چشم از جهان فرو بست و در نجف اشرف به خاک سپرده شد.

مهاجرت به ایران

آیت الله العظمی مرعشی نجفی در سال ۱۳۴۲ هجری قمری / ۱۹۲۳ میلادی از نجف اشرف به ایران سفر کرد و پس از چند روز توقف در تبریز، برای زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) به مشهد مقدس رفت و از کتابخانه‌های مشهد دیدن کرد و با علما و دانشمندان آن دیار ملاقات نمود. سپس به تهران عزیمت کرد و حدود یکسال در تهران ماندگار شد و پس از آن در سال ۱۳۴۷ هجری قمری با دعوت و امر آیت الله حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم، به این شهر سفر نمود و برای همیشه در آنجا سکونت اختیار کرد و به تدریس علوم اسلامی پرداخت و همراه و همگام با آیت الله حائری، در تأسیس و شکل‌گیری وضعیت فعلی این حوزه نوپا، قدمهای مؤثری برداشت. در زمان مرجعیت و زعامت آیت الله العظمی بروجردی نیز نقش اساسی ایفا کرد و پس از فوت ایشان، خود به عنوان یکی از چند مرجع و فقیه برجسته، گوشه‌ای از زعامت حوزه علمیه قم را به عهده گرفت و به اداره حوزه و تربیت طلاب پرداخت.

ایشان در آغاز ورود به قم، به تدریس دوره سطح (دومین دوره دروس حوزوی) پرداخت و رشته‌های مختلفی، مانند فقه، اصول، منطق، کلام، فلسفه، تفسیر، رجال، درایه، حدیث و علم‌انساب را تدریس می‌کرد و پس از مدتی به

تدریس دوره خارج فقه و اصول پرداخت و طی هفتاد سال تدریس، هزاران شاگرد تربیت کرد که شمار زیادی از آنان هم اکنون خود در عداد عالمان بزرگ، فقیهان، مدرسان حوزه‌های علمیّه شیعه و از شخصیت‌های علمی حوزوی و دانشگاهی به شمار می‌روند که شمارش حتی بزرگان شاگردان ایشان نیز در این مجال مقدور نیست.

آیت الله العظمی مرعشی نجفی، پس از رحلت آیت الله حائری، درس خارج فقه و اصول را آغاز کرد و پس از مرگ آیت الله بروجردی به عنوان یکی از مراجع طراز اول ایران مطرح گردید و جمع بسیاری از شیعیان ایران، هند، پاکستان، افغانستان، عراق، لبنان و دیگر کشورهای اسلامی از ایشان تقلید کردند.

ایشان نه تنها یکی از پر استنادترین و پر شاگردترین شخصیت‌های علمی معاصر است، بلکه از نظر مطالعه و تحقیق در آثار و تألیفات علما و فقهای گذشته و کنونی نیز شخصیتی بی نظیر، پر کار و پر مطالعه‌ترین عالم و فقیه عصر حاضر است. وی عشق شگفت آوری به کتاب داشت، چنان که زبانزد خاص و عام بود. از همان دورانی که در نجف زندگی می‌کرد به جمع آوری نسخه‌های خطی عالمان و فقیهان شیعه و اسلام پرداخت. چنان که روزها گرسنگی را تحمل می‌کرد تا بتواند کتابی خریداری نماید. همین موضوع، مقدمه‌پی ریزی کتابخانه‌ای شد که هم اکنون بزرگترین کتابخانه از نظر کمی و کیفی در ایران است و تأسیس این کتابخانه بزرگ، فقط با همت و پشتکار جدی ایشان شکل گرفته است که هم اکنون مورد مراجعه هزاران طالب علم، محقق، دانشمند و پژوهشگر از سراسر جهان است.

آیت الله العظمی مرعشی نجفی با وجود همه اشتغالات علمی، اجتماعی و مسئولیت سنگین زعامت و مرجعیت و گرفتاریهای فراوانی که داشت، هیچ‌گاه از تحقیق و تألیف دست برنداشت و در این قسمت نیز، در میان علما و فقهای معاصر،

یکی از موفقترین عالمان و فقیهان به شمار می‌رود و پیوسته از هر فرصت کوتاهی سود جسته و به تألیف و نگارش کتاب، رساله و مقاله‌ای پرداخته است. بصورتی که هم اکنون بیش از ۱۴۸ عنوان کتاب و رساله تدوین و تألیف کرده و در کتابخانه ایشان، بصورت دستنویس و یا چاپی موجود است. تألیفات ایشان در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی است؛ از جمله: علوم قرآنی (تفسیر، تجرید و قرائت)، ادبیات، حدیث، ادعیه و زیارات، فقه، اصول فقه، منطق، لغت، تاریخ، رجال و تراجم، اجازات، هیئت، سفرنامه، نوادر و علوم غریبه، فهرست، متفرقات، کلام و به ویژه علم انساب. شمارش آثار و تألیفات ایشان نیز از حوصله این مقاله خارج است و می‌توان برای زندگینامه تفصیلی و اسامی استادان، شاگردان، خدمات علمی، فرهنگی و اجتماعی و تألیفات ایشان به آثار مفصلی که در شرح زندگانی ایشان نوشته شده، مانند المسلسلات فی الاجازات و شهاب شریعت، مراجعه کرد.

تألیفات آیت الله العظمی مرعشی در علم انساب

آیت الله العظمی مرعشی نجفی کتابها و تألیفاتی در علم انساب و مشجرات سادات دارند که به ترتیب الفبایی عبارت‌اند از:

۱. اثبات صحت نسب خلفای فاطمیین مصر که به صورت یک مقاله در مجله هدی الاسلام در قاهره به چاپ رسیده است و مخطوط آن در نه صفحه، در مجموعه‌ای که دارای رسایل گوناگون است، در کتابخانه بزرگ ایشان موجود است. در این مجموعه، غیر از این مقاله، رساله‌های دیگری در: اصطلاحات نسب‌شناسی، فوایدی در علم نسب و مشجر سادات مرعشی نیز آمده است.
۲. انساب و تبارشناسی غیر سادات و یا مشجره انساب غیر السادات به عربی

است و شامل این نسب شناسیهاست: بنی عامر در اندلس، عمّار بن یاسر، صحابی رسول الله (ص) در اندلس، مصر، عراق و ایران، موحدین در اندلس، میرزا علی اصغر خان حکمت شیرازی و خاندان وی، انصاریان اصفهان که اصلشان از شوستر است، شیخ صدوق، فرزندان و نوادگان ابوامام باهلی در ماوراء النهر و هرات، آل مفیدی در نائین، سلسله منوچهریه و شیخ الاسلامهای نائین، سلسله بقائیه از ذریهٔ هلاکو خان مغول در نائین، آل پیرنیا از اشراف تهران، سلاطین افغانستان در عصر حاضر، خاندان سرتیپ عبدالرزاق بغایری، میرزا حسن خان مستوفی الممالک، شیخ انصاری، شیخ شمس الدین دزفولی، خاندان وکیل الملک و صدیق الملک، قاضی القضاة محمد بن علی انصاری از صحابه، شیخ احمد جزائری اسدی نجفی، آل طهمان، نسب افرادی که شبهه سید بودن دارند، آل اعین، آل بحرانی در مازندران، آبی ذر غفاری، مختار بن آبی عبیده ثقفی، شیخ خزعل خان عامری کعبی، آل سليلة بغدادی، کمیت شاعر، بنی واقف، زبیر بن عوام، آل بطریق حلبی، بنی حارث، سلاطین حیدر آباد دکن، آل وکیلی در کردستان، آل وزیر در کردستان، زنده پیل عارف مشهور، شیخ جام، امرای اردلان کردستان، خاندان امیر تومان گروسی و مشایخ اراک.

۳. الافطسیّة، در نسب سادات روستای «طغروود» قم که همراه با کتاب وقایع الایام خیابانی به چاپ رسیده است.

۴. تراجم اعیان السادة المرعشیین که در سال ۱۳۷۱ هجری قمری / ۱۹۵۲ میلادی نوشته شده و به زبان عربی است.

۵. حاشیة علی بحر الأنساب سید عمیدالدین نجفی به زبان عربی که با کتاب بحر الأنساب در ۱۳۵۵ هجری قمری در قاهره منتشر شده است.

۶. حاشیة علی عمدة الطالب فی أنساب آل ابي طالب، تألیف ابن عنبه، عربی، در چندین مجلد که به صورت خطی باقی مانده است و آیت الله مرعشی نجفی بیش از چهل سال روی آن تحقیق کرده‌اند و در آینده چاپ و منتشر خواهد شد.
۷. رساله‌ای درباره سادات مدینه منوره، به فارسی، که به ضمیمه کتاب پیشوای اسلام حضرت محمد (ص) در تهران به چاپ رسیده است.
۸. سادات العلماء الذین كانوا بعد الالف من الهجرة النبویة، عربی، شامل تراجم عالمان سید در جهان، که پس از سال هزار هجری قمری می‌زیسته‌اند که به گفته خود آیت الله العظمی مرعشی نجفی در مقدمه آن، فصلی و قطعه‌ای از کتاب بزرگ ایشان درباره سادات العلماء است، که از منابعی مانند امل الآمل شیخ حر عاملی و الحصون المنیعة و سایر کتابها و معاجم گردآوری شده و بیش از دویست صفحه است و از منابع تراجم و شرح حال نگاری علمای سادات است.
۹. شجره نامه سادات حسینی کاشانی، فارسی، که در مقدمه کتاب کشکول ریاض الانس یا گلهای ارغوان، در قم به سال ۱۳۹۴ هجری قمری / ۱۹۷۴ میلادی منتشر شده است.
۱۰. شرح اعقاب و ذراری حضرت ابوالفضل العباس (ع)، فارسی، که به ضمیمه کتاب تاریخ زندگانی قمر بنی هاشم (ع)، تألیف عماد زاده اصفهانی، در اصفهان در سال ۱۳۲۱ هجری شمسی منتشر شده است.
۱۱. طبقات النسائین، عربی، در دو مجلد، که در تدوین آن از منابع مختلف و گوناگون استفاده شده و سالها بر روی آن تحقیق انجام گرفته است و از کتابهای مهم در این رشته به شمار می‌رود. جلد اول این کتاب شامل طبقات نسائین از سده اول تا پایان سده نهم هجری قمری است و جلد دوم آن طبقات نسائین از آغاز سده دهم تا

اول سده پانزدهم هجری قمری را شامل می‌شود. و طبقات نسب شناسان را در هر قرن به ترتیب الفبایی آورده است. درباره معرفی هر نسابه‌ای، ابتدا نام و اسامی پدر و اجداد وی را آورده و سادات را تا به هر امامی که آن نسب شناس از نسل اوست، رسانده است. سپس به شرح حال، تحصیلات، اساتید، موقعیت علمی، آثار، سال مرگ و تولد، زادگاه و ذکر منابع ترجمه وی پرداخته و این کتاب متجاوز از هزار صفحه است.

۱۲. کشف الارتیاب فی ترجمه صاحب لباب الأنساب، عربی، تألیف بیهقی، که در مقدمه همین کتاب که به وسیله کتابخانه ایشان در سال ۱۴۱۰ هجری قمری، در شهر قم، منتشر شده است و شامل شرح حال و انساب بسیاری از سادات مرعشی و فرزندان و اعقاب نسب شناس حسین اصغر ابن امام زین العابدین (ع) و جد اعلای مرعشیان است.

۱۳. الفوائد النسبیة و الرجالیة و الادبیة و المدنیة، که بخش اول این کتاب شامل مشجرات سادات و انساب خاندانهای سادات است که به صورت شجره نامه‌های مفصل و دقیق ترسیم شده است.

۱۴. المشاهد والمزارات، که یکی از آثار ارزنده ایشان است و به ترتیب الفبایی تدوین شده و از منابع مختلف تاریخی، جغرافیایی، انساب و ... استفاده و گردآوری شده است و در هر شهر و بلده‌ای، مزارات آن شهر را معرفی کرده است و منابع هر یک از آنها در پایان همان مزار آمده است و پس از ذکر هر مزار، شرح حال صاحب مزار، و سلسله نسب آنها تا ائمه (ع) بیان شده است.

۱۵. مشجرات آل رسول الله الاکرم (ص) و یا مشجرات الهاشمیین، شامل انساب علویان و سادات کشورهای مختلف، به ویژه ایران است که مدت نیم قرن

برای تألیف و ترسیم مشجرات، تحقیق و پژوهش شده و به زبان عربی است. برخی از سرفصلهای مهم این مشجرات عبارتند از: اولاد عبدالله محض بن حسن مثنی، ابن امام حسن المجتبی (ع)، شرفاء المکة الحسینین، ذریة الحسن المثنی، اولاد الحسین الاصغر، ابن الامام السجاد (ع)، ذریة جعفر الخواری، فرزند امام موسی کاظم (ع)، اولاد اسماعیل بن الامام الصادق (ع)، ذریة عقیل بن ابی طالب، اولاد علی العریضی، ابن الامام الصادق (ع)، سادات حسینی، اولاد ابراهیم المرتضی، ابن الامام الکاظم (ع)، اولاد علی الاصغر، ابن الامام السجاد (ع)، اولاد زید النار فرزند امام موسی بن جعفر الکاظم (ع)، سادات موسی، اولاد محمّد بن حنفیة بن امیر المؤمنین علی (ع)، اولاد حمزة بن الامام الکاظم، زید الشهید و ذریة الحسین ذی الدمعة نوة حضرت سجاد (ع)، ذریة العباس، ابن الامام الکاظم (ع)، اولاد موسی مبرقع، ابن الامام محمّد الجواد (ع)، اولاد زید بن الامام حسن المجتبی (ع)، الادارسة الحسینین، ذریة محمّد الدیباج، ابن الامام الصادق (ع)، ذریة اسحاق بن الامام الصادق (ع)، اولاد محمّد العابدین الامام الکاظم (ع)، ذریة عمر الاشرف بن الامام السجاد (ع)، ذریة مولانا ابو الفضل العباس بن علی بن ابی طالب (ع)، ذریة هاشم بن عبد مناف، جدّ النبی (ص)، نسب عبدالله الموکلائی بن الامام الکاظم (ع)، هارون بن الامام موسی الکاظم (ع) و سادات نقوی، اولاد امام هادی (ع).

در بیشتر مواقع، سال تولد و مرگ افراد نیز آورده شده است و حتی عناوین، القاب، کنیه‌ها و موقعیتهای اجتماعی، سیاسی، دینی و تألیفات و آثار آنان.

۱۶. ملجأ الهارب فی أغلاط عمدة الطالب (عربی). در این رساله تمامی اغلاط چایی عمدة الطالب به صورت جداولی تهیه و تنظیم شده و صورت صحیح کلمة مغلوط آورده شده و در سال ۱۳۵۱ هجری قمری تنظیم گردیده است.

مزارات العلویین یا مزارات الطالبیین، عربی، که به ترتیب الفبا تنظیم شده است و به احتمال قوی ادامه کتاب المشاهد و المزارات است. به همین دلیل، آن را به عنوان کتابی مستقل ذکر نکردیم.

نکته‌ای که لازم است در پایان این مقال به آن اشاره شود، اهمیت و ارزش بالای حواشی و تعلیقات ایشان بر کتاب عمده الطالب است. ایشان سالها زحمت کشیده‌اند و با دقت و وسواس فراوان به گردآوری آن پرداخته‌اند که خود به چند صورت تهیه شده است:

۱. تعلیقات و حواشی‌ای که ایشان در حاشیه صفحات متن اصلی عمده الطالب دارند. این کتاب در نجف اشرف به چاپ رسیده است.
 ۲. تصحیح، تحقیق و یا تعلیقاتی که به صورت اصلاحات در همین متن چاپ شده اعمال شده است.
 ۳. تعلیقات و حواشی و اصلاحات و توضیحات و شروح اضافی که همراه با ارجاعات و منابع اصلی است و در صفحات جداگانه انجام یافته و در بالای این صفحات، شماره صفحه متن اصلی کتاب عمده الطالب آمده است.
 ۴. تعلیقات و حواشی دیگری که بعدها ایشان تهیه کرده‌اند و حکم تکمله و شرح و تصحیح جداگانه دارد و با قید شماره صفحات متن اصلی، از منابع گوناگون تهیه شده و در پوشه‌های جداگانه‌ای قرار داده شده است و بسیار زیاد است. چنان که گاهی تعلیقات و حواشی چندین برابر متن اصلی است که در حقیقت آنها را می‌توان شرح عمده الطالب دانست.
- همه این آثار به صورت دست نوشته در کتابخانه بزرگ ایشان موجود است که امید است در آینده‌ای نزدیک موفق به چاپ و انتشار آنها بشویم.

گذشته از این آثار، آیت الله العظمی مرعشی نجفی، شجره نامه بیشتر خاندانهای سادات و ذراری رسول الله (ص) در ایران و سایر کشورها را ترسیم و تهیه کرده‌اند که حاصل تلاش پیگیر ایشان طی بیش از شصت سال کار و پژوهش مداوم، جهت حفظ أنساب سادات و پاسداری از این دانش مهم است.^(۱)

نظر به اهمیت علم نسب، چند عنوان از کتابهای مهم و قدیمی علم نسب از سوی واحد انتشارات کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) به شرح ذیل چاپ و منتشر گردیده و این روند ادامه دارد و در آینده نیز آثار دیگری در این زمینه منتشر خواهد شد:

۱. الأصيلی فی أنساب الطالبین، تألیف صفی الدین محمد بن تاج الدین علی الحسنی (ابن طقطقی)، (متوفی ۷۰۹ ق)، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م.

۲. بُغیة الحائر فی احوال اولاد الامام الباقر (ع)، تألیف السید حسین الحسینی الزرباطی (معاصر)، قم، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۵ م.

۳. تحفة لبّ اللباب فی ذکر نسب السادة الأتجاب از علامة نسابه، ضامن بن

۱ - التحفة الاحمدية؛ رسالة ابن العلم دزفولی؛ معارف الرجال، ۲/ ۲۶۸ - ۲۸۱، ۳۹۸؛ آثار الحجة، ۲/ ۴۶ - ۵۳؛ علماء معاصرین، ص ۲۱۷ - ۲۱۹؛ مشاهیر دانشمندان اسلام، ۳/ ۱۰۸؛ آینه دانشوران، ص ۲۵ - ۲۶؛ اختران تابناک، ۱/ ۲۵۶؛ ریحانة الادب، ۳/ ۱۲۹ - ۱۳۴ و ۴/ ۱۱؛ گنجینه دانشمندان، ۱/ ۲۱۱ - ۲۱۵ - و ۲/ ۳۷ - ۵۲، ۳۱۵ - ۳۱۹ و ۹/ ۱۱ - ۵۸؛ طبقات اعلام الشيعة (قرن الرابع عشر)، ۲/ ۸۴۷ - ۸۴۸؛ الذريعة، ۷/ ۲۹۲ و مجلّدات دیگر؛ قیاس من حياة سيدنا الاستاذ آية الله العظمی المرعشی النجفی؛ گنجینه دانشوران، ص ۱۵ - ۱۶، ۲۱۹؛ گنجینه آثار قم، ص ۶۵۲ - ۶۵۳؛ دایرة المعارف تشیع، ۱/ ۲۱۹؛ شهاب شریعت، ص ۶۳ به بعد.

شدم بن علی شدمی حسینی مدنی، متوفی سده ١١ ق، به تحقیق سید مهدی رجائی، چاپ اول، قم، سال ١٤١٨ ق. ٤. تهذیب الأنساب و نهاية الأعقاب، تألیف محمد بن ابی جعفر شیخ الشرف عبیدلی (متوفی ٤٣٥ ق)، استدراک و تعلیق حسین بن محمد بن محمد طباطبا الحسنی (متوفی ٤٤٩ ق)، تحقیق محمد کاظم محمودی، قم، ١٤١٣ ق / ١٩٩٢ م.

٥. سراج الأنساب، تألیف احمد بن محمد کباء گیلانی (از تبار شناسان سده ١٠ ق)، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٨ م.

٦. الشجرة المباركة فی أنساب الطالبية، تألیف امام فخر رازی (متوفی ٦٠٦ ق)، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٨ م.

٧. الفخري فی أنساب الطالبیین، تألیف اسماعیل بن حسین بن محمد بن حسین بن احمد مروزی ازورقانی (متوفی بعد از ٦١٤ ق)، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٨ م.

٨. لباب الأنساب و الألقاب و الأعقاب، دو جلد، تألیف ابی الحسن علی ابن ابی القاسم بن زید بیهقی (ابن فندق)، (متوفی ٥٦٥ ق)، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، ١٤١٠ ق / ١٩٨٩ م.

٩. المجدی فی أنساب الطالبیین، تألیف نجم الدین ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن محمد عمری علوی (از تبار شناسان معروف سده ٥ ق)، تحقیق دکتر احمد مهدوی دامغانی، قم، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٨ م.

١٠. مناهل الضرب فی أنساب العرب، تألیف علامه نسابه سید جعفر عبیدلی

اعرجی.

١١. النفحة العنبرية فی أنساب غیر البرية.

۱۲. التحفة الجمالية في أنساب الطالبيّة.

ضمناً تعدادی دیگر از کتابهای نسب در حال تحقیق و انتشار است که به زودی منتشر خواهد شد.

منابع

قرآن؛ آقا بزرگ تهرانی، محسن، الذریعة الى تصانیف الشيعة، بیروت، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۲ م
 ؛ همو، طبقات اعلام الشيعة، به کوشش علی نقی منزوی قم، ۱۳۷۲ ش / ۱۹۹۳ م ؛ همو،
 مصفّی المقال، به کوشش احمد منزوی، تهران، ۱۳۷۸ ق / ۱۹۵۹ م ؛ ابن اثیر، علی ابن
 أبوالکرم، اللباب، قاهره، ۹ - ۱۳۶۵ ق / ۵۰ - ۱۹۴۶ م ؛ ابن حجر، احمد بن علی،
 صواعق المحرقة، تحقیق محمد زهری غمراوی، مصر، ۱۳۲۴ ق / ۱۹۰۶ م ؛ ابن حزم
 اندلسی، علی ابن احمد، جمهرة أنساب العرب، بیروت، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م ؛ ابن حنبل،
 احمد، مسند، تحقیق احمد شاکر و دیگران، قاهره، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۵ م ؛ ابن شهر آشوب،
 محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب، تحقیق یوسف بقاعی، بیروت، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۱ م ؛
 ابن طباطبا، ابراهیم بن ناصر، مهاجران آل ابوطالب، ترجمه محمد رضا عطایی، مشهد،
 ۱۳۷۲ ش / ۱۹۹۳ م ؛ ابن طقطقی، محمد بن تاج الدین الحسینی، الأصيلی فی أنساب
 الطالبيين، تحقیق سید مهدی رجائی، قم ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۷ م ؛ ابن عبدالبر، یوسف بن
 عمر، الأنباه علی قبائل الرواة، قاهره، ۱۳۵۰ ق / ۱۹۳۱ م ؛ ابن عساکر، علی بن حسن،
 تاریخ مدینة دمشق، عکس مخطوط ظاهریه ؛ ابن العلم دزفولی، علی محمد، زندگینامه
 حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی تا ۲۴ سالگی (مخطوط کتابخانه آیت الله العظمی
 مرعشی نجفی) ؛ ابن عیّبه، احمد بن علی، عمدة الطالب، بیروت، دار مکتبة الحياة (بی
 تاریخ) ؛ ابن فزّاء، ابویعلی محمد بن حسین، الاحکام السلطانیة، قاهره، ۱۹۳۸ م ؛ ابن
 فندق بیهقی، علی بن ابی القاسم، لباب الأنساب، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، ۱۴۱۰ ق
 / ۱۹۸۹ م ؛ ابن منظور، جمال الدین محمد، لسان العرب، بیروت، دارصادر، (بی تاریخ)؛


ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، تحقیق فلوجل، لایپزیک، ۲ - ۱۸۷۱ م؛ ابوزید، بکر، طبقات النسابین، ریاض، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م؛ ابوالفتح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تهران، ۱۳۳۵ ش / ۱۹۵۶ م؛ أخوة اودی، دیوان (المطبوع فی طرائف الادبیة)، تحقیق راجکوتی، قاهره، ۱۹۳۷ م؛ اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، التدوین فی احوال جبال الشروین، به کوشش مصطفی احمد زاده، تهران، ۱۳۷۳ ش / ۱۹۹۴ م؛ افندی، میرزا عبدالله، ریاض العلماء، تحقیق سید احمد حسینی اشکوری، قم، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م؛ امین، محسن، اعیان الشیعة، تحقیق حسن امین، بیروت ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م؛ امینی، محمد هادی، معجم رجال الفکر و الادب فی النجف الاشرف خلال الف عام، بیروت، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۲ م؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، جامع الصحیح، لیدن، ۱۸۶۴ م؛ بیهقی، احمد بن حسین، سنن، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۵ ق / ۱۹۱۷ م؛ تربیت، محمد علی، دانشمندان آذربایجان، تهران، (بی تاریخ)؛ ترمذی، محمد بن عیسی، سنن، تحقیق احمد شاکر، قاهره، ۶۲ - ۱۹۳۸ م؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح اللغة، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، قاهره، ۱۹۵۶ م؛ حاجی خلیفه، مصطفی، کشف الظنون، استانبول، ۱۹۴۴ م؛ حازمی همدانی، محمد بن ابی عثمان، عجالة المبتدی، و فضالة المنتهی فی النسب، تحقیق عبدالله کنون، قاهره، ۱۳۸۴ ق / ۱۹۶۵ م؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، مستدرک، حیدرآباد دکن، ۱۳۴۱ ق / ۱۹۹۲ م؛ حر عاملی، محمد بن حسن، أمل الآمل، تحقیق سید احمد حسینی اشکوری، قم، ۱۳۶۲ ش / ۱۹۸۳ م؛ حرز الدین، محمد، معارف الرجال، تحقیق محمد حسین حرزالدین، نجف، ۱۹۶۴ م؛ حسینی، سید احمد (اشکوری)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، زیر نظر دکتر سید محمود مرعشی نجفی، قم، (بی تاریخ)؛ خواندمیر، غیاث الدین، حبیب السیر، با مقدمه جلال الدین همائی، تهران، ۱۳۳۳ ش / ۱۹۵۴ م؛ خیابانی، علی، علماء معاصرین، تهران، ۱۳۶۶ ش / ۱۹۸۷ م؛ دائرة المعارف تشیع، جمعی از نویسندگان، تهران، ۱۳۶۶ ش / ۱۹۸۷ م؛ رازی، محمد شریف، آثار الحجّة، قم، ۱۳۳۲ ش / ۱۹۵۳ م؛ همو، گنجینه دانشمندان، تهران، ۱۳۵۲ ش / ۱۹۷۳ م؛ رحیمی، احمد، گنجینه دانشوران، قم،

۱۳۸۰ ق / ۱۹۶۰ م؛ رفیعی علامرودشتی، علی، شهاب شریعت، قم، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۴ م؛
 روضاتی، سید احمد، التحفة الاحمدية فی ترجمة زعيم السادة المرعشية، مخطوط
 کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، روضاتی، سید محمد علی، جامع الأنساب،
 اصفهان، ۱۳۷۶ ق / ۱۹۵۶ م؛ روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین
 نوائی، تهران، ۱۳۵۷ ش / ۱۹۷۸ م؛ ریحان یزدی، سید علیرضا، آینه دانشوران، به
 کوشش ناصر باقری بید هندی، قم ۱۳۷۲ ش / ۱۹۹۳ م؛ زبیدی حسینی، سید محمد
 مرتضی، تاج العروس، تحقیق محمود محمد الطناحی، کویت ۱۳۹۶ ق / ۱۹۷۶ م؛
 زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق التنزیل، قاهره، مطبعة مصطفى البابي
 سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الأنساب، تحقیق عبدالرحمن معلمی یمان، بیروت، (بی
 تاریخ)؛ سویدی بغدادی، محمد امین، سبائك الذهب فی معرفة قبائل العرب، بیروت،
 ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م؛ سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، جامع الصغیر، قاهره، ۱۳۲۳ ق
 / ۱۹۰۵ م؛ همو، العجاجة الزرنیبة فی السلالة الزرنیبة، عکس مخطوط ظاهریة دمشق؛
 صبان، محمد، اسعاف الراغبین، قاهره، ۱۳۰۳ ق / ۱۸۸۶ م؛ ضبی، مفضل بن محمد،
 المفضلیات، قاهره، ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ ق / ۱۹۴۲ - ۱۹۴۳ م؛ طبرانی، سلیمان بن احمد،
 معجم الکبیر، تحقیق حمیدی عبدالمجید سلفی، بغداد، ۱۳۹۷ ق / ۱۹۷۷ م؛ طبری،
 محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره و بیروت،
 ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م؛ همو، جامع البیان فی تفسیر القرآن، قاهره، ۱۹۶۸ م؛ طوسی، محمد
 بن حسن، امالی، تحقیق مؤسسه البعثة، قم، ۱۴۱۴ قمری؛ همو، التبیان فی التفسیر القرآن،
 تحقیق احمد حبیب قصیر عاملی، نجف اشرف، مکتبة الامین؛ همو، رجال، تحقیق محمد
 صادق آل بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۱ م؛ همو، الفهرست، نجف، المکتبة
 المرتضویة، (بی تاریخ)؛ طیالسی، سلیمان بن داود، مسند، به ترتیب احمد عبدالرحمن
 البنا، قاهره، ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۳ م؛ عیدلی، محمد بن ابی جعفر، تهذیب الأنساب و نهاية
 الاعقاب، استدراک و تعليق حسین بن محمد بن طباطبا، تحقیق محمد کاظم محمودی، قم
 ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۲ م؛ علوی، سید عادل، قبسات من حياة سيدنا الاستاذ آية الله العظمی
 المرعشی النجفی، قم، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۰ م؛ عمری علوی، علی بن محمد، المجدی فی

أنساب الطالبين، تحقيق احمد مهدى دامغانى، قم، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٨ م ؛ عنانى، محمد، شرح ديوان حسان بن ثابت، قاهره، ١٩٢٩ م ؛ فارس، بشير، مباحث عربيه (بحث: الشرف)، قاهره، ١٩٣٩ م ؛ فخر الدين رازى، محمد بن عمر، الشجرة المباركة فى أنساب الطالبية، تحقيق سيد مهدى رجائى، قم، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٨ م ؛ همو، مفاتيح الغيب، تحقيق محمود سلبى، بيروت، ١٤٠٢ ق / ١٩٨٢ م ؛ فيض، عباس، گنجينه آثار قم، قم، ١٣٤٩ ش / ١٩٧٠ م ؛ فيومى، احمد بن محمد، مصباح المنير، تهران، ١٢ - ١٣١٠ ق / ٩٥ - ١٨٩٣ ميلادى ؛ قاضى نورالله شوشترى، مجالس المؤمنين، تهران، ١٣٦٣ ش / ١٩٨٤ م ؛ قلفشندى، احمد بن على، صبح الأعشى فى صناعة الانشاء، قاهره، ٣٨ - ١٣٣١ ق / ١٩ - ١٩١٣ م ؛ همو، نهاية الإرب فى معرفة أنساب العرب، بيروت، ١٤٠٥ ق / ١٩٨٤ م ؛ قمى، شيخ عباس، مشاهير دانشمندان اسلام (ترجمة الكنى و الالقاب)، ترجمة محمد شريف رازى، تهران، ١٣٥١ ش / ١٩٧٢ م ؛ كخاله، عمر رضا، معجم المؤلفين، بيروت، ١٣٧٦ ق / ١٩٥٧ م ؛ كمونة الحسينى، عبدالرزاق، موارد الاتحاف فى نقباء الأشراف، نجف، ١٣٨٨ ق / ١٩٦٨ م ؛ كياه گيلانى، احمد بن محمد، سراج الأنساب، تحقيق سيد مهدى رجائى، قم، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٨ م ؛ لاهيجى، على بن شمس الدين، تاريخ خانى، مخطوط كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى نجفى، قم ؛ ماوردى، على بن محمد ؛ الاحكام السلطانية، تحقيق محمد فهيمى سرجانى، قاهره، ١٩٧٨ م ؛ مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، ١٤٠٣ ق / ١٩٨٣ م ؛ مجلسى، محمد تقى، لوامع صاحبقرانى (اللوامع القدسية)، تهران، ١٣٣١ ق / ١٩١٣ م ؛ محلاتى، ذبيح الله، اختران تابناك، تهران، ١٣٤٩ ش / ١٩٧٠ م ؛ مختارى عيىلى، سيد سراج الدين محمد قاسم، رساله الاسديه فى أنساب العلوية، با مقدمه آيت الله العظمى مرعشى نجفى، قم، ١٣٩٣ ق / ١٩٧٣ م ؛ مدرس تبريزى، محمد على، ريحانة الادب، تبريز، ١٣٤٦ ش / ١٩٦٧ م ؛ مرعشى، سيد ظهير الدين، تاريخ طبرستان و رويان و مازندران، به كوشش برنهاردداران، تهران، ١٣٦٣ ش / ١٩٨٤ م ؛ مرعشى، مير تيمور، تاريخ خاندان مرعشى مازندران، تصحيح منوچهر ستوده، تهران، ١٣٥٥ ش / ١٩٧٦ م ؛ مرعشى نجفى، شهاب الدين، شجرة سلسله جليله مرعشيه تهران، قم، قم، ١٤٠٢ ق / ١٩٨٢ م ؛ همو، كشف الارتياح فى ترجمة صاحب لباب الأنساب (در مقدمه

لیاب الأنساب)؛ همو اللثالی المنتظمة والدرر الثمينة، به کوشش حسن غفاری، تهران ۱۳۷۷ ق / ۱۹۵۷ م، (مقدمة احقاق الحق)؛ مروزی ازورقانی، اسماعیل بن حسین، الفخری فی أنساب الطالبیین، تحقیق سید مهدی رجائی، قم ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۸ م؛ مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب، تحقیق یوسف اسعد داغر، بیروت، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م؛ مسلم بن حجاج، صحیح، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، قاهره، ۱۹۵۵ م؛ مشار، خانیبا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، تهران، ۱۳۴۱ ش / ۱۹۶۲ م؛ معلّم حبیب آبادی، میرزا محمد علی، مکارم الآثار، اصفهان، ۱۳۶۲ ش / ۱۹۸۳ م؛ مغازلی، علی بن محمد، مناقب، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، ۱۴۰۲ ق / ۱۹۸۲ م؛ ملک الأشرف، عمر بن یوسف، طرفة الاصحاب فی معرفة الأنساب، تحقیق ک. و. سترستین، بیروت، دار صادر؛ میر خواند، میر محمد بن سید برهان الدین، روضة الصفا، تهران، ۱۳۳۸ ش / ۱۹۵۹ م؛ نیهانی، یوسف بن اسماعیل، الشرف المؤید، قاهره، ۱۹۸۹ م؛ نجاشی، احمد بن علی، رجال، تحقیق محمد جواد نائینی، بیروت، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م؛ نراقی کاشانی، مهدی بن ابی ذر، جامع السعادات، تهران، تحقیق محمد کلانتر، نجف، ۱۳۸۳ ق / ۱۹۶۲ م؛ یاقوت حموی، عبدالله، معجم الادباء، تحقیق مرجلیوث، قاهره، ۱۹۲۵ م.

دودمان حسن مثنیٰ

علی دوانی 

بسم الله الرحمن الرحيم

در عظمت مقام والای اهل بیت همین کافی است که خداوند متعال در قرآن کریم آنها را بدین گونه یاد کرده است، «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» و هرگونه پلیدی روحی و جسمی را از آنها برطرف ساخته و چنان که باید پاک و پاکیزه نموده است.

نیز مطابق تفسیر از سوره مبارکه کوثر که از ائمه علیهم السلام رسیده است، مصداق کوثر و خیر کثیر و نفع فراوانی که خداوند بر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وعده داده است، حضرت فاطمه زهرا سیده نساء العالمین یاد بود و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

با توجه به شأن نزول سوره کوثر که مشرکان کینه توز و از جمله عاص بن وائل رسول خدا را مورد سرزنش قرار می دادند که با مرگ پسرانش، دیگر نسلی از آن حضرت باقی نخواهد ماند، خداوند به آن برگزیده خود مژده داد که غمگین نباشد و دل قوی دارد که نسل پاک او و دودمانش از همان یک دختر باقی خواهد ماند، و

آنها که او را در این باره مورد سرزنش قرار می دهند مقطوع النسل خواهند بود ما این را یکی از معجزات قرآن مجید می دانیم، زیرا می بینیم که نسل پاک و با برکت رسول خدا از آن زمان تاکنون به میزان زیادی باقی مانده، اما از آن نابخردان کسی نمانده و نام و نشانی ندارند.

باز در روایات داریم که در شب عروسی حضرت سیده النساء با امیرالمؤمنین علیه السلام پیغمبر در حالی که دست عروس و داماد را در دست داشت گفت: «اللهم بارک فی نسلهما» خدا یا به دودمان علی و زهرا برکت بده، و راستی چه برکتی که از آن بهتر نمی شود زیرا گذشته از یازده امام معصوم که از نسل علی و زهرا با دعای رسول خدا باقی مانده است و تا انقراض عالم هم با غیبت طولانی و اسرارآمیز آخرین آنها باقی است، مردان و زنان با فضیلت و نام آوری هم از این دودمان پاک یعنی نسل پیغمبر از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پدید آمدند که هر یک پیام آور آن نخل تناور و ثمره آن بیت رفیع بودند که خداوند از آنان در این آیه شریفه یاد کرده است: «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیہ اسمہ یسیح له فی الغدو و الآصال، رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة، یشاققون یوماً تنقلب فیہ القلوب و الابصار» و چون امام محمد باقر علیه السلام در مدینه آن را بر قناده فقیه نابینای بصره قرائت فرمود، قناده گفت: آری ای پسر پیغمبر خدا این بیوت و خانه هایی که خدا خواسته است بالا رود و گسترش یابد، و از بامدادان تا شامگاهان در آن ذکر خدا می گویند، و مردانی در آن هستند که داد و ستد آنها را از یاد خدا باز نمی دارد، و پیوسته نماز می گزارند، و زکات می دهند، و در روزی که قلبها و چشمها منقلب است، از خداوند حساب می برند و به یاد او هستند، خانه های شما اهلیت است، و آن رجال هم شماستید، نه خانه هایی که از سنگ و گل بنا شده است.

گذشته از جوانان رعنائی چون حضرت علی اکبر و قاسم بن الحسن، و نوجوانان دیگر و پسر بچه‌هایی از امام حسن که در واقعه جان سوز کربلا شهید شدند، و جزو آن شهیدان سرفراز تاریخ نام برده می‌شوند. و همگی ذریه پیغمبر از بانوی جهان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بودند، و گذشته از دو دختر والا جایگاه آن حضرت، یعنی حضرت زینب کبری و ام کلثوم علیهما السلام که هر یک یاد آور مادر بزرگوار بودند، من از یک نفر دیگر آنها که تنها مجروح روز عاشورا بوده یاد می‌کنم و اشاره‌ای به تعدادی از نسل پاک او می‌نمایم. تا به تنهایی نشانی از این واقعیت باشد.

او «حسن مثنی» است. چون حسن اول نام پدرش امام حسن علیه السلام بوده، لذا او را حسن «مثنی» یعنی دومی خواندند. این حسن بن حسن علیه السلام یا همان طور که گفتیم «حسن مثنی» با سه برادر دیگرش در واقعه کربلا حضور داشتند و ملازم عموی عالی قدرشان حضرت امام حسین علیه السلام بودند حسن مثنی در روز عاشورا مانند دیگر اصحاب و باران امام حسین علیه السلام و جوانان بنی هاشم به میدان رفت، و زخم برداشت و در میدان میان کشتگان افتاده بود.

هنگامی که تبهکاران لشکر عمر سعد آمدند سرهای شهدا را از تن جدا کردند، دیدند او زنده است و هنوز رمقی دارد، مردی از لشکر عمر سعد به نام اسماء بن خارجه فزاری از بستگان مادر حسن گفت: او فامیل من است، سر او را از تن جدا نسازید تا ببریم نزد امیر عمر سعد شاید او را به من بخشد چون به نزد عمر سعد آوردند به اسماء گفت: او را نزد خود نگاه دار. وقتی به کوفه رفتیم به امیر عبید الله بن زیاد می‌گوئیم، اگر خواست او را به تو می‌بخشد، وگرنه هر نظری داشت درباره او اعمال می‌کند پس از آن که به کوفه آمدند، و موضوع را به عبیدالله زیاد حکمران کوفه گفتند، گفت: او را به اسماء خواهرزاده‌اش واگذار کنید.

اسماء بن خارجه حسن مثنی تنها مجروح کارزار عاشورا و تنها کسی که به میدان رفت و پیکار کرد و زنده ماند را، نزد خود نگاه داشت معالجه کرد، و پس از بهبودی روانه مدینه نمود. حسن مثنی با فاطمه دختر عمویش امام حسین علیه السلام ازدواج کرد، و از وی سه پسر داشت، عبدالله محض و ابراهیم غمرو حسن مثلث. حسن مثلث یعنی حسن سومی، چون سومین حسن در خاندان خود بود. حسن اول جدش امام حسن مجتبی علیه السلام، حسن دوم پدرش و خود او هم حسن سومی بود. حسن مثنی در سال ۹۷ در سن پنجاه و سه سالگی با زهری که سلیمان بن عبدالملک به وی خوراند به شهادت رسید.

عبدالله محض را به آن جهت «محض» گفتند، چون پدرش حسن بن حسن (ع) و مادرش فاطمه دختر امام حسین (ع) و خودش شباهت به پیغمبر داشت و لذا او را بنده خالص و شایسته خداوند خواندند و بدان لقب مشهور شد.

عبدالله محض را شیخ بنی هاشم می دانستند، مردی قوی دل و شجاع و سخنور و شاعر بود او دو پسر نامور داشت: محمد نفس الزکیه، و ابراهیم که در قیام بر ضد خلفای بنی عباس به شهادت رسیدند.

ابراهیم غمرو پسر بی نام اسماعیل دیباج داشت و دیباج که همان دیبای فارسی است به خاطر زیبایی او لقب وی شد. یکی از دو پسر اسماعیل دیباج نیز به نام ابراهیم بود، و او معروف به ابراهیم طباطباست. علت این که او را «طباطبا» می گفتند این طور نوشته اند که پارچه ای برای پدرش اسماعیل دیباج آوردند، و او از پسرش ابراهیم پرسید می خواهی آن را برایت پیراهن کنم یا قبا؟ و او که لکنت زبان داشت گفت طباطبا یعنی قبا و همین هم لقب او شد. و نیز به قول ابن داود حسنی «طباطبا» در زبان نبطی یعنی: سید السادات، ولی گویند: این را ابو نصر بخاری (نسب دان مشهور)

از ناصر حق روایت نموده است.

ابراهیم طباطبا سه پسر داشته است که به نام‌های: قاسم و حسن و احمد بوده‌اند. قاسم را، قاسم رُسی می‌گفتند، چون ساکن جبل الرُس واقع در یمن بوده است؛ و با بسیاری از افراد دودمانش معروف به «رُسی» بوده‌اند. قاسم در یمن مردم را دعوت به تشکیل حکومت علوی کرد که مورد رضای آل محمد باشد، و در سال ۲۴۶ هجری در همان یمن بدرود حیات گُفت.

دودمان قاسم رُسی در یمن و مصر و عراق پراکنده شدند، ولی بیشتر در یمن بودند که جدشان حکومت علوی را تشکیل داده بود. گروهی از آنها از پیشوایان زیدیه بودند. بعضی هم از فقها و رؤسا و علما و اهل تصنیف و تألیف در فقه و شعر و ادب بودند. دودمان او هم از سادات طباطبا می‌باشند، هر چند به این لقب مشهور نبودند.

حسن پسر دیگر ابراهیم طباطبا در مصر به سر می‌برد، و سر سلسله چندین خانواده سادات طباطبا است. دودمان او به القاب «بنی طباطبا» و «ابن طباطبا» و «شعرانی» و «بنی مسجد» و «بنی کرکی» و شاید هم تیره‌های دیگر مشهور بودند. بعضی از فرزندان و نوادگان حسن همه از علما و عرفا و نقبا و شعرای مصر بودند. دودمان او غیر از مصر در فلسطین و عراق و نقاط دیگر اقامت داشته‌اند.

سومین پسر ابراهیم طباطبا احمد بوده که به او «احمد رئیس» می‌گفتند. احمد رئیس هم چند پسر داشته است. نوه دوم او به نام محمد بن احمد بن محمد بن احمد طباطبا که شاعری بزرگ بوده، در کوچ پدرانش از حجاز به ایران، در اصفهان متولد شد. او دودمانی دراز داشته است، از جمله ابوالحسن احمد شاعر اصفهانی، و برادرش ابو عبدالله حسین بوده‌اند که این حسین در اصفهان نقیب یعنی سرپرست

طالبان بوده است.

به گفته مؤلف «عمدة الطالب» احمد رئیس دو پسر داشته است، یکی ابو جعفر محمد، و دیگری ابو اسماعیل ابراهیم. و کلیه بازماندگان احمد رئیس به ابوالحسن شاعر اصفهانی بر می‌گردند. آنها در ایران پراکنده شدند و به سادات طباطبائی شهرت یافتند. سادات طباطبائی اصفهان، آذربایجان، یزد، زواره، بروجرد و سایر شهرهای ایران که از دیر زمان در میان آنها بسیاری از علما و فقها و مراجع تقلید به وجود آمدند، همگی به احمد رئیس بر می‌گردند. مصر و یمن در بغداد و دیگر نقاط عراق هم سادات طباطبائی بوده‌اند، و به القاب «طباطبا» و «طباطبه» و «طباطبی» و «ابن طباطبا» شهرت داشته‌اند.

نویسنده در مقدمه ترجمه رساله‌ای که مرحوم آیت الله عظمی بروجردی در نسب خاندان خود نوشته‌اند به نام «خاندان آیت الله بروجردی» در این باره بحث کامل نموده، و هفتاد تن از علما، فقها، مجتهدان و مراجع تقلید خاندان «طباطبائی» را که به این لقب مشهور بوده‌اند، نام برده‌ام که همگی ایرانی بوده‌اند، از جمله مغاخر اینان این چند تن بزرگان می‌باشند.

۱ - میرشرف الدین علی بن حجت الله طباطبائی شوستانی استاد علامه مجلسی اول و دوم متوفای سال ۱۰۶۰ در نجف اشرف و صاحب تألیفات نافعه.

۲. میرزا رفیع‌الدین طباطبائی نائینی متوفای سال ۱۰۸۰ هـ استاد دیگر علامه مجلسی که در نزد وی فلسفه و علوم عقلی خوانده است، و از او تعبیر به «سید الحکماء المتألهین» می‌کند.

۳. سید محمد طباطبائی بروجردی فقیه و حکیم، جد پنجم آیت الله عظمی بروجردی، و استاد و پدر زن استاد کل وحید بهبهانی که مرقدش در بروجرد

زیارتگاه است.

۴. سید مرتضی طباطبائی بروجردی، فرزند وی و پدر علامه بحر العلوم متوفای ۱۱۰۴ در کربلا
۵. سید محمد مهدی طباطبائی بروجردی مشهور به علامه بحر العلوم از مفاخر فقها و مجتهدان شیعه و متوفای ۱۲۱۲ هـ در کربلا معنی.
۶. سید علی طباطبائی صاحب کتاب «ریاض المسائل» در فقه استدلالی و متوفای سال ۱۲۳۱، از اعلام مجتهدین و فقهای قرن سیزدهم هجری
۷. دو فرزند فقیه او سید محمد طباطبائی معروف به «سید محمد مجاهد» و سید مهدی طباطبائی
۸. میرزا محمد تقی قاضی طباطبائی از فقهای بنام و شاگرد استاد کل وحید بهبهانی، متوفای ۱۲۲۰ و جد سوم استاد فقیه علامه سید محمد حسین طباطبائی فیلسوف شهیر.
۹. سید محمد صادق طباطبائی همدانی اعلم علمای عصر ناصری در زمان خود و متوفای سال ۱۳۰۰ هـ پدر مرحوم سید محمد طباطبائی از رهبران مشروطه ایران
۱۰. آیت الله عظمی سید محمد کاظم طباطبائی یزدی مؤلف کتاب «عروة الوثقی» و متوفای ۱۳۳۷ هـ
۱۱. آیت الله العظمی حاج حسین طباطبائی متوفی سال ۱۳۶۶ قمری
۱۲. آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبائی بزرگ مرجع تقلید شیعیان جهان در گذشته سال ۱۳۴۰ شمسی.
۱۳. آیت الله العظمی سید محسن طباطبائی حکیم متوفای سال ۱۳۹۰ هـ
۱۴. استاد فقیه علامه طباطبائی متوفای ۱۳۶۰ شمسی فیلسوف نامی عصر

اینها اشاراتی است به ارائه دودمان حسن مثنی تنها کسی که از کارزار کربلا جان سالم به در می‌برد. فکر کنید اگر اولاد پیغمبر در بدر نمی‌شدند و سالم می‌ماندند از نسل اینها چقدر سادات در دنیا باقی می‌ماندند؟

اول بنا نبود بسوزند عاشقان آتش به جان شمع فتد کاین بنا نهاد
 آقایان علما! حضار محترم ضمن خیر مقدم که از راه‌های دور و نزدیک به عشق
 بحث پیرامون بزرگداشت اهل بیت عصمت و طهارت در این کنگره شرکت کرده‌اید،
 بیانید با صراحت و به دور از هرگونه مسامحه و ملاحظه پس از قرن‌ها حقایقی را
 دربارهٔ یادگاران رسول خدا (ذوی القربی) بگویم که بسیاری از پیشینیان ما به هر
 علت که بوده است، نگفته‌اند.

آیا در طول تاریخ آن طور که باید راجع به علل صلح امام حسن مجتبی سبط اکبر
 پیغمبر با معاویه، و شهادت امام حسین شهید در کربلا بر اثر و مظالم پسرش یزید پلید
 سخن گفته‌اند و حق آن بزرگواران را ادا کرده‌اند؟

آیا آن طور که انتظار است راجع به قیام‌های سادات علوی در مقابل طاغوت بنی امیه
 و بنی عباس، و خواست مشروع آنها تحقیق بعمل آمده و حق مطلب ادا شده است؟
 آیا درست است که می‌باید اسکلت زید شهید به دستور طاغوت بنی امیه چهار سال
 در کوفه بالای دار بماند، و بعد هم آن را آتش بزنند و خاکسترش را به آب فرات
 بدهند؟ و اسکلت فرزندش یحیی بن زید در جوزجان آن قدر بالای دار بماند تا ابو
 مسلم خراسانی قیام کند و دمار از روزگار بنی امیه در آورد؟

و آیا گناه محمد نفس الزکیه و ابراهیم برادر او در مقابل طاغوت بنی عباس آن قدر
 زیاد بوده که با بدن بی جان آنها چنان رفتاری داشته باشند؟ و آیا می‌باید با قیام
 حسین بن علی شهید فح جنان برخورد کنند و با او و یارانش آن گونه رفتار نمایند که

بار دیگر واقعه جان سوز کربلا را تجدید کنند؟ و آیا و آیا...؟! و آیا این چند بیت شعر را که طبری نقل می‌کند وقتی اسرای اهل بیت از شام به مدینه آمدند، زنی از آل ابی طالب خواند، پس از چهارده قرن برای ما ایجاد مسئولیت نمی‌کند:

مَآذَا تَقُولُونَ اِذْ قَالَ لَنَبِيِّ لَكُمْ	مَآذَا فَعَلْتُمْ وَاَنْتُمْ اٰخِرُ الْاٰمَمِ
بِعْتَرْتَنِي وَاَسْأَلُنِي بِعَدْمِ مَغْتَدَدٍ	مَنْهُمْ اَسَارِي وَاَمَنْهُمْ خَرَجُوا بَدَمِ
مَا كَانَ هٰذَا جَزَآئِي اِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ	اَنْ تَخْلِفُوْنِي بِسُوْءِ فِى ذُوِي رَحْمِ

انتشار سادات حسنی در جهان
با تکیه بر سلسله طباطبائیان

✍️ عبدالکریم بی‌آزار شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم

سادات و شرفای اهل بیت

مسلمانان، نسل آل بیت پیامبر اسلام ﷺ را سید و شریف می‌نامند. از نظر لسان العرب واژه سید به صاحب، مالک، شریف، فاضل، کریم، حلیم و بردبار، و رئیس اطلاق می‌شود.

از نظر ابن شمیم: سید کسی است که بر دیگران از نظر عقل و مال و دفع و نفع برتری و تفوق داشته باشد.^(۱) و از نظر ضحاک: آقا در حلم، تقوی و حسن خلق.^(۲) و از نظر عکرمه: سید کسی است که خشم و غضبش بر او چیره نمی‌شود. و از نظر قتاده: سید، عابدی است دانا.

و از نظر جبایی: به کسی سید گفته می‌شود که بر مؤمنین آقایی می‌کند.^(۳)

۱ - لسان العرب، ابن منظور، ج ۶، ص ۴۲۳

۲ - مجمع البیان طبرسی، ج ۲، ص ۲۳۵

۳ - همان .

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این لقب را در مورد امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام بکار بردند و فرمودند:
 اَنَّ اِبْنِي هَذَا سَيِّدٌ (این پسر من سید و آقا است).^(۱)

در عربستان و شام و عراق به نسل امام حسن و امام حسین سید و شریف اطلاق می‌کنند.

شریف از نظر صاحب قاموس المحيط به معنای علو و والا و جایگاه عالی و مجد و بزرگی از نظر پدری و خانوادگی، اطلاق می‌شود.

بعضی لقب شریف را برای آن دسته از فرزندان امام علی عَلَيْهِ السَّلَام بکار می‌برند که عهده‌دار ریاست و حکومت بوده‌اند مانند شرفای مکه و شرفای مراکش.

سیوطی می‌نویسد: امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام دارای مناقب بسیار بود از جمله سیادت و آقایی، حلم و بردباری، آرامش و وقار و حشمت و بخشندگی چندان که گاه به فردی یکصد هزار درهم صله می‌داد.^(۲)

ذریه طیبه از نسل دو سبط بزرگوار امام حسن و امام حسین در بیشتر کشورهای اسلامی انتشار یافته و در هر کشوری در کارهای مهم به بزرگتر خود مراجعه می‌کنند که اغلب از علما و فضلا هستند، و به آنان نقیب اشراف می‌گویند و او شجره نسب سیادت آنان را از بر دارد.

بسیاری از سادات بعلت ظلم و ستم بنی‌امیه و بنی‌عباس به سرزمینهای دور مهاجرت کردند و هجرت آنان مانند هجرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام باعث شد که گوهر آنان برای جهانیان آشکارتر گردد.

بعضی از نوادگان امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام به قصد تجارت و دعوت مردم به

۱ - کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۵۱۸ و ۵۱۹

۲ - تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۱۵

دین اسلام از راه دریا به سواحل هندوستان رفتند و موفقیت‌های بزرگ و بسیار کسب کردند. آنگاه گروهی از آنان از هند به جزائر دریای چین رهسپار شدند و بعضی به طور مستقیم از حضرموت به این جزائر مهاجرت کردند و حامل پیام اسلام به بسیاری از مردم شدند.

برخی از آنان مانند شریف علی سر دودمان سلاطین برونئی با سلاطین و امرای این دیار ازدواج کردند بعد از فوت سلطان مردم آنان را برای حکومت اسلامی برگزیدند،^(۱) و آنقدر مورد توجه مردم واقع شدند که کشتی مخصوص هزاران تن از شرفا و سادات را به این جزائر می‌برد. و بدین ترتیب اسلام در جزائر مالزی و اندونزی و برونئی و فیلیپین و ملایو و سوماترا انتشار یافت.

آنگاه بعضی از آنان به سرزمین چین مهاجرت کردند و اسلام بر برمه و تایلند و کامبوج و بسیاری از سرزمینهای مجاور راه یافت.

مهاجران اهل بیت در این سرزمینهای دور مستقر شدند و با ساکنان این مناطق ارتباط اجتماعی و دینی و دنیوی برقرار ساختند و تا به امروز سلسله نسب سیادت خود را حفظ کرده و در میان مردم به اخلاق حسنه و شخصیت والا و کرامت و بزرگواری معروفند.^(۲)

همچنین سادات و شرفای اهلیت به سائر نقاط جهان مهاجرت کرده و مایه خیر و برکت آن دیار و هدایت مردم به سوی اسلام و سنت نبوی شدند.

تاریخ سادات و شرفا آنقدر وسیع و گسترده است که به دهها جلد کتاب می‌رسد

۱ - رجوع شود به کتاب، امام حسن علیّه السلام ج ۳، ص ۲۴ - ۲۷

۲ - به نقل از کتاب: علموا اولادکم محبة آل بیت النبویّین علیه السلام دکتر محمد عبده یمانی، چاپ

جده، ج ۷، ص ۳۶ و ۳۷

و ما در این مقاله برآنیم که به شاخه‌ای از اعقاب سبط نبی حسن بن علی یعنی سادات طباطبائی پردازیم و به طور اجمال نمونه‌هایی از دولتمردان، عالمان، شاعران، فقیهان و نقیبان آنان را در حجاز، عراق، شام، مصر، یمن، مراکش، هندوستان و شهرهای مختلف ایران، معرفی کنیم.

هدف

هدف ما از نگارش این مقاله توجه به نکات زیر است:

۱- سادات شاخه‌های شجره نبوتند:

اهلیت علیهم السلام شاخه‌های انتشار یافته شجره طیبه نبوتند، چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند:

فَاطِمَةُ بَصْعَةٌ مِنِّي^(۱) (فاطمه پاره‌ای از وجود من است).

و به امام علی فرمودند:

أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ^(۲) (تو از منی و من از تو) و در مورد حسین علیه السلام اظهار داشتند:

أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ سَخَائِبِي وَ هَيْبَتِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَلَهُ شَجَاعَتِي وَ سُودَدِي^(۳)

اما حسن سخاوت و هیبت مرا دارد و اما حسین شجاعت و سیادت مرا سادات و شرفای صالح حسنی و حسینی که کمالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به ارث برده‌اند می‌توانند اسوه‌های حسنه و زنده‌ای برای مناطق مختلف جهان در هر عصر و زمان باشند.

۱- صحیح بخاری، ک ۶۲، ب ۱۲ و ۱۶ و ۲۹، صحیح مسلم، ک ۴۳، ج ۹۳ و ۹۴ و ۹۶

۲- صحیح بخاری شماره (۲۶۹۸، ۴۲۵۱) سنن ترمذی شماره (۳۷۱۹)

۳- کنز العمال حدیث شماره ۲۴۲۷۲

۲- وجوب محبت اهل بیت در مذاهب اسلامی

همانطور که آیت الله شهید مطهری رحمته الله علیه^(۱) و دکتر محمد عبده یمانی^(۲) در کتاب خود نوشته اند:

امروزه تمامی مذاهب اسلامی صادقانه اهل بیت را دوست دارند بلکه محبت اهل بیت را بر هر مسلمان واجب می شمارند، و اصل هفتم از اصول دهگانه اهل سنت و جماعت را محبت اهل بیت قرار داده اند.^(۳) و این اصل را مستند به آیات قرآن کریم مانند قل لا استلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی و احادیث صحیح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانند.

حتی ابن تیمیّه در تفسیر آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا می نویسد: در حدیث صحیح وارد شده است که چون این آیه نازل شد، اصحاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند که چگونه صلوات بفرستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ.

آنگاه از این روایت نتیجه می گیرد که آل بیت افضل خلایقند و اعمالشان افضل اعمال است.

بعضی از علمای بزرگ اهل سنت بر اساس روایات بسیار، محبت آل بیت را فریضه می دانند.^(۴)

۱- کتاب و لاها شهید مرتضی مطهری، ص

۲- در کتاب علموا اولادکم محبة آل بیت النبوی، ص ۵۴

۳- اصول اهل السنة و الجماعة، دکتر صالح فوزان الفوزان، در مجله البحوث الاسلامیة عربستان شماره ۳۵، سال ۱۴۱۲ ص ۱۴۵ - ۱۵۳

۴- به نقل از کتاب علموا اولادکم محبة آل بیت النبوی، دکتر محمد عبده یمانی، ص ۵۵.

۳- پیشوایی سادات در مذاهب اسلامی

شرفا و سادات مانند اجدادشان فرا جناحی بوده رحمة للعالمین اند و نه تنها در مذهب شیعه امامی و شیعه زیدی از امامان و مراجع تقلید بوده‌اند بلکه در میان سایر علما و بزرگان مذاهب اسلامی بسیارند و همانطور که در این مقاله از نظر می‌گذرانید ائمه مذاهب اربعه فقهی از خلفای عصر خود گسسته و به اهل بیت پیوسته‌اند و در میان مفسرین سید محمود آلوسی صاحب تفسیر روح المعانی در بغداد و سید محمد رشید رضا، صاحب تفسیر المنار در مصر از سادات‌اند و سید محمد بن علوی مالکی حسنی، مؤلف بیش از بیست کتاب در مذهب مالکی در مکه و عبدالقادر گیلانی مؤسس سلسله قادریه که در هند، افغانستان، عراق تا آفریقا میلیونها پیرو دارد و شاه نعمه الله ولی مؤسس سلسله نعمت الهی، و سید احمد بدوی حسینی، رئیس سلسله بدویه در طنطا و سایر شهرهای مصر و سودان و غیره. همچنین سید احمد بن علی رفاعی مؤسس سلسله رفاعیه در عراق و مصر و افریقا، و سید احمد بن علی حنفی مصری رئیس سلسله شعرانیه، و سید محمد عثمان میرغنی مالکی صاحب تفسیر تاج التفاسیر، همه از سادات اهل بیت‌اند.^(۱)

و بنابراین «اهلیت» مهمترین عامل وحدت و تقریب مذاهب اسلامی در تمام کشورهای اسلامی هستند. افسوس که ما مسلمانان آنقدر از یکدیگر بی اطلاع و بیگانه شده‌ایم که علی‌رغم اینهمه مشترکات خود را دشمن یکدیگر می‌پنداریم و اسیر تعصبات فرقه‌ای شده‌ایم.

۱ - رجوع شود به مقاله جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جوامع اسلامی، نوشته آیت الله واعظزاده خراسانی در مجله مسکوة شماره ۴۳ سال ۱۳۷۳، ص ۲۹ و ۳۲

۴ - مرجعیت علمی سادات اهل بیت

دکتر محمد عبده یمانی عالم اهل سنت می نویسد حدیث صحیح: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي» که در صحاح اهل سنت نیز آمده^(۱) تأکید بر آن دارد که اهل بیت، رهبر و راهنمای مسلمانان اند و الگو و اسوه زنده ای هستند در علم و استقامت و در تمسک به اسلام نایی که جدشان حضرت محمد ﷺ آورده است. از اینرو سادات گرامی باید موقعیت والای خود را بشناسند و آنچه ان باشند که سزاوار است و همواره به یاد داشته باشند که از سویی در ارتباط با پیامبر اکرم ﷺ و کتاب سنت جدشان هستند و از سویی در کنار کتاب الله و ترجمان عملی آن. گوارایتان باد ای سادات اهل بیت این نسبت والا. از خدا می خواهیم که خداوند شما را در انجام این وظیفه عظیم یاری کند و اسوه حسنه و زنده ای برای مسلمانان باشید.

۵ - هشیاری در برابر دشمنان دوست نما

محبوبیت فراوان اهل بیت علیهم السلام در عصر عباسیان باعث شده که بعضی از دشمنان بجای اینکه مانند بنی امیه دشمنی خود را آشکار کنند، از در دوستی درآیند و خود را محب و شیعه آنان جلوه دهند و بنام ذکر فضائل و مناقب آنان به جعل هزاران حدیث پردازند و آنان را افرادی زبون و ناتوان از رهبری جلوه دهند. امام رضا علیهم السلام شیعیان را از این نوع روایات برحذر داشته و فرمودند:

۱ - صحیح مسلم: حدیث شماره ۲۴۰۸ از کتاب فضائل صحابه، باب فضائل علی بن ابیطالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۸۷۳، مسند احمد بن حنبل ج ۲، ص ۱۱۴ و ج ۴ ص ۳۶۶ و ۳۶۷ و المستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۰۹، و سنن الدارمی ج ۲، ص ۲۳۱ و المعجم الکبیر، طبرانی ج ۵، ص ۱۸۵.

ان مخالفینا وضعوا اخباراً فی فضائلنا و جعلوها علی ثلاثة أقسام:
 احدها الغلو و ثانیها التقصیر و ثالثها التصریح بمثالب اعدائنا...
 مخالفان ما اخباری را در فضائل ما ساخته‌اند و آنها بر سه قسم‌اند:
 ۱ - غلو و گزافه‌گویی، باشد که مردم شیعیان ما را تکفیر کنند و بگویند، شیعه ائمه
 را خدا می‌داند.

۲. نسبت تقصیر و کوتاهی در کارها به ما تا مردم ما را مقصر بیندارند.
 ۳. سب و دشنام از زبان ما به این و آن، باشد که دیگران را برانگیزند که به ما
 دشنام دهند.^(۱)

امروزه ایادی استعمار بشدت مشغول انتشار اینگونه کتابها و احادیث در میان
 شیعیان و سایر مسلمانان ساده‌دل و دوستدار اهل بیت‌اند تا در اذهان، اسلام را به دو شق
 متخاصم یکدیگر تقسیم کنند:

اسلام شیعی به رهبری اهل بیت و اسلام سنی به رهبری صحابه سلف، و تاکنون
 توانسته‌اند در پاکستان و عربستان به آن جامه عمل بپوشانند و با سوء استفاده از
 جهالت و بی‌اطلاع بعضی از مردم عوام دو سپاه رو در روی یکدیگر سپاه صحابه و
 سپاه محمد تشکیل دهند و به کشت و کشتار یکدیگر پردازند، در صورتیکه هر دو
 دسته مسلمان و دوستداران اهل بیت‌اند.

برای رفع و پیشگیری از اینگونه توطئه‌های استعمار ضرورت دارد که سادات و
 شرفا مانند گذشته دارای نقبای داخلی و بین‌المللی باشند.

۱- بحار الانوار ج ۲۶ ص ۲۳۹ و سفینة البحار، ج ۱۱ ص ۴۰۹ و عیون اخبار الرضاء، ص

دودمان سبط نبی حسن بن علی علیه السلام

سر دودمان سادات حسنی

سر دودمان سادات حسنی، حضرت امام حسن علیه السلام سبط نبی اکرم صلی الله علیه و آله و فرزند امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام دخت پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله دومین امام منصوب و آخرین خلیفه از خلفای راشدین و چهارمین فرد از اهل کساء، مفسر قرآن و راوی احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. وی در نیمه رمضان سال سوم هجرت متولد و در سال پنجاهم هجری به شهادت رسید.

از سبط نبی حسن بن علی علیه السلام پانزده فرزند به ثمر رسید به نامهای: زید، حسن، عمرو، حسین، عبدالله، عبدالرحمن، عقیل، اسماعیل، محمد، یعقوب، جعفر، طلحه، حمزه، ابوبکر، قاسم و فاطمه مادر امام باقر علیه السلام.

از میان اینان دو نفر صاحب اعقاب شدند: زید و حسن

الف. زید بن حسن علیه السلام

«زید» بزرگترین فرزند امام حسن علیه السلام بود که ولایت صدقات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عهده داشت، وی مردی جلیل القدر و کریم الطبع و نیکوکار بود، بطوریکه شاعران در مدحش شعر می سرودند، زید بن حسن علیه السلام در نود سالگی وفات یافت.

ب - حسن بن حسن علیه السلام

حسن بن حسن علیه السلام نیز مردی بزرگوار و رئیسی فاضل و با تقوی بود و ولایت صدقات امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در عصر آن حضرت به عهده داشت. وی با دختر

عمویش، فاطمه بنت الحسین علیها السلام ازدواج کرد و در جبهه عاشورا سخت مجروح گردید و در ۳۵ سالگی درگذشت.

خداوند به حسن بن حسن علیها السلام و فاطمه بنت الحسین علیها السلام سه پسر کرامت فرمود: عبدالله محض ابراهیم غمّ و حسن مثلث، این سه فرزند از محبوبیت و افتخار بیشتری برخوردار بودند چون هم سید حسنی بودند و هم سید حسینی^(۱) از عبدالله بن حسن علیها السلام پسری به دنیا آمد به نام ادریس که مؤسس سلسله ادریسیان مغرب گردید. وی پس از شکست خوردن برادرزاده اش حسین بن علی بن حسن مثنی به مصر و از آنجا به مغرب رفت و در آنجا در رمضان ۱۷۲ به عنوان امام و سلطان برگزیده شد.

ادریس، شهر فاس را بنا نهاد و پس از لشکرکشیهای متعدد توانست قدرت خود را در سراسر منطقه برقرار سازد وی در سال ۱۷۵ هـ به امر هارون الرشید مسموم و فرزندش ادریس ثانی به عنوان امام معرفی شد. و سپس فرزندان و نوادگان وی بیش از هزار سال در مغرب حکومت کردند.

سلسله ادریسیان

فهرست سلسله ادریسیان که در مغرب حکومت داشتند از اینقرار است:

۱. ادریس اول (۱۷۲ - ۱۷۵)

۲. ادریس دوم پسر ادریس اول (۱۹۲ - ۲۱۳)

۳. محمد بن ادریس دوم (۲۱۳ - ۲۲۱)

۱ - روضة الشهداء، ملا حسین کاشفی، ص ۴۰۱

۴. علی اول پسر محمد (۲۲۱ - ۲۳۴)
۵. یحیی اول پسر محمد (۲۳۴ - ۲۴۹)
۶. یحیی دوم پسر یحیی اول (۲۴۹ - ۲۵۲)
۷. علی دوم ابن عمر (۲۵۲ -)
۸. یحیی سوم ابن قاسم (۲۹۲ -)
۹. یحیی چهارم ابن ادریس (۲۹۲ - ۳۰۷)
۱۰. حسن حجام ابن محمد (۳۱۳ - ۳۱۵)
۱۱. قاسم کنون ابن محمد (۳۲۶ - ۳۳۷)
۱۲. ابوالعیش احمد (۳۳۷ - ۳۴۳)
۱۳. حسن قاسم کنون (۳۴۳ - ۳۶۳)^(۱)

عمل و دعای امّ داود

از حسن بن حسن علیه السلام دو پسر دیگر بدنیا آمد: داود و جعفر که مادرشان ام حبیبیه رومی بود. ابوسلیمان، داود بن حسن را به زندان منصور دوانیقی افکند مادرش به امام صادق علیه السلام التجا برد و امام او را دعایی تعلیم داد که در روز استفتاح بخوان تا پسرش از زندان آزاد گردد، ام داود آن دعا در روز استفتاح بخواند و فرزندش از زندان نجات یافت. این دعا بنام دعای ام داود مشهور گردید.^(۲) و از

۱ - دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱۱، ص ۱۳۹۹ - ۱۴۰۷

۲ - اعمال ام داود مربوط به روز نیمه ماه رجب برای برآمدن حاجات و رفع ظلم ستمگران بنا بر آنچه در مصباح شیخ طوسی و مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی آمده: روز ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ را روزه بگیرد و آنگاه در روز پانزدهم به هنگام ظهر غسل کند و چون وقت ظهر داخل شد، نماز ظهر و عصر را در جای خلوتی بجا آورد و رکوع و سجودش را نیکو کند. و آنگاه رو به قبله صد مرتبه حمد و سوره اخلاص و ده مرتبه آیه الکرسی بخواند و آنگاه سوره‌های انعام، بنی اسرائیل،

ادعیه مشترک میان شیعه و سنی است.

از داود بن حسن، پسر بنام سلیمان پدید آمد که سادات بنو قتاذه در مصر و ابو تغلب و رؤسای نصیبین، و سادات آل طاووس همه از او هستند.

سادات آل طاووس

این خاندان حسنی منسوب به محمد بن اسحاق مشهور به «طاووس» می‌باشند. وجه تسمیه وی به طاووس به جهت چهره زیبا و یا‌های نامتناسب بوده است. وی از سوی پدر به امام حسن علیه السلام و از سوی مادر به امام علی بن حسین علیهما السلام منسوب است و از اینرو این خاندان به سادات حسنی و حسینی مشهورند.

۱ - محمد طاووس در قرن هفتم هجری از عالمان و محدثان بود و مقام ریاست سادات علوی را در حله و سورا، به عهده داشت.

در میان این خاندان سه تن از شهرت بیشتری برخوردارند: علی بن موسی، احمد بن موسی و عبدالکریم بن احمد و در میان این سه، علی بن موسی معروف به سید بن طاووس به جهت کتابهای فقهی و رجالی و کتابهای دعا مشهورتر است.

۲ - سید بن طاووس (۵۸۹ - ۶۶۴ ق) متکلم، محدث، فقیه و ادیب بود و با خلفای عباسی ارتباط داشت اما هیچیک از منصبهایی را که به وی پیشنهاد کردند نپذیرفت. تنها در دوران هولاکو خان به پیشنهاد خواجه نصیر مقام نقابت علویان را پذیرفت.

کُهِف، لَقْمَان، یَس، صَافَات، حَم سَجْدَه و حَمَسَق و حَم دَخَان و فَتْح و وَاقِعَه و مَلِک و ن و اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّت تا آخر قرآن و آنگاه دعای ام داود را طبق آنچه در کتب ادعیه آمده بخواند (مفاتیح الجنان، ص ۲۶۳ - ۲۷۴)

او از تمکن مالی برخوردار بود و یکبار ۹۰٪ اموال خود را به نیازمندان بخشید. سید بن طاووس دارای تألیفات بسیاری است مانند الاقبال و كشف المحجة، و اللهورف و ...^(۱)

اما جعفر بن حسن مرد بزرگ و مشهوری بود و سادات سلیقی از نسل فرزند وی یعنی حسین بن جعفرند.

و عبدالله که در زمان مأمون خلیفه عباسی، امیر کوفه بود، پسر عبدالله بن حسن جعفر است. و محمد اورع پسر عبدالله امیر کوفه است و بنی الملحوس از اولاد او می‌باشند و بنو الکشبش در سرزمین شام از نسل ابو سلیمان محمد بن عبدالله هستند.^(۲)

عبدالله محض

عبدالله در زمان خود شیخ بنی هاشم بود و او را محض یعنی خالص لقب دادند زیرا که خلاصه دو سبط بود، مادرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام و پدرش حسن بن الحسن علیه السلام بود. وی شباهت زیادی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت.^(۳) از او پرسیدند به چه جهت شما افضل همه مردمانید گفت: بجهت آنکه هر کس آرزو می‌کند که از ما باشد و ما آرزو نمی‌کنیم که از دیگران باشیم.

در آرزوی رتبه ما اند. دیگران ما را به رتبه دیگران نیست آرزو!^(۴)

۱ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۴ و ۵۳

۲ - روضة الشهداء، ملا حسین کاشفی، ص ۴۰۲

۳ - دائرة المعارف مصاحب، ج ۲، ص ۱۶۷۵

۴ - روضة الشهداء کاشفی، ص ۵۰۲

خلفای بنی امیه او را معزز می‌داشتند و ابوالعباس سفاح خلیفه عباسی نیز او را احترام می‌گذاشت.^(۱)

عبدالله محض شش پسر داشت: محمد، ابراهیم، سلیمان، یحیی، موسی و ادریس.

محمد بن عبدالله نفس زکیه

محمد بن عبدالله محض فرزند حسن مثنی (۱۰۰ - ۱۴۵ هـ) از بزرگان خاندان علوی از نسل امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بجهت حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند: «مهدی از نسل من، نام او نام من و نام پدرش نام پدر من است» او را لقب مهدی دادند.

و چون میانه دو کتفش علامت سیاهی مانند علامت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود، بیشتر اعضای خاندان علوی به آینده وی امیدوار بودند، و او را خلیفه آینده مسلمانان می‌پنداشتند.

او و برادرش ابراهیم قتیل باخمیری، با امید به خلافت بزرگ شدند.

پس از کشته شدن ولید بن یزید خلیفه اموی (جمادی الثانی ۱۲۶ هـ). خاندان بنی هاشم در مدینه مجتمع شدند و عبدالله محض (پدر محمد)، خاندان بنی هاشم را برای به دست آوردن خلافت ترغیب، و پیشنهاد کرد که با پسرش بیعت کنند.

همه حتی ابراهیم امام، ابوالعباس سفاح، و ابوجعفر منصور (از بنی عباس) با محمد بیعت کردند و تنها امام جعفر صادق علیه السلام از بیعت خودداری نمودند، و فرمودند که این کار صورت نخواهد گرفت و خلفای آینده از بنی عباس خواهند بود.^(۲)

۱ - دائرة المعارف مصاحب ج ۲، ص ۱۶۷۵

۲ - تاریخ فخری، محمد بن علی بن طباطبایا، ص ۲۲۳

فتوای امام مالک در حمایت از نفس زکیه

امام مالک فقیه معروف و پیشوای مالکیان فتوی داد که مردمان از نفس زکیه اطاعت و همراه او قیام کنند.^(۱)

مروان، آخرین خلیفه اموی و سفاح اولین خلیفه عباسی با سید محمد کاری نداشتند، تا آنکه منصور به خلافت رسید. ظاهراً منصور به علت بیعتی که از پیش با محمد کرده بود و به علت میل شدید مردم مدینه و بزرگان اهل علم مانند معتزله و مالک بن انس فقیه معروف که به اطاعت او فتوی داده بود، از او سخت وحشت داشت.

محمد و برادرش ابراهیم پنهان شدند، منصور پدر ایشان، عبدالله را گرفت و به زندان انداخت تا آنکه محمد در جمادی سال ۱۴۵ هجری در مدینه ظاهر شد و مردم را به خود خواند. منصور، علی بن عیسی را با ۴/۰۰۰ مرد به مدینه فرستاد. در جنگی که در گرفت، یاران محمد شکست خوردند و او در ۱۴ رمضان سال ۱۴۵ هجری کشته شد برادرش ابراهیم با شنیدن این خبر با پیروان خود از بصره به کوفه روی نهاد.

بیعت امام ابوحنیفه با سیدی ابراهیم

ابراهیم که سیدی شجاع و از علمای بزرگ بود بدنبال برادرش نفس زکیه در رمضان سال ۱۴۸ هجری در بصره قیام کرد و بسیاری از بزرگان چون امام اعمش و عباد بن منصور و امام ابوحنیفه با وی بیعت کردند.^(۲)

۱ - روضة الشهداء کاشفی، ص ۴۰۲

۲ - دائرة المعارف فارسی (مصاحب) ج ۲، ص ۳۰۴۳ - ۳۰۴۴.

امام ابوحنیفه کوفی گذشته از اینکه در بیعت ابراهیم بود به خروج با او و کمک و نصرت وی فتوی می‌داد و پسر خود حماد را با چهار هزار مرد بنزد وی فرستاد و نامه‌ای نوشت که حفظ امانات و سپرده‌های مردم که نزد من است مرا مانع می‌گردد و گرنه بتو ملحق می‌شدم و تو را تقویت می‌کردم.

این نامه به دست منصور دوانقی افتاد، و منصور بر ابوحنیفه خشم گرفت و او را به زندان افکند و چنان شکنجه داد که سبب مردن او گشت.

پیرزنی پیش ابوحنیفه آمد و گفت: به فتوای تو پسر من به یاری سید ابراهیم شتافت و کشته شد. امام ابوحنیفه اظهار داشت: «ای کاش من بجای پسر تو بودم»^(۱) منصور دوانقی لشکری برای مقابله با سید ابراهیم فرستاد و ابراهیم از بصره به سوی کوفه روان شد و با لشکر منصور به جنگ پرداخت و آنان را شکست داد اما بر اثر تیری که به پیشانی‌اش اصابت کرد در ده باخمیری (نزدیک کوفه) شهید شد.^(۲)

ابراهیم عَمْر

ابراهیم فرزند حسن بن حسن علیه السلام و فاطمه بنت الحسین علیه السلام کنیه‌اش ابو اسماعیل است که بجهت سخاوت و جود بسیار به او عَمْر (جوانمرد گشاده دست) لقب دادند. وی از بزرگان بنی‌هاشم و از مشاهیر سادات حسنی بود و چون مادرش دختر امام حسین علیه السلام بود، محبوبیت مضاعف در میان مردم داشت.

در سال ۱۴۰ که منصور خلیفه عباسی در بازگشت از سفر حج، عبدالله محض را برای نشان دادن مخفیگاه پسرانش محمد نفس زکیه و ابراهیم قتیل باخمیری در بند

۱ - روضة الشهداء کاشفی، ص ۴۰۳

۲ - تاریخ فخری، ابن طقطمی، ص ۲۲۶

کشید به دستگیری گروهی از سادات حسنی پرداخت که از آن جمله ابراهیم عَمَر، برادر عبدالله بود، خلیفه در سفر حج سال ۱۴۳ زندانیان علوی را با خود به عراق برد و در زندان هاشمیه کوفه بینداخت. ابراهیم یک سال در این زندان که در آن تشخیص شب و روز مقدور نبود - دوام آورد اما سرانجام در ربیع سال ۱۴۵ ق در ۶۷ سالگی وفات یافت.

گفته می‌شود ابراهیم بن حسن در زمان خود از همه به پیامبر ﷺ شبیه‌تر، و راوی احادیث جدش بود و از فضیلت عصر خویش محسوب می‌شد.^(۱)

نسل ابراهیم عَمَر تنها از پسرش «اسماعیل دیباج» تداوم یافت. و از اسماعیل دیباج، حسن ثج و ابراهیم طباطبای پدید آمدند.

اسماعیل دیباج در دوران خلافت هادی عباسی (۱۷۰ هـ) همراه حسین بن علی بن حسین بن علی علیه السلام یحیی، ادریس، علی و عمر افطس در مدینه انقلاب کرد و حاکم عباسی را از این شهر بیرون راند. اما سرانجام همراه پسرش حسن (الثج) در حادثه فح به شهادت رسید.^(۲)

از حسن ثج، حسن ثانی و از وی بنو الثج پدید آمدند و این نسل از طریق ابی جعفر و ابی القاسم معروف به ابن المعیه، ادامه یافت.

صاحب المسجد عبدالجبار کوفی از آل معیه است، از این خاندان بزرگان نقبا و خطبای بسیار پدید آمده از جمله تقیب تاج الدین جعفر که او را بخاطر فصاحت

۱ - تذکرة الخواص ص ۲۱۷ - ۲۱۸، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۶۱ و ۱۶۲
معجم رجال الحدیث آیت الله خوئی، ج ۱، ص ۱۹۸ و دائرة المعارف تشیع ج ۱۱ ص ۲۸۶
۲ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲ ص ۵۶

لسان آل حسن نامیدند.^(۱)

ابراهیم طباطبا

ابراهیم فرزند دیگر اسماعیل دیباج فرزند حسن بن امام حسن علیه السلام، نیای بزرگ خاندان طباطبائیان است.

در وجه تسمیه وی گفته‌اند: چون بر اثر گرفتگی زبان «قاف» را به صورت «طاء» تلفظ می‌کرده و به قبا، طباطبا می‌گفته به «ابراهیم طباطبا» معروف گردید.^(۲)

وبعضی گفته‌اند: طباطبا در زبان نبطی به معنای «سید السادات» است؛^(۳)

وقتی ابراهیم از زندان منصور دوانیقی در سال ۱۵۸ هجری آزاد شد و در عراق ساکن گردید، نبطیان بومی بین‌النهرین او را به این نام خواندند.^(۴)

ابراهیم طباطبا، از اصحاب امام صادق علیه السلام و از راویان حدیث است.^(۵)

وی بجهت اعتراضش به خلافت عباسیان، همواره مورد تعقیب دستگاه خلافت بود و مدتها در زندان بسر برد و سرانجام در کوفه وفات یافت و قبرش در این شهر واقع شده است.^(۶)

انتشار طباطبائیان

بعد از ابراهیم فرزندش محمد و اغلب فرزندان و نوادگان او به دلیل شرایط

۱ - روضة الشهداء، کاشفی، ص ۴۰۶

۲ - قاموس نیروزآبادی ج ۱، ص ۹۷.

۳ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۶.

۴ - عمدة الطالب فی انساب آل ابوطالب، ابن عتبه، ص ۱۷۲.

۵ - تنقیح المقال، مامقانی، ج ۱، ص ۱۴.

۶ - عمدة الطالب، ابن عتبه، ص ۱۶۱.

سخت سیاسی در عراق و عربستان به مناطق مختلف مهاجرت کردند.

سادات طباطبایی در مصر

در قرن سوم و چهارم هجری عده‌ای از دودمان طباطبایی به مصر مهاجرت کردند و به کارهای سیاسی، فرهنگی و علمی پرداختند اما حکومتی تأسیس نکردند.^(۱)

سادات طباطبایی مصر دارای دو شاخه‌اند: از سه فرزند ابراهیم طباطبا

۱. حسن بن ابراهیم سردودمان خاندانهای «مستلحقان» و «بنی مستجد» و بنی کرکی در مصر.

۲. ابو محمد عبدالله بن احمد بن علی بن حسن بن ابراهیم طباطبا، متولد ۲۸۶ ق در حجاز که به مصر مهاجرت کرد و در زمان کافور اخشیدی صاحب املاک بسیار در مصر شد. و در سال ۳۴۸ هـ درگذشت.^(۲)

۳. ابو ابراهیم، اسماعیل بن ابراهیم که در سال ۳۳۷ در مصر درگذشت و فرزندان بر جای گذاشت.^(۳)

۴. از فرزندان ترجمان الدین قاسم رسی فردی بنام اسماعیل بن قاسم رسی به مصر رفت و پیشوایی یافت.

۵. ابو عبدالله محمد شعرانی فرزند اسماعیل بن قاسم رسی مصری، نقیب طالبیان در مصر گردید. وی که مقام والایی در میان مصریان داشت در سال ۳۱۵ هـ

۱ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۷.

۲ - وفيات الاعیان ج ۲، ص ۲۶۸ - ۲۷۰.

۳ - عمدة الطالب، ص ۱۷۳

درگذشت. و مزارش زیارتگاه مردم گردید و فرزندان وی همگی نقبای شعرانی مصر بودند.^(۱)

۶. ابوالقاسم احمد نقیب فرزند محمد شعرانی، پس از برادر خود عهده‌دار نقابت سادات مصر شد.^(۲)

وی شاعری معروف بود و ثعالبی بعضی از اشعار او را نقل کرده است.^(۳)

دیوان شعری از وی برجا ماند که در صیدا (۳۳۲ هـ) چاپ شده است.^(۴)

وفات وی را ۳۴۵ هـ ذکر کرده‌اند.

۷. شیخ‌الازهر کنونی مصر امام سید محمد طنطاوی از شرفا و سادات طنطای مصر است^(۵) که محل هجرت بسیاری از سادات در طول تاریخ بوده است و قبر سید احمد بن علی ابوالعباس بدوی (۵۹۶ - ۸۷۵ هـ) مؤسس سلسله بدویه در طنطا واقع شده است.^(۶)

نقابت اشراف و سادات در مصر

قلقشندی می‌گوید: نقیب اشراف و سادات در مصر از بزرگان آنان انتخاب

۱ - عمدة الطالب، ص ۱۷۵ و قیات الاعیان ج ۱، ص ۱۱۲ و دائرة المعارف تشیع، ج ۱ ص ۳۴۲.

۲ - عمدة الطالب، ص ۱۷۵.

۳ - یتیمۃ الدرر، ثعالبی، ج ۱، ص ۳۲۸ - ۳۳۰.

۴ - بردو کلمان، ج ۲، ص ۱۰۰.

۵ - طنطا شهری است میان قاهره و اسکندریه در مصر.

۶ - جایگاه اهل بیت در جوامع اسلامی، مجله مشکوة شماره ۴۲، ص ۳۱.

می‌شود که به کارهای آنان رسیدگی و از آنان حمایت، بیمارانشان را عیادت و نیازمندی‌های آنان را تأمین می‌کند و آنان کارهایشان را با موافقت نقیب انجام می‌دهند.

در مصر برکه‌هایی است معروف به برکه حبش، اراضی این برکه‌ها وقف بر اشراف سادات است.^(۱)

اشراف و سادات دارای دوازده نقیب اند که با تشریفات خاص آمد و شد می‌کنند. نقابت اشراف در طول تاریخ و تاکنون همچنان در مصر برقرار است.

از جمله شرفا که در حرکت مردمی شهرت و محبوبیت فراوان پیدا کرد، سید احمد عربی رهبر انقلاب مصر در برابر خدیو و انگلیس است. و نیز سید رفاعی **طهطاوی**^(۲)

امروزه سادات مصر در مناطق مختلف پراکنده‌اند و در جنوب مصر شهری است در استان قنا که به آن شهر اشراف و سادات می‌گویند، و بیشتر اهالی آن از سادات اهلیت‌اند. همچنین شهرهای اسوان، اسنا، ادفو، أرمنت و قفط مرکز سادات و شیعیان‌اند.^(۳)

در مصر، اماکن و شهرهایی است که وقف سادات علوی است مانند شهر قفط که از زمان امام علی علیه السلام همچنان وقف فرزندان آن حضرت است.^(۴)

و مراسم میلاد امام حسین علیه السلام و مراسم عاشورا و نیمه شعبان و آغاز سال هجری

۱ - صبح الاعشی، تلقشندی، ج ۳، ص ۳۳۶

۲ - الشیعه فی مصر، صالح الوردانی ص ۷۳ - ۸۲

۳ - همان، صفحه ۷۴

۴ - معجم البلدان، یاقوت حموی، باب القاف

را به بهترین وجه برگزار می‌کنند.^(۱)
 رؤسای تصوف مصر همه از سادات اند که مهم‌ترین عامل گرایش مردم به آنان
 سیادت و نسبت آنان به آل‌البیت است.^(۲)

سادات طباطبایی در شام

در قرن سوم هجری شماری از سادات طباطبایی به شام هجرت کردند و در آنجا
 اقامت گزیدند. و یحیی فرزند قاسم بن ابراهیم طباطبا، معروف به رَسَی در رمله
 شام به فرمانروایی دست یافت. و قاسم بن محمد بن احمد، از این خانواده قاضی شام
 گردید.^(۳)

ابوالفتوح اسد بن هبة الله بن محمد بن قاسم بن علی بن محمد پسر ابراهیم طباطبا، نیز
 از مهاجران به شام است.^(۴)

سادات طباطبایی در شبه قاره هند

از آن زمان که قاسم رسی به هندوستان تبعید شد، جمعی از افراد خاندان
 طباطبایی و دیگر سادات حسنی به این شبه قاره هجرت کردند، و در آنجا مقیم
 شدند.^(۵)

۱ - الشیعة فی مصر، صالح الوردانی، ص ۷۵

۲ - السلوک لمعرفة دول الملوک، المقریزی، ج ۳، ص ۲۱.

۳ - عمدة الطالب، ابن عتبه، ص ۱۷۵ و ۱۷۶

۴ - مهاجران آل ابوطالب، ص ۲۶۴

۵ - مهاجران آل ابوطالب، ص ۴۳۲

سادات طباطبایی در هند نقش مهمی در امور سیاسی، مذهبی و اجتماعی داشتند، سید علی بن عزیز الله طباطبایی در ۱۰۰۳ هجری کتابی بنام «تاریخ برهان مآثر» به رشته تحریر درآورده^(۱) و در آن پیرامون عده‌ای از بزرگان طباطبایی هند، سخن گفته است یکی از بزرگان خاندان طباطبایی هند سید شاه میر طباطبایا از علما و امرا است که در قرن دهم هجری در هندوستان بسر می‌برد.

سلسله‌های حکومتی و شخصیت‌های علمی و سیاسی طباطبایی

۱- فرمانروایان طباطبایی در مراکش

شرفای حسنی که از سال ۹۵۱ ه تا ۱۰۹۶ ه در مراکش فرمان می‌راندند، از خاندان طباطبایی و از نسل قاسم بن ابراهیم بودند.^(۲) اسامی واردین به مراکش از دودمان امام حسن علیه السلام عبارتند:

ابو اسماعیل ابراهیم بن احمد ناصر دین الله فرزند یحیی الهادی پسر حسین ابن قاسم رسی، فرزند ابراهیم طباطبایا، ملقب به شیخ العطش و بازماندگان وی عبارتند از: محمد، ابوالحسین یحیی، قاسم، عبدالمطلب، اسماعیل، حسن و علی و ابوالعشاق.^(۳)

۱- این کتاب در سال ۱۳۵۳ ه در دهلی به چاپ رسیده است

۲- اندلس، محمد ابراهیم آیتی، ص ۲۱۸

۳- مهاجران آل ابوطالب، ص ۳۶۸

۲ - دولت طباطبایی رسی در یمن

پس از فروپاشی دولت ابن طباطبا یکی از نوادگان او به نام محمد بن حسین بن جعفر در حبشه و عمویش محمد بن جعفر در کرمان قیام کرد ولی به پیروزی دست نیافت.^(۱)

پس از مدتی شاخه‌ای از این خاندان دولتی در یمن تأسیس کرد که قرن‌ها تداوم یافت، بطوریکه از ابتدا تا این اواخر ۶۶ امام از این خاندان در یمن فرمانروایی کردند: ۵۹ امام از نسل الهادی یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم طباطبا. و ۵ تن از نسل یکی دیگر از نوادگان امام حسن علیه السلام و ۲ تن از نوادگان امام هادی علی بن محمد النقی علیه السلام (۲۱۴ - ۲۵۲ هـ) امام دهم شیعیان بود.

این دولت توسط الهادی یحیی تأسیس گردید اما قبل از تشکیل رسمی این سلسله دو نفر از علما و مبارزان طباطبایی زمینه‌های فکری و سیاسی نفوذ اینان را فراهم آوردند: یکی قاسم رسی و دیگری فرزند او حسین.

اما ابو محمد قاسم در اواخر عمر به مدینه بازگشت و در نواحی مدینه در کوه رس در پشت جبل اسود نزدیک ذی الحلیفه اقامت گزید، از اینرو به قاسم رسی معروف گشت^(۲) و این شهرت به فرزندان او در یمن و مصر و هندوستان منتقل گردید.

در سال ۲۷۰ هـ.ق. یکی از نبیرگان قاسم رسی ملقب به «الهادی الی الحق» در عصر مأمون خلیفه عباسی از حجاز وارد سرزمین یمن شد و از سال ۲۸۰ هـ.ق در صعده از بلاد یمن شعبه‌ای از فرقه زیدیه را تأسیس کرد که ائمه آن تا چندی قبل در

۱ - عمدة الطالب، عقبه، ص ۱۷۳

۲ - مهاجران آل ابوطالب، ص ۲۲۸

آن سرزمین امامت داشتند. اسامی افراد این سلسله از این قرار است:

قاسم رسی، ترجمان الدین، یحیی، هادی الی الحق، ابوالقاسم محمد، مرتضی، احمد، ناصر، قاسم، مختار، یوسف، داعی، قاسم، منصور، حسین، مهدی، حسن، ابوهاشم، ابوالفتح دیلمی، ناصر، احمد، متوکل، عبدالله منصور، عزالدین محمد، ناصر، نجم الدین یحیی، هادی، احمد بن حسین، مهدی، شمس الدین احمد، متوکل، داود و منتصر.^(۱)

به این سلسله سادات حسنی طباطبایی، رسی یا بنی رس و رسائن می‌گفتند.^(۲)

علمای و فقهای طباطبایی یمن

امامان طباطبایی گذشته از جنبه‌های سیاسی دارای جنبه‌های علمی، فقهی و کلامی

بودند به عنوان نمونه:

۱- ترجمان الدین ابو محمد قاسم فرزند ابراهیم طباطبا

وی امامی زیدی زاهد و مؤسس مذهب فقهی قاسمی بود و دربارهٔ جبریان و تجسمیان کتاب نوشت. وی در سال ۲۴۶ وفات یافت. و از وی هفت فرزند باقی ماند که دارای تألیفات بودند، که تألیفاتشان در کتابخانه‌های اروپا فراوان است.^(۳)

۲- ابوالحسن یحیی (هادی) فرزند ابو عبدالله حسین بن قاسم رسی از پیشوایان زیدی، شجاع، شاعر، و نویسنده که در ۲۸۰ هـ در یمن ظهور کرد و خود را «هادی الی الحق» خواند، و به جهاد پرداخت. برای وی در مکه خطبه خواندند و در سال

۱- دولت حسنی در مکه، عراق، کوفه و یمن، اثر نویسنده، ص ۱۸ و ۱۹

۲- دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۳۴۱

۳- عمدة الطالب، ص ۱۷۵ و بردو کلمان، ج ۳، ص ۳۲۵-۳۱۳

۲۹۸ در یمن درگذشت.

وی دارای تألیفات مهمی در فقه نزدیک به مذهب حنفی بود که در کتابخانه‌های اروپا موجود است.

۳- ابوالقاسم محمد مرتضی بن یحیی هادی که همراه پدر به یمن آمد و جانشین او در امامت شد و در ۳۱۰ هـ درگذشت فرزندان وی (بنی اتج) در آمل و بنی عساف در اصفهان پراکنده‌اند.^(۱)

در طی دوازده قرن که امامان زیدی بر یمن حکومت می‌کردند، دانشمندان محققان، متکلمان، ادیبان و فقیهان بزرگی از دودمان امام حسن علیه السلام در این سرزمین پدید آمدند که فقه و حدیث، و کلام و فرهنگ شیعیان زیدی را رشد و توسعه دادند از جمله آنان:

۱. حسین بن بدر الدین محمد (۵۸۲ - ۶۶۲ هـ) فقیه، اصولی، محدث و محقق از سلاله امام یحیی الهادی. صاحب *شفاء الاوام فی احادیث الاحکام و التقرير در فقه*

۲. حسین بن محمد بن بدر الدین فقیه و محدث، شاگردان او از عالمان بنام یمن بودند.

۳. دهماء دختر یحیی بن مرتضی (م ۸۳۷ ق) فقیه، ادیب، شاعر و محقق، خواهر امام مهدی احمد بن یحیی.

۴. احمد بن صلاح شرفی (۹۷۵ - ۱۰۵۳ ق) فقیه، مورخ و محقق از خاندان قاسم رسی

۵. احمد بن محمد بن لقمان از دودمان امام مهدی احمد بن یحیی، عالم، ادیب، فقیه و محقق صاحب شرح الکافل در اصول فقه، و شرح التهذیب تفتازانی در منطق.
۶. حسن بن احمد جلال (۱۰۱۴ - ۱۰۴۸ ق). فقیه، عالم، محقق و نویسنده و شاعر منسوب به احمد ناصر، فقیه‌ترین فقهای عصر خود.
۷. عبدالله بن احمد شرقی، عالم و مفسر قرآن در قرن یازدهم هج و از علمای برجسته عصر، صاحب المصاییح در تفسیر قرآن در ۶ جلد.
۸. عبدالله بن عامر بن علی حسنی (۱۰۶۱ ق) عالم، ادیب و شاعر، پسر عموی امام منصور قاسم بن محمد، مؤلف: التصریح بالمذهب الصحیح.
۹. ابراهیم بن محمد بن قاسم (۱۱۴۵ ق) عالم، فقیه و مورخ نامی، نوۀ امام محمد المؤید. مؤلف طبقات الزیدیه.

۳ - حکومت ابن طباطبا در عراق

دولت سادات طباطبایی در سال ۱۹۹ هـ آغاز شد و در حدود ۲ سال ادامه یافت مؤسس آن ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن اسماعیل، مشهور به ابن طباطبا بود. او فقیه، محدث، خطیب، شاعر و منجم و انقلابی بود. به هنگامی که میان امین و مأمون بر سر خلافت جنگ درگرفت. او قیام کرد و مردم را به بیعت با الرضا من آل محمد علیهم‌السلام فرا خواند. و با کمک ابو السرایا سپاهیان سبزپوش گرد آوردند، و در ۱۹۹ هـ با یک تهاجم سریع وارد کوفه شدند و آنرا فتح کردند. مردم از آنان استقبال به عمل آوردند و با محمد ابن طباطبا به عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه بیعت

کردند.^(۱)

حسن بن سهل فرمانروای عراق از سوی مأمون، زهیر بن مسیب را با ۱۰/۱۰۰۰ مرد جنگی برای سرکوب وی فرستاد، اما شکست خورد.^(۲) در همین دوران که قیام کوفه رو به گسترش بود ناگهان ابن طباطبا درگذشت و یا به دست ابوالسرایا مسموم گشت.

محمد وصیت کرد که پس از او علی بن عبیدالله، امامت مردم را به دست گیرد اما او نپذیرفت و ابوالسرایا محمد بن محمد بن زید بن علی را به جانشینی ابن طباطبا انتخاب کرد.^(۳)

علمای طباطبایی در عراق

عراق از سال ۳۶ هجری که حضرت علی علیه السلام مقرر خلافت خود را از مدینه به کوفه منتقل کردند مرکز شیعیان و علویان بود، اما پس از آنکه محمد بن ابراهیم در کوفه قیام کرد و دولتی تأسیس نمود، سادات و شیعیان رو به فزونی نهادند، و در کوفه و بصره و بغداد ساکن شدند. و از میان آنان علما و فقها و نویسندگان و ادبای فراوان برخاستند.

محمد بن ابراهیم بن سلیمان بن قاسم رسی ملقب به توزون در بصره ساکن شد و فرزندان او به «بنی توزون» معروفند.^(۴)

۱ - البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۲۴۲

۲ - کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۳۰۵ و تاریخ فخری، ص ۳۰۵

۳ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی ج ۲، ص ۵۸

۴ - عمدة الطالب، ابن عتبه، ص ۱۷۶

- جمعی از سادات نسبشان به محمد بن ابراهیم می‌رسد و به طباطبایی مشهورند. از جمله علمای مشهور از سادات طباطبایی:
۱. ابوالمعتز یحیی بن محمد بن قاسم بن محمد بن طباطبایا (۴۷۸ ق) نحوی، متکلم و شاعر و نسب‌شناس.
 ۲. ابو محمد جعفر بن محمد بن اسماعیل بن احمد بن ناصر بن حسین بن قاسم رسی تهامی مکی، عارف ادیب و شاعر.
 ۳. جلال‌الدین معروف به ابن طِطْطی (۶۶۰ - ۷۰۹ ق) عالم، ادیب، مورخ، نویسنده و نقیب سادات علوی عراق، از نوادگان قاسم رسی. صاحب کتاب معروف الفخری.

خاندان طباطبایی در کربلا

- از خاندانهای علمی طباطبایی در کربلا، خاندان سید علی صاحب ریاض فرزند سید محمد علی بن ابی‌المعالی الصغیر بن ابی‌المعالی الکبیر طباطبایی حائری هستند. و ابو‌المعالی الکبیر برادر سید عبدالکریم طباطبایی، سر سلسله آل بحر العلوم است. بعضی از علمای این خاندان عبارتند از:
۱. سید علی طباطبایی حائری آل صاحب ریاض، (۱۱۶۱ - ۱۲۳۱ ق)، استاد علمای عظام و از مراجع تقلید. مهمترین اثر وی که خانواده‌اش به آن شهرت دارند، کتاب ریاض است.
 ۲. سید محمد مجاهد (۱۱۸۰ - ۱۲۴۲ ق) فرزند سید علی طباطبایی، مرجع تقلید و مؤلف مفاتیح در اصول و مناهل الاحکام در فقه. وی سر سلسله آل حجت در کربلاست.

۳. سید مهدی (م ۱۲۵۰ ق) فرزند سید علی طباطبایی از مراجع تقلید و سرسلسله آل طباطبایی کربلا.

خاندان حکیم طباطبایی در نجف

سر سلسله این خاندان بزرگ: میرسید محمد علی فرزند میرسید مراد بن میرسید شاه اسدالله طباطبایی حکیم از علمای بزرگ شیعه و طبیب مخصوص شاه عباس صفوی است. از جمله شخصیت‌های معروف این خاندان:

۱. میرزا سید محمد علی بن میرزا سید مراد حکمی نجفی، مؤلف مجربات الطیبة.

۲. سید مهدی (م ۱۳۱۲ ق) فرزند سید صالح صاحب مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام

۳. سید محمود بن سید مهدی

۴. سید موسی (۱۲۵۴ - ۱۳۱۹ ق) فرزند سید علی از اطباء حازق و با تجربه.

۵. آیت الله العظمی سید محسن حکیم (۱۳۰۶ - ۱۳۹۰ ق) مرجع عالیقدر، فرزند سید مهدی، فرزند سید صالح، صاحب بیش از ۳۵ کتاب و رساله از جمله: مستمسک العروة، و حقائق الاصول فی شرح الاصول.

۶. آیت الله سید یوسف حکیم فرزند ارشد آیت الله العظمی سید محسن حکیم.

۷. آیت الله سید محمد باقر حکیم فرزند آیت الله العظمی سید محسن حکیم، رئیس مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق و عضو شورای عالی مجمع جهانی تشریب

مذاهب اسلامی و صاحب کتاب وحدت اسلامی. از دیدگاه قرآن و سنت و...^(۱)

۴ - مهاجرت آل طباطبا به ایران

در اواخر قرن سوم هجری سادات حسنی که بیشتر آنها از خاندان طباطبایی بودند به اصفهان مهاجرت کردند و موجب انتشار این خاندان در سایر نقاط ایران گردیدند. ابتدا از اصفهان به زواره و اردستان و پس از آن به سایر سرزمینها هجرت کردند و شاخه‌ای از آنان مانند خاندان بحر العلوم و خاندان حکیم به عراق بازگشتند و در نجف و کوفه ساکن شدند.

مهاجرت سادات طباطبایی به شیراز

در زمان دیلمیان یکی از سادات طباطبایی بنام زید الاسود با «شاهان دخت»، دختر عضدالدوله ازدواج کرد و به شیراز آمد و سر سلسله سادات انجوی شیراز گردید. از این خانواده، عالمان، امیران، و قاضیان فراوانی برخاستند.^(۲) نام سایر اعضای این خانواده که به شیراز و سایر نقاط ایران مهاجرت کرده‌اند به تفصیل در کتاب مهاجران آل ابوطالب تألیف ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا آمده است.^(۳)

۱ - الامام الحکیم، الذریعة، ج ۱۳، ص ۷۰، الطباطبائون فی العراق دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۶۴

۲ - الفصول الفخریه، ابن عنبه، ص ۱۳۰

۳ - به عنوان رجوع شود به صفحه ۲۶۶ و ۲۶۷، ۲۴۹

مهاجرت سادات طباطبایی به گیلان و مازندران

بعضی از نوادگان ابراهیم طباطبا که به ایران مهاجرت کردند، همراه دیگر شیعیان زیدی برای تأسیس حکومت شیعی کوشیدند. و هنگامی که حکومت طباطبایی در صعدة برپا شد به آنان کمکهای نظامی کردند.

شاخه‌ای از این سلسله که لقب «کیا» داشتند در گیلان و مازندران بسر می‌بردند چنانکه قبر «خرم کیا» در لاهیجان از آثار این خاندان است.^(۱)

در گیلان سادات دیگری بنام آل کیا معروف اند که از نیمه دوم قرن هشتم تا اول قرن یازدهم فرمانروایی کرده‌اند ولی نسب آنان به امام سجاد علیه السلام می‌رسد.^(۲)

مهاجران سادات طباطبایی به اصفهان

از قرن سوم هجری بسیاری از سادات حسنی از شهرهای گرگان، مصر، کوفه به اصفهان مهاجرت کردند مانند:

۱. ابو علی حسن بن حسن از نوادگان نفس زکیه، که از گرگان به اصفهان آمد و تنها باز مانده‌اش فاطمه است که مادرش اصفهانی است.
۲. ابو محمد عبدالله احمد از نوادگان قاسم رسی از مصر
۳. ابو عبدالله احمد که مادرش تهافر نیز از نوادگان ابراهیم طباطب است.
۴. علی بن زید بن ابراهیم بن محمد بن قاسم رسی که بعدها به شیراز منتقل شد.^(۳)
۵. احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم طباطبا از کوفه، از نسل وی علما و شعرا

۱ - فرمانروایان گیلان، رابینو، ص ۱۳۱

۲ - دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۲۱۱

۳ - مهاجران آل ابوطالب، ص ۹۲

وادبا و فقها و امیران ناموری در ایران و عراق پدید آمدند مانند:

الف. ابوالحسن محمد بن احمد معروف به ابن طباطبا (۳۲۲ ق) عالم، ادیب، شاعر، محقق و نویسنده از آثار او: المدخل فی معرفة المعنی من الشعر و فوائد الدر
ب. ابوالحسین علی بن محمد بن احمد ملقب به شهاب، ادیب و شاعر، سادات طباطبایی خاندان بحر العلوم که در قرن یازدهم از ایران به نجف مهاجرت کردند با ۱۸ نسل به علی شاعر شهاب اصفهانی می‌رسند.^(۱)

ج. آمنه طباطبایی اصفهانی، از بانوان فاضل و از محدثان شیعی قرن پنجم یا ششم هجری، فرزند عباد بن حمزه طباطبایی علوی، در شهر اصفهان حوزة درس داشت و جمعی از فضلا در محضر درش حاضر می‌شدند.^(۲)

سادات طباطبایی اردستان

شاخه‌ای از سادات طباطبایی مهاجر به اصفهان در اردستان مستقر شدند و شخصیت‌هایی پرورش دادند که نمونه بارز آن مرحوم سید حسن مدرس طباطبایی است. سید حسن مدرس در سال ۱۲۸۷ قمری در سرایة اردستان متولد و با پدر به قمش رفت و در ۱۶ سالگی به اصفهان آمد و پس از ۱۳ سال تحصیل به نجف مشرف شد.

در سال ۱۳۲۸ بخاطر مبارزات صادقانه‌اش به عنوان یکی از ۵ عالم طراز اول دوره دوم مجلس انتخاب شد. در دوره چهارم مجلس با خودسریهای رضاخان به

۱ - دانشنامه بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۶

۲ - رجوع شود به اعلام النساء، ج ۱ ص ۱۴

مبارزه برخاست.^(۱)

۲. آیت الله سید محمد حسین بن محمد ابراهیم بن میرزا سید علی طباطبایی اردستانی (۱۲۸۸-۱۳۷۶ ق) شاگرد آیت الله سید محمد کاظم یزدی و صاحب تقریر تقاریر و رساله بدایه که در ۱۳۷۷ به چاپ رسیده است.^(۲)

سادات طباطبایی نائین

نائین یکی دیگر از شهرهای عالم پرور ایران است که سادات طباطبایی نائین نقش مهمی در رشد علمی و فرهنگی این شهر داشته‌اند به عنوان نمونه:

- ۱- حاج میرزا احمد سعید طباطبایی نائینی (۱۲۹۳ - ۱۳۳۷ هـ) فرزند میرزا نصرالله طباطبایی. وی پس از تحصیل علم و ادبیات فارسی و عربی به هنگام مشروطه خواهی اقدام به تأسیس مدرسه‌هایی نوین بنامهای گلپهار پسرانه و دخترانه، نوریه، ترقی، شهشان، بلدیه، نوبهار، احمدیه و باتریه کرد و به چاپ کتب درسی و انتشار روزنامه پرداخت و در صف مشروطه‌طلبان درآمد، و اقدامات علمی و فرهنگی طباطبایی باعث شد که او را پدر فرهنگ اصفهان بنامند.^(۳)
- ۲- میرزا رضا طباطبایی نائینی (۱۲۹۰ - ۱۳۵۰ هـ) که پدران وی همه از اهل علم و ادب بودند، همزمان با مبارزات سیدجمال الدین اسدآبادی، به فعالیت روزنامه‌نگاری و مطبوعاتی پرداخت، و کتابخانه مهمی تأسیس کرد که بوسیله

۱- مدرس قهرمان آزادی، ج ۳ ص ۵۱، ۲۳۳-۲۴۷

۲- آتشکده اردستان ج ۲، ص ۳۰۶-۳۰۷ و دائرة المعارف تشیع ج ۲، ص ۶۵

۳- نائین بلده طیبه، سید مهدی سجادی نائینی، ص ۸۵

دخترش وقف آستانه امام رضا علیه السلام گردید.^(۱)

۳- میرزا رفیع‌الدین طباطبایی (۹۹۹ - ۱۰۸۰ ه‍.ق) وی حکیم، فقیه، عالم، متکلم و دانشمند مشهور قرن ۱۱ هجری است که در حکمت و فلسفه و فقه و اصول علامه زمان خود محسوب می‌شد. او شاگرد میرفندرسکی و حاج ملا عبدالله شوشتری و استاد ملا محمد باقر مجلسی و صاحب حاشیه بر شرح اشارات و کتاب ثمره شجرة الیه است.^(۲)

سادات طباطبایی یزد

شهرستان یزد نیز افتخار دارد که شاخه‌ای از خاندان طباطبایی به آن مهاجرت کردند که این خاندان چند فقیه و مرجع عالیقدر به جهان اسلام عرضه داشتند از جمله:

۱. آیت‌الله العظمی سید محمد کاظم طباطبایی یزدی فرزند سید عبدالعظیم طباطبایی یزدی که در سال ۱۲۴۷ تولد و در سال ۱۳۳۷ در نجف وفات یافت. کتاب *عروة الوثقی* از مهمترین تألیفات ابن فقیه عالیقدر در فقه است. این کتاب با ۳/۲۶۰ مسئله فرعی مرجعی است برای مراجع عظام تقلید که همواره بر آن حاشیه زده‌اند و مرحوم حاج شیخ عباس قمی آنرا بنام *غایة القصوی* به فارسی ترجمه نموده و آیت‌الله العظمی حکیم بر آن شرح مبسوطی بنام *مستمسک العروه* به رشته تحریر درآورده‌اند.

۲. آیت‌الله سید محمد طباطبایی یزدی: فرزند آیت‌الله سید محمد کاظم یزدی

۱- همان، ص ۱۱۰-۱۱۴

۲- خدمات متقابل اسلام و ایران شهید مطهری، ص ۵۸۶

که در حمله انگلیس به عراق بر اساس فتاوی جهاد پدرش و سایر مراجع به قوای انگلیس حمله سختی نمود و ۴/۱۰۰۰ تن از آنان را به کمک مردم از پای درآورد، اما در این حمله به شهادت رسید.^(۱)

۳. آیت الله سید محمود طباطبایی یزدی فرزند آیت الله سید کاظم یزدی از علمای بزرگ نجف.

۴. آیت الله سید محمد حسین طباطبایی یزدی: (۱۳۳۲ - ۱۳۸۴ هـ) فرزند سید محمود طباطبایی که تقریرات درس اساتیدش آیت الله سید محسن حکیم و شیخ محمد علی خراسانی را به رشته تحریر درآورده و دارای کتابهای متعددی است که مهمترین آن کتاب تفسیر آیات الاحکام است. که در نجف به چاپ رسیده است.^(۲)

مهاجرت سادات طباطبایی به تبریز

عده‌ای از طباطبائیان اصفهان به تبریز مهاجرت کردند و در قرن نهم هجری در زمان حکومت آق قویونلو، منصب شیخ الاسلامی آذربایجان را به دست آوردند به عنوان نمونه امیر عبدالغفار فرزند عمادالدین فقیه، عارف و سیاستمدار. وی در قرن نهم هجری از سوی حسن بیگ به سمت شیخ الاسلام آذربایجان گمارده شده و عنوان «امیر» نیز داشته است.

پس از وی فرزندش امیر سراج الدین، از سوی فرمانروایان تبریز شیخ الاسلام شد. و شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۲۰ هـ ق سید را به عنوان فرستاده ویژه خویش

۱ - الذریعة حاج آقا بزرگ طهرانی ج ۱۵، ص ۳۹ و ریحانة الادب ج ۶ ص ۳۹۲

۲ - المفرون حیاتهم و منجهم، سید محمد ابازی، ص ۱۰۵ - ۱۰۶

نزد سلطان سلیم عثمانی فرستاد، سلطان سلیم او را به زندان انداخت و در زمان سلطان سلیمان آزاد شد اما پس از یک سال در استانبول درگذشت و در آنجا در کنار قبر ابو ایوب انصاری به خاک سپرده شد.

از نسل امیر سراج الدین شخصیت والایی پایه جهان گذاشت و او علامه معاصر، فیلسوف و مفسر عالیقدر سید محمد حسین طباطبایی تبریزی فرزند سید محمد طباطبایی بود که در سال ۱۳۲۱ متولد و در سال ۱۴۰۲ هجری دیده از جهان فرو بست. سلسله اجداد چهارگانه این سید بزرگوار همه از علمای معروف سادات طباطبایی تبریز بوده‌اند. وی صاحب تفسیر المیزان، اصول فلسفه و روش رئالیسم قرآن در اسلام، و شیعه در اسلام و بدایة الحکمة و غیره است.

علامه طباطبایی رحمه الله از علاقمندان به تقریب و وحدت اسلامی بودند و در کتاب «اسلام و انسان» می‌فرمایند: «شیعیان صدر اول هرگز از صف اکثریت کنار نرفته و در پیشرفت امور اسلامی با عموم مسلمین هرگونه تشریک مساعی می‌نمودند و تأیید اندیشه تقریب بین مذاهب اسلامی از طرف مراجع شیعه برای همین منظور بوده و شیخ بزرگوار الازهر (ثلثوت) نیز این حقیقت را با کمال صراحت بیان نموده و اتفاق کامل دینی شیعه و سنی را به همه جهانیان اعلام نموده و شیعه باید سپاسگزار این مرد بزرگوار بوده و از عمل بی‌آلایش وی تقدیر نماید.^(۱)»

خاندان طباطبایی بروجردی

سر سلسله این خاندان علمی بروجرد سید محمد مهدی طباطبایی بروجردی

معروف به علامه بحر العلوم (۱۱۵۵ - ۱۲۱۲ ق) فقیه بزرگ و مرجع عالیقدر شیعه، فرزند سید مرتضی بروجردی فرزند سید محمد طباطبایی فقیه و فیلسوف بزرگ است.

بعضی دیگر از رجال این دو دمان عبارتند از:

۱. سید محمدرضا (۱۱۸۹ - ۱۲۵۳ هق) فرزند ارشد بحر العلوم دارای هفت پسر و صاحب کشف القناع فی اصحاب الاجماع؛ اصول الفقه، شرح الشرایع و شرح لمعه

۲. سید جواد طباطبایی، بروجردی برادر علامه بحر العلوم

۳. سید محمد تقی بحر العلوم (۱۲۱۹ - ۱۲۸۹ هق) از فقیهان بنام صاحب کتاب قواعد

الاصول

۴. سید حسین بحر العلوم فرزند سید محمدرضا (۱۲۲۱ - ۱۳۰۶ هق) رئیس و مرجع

حوزه نجف.

۵. سید علی بحر العلوم فرزند سید محمدرضا (۱۲۲۴ - ۱۲۹۸ هق) از عالمان،

فقیهان و ادیبان، صاحب اثر فقهی معروف البرهان القاطع

۶. سید هاشم بحر العلوم، فرزند سید علی

۷. میرزا محمود فرزند سید جواد بروجردی (م ۱۳۰۰ ق)

۸. سید محمد بحر العلوم فرزند سید محمد تقی (۱۲۶۱ - ۱۳۲۶ هق) مؤلف

بلغة الفقیه و الوجیزه و مواقف حاسمه و الفداء وی چهار فرزند داشت سید جعفر،

سید مهدی، سید عباس و میرعلی که همه از علما و فضلاء عراق بودند.

۹. سید محمد علی بحر العلوم فرزند سید علینقی از سران و رهبران انقلاب عراق

در سال ۱۳۴۰ ق بر ضد انگلیس.

۱۰. سید جعفر بحر العلوم فرزند سید محمد باقر فرزند سید علی بحر العلوم (۱۲۸۱ - ۱۳۷۷ هـ) شاگرد سید کاظم یزدی و آخوند خراسانی، صاحب: تحفة العالم و تحفة الطالب و شرح دعای کمیل و...
۱۱. سید مهدی بحر العلوم فرزند سید محمد تقی
۱۲. سید محمد صادق بحر العلوم (۱۳۱۵ - ۱۸۹۷ هـ)، فقیه، اصولی، ادیب و شاعر و قاضی شرع عماره و بصره.
۱۳. سید محمد تقی بحر العلوم فرزند سید حسن بن سید ابراهیم (۱۳۱۸ - ۱۳۹۲ هـ) از مراجع تقلید نجف
۱۴. آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجرودی فرزند سید علی طباطبایی (۱۲۹۲ - ۱۳۸۰ هـ)^(۱) بیشتر نیاکان وی از علمای مشهور بوده و بعضی از آنها زعیب و مرجع تقلید بوده‌اند. ایشان پس از ده سال تحصیل در حوزه اصفهان و دریافت اجازه اجتهاد به نجف مشرف و از محضر آخوند خراسانی، شیخ الشریعة اصفهانی و سید کاظم یزدی استفاده و در ۱۳۲۸ هـ به بروجرد بازگشت و پس از ۳۶ سال اقامت در بروجرد بنا به درخواست بزرگان حوزه علمیه قم، در این شهر سرپرستی حوزه را بعهده گرفتند، و با ورود ایشان به قم، حوزه علمیه قم تحولی عظیم یافت و منشاء آثار و برکات فراوان گردید.
- آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجرودی مرجع بزرگ تقلید شیعیان و صاحب بیست تألیف از جمله رساله منجزات مریض، طبقات رجال، رساله‌ای در منطق و جزوه‌هایی در فقه، تجرید اسانید کتب اربعه، الفهرست، رجال الکشی، رجال

النجاشی، سند الصحیفة السجادیة، جامع احادیث الشیعه، حاشیه بر مبسوط و خلاف و نهایه شیخ طوسی.^(۱)

آیت الله بروجردی طباطبایی از طلایه داران تقریب و وحدت اسلامی در زمان معاصر بودند که روابط بسیار خوبی توسط دار تقریب با شیوخ الازهر مصر داشتند. و به تعبیر شهید مطهری رحمته الله ایشان عاشق تقریب بودند بطوریکه حتی در آخرین لحظات زندگی وقتی از حمله قلبی به هوش آمدند نسبت به آن توصیه کردند. و اظهار داشتند که من در این زمینه آرزوها داشتم.^(۲)

نتیجه گیری

□ راست گفت خدای تعالی در مورد پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله که:

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرِ إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

ما دادیمت کوثر (نسل بسیار از فاطمه اطهر) پس برای پروردگارت نماز بگذار و به قربانی پرداز که دشمن دار تو بریده نسل است و ابتر.

□ و راست گفت پیامبر بزرگوار که فرمود:

يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ إِلَّا سَبَبِي وَ نَسَبِي^(۳)

روز قیامت هر سبب و نسبی قطع می شود جز سبب و نسب من

۱ - خاندان و نسب آیه الله بروجردی، سید جواد علوی، مجله حوزه شماره ۴۳ و ۴۴ چاپ

۱۳۷۰ ص ۳۴۳ - ۳۷۲

۲ - تکامل اجتماعی انسان، مرتضی مطهری، ص ۲۰۵

۳ - مجمع الزوائد همیشی، ج ۹، ص ۱۷۲.

فخر رازی در تفسیر خود می‌نویسد: «بنگر که چقدر از اهل بیت کشته شده، در عین حال عالم از آنان پر است و از بنی امیه در دنیا کسی نمانده که مورد توجه باشد، سپس بنگر که چه بسیار از بزرگان علما مانند امام باقر و امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام و نفس زکیه و مانند آنان از اهل بیت‌اند.»^(۱)

گفته می‌شود سادات و شرفا در مصر حدود ۸ میلیون، در عراق بیش از ۱ میلیون در مراکش ۵ میلیون، در یمن، هند و پاکستان و افغانستان و اندونزی، مالزی و برونئی نزدیک ۲۰ میلیون و در ایران ۳ میلیون می‌باشند که بسیاری از آنها از علماء و مراجع و امراء و وزراء و افراد برجسته‌اند.^(۲)

آثار اقتدار تو تا حشر متصل

خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل^(۳)

□ و راست گفت خدای عز و جل که به پیامبر گرامیش فرمود:

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ^(۴).

(جز این نیست که تو هشدار دهنده‌ای و برای هر قومی هدایتگری است).

□ و راست گفت پیامبر خدا که فرمود: منم هشدار دهنده و علی بعد از من هدایت کننده و نیز به علی علیه‌السلام فرمود: تویی فانوس مردمان و بهترین هدایتگران و امیر قریه‌ها و سرزمینها.^(۵)

۱ - التفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص ۱۲۴.

۲ - فاطمة الزهراء ص ۷۷ - ۷۸.

۳ - تفسیر حسینی، کاشفی یک جلدی، ص ۱۳۸۹.

۴ - رعد: ۷

۵ - شواهد التنزیل، حاکم ابوالقاسم حسکانی به نقل از مجمع البیان طبرسی ج ۶ ص ۱۴

شرفا و سادات واقعی که علم و فضیلت، حلم و بردباری، حسن خلق، آرامش و زهد و تقوی، شخصیت و وقار و بخشندگی را از اجداد خود به ارث برده‌اند، در سراسر جهان منتشر شده‌اند تا الگوها و اسوه‌هایی زنده بوده، هادی و راهنما و ترجمان عملی کتاب الله و سنت رسول خدا برای همه اقوام و ملت‌ها و برای همه زمانها و مکانها باشند.

□ در گذشته در هر شهر و کشوری سادات و شرفا رهبری بنام نقیب داشتند که امروزه در بعضی از کشورها، مانند مصر همچنان برقرار است و شناسنامه خاص دارند، و با هم در ارتباط‌اند، امروزه با توسعه و گسترش سادات در جهان و بیگانگی مردم از سویی و سوء استفاده بیگانگان از سوی دیگر ضرورت وجود نقبای محلی و نقیب بین‌المللی بیش از گذشته محسوس است. باشد که سادات و شرفای جهان یکدیگر را بشناسند و به موقعیت و مسئولیت خطیر خود بیشتر واقف گردند، و با یکدیگر هماهنگی برقرار سازند و توطئه‌های دشمنان اسلام را خنثی کنند.

اهل بیت در کتاب و سنت

فاطمه زهرا دارودی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

اساس دین مبین اسلام را کتاب و سنت تشکیل می‌دهد. منظور از کتاب، قرآن مجید کتاب خداوند، کتاب مقدس و آسمانی ما مسلمانان جهان است که توسط پیک وحی الهی جبرئیل امین، از جانب خدای حکیم بر قلب نورانی پیغمبر ﷺ نازل گردیده است.

سنت در نزد دانشمندان و علمای شیعه عبارت از گفتار و کردار و تصویب معصوم است که در علم درایه یعنی حدیث‌شناسی، این سه را قول و فعل و تقریر معصوم می‌نامند. معصوم نیز در نزد ما شیعه امامیه، پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرین و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشند.

علمای اصول گذشته از کتاب و سنت، دو چیز دیگر را نیز برای فهم تعالیم دینی و استنباط حکم شرعی و بیان آن برای مسلمانان بصورت حکم و فتوی لازم می‌دانند و آن دو درک اجماع و عقل است. منظور از (اجماع)، اتفاق فقهای شیعه در

مسئله‌ای است که همه آنها یا اکثر آنها درباره آن نظر مساعد داده باشند. اجماع و اتفاق نظر فقهای شیعه از این نظر حجت است که یا کاشف از قول امام معصوم باشد و یا این که از راه حدس و یقین حاصل می‌شود که فقها با استفاده از آیات قرآنی و اقوال و اخبار اهل بیت عصمت و طهارت که «أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً» درست فتوی داده‌اند و از خود چیزی نگفته‌اند و بر حسب عادت به خطا نمی‌روند بنابراین اتفاق فقهای شیعه نسبت به حکمی از احکام دینی حجت می‌باشد. (عقل) که ما از آن در استنباط احکام شرعی استفاده می‌کنیم همان مبنای عقل است. به این معنی که اگر در خصوص دانستن حکم موردی دلیلی از کتاب و سنت و اجماع نباشد، بر شخص مکلف واجب است به آنچه عقل حکم می‌کند کردن نهد و عمل کند.

این چهار چیز یعنی کتاب و سنت و عقل و اجماع را در اصول فقه ادله چهارگانه می‌نامند که بر اساس آن، قوانین اسلامی و احکام تکلیفی توسط علماء، فقها و مجتهدین استنباط و استخراج می‌گردد. و در اختیار ما مسلمانان قرار می‌گیرد.

اهل بیت (ع) عنوان شناخته شده در فرهنگ اسلامی

در قرآن واژه اهل البیت دوبار ذکر شده است یکی درباره اهل بیت رسول الله ﷺ که خداوند می‌فرماید: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً». دیگری درباره خانواده‌ی حضرت ابراهیم علیهما السلام «قالوا تعجبین من امر الله رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید»^(۱) همچنین واژه

(اهل بیت) و واژه‌های (اهل) و (بیت) هر یک در جاهای دیگری از قرآن بصورت مستقل و یا همراه با واژه دیگری آمده است. در سنت نیز این واژه (اهل البیت و یا اهل بیت) زیاد تکرار شده است که دو نمونه آن را ذکر می‌کنیم.

۱ - حدیث ثقلین

قال رسول الله ﷺ: اني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي اهل بيتي و انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض.

این حدیث متواتر، افزون بر آن که در بسیاری از جوامع روایی و غیر روایی شیعه به ثبت رسیده در بیش از بیست مصدر از تالیفات روایی و غیر روایی قدیمی اهل سنت با عبارتهای گوناگون آمده است.^(۱)

محققین شیعه پس از بررسی مصادر این حدیث دریافتند که دست کم ۳۵ نفر از شخصتهای شناخته شده‌ی صحابی حدیث ثقلین را از رسول الله ﷺ روایت کرده‌اند که نام چند تن از آنها را ذکر می‌کنیم.

- ۱ - حضرت علی عليه السلام
- ۲ - فاطمه زهرا عليها السلام
- ۳ - امام حسن عليه السلام
- ۴ - ام هانی خواهر حضرت علی عليه السلام

۱ - برخی از مصادر حدیث (ثقلین) در کتب برادران اهل سنت عبارت است از: مسلم - صحیح مسلم، ترمذی - الجامع الصحیح ابن سعد - الطبقات الکبری، بلاذری - انساب الاشراف، سیوطی، الدر المنثور، ابن حمیر - الصواعق المحرقة متقی هندی - کنز العمال

- ۵ - سلمان فارسی
- ۶ - ابن عباس
- ۷ - ابو سعید خدری
- ۸ - زید ابن ارقم
- ۹ - زید بن ثابت
- ۱۰ - ابو هریره
- ۱۱ - حذیفه ابن اسید غفاری
- ۱۲ - عبدالله ابن حمید
- ۱۳ - جبر ابن مطعم
- ۱۴ - سمره اسلمی
- ۱۵ - ابوذر غفاری
- ۱۶ - ابو رافع
- ۱۷ - ام سلمه
- ۱۸ - انس ابن مالک

پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ در این روایت اهل بیت علیهم السلام را در کنار قرآن قرار داده است.

همانگونه که قرآن برای مردم حجت است اهل بیت علیهم السلام نیز چنین است. مخصوصاً با توجه به این جمله روایت که: (شما اگر به این دو تمسک بجوید هرگز گمراه نخواهید شد).

این نکته نیز قابل توجه است که پیامبر ﷺ قرآن و اهل بیت را بعنوان دو چیز گرانبها در کنار یکدیگر قرار داده و این نشانه آن است که هر دو در یک راه و در

یک مسیر و برای یک هدف کار می‌کنند.

حدیث سفینه

قال رسول الله ﷺ: «انما مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح، من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق». ابوذر غفاری، صحابی بزرگ پیامبر بزرگوار اسلام، در حالیکه بر کعبه چسبیده بود، چنین گفت: ای مردم کسی که مرا می‌شناسد، من نیز او را می‌شناسم و کسی که مرا منکر است، من ابوذر هستم و از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، کسانی که بر این کشتی سوار شوند و موافق این کشتی عمل کنند، نجات یافته و کسانی که تخلف کنند و در مسیر آنها حرکت نکنند غرق خواهند شد.

در این روایت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ اهل بیت علیاً را تشبیه به کشتی نوح می‌کند. این طبیعی است که دنیا همانند یک دریای پرتلاطم است و دارای امواج خطرناک، اگر قرار است کسی در این دریا وارد شود، که چاره‌ای جز فرو رفتن در دریا نیست، نیاز به کشتی دارد و چه کشتی می‌تواند انسان را به ساحل پیروزی برساند جز کشتی اهل بیت علیاً.

این حدیث شریف نیز که در بین فرقه‌های گوناگون اسلامی از شهرت بسیار بالایی برخوردار است با عبارتهای گوناگون در بسیاری از کتب اسلامی اعم از شیعه و سنی ذکر گردیده است.

راویان این حدیث اصحابی چون علی بن ابی طالب علیاً، عبدالله بن عباس، ابوذر غفاری، ابوسعید خدری، انس بن مالک، عبدالله بن زبیر، سلمه بن اکوع، عامر بن وائله می‌باشند.

مفهوم و مصداق اهل بیت (ع)

واژه ترکیبی «اهل بیت» از دیدگاه صاحبان علم لغت بمعنای (ساکنان بیت) است. این منظور گوید: اهل البیت سکنانه و اهل الرجل اخص الناس به و اهل بیت النبی ﷺ از واجه و بناته و صهره و اعنی علیاً علیاً^(۱). ابن فارس به نقل از خلیل بن احمد می‌نویسد: «اهل الرجل زوجه ... و اهل البیت سکنانه»^(۲).

فیروزآبادی نیز می‌نویسد: اهل الامر ولاته و للبیت سکنانه و للمذهب من یدین به و للرجل زوجته فاهله و للنبی ﷺ از واجه و بناته و صهره علی ﷺ^(۳). مفسران افزون بر استفاده از دیدگاه لغت شناسان با استمداد از روایاتی که از رسول الله ﷺ در کتابهای روایی به ثبت رسیده است، بیشتر در زمینه تعیین مصداق اهل بیت گام برداشته‌اند دیدگاههای گوناگونی در تعیین مصداق اهل بیت از سوی صاحب نظران اهل سنت ارائه شده است اما آنچه که دارای اهمیت است در چهار نظریه خلاصه می‌شود:

- ۱ - مراد از اهل بیت علیاً زوجه‌های رسول الله ﷺ هستند.
- ۲ - مراد از اهل بیت علیاً بزرگانی چون علی بن ابی طالب، فاطمه زهرا علیهما السلام امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌باشند.
- ۳ - اهل بیت علیاً فراگیرنده همه خاندان پیامبر ﷺ اعم از مردان و همسران او می‌باشند.

۱ - لسان العرب

۲ - معجم مقاییس اللغة

۳ - قاموس المحيط

۴ - محی الدین عربی پا را از این فراتر نهاده و با تمسک بر روایت (سلمان منا اهل البیت) سلمان فارسی را جزء اهل بیت دانسته است.^(۱)
 پیروان مکتب تشیع با توجه به مدارک قطعی، دیدگاههای نزدیک به همی را ارائه کرده‌اند.

سیوطی در «الدر المنثور» مهمترین تفسیر روایی اهل سنت با ذکر شانزده روایت در ذیل آیه «تطهیر» که با عبارتها و سندهای گوناگون به ثبت رسانیده نظریه دوم را تقویت کرده است.

با مراجعه به روایات اسلامی اعم از شیعه و سنی در می‌یابیم رسول الله ﷺ با سه حرکت آشکار، افزون بر معرفی امام علی بن ابی طالب، فاطمه زهرا علیها السلام امام حسن و امام حسین علیهما السلام بعنوان اهل بیت، دیگران را مصداق اهل بیت علیهم السلام ندانسته‌اند. در واقع این سه حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله، روشن‌کننده تمام ابهامات در این زمینه است. حرکت اول: اسم بردن مصدقین اهل بیت علیهم السلام.

حرکت دوم: قرار دادن علی بن ابی طالب، فاطمه زهرا علیها السلام و دو فرزندش علیهما السلام در زیر کساء و عبا مخصوص بهنگام نزول آیه شریفه «تطهیر» و راه ندادن دیگران حتی ام سلمه در زیر این پوشش

حرکت سوم: تعیین کردن افراد اهل بیت با خواندن مکرر آیه تطهیر هنگام گذر از درب خانه حضرت امیر علیه السلام فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، و مخاطب قرار دادن آنان به آیه تطهیر.

لازم به ذکر است که برخی از رجال اهل سنت و نیز در فرهنگ شیعه - با استفاده

۱ - عبدالحلیم جندی - الامام جعفر الصادق: ۷۲ به نقل از الفتوحات المکیه

از روایات و گفتار کسانی که حتی از دیدگان برادران اهل سنت هیچگونه شکی در فضیلت و دانش و تقوای آنان نیست - نه نفر از فرزندان امام حسین (امام معصوم علیه السلام) در حکم اهل بیت تلقی کرده و بعد از خمسه طیبه علیها السلام بعنوان عترت رسول الله صلی الله علیه و آله کشتی نجات و یکی از ثقلین با آنان رفتار نموده‌اند.

ابو مسلم عبدالرحمان بن مسلم خراسانی - امام صادق علیه السلام را بعنوان (اهل بیت) دعوت به سرپرستی قیام خود می‌کند و خطاب به آن حضرت می‌نویسد:
(انی قد ظهرت الکممه و دعوت الناس عن بني امیه الی موالات اهل البیت فان رغبت فلامزید علیک)

امام صادق علیه السلام با منطبق دانستن عنوان اهل بیت بر خود در ردّ دعوت او جواب می‌فرماید:

(ما انت من رجالی و الزمان زمانی).^(۱)

عصمت اهل بیت (ع)

عصمت یک نیروی باز دارنده درونی است، که از منبع عظیم ایمان و تقوی و بینش دقیق سرچشمه می‌گیرد و شخص را در برابر هر نوع تباهی و فساد اخلاق بیمه می‌کند. این صفت نیرومند و نفسانی که از رؤیت باطن و ملکوت و حقیقت جهان هستی حاصل می‌شود، به گونه‌ای ثمر زاست که انسان را از دست یازیدن به هر نوع تمرد و عصیان باز می‌دارد.

منظور از عصمت این است که با وجود قدرت بر انجام فعل، هیچ داعیه‌ای از

دوایی بر ترک طاعت و ارتکاب معصیت عمداً یا سهواً در او موجود نباشد. عصمت از امور باطنی است که جز خداوند بر آن آگاه نیست، این وسعت نفوذ عصمت، انسانی را که همواره در برابر مظاهر فریبنده دنیا، و امیال و خواسته‌های نفسانی و دوستی مقام و جاه و مال و ثروت در معرض لغزیدن است، نمی‌گذارد او را در برابر چنین عوامل منحرف‌کننده‌ای متزلزل کند و مقامش را درهم شکند. توجه همیشگی آنها به ذات پاک ربوبیت و تلاش بی‌دریغ در راه او، و فداکاری و تحمل رنج بخاطر جلب رضای حق، همه‌ی اینها از عوامل نیرومندی است که آن شخصیت‌های والای معنوی را در برابر گناه بیمه می‌کند، و با همه توانایی و قدرتی که بر انجام سیئات دارند، هیچگاه بدان آلوده نخواهند گشت و حتی اندیشه پاک آنها به سمت میل به عصیان و گناه هم کشیده نمی‌شود.

آیات و روایات بیان‌کننده عصمت برای اهل بیت علیهم‌السلام بسیار است که ما به یک نمونه از آن (آیه تطهیر) اشاره می‌کنیم که ثابت می‌کند اهل بیت علیهم‌السلام معصوم از هر خطائی هستند و لغزش و گناه در آنان راه ندارد.

آیه تطهیر

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»^(۱) خداوند می‌خواهد هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت ببرد و شما را از هر آلودگی پاک و منزّه گرداند.

منظور از رجس در آیه، پلیدی ظاهری نیست، بلکه رجس و پلیدی در آیه تطهیر

به معنای پلیدی روح و باطن تفسیر می‌شود.

اما خواست و اراده خداوند در زدودن هر پلیدی از حریم خاندان نبوت و رسالت، همان اراده تکوینی است، بدین معنی که خداوند در نظام تکوینی چنین خواسته که ساحت این دودمان از هرگونه آلودگی پیراسته و به همه نوع پاکی آراسته باشد.

نزول آیه تطهیر در عصر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه جامیان اصحاب پیامبر پیچید و آن گروه خاص را که مشمول آیه قرار گرفته و واقعیت، قداست و اخلاصشان برای همه تردیدناپذیر بود اصحاب کساء نامیدند.

در اینجا بی‌مناسب نیست روایاتی را که از اهل سنت درباره آیه تطهیر وارد شده، ذکر کنیم تا هم شأن نزول آیه مشخص شود و هم عظمت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام روشن گردد. عن ام سلمه زوج النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انها قالت: لما نزلت هذه الاية في بيتها (انما يريد الله) امرني رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان اوحى الى علي و فاطمة و الحسن و الحسين فلما اتوه اعتق علياً يمينه و الحسن بشماله و الحسين على بطنه و فاطمه عند رجله ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بيتي و عترتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا قالها ثلاث مرات قلت: فانا يا رسول الله قال: انك علي خير انشاء الله...^(۱)

ام سلمه همسر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: وقتی آیه تطهیر نازل شد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام حاضر شوند. وقتی وارد شدند، علی عَلَيْهِ السَّلَام را طرف راست، امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام را طرف چپ، و امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را روی زانوها و فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام را کنار پاهای خود جای داد و

سپس فرمود: خدا یا اینها اهل بیت من هستند و رجس را از ایشان دور ساز و پاکیزه‌شان گردان. ام سلمه پرسید یا رسول الله من هم از ایشانم؟ فرمود: تو هم از خوبانی.

- عن انس بن مالک ان رسول الله ﷺ کان یمر بباب فاطمه علیها السلام ستة اشهر اذا خرج الى صلوة الفجر یقول: الصلوة یا اهل البیت «انما یرید الله لیذهب...»^(۱)
انس ابن مالک می‌گوید: رسول خدا ﷺ تا مدت شش ماه هنگام نماز صبح که بر منزل دخترش فاطمه می‌رسید، می‌فرمود: ای اهل بیت من برای نماز بیا خیزید و بعد آیه تطهیر را تلاوت می‌نمود.

با آنکه چند تن بیشتر ناظر قضیه کساء نبودند، اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله بخاطر اهمیت موضوع و گسترش خبر در میان مردم و روشن شدن مصداق اهل بیت علیهم السلام و اینکه اصحاب کاملاً در متن جریان قرار بگیرند تا در آینده به دیگران انتقال بدهند. تا مدت‌ها این برنامه را پیگیری می‌کرده است.

آن گونه که ابن عباس نقل می‌کند تا نه ماه در وقت نماز هر گاه پیامبر روبروی منزل علی می‌رسید می‌فرمود: سلام بر شما باد اهل بیت علیهم السلام بعد آیه تطهیر را می‌خواند.

پیام اساسی آیه «تطهیر» و حدیث «ثقلین» و «سفینه» علاوه بر مصونیت از خطا، مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام همراه با اثبات راهنما بودن آنان است، بطوریکه اگر فرد یا گروهی اراده سرپیچی و کناره‌گیری از اهل بیت علیهم السلام را داشته باشد نه تنها از سرچشمه زلال هدایت‌های علمی و ایمانی دور شده بلکه خود را به وادی گمراهی و

نابودی کشانیده است.

علم اهل بیت (ع)

با روشن شدن مفهوم و مصداق اهل بیت باید گفت علوم اهل بیت علیهم السلام یکی از منابع مهم راستین اجتهادی بعد از قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله برای تمام فرقه‌های اسلامی است.

مسلمانان تا آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود در اصول و فروع دین کمتر اختلاف نظر و بلکه اتحاد نظر داشتند و اگر در مسائل دینی و امور اجتماعی برای آنها شک و شبهه‌ای پیش می‌آمد به آن حضرت رجوع کرده و رفع اشتباه می‌کردند. بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از دست رفتن چشمه فیاض نبوی، صحابه، آنان که توفیق و درک محضرش را یافته بودند - کم و بیش جامعه خود را با معضلاتی روبرو دیدند. هر چه زمان سپری می‌شد، این مسائل افزونتر و مجهولات مسلمین نسبت به شریعت بیشتر آشکار می‌گشت.

همه بر این باور بودند که پس از قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسیله خوبی برای نجات امت است. زیرا که:

اهل بیت علیهم السلام دارای علوم ویژه‌ای هستند، و از نظر علمی دارای رتبه بالاتری از دیگران قرار دارند، آنها علوم را می‌دانند که دیگران هیچ آشنایی با آن ندارند و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را اعلم از دیگران می‌داند و عقل نیز می‌گوید کسی که اعلم است، متبع است و حرف او مورد قبول.

اثمه دارای علم لدنی هستند و آن علمی است که مفهوم تمام دین و علوم غیبی و همه دانستیهای جهان را در بر می‌گیرد.

این علم لدنی و مخفی بر حضرت علی علیه السلام مکشوف شد و از وی پیاپی به دیگر امامان منتقل گردید. بنابراین ائمه از همه وقایع گذشته آینده جهان اطلاع دارند. همچنین شیعیان معتقدند که بجای وحی که بر پیغمبران نازل می‌گردد امامان ملهم از غیب هستند و خداوند امور غیبیه را بر ائمه الهام می‌نماید و ایشان را از اسرار عالم آگاه می‌سازد با این فرق که پیغمبر جبرئیل را می‌بیند و کلام او را می‌شنود اما امام کلام جبرئیل را می‌شنود ولی او را نمی‌بیند.

بنابراین در باب علم اهل بیت علیهم السلام، به دو گونه علم برخورد می‌کنیم.

۱ - علوم عادی و طبیعی که از راه تعلیم و تعلم بدست می‌آید.

۲ - علوم غیب و علومی که ماورای تعلیم و تعلم و بلکه از راه غیر طبیعی حاصل می‌شود. و ما معتقدیم که اهل بیت علیهم السلام، این دو علم را به نحو اکمل دارا هستند. اما علوم عادی: روایات فراوانی ثابت می‌کند که اهل بیت علیهم السلام اعلم از دیگران هستند با توجه به روایت پیامبر بزرگوار اسلام که می‌فرماید: «لا تعلموهم فانهم اعلم منکم» لازم نیست شما چیزی به اهل بیت علیهم السلام یاد بدهید اینها اعلم هستند نسبت به شما. سخن دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه زهرا علیها السلام «زوجتک خیر امتی اعلمهم علما و افضلهم حلماً و اولهم سلماً» من تو را به کسی تزویج کردم که بهترین امت من است از جهت علم، اعلم است و از جهت حلم نیز افضل و اولین مسلمان است در زمان غربت اسلام.

روایت دیگری است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اعلم امتی من بعدی علی ابن ابی طالب علیه السلام عالمترین فرد از امت من علی علیه السلام است.

این سه روایت به روشنی گویای این مطلب است که علی علیه السلام در زمان خود اعلم و افضل مردم است و در میدان علم کسی نمی‌تواند با او مسابقه دهد.

علم غیب

شکی نیست که اهل بیت علیهم السلام دارای علوم ویژه‌ای از جمله به اذن پروردگار و تعلیم از پیامبر دارای علم غیب هستند.

عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان لله عز و جل علمین علما عنده لم یطلع علیه احداً من خلقه و علماً نبذه الی ملائکته و رسله فما نبذه الی ملائکته و رسله فقد انتهى الینا.^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: برای خداوند در علم است: یکی علمی که مخصوص خداوند است و کسی را بر آن آگاه نکرده و دیگری علمی که به ملائکه و رسل واگذار کرده و منتهی به ما (اهل بیت علیهم السلام) شده است.

امام باقر علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام دو انار بهشتی آورده هر دو را به آن حضرت داد. پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را از میان دو نیم کرد. سپس نیمی را به علی علیه السلام داد تا بخورد آنگاه فرمود: ای علی! انار اولی را که من خوردم نبوت بود که تو را در آن بهره‌ای نیست و دیگری علم و دانش بود که تو با من در آن شریک هستی.

حضرت علی علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هزار باب از علم را بر من یاد داد که هر بابی باز می‌کرد از آن یک میلیون باب را تا اینکه یاد گرفتم علم حال و آینده را تا روز قیامت. علاوه در روایات ابوابی وجود دارد که همه اثبات کننده علم غیب اهل بیت علیهم السلام است. موارد خاصی هم در روایات نقل شده که اهل بیت علیهم السلام کارهایی انجام می‌داده‌اند که حاکی از دارا بودن علمی فوق علوم عادی بوده است از مجموع

روایات استفاده می‌شود که اهل بیت علیهم‌السلام دارای علوم ویژه‌ای بوده‌اند که در اختیار افراد عادی نیست، اگر سخنی می‌گویند از طریق الهام با عالم غیب رابطه دارند. در طول تاریخ و بررسی منابع علمی و اجتهادی هر یک از مذاهب به این نتیجه می‌رسیم که صاحبان هر مذهب چاره‌ای جز روی آوردن بر دانش و علم بی‌پایان اهل بیت - که برگرفته از علوم نبوی بود - نداشتند.

در حال حاضر چهار مذهب از مذاهب تاسیس شده در قرون اولیه اسلام در بین برادران اهل سنت شناخته شده و رسمیت دارد که در اینجا تنها اشاره‌ای به بهره‌گیری سران مذاهب موجود (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) خواهیم کرد.

ابو حنیفه و بهره‌گیری از دانش اهل بیت (ع)

قدیمی‌ترین مذهب فقهی اهل سنت که امروزه هم بعنوان یکی از مذاهب رسمی فقهی در جهان اسلام شناخته شده است، مذهب حنفی است. مؤسس این مکتب (نعمان بن ثابت بن زوطی) معروف به «ابوحنیفه» ملقب به «امام اعظم» می‌باشد او ۵۲ سال از عمر خود را در دوران امویها و ۱۸ سال را در عصر عباسیان سپری کرد. مسقط الرأس او شهر کوفه بود. شهری که مرکز حکومت و نشر علوم علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود وی بیشتر عمرش را با اندیشه‌های حاکم در این شهر پرورش داد. محمد ابو زهره در این باره می‌نویسد: ابو حنیفه کان باقامته الاصلیه فی الکوفه الثی روی عن جعفر الصادق انه اعتبرها مدینه علی بن ابی طالب متصلاً بفرق الشیعه المختلفه فکان متصلاً بالزیدیه و الامامیه.^(۱)

ابو حنیفه علاوه بر استفاده و بهره‌گیری مستقیم از دانش اهل بیت علیهم‌السلام، از شاگردان و راویان آنان نیز دانش آموخته است. بنیانگذار مذهب حنفی با توفیق درک محضر سه نفر از خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بهره‌های شایانی را از این خاندان برد.

۱ - ابو حنیفه و امام باقر: محمد ابو زهره پیرامون مرجعیت امام باقر علیه‌السلام می‌نویسد:

«وكان يقصده ائمة الفقه الاسلامی كسفیان الثوري و سفیان بن عینیه و ابی حنیفه شیخ فقهاء العراق و كان یرشد من یحیی الیه»^(۱) به گفته سبط بن جوزی، ابو عبدالله شمس‌الدین محمد ذهبی، جمال‌الدین مزنی و ابن حجر عسقلانی، ابو حنیفه از جمله کسانی بود که توانست از محضر علمی امام باقر علیه‌السلام استفاده کند و با وجود عدم تناسب سنی و نیز فاصله مکانی بین او و امام باقر علیه‌السلام نام خود را در ردیف شاگردان آن حضرت قرار دهد.^(۲)

۲ - ابو حنیفه و امام صادق علیه‌السلام: با رحلت امام باقر علیه‌السلام و رهبری نهضت علمی توسط امام صادق علیه‌السلام دانشمندان اسلامی خود را ناگزیر از محضر علمی آن حضرت دیدند. در این راستا افرادی چون ابن ابی لیلی مالک بن انس، یحیی بن سعید، ابن عیینه، ابو حنیفه... که برخی از آنها از لحاظ سنی از امام صادق بزرگتر بودند، با جدیت تمام می‌کوشیدند تا روزی را در محضر امام صادق علیه‌السلام سپری کنند. ابو حنیفه تواضع خود را در مقابل مقام و عظمت علمی و فقهی امام صادق علیه‌السلام اینگونه بیان می‌دارد:

۱ - تاریخ المذاهب الاسلامیه: ۶۳۹

۲ - تذکره الخواص: ۳۰۲، سیر اعلام النبلاء ۶ / ۳۹۲ - تهذیب الکمال ۲۹ / ۲۱۹

ما رأیت افقه من جعفر بن محمد.^(۱)

من داناتر از جعفر بن محمد ندیده‌ام.

۳- ابوحنیفه و امام کاظم علیه السلام: امام کاظم علیه السلام سومین شخصیتی از اهل بیت عصمت علیهم السلام بودند که ابوحنیفه را در محضر علمی خود پذیرا شدند - سید بن طاووس روایت کرده است که یاران و نزدیکان امام علیه السلام در مجلس ایشان حاضر می‌شدند، در حالیکه لوحه‌های آبنوس در آستینهای خود داشتند. هر گاه حضرت کلمه‌ای یا حدیثی از پدران بزرگوارشان نقل می‌کردند آنان به ثبت آن مبادرت می‌کردند ابوحنیفه با آن که از لحاظ سنی و موقعیت سیاسی اجتماعی در وضعی نبود که بطور مستمر بتواند در مجالس امام کاظم علیه السلام شرکت کند ولی باز گاه گاهی به مناسبتی خدمت حضرت می‌رسیدند و خوشه‌ای بر می‌چیدند.

مالک بن انس و بهره‌گیری از دانش اهل بیت (ع)

دومین مذهب فقهی اهل سنت و جماعت که از دیر زمان بعنوان یکی از مذاهب رسمی و شناخته شده فقهی در جهان اسلام است، مذهب مالکی است. بنیانگذار این مذهب (ابو عبدالله مالک بن انس بن ابی عامر) معروف به «امام اهل المدینه» می‌باشد او بیشترین دوران عمر ۸۴ ساله خود را در شهر مدینه سپری کرد. مالک از مجالس درس بسیاری از دانشمندان علوم اسلامی استفاده کرده مالک بن انس مانند ابوحنیفه توانست از شخصیتی چون امام صادق علیه السلام بطور مستقیم کسب فیض کند.

در این رابطه کافی است بر مشایخ روایی او در کتاب (الموطأ) مراجعه شود. با مراجعه به این کتاب روشن می‌شود که برخی از سرچشمه‌های علمی و روایی مالک - مستقیم یا غیر مستقیم - به دریای موج و زلال دانش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام متصل است.

مالک بن انس با توجه به شناختی که از این خاندان و بخصوص از امام صادق علیه‌السلام داشت سعی می‌کرد حتی الامکان از فرصت‌ها استفاده کند.

امام شافعی و بهره‌گیری از دانش اهل بیت (ع)

محمد بن ادریس شافعی بنیانگذار مذهب شافعی سومین مذهب رسمی و شناخته شده اهل سنت می‌باشد اگرچه از متون روایی و تاریخی نمی‌توان استفاده کرد که وی بطور مستقیم از اهل بیت عصمت و طهارت بهره‌گیری علمی کرده باشد اما با بررسی مشایخ و اساتید او روشن می‌شود که محمد بن ادریس نیز چون دیگر عالمان نامور آن زمان از دانش اهل بیت علیهم‌السلام با واسطه استفاده کرده است.

شافعی با رسیدن به دوران بلوغ جسمی و قابلیت استفاده از حلقه‌های درس، در مسجد الحرام حاضر می‌شد و در کنار دیگران بر تعلیمات صاحبان علم گوش می‌داد. شافعی در درسهایی چون تفسیر، حدیث فقه و ... شرکت می‌کرد.

عبدالرحمن شرقاوی در این زمینه می‌نویسد.

جلس (الشافعی) الی اهل الحدیث و المفسرین من اتباع ابن عباس و الی العلماء و الفقهاء من اتباع الامام جعفر الصادق ... و كانوا جميعاً «ینهلون من علم الامام علی بن

ابی طالب^(۱)

بطور کلی مشایخ و استادان شافعی در رشته‌های حدیث و فقه بر چهار دسته با توجه به منطقه جغرافیایی تقسیم می‌شوند.

۱ - استادان شافعی در مکه: یحیی بن مسلم، سفیان بن عینی، مسلم بن خالد، سعید بن سالم، داود بن عبدالرحمن.....

۲ - استادان شافعی در مدینه: مالک بن انس، ابراهیم بن سعد، عبدالعزیز بن محمد، ابراهیم بن محمد.....

۳ - استادان شافعی در یمن

۴ - استادان شافعی در عراق: ابو محمد عبدالوهاب

احمد بن حنبل و بهره‌گیری از شاگردان مکتب اهل بیت (ع)

وی بنیانگذار مذهب حنبلی است. او در راه کسب دانش و استماع حدیث بسیار مسافرت می‌کرد. احمد برای تحصیل علم به شهرهای کوفه، بصره، مکه، مدینه، یمن، شام، ... سفر کرد و از استادان زیادی بهره‌گیری نمود. حاصل تلاش وی مجموعه بزرگی از اخبار و احادیث است بنام (مسند) که گفته می‌شود بیش از چهل هزار حدیث در آن به ثبت رسیده.^(۲)

تنظیم اخبار و احادیث در این مجموعه بر اساس سند و نام راویان می‌باشد احمد بن حنبل روایات هر راوی را در یک باب جمع‌آوری و تنظیم کرده است.

گرچه وی بطور مستقیم از خاندان رسول الله ﷺ بهره‌ی علمی نبرده اما بسیاری از مشایخ و استادان او در مکتب اهل بیت ﷺ پرورش علمی یافته از جمله استادان

۱ - ائمه الفقه التسعه : ۱۵۰

۲ - ابن ندیم - الفهرست : ۳۳۴

او:

- ۱ - ابو اسحاق ابراهیم بن سعد بن ابراهیم قرشی
- ۲ - ابو حمزه انس بن عیاض بن حمزه مدنی
- ۳ - تلید بن سلیمان
- ۴ - جریر بن عبدالحمید
- ۵ - حسین بن علی بن ولید
- ۶ - حفص بن غیاث.....

اهل بیت و حاکمان اهل سنت

در اینکه امامان بسیاری از حاکمان معاصر خود را به رسمیت نشناخته و با آنان مخالف بوده‌اند جای گفتگو نیست. آنچه مهم است شناخت و جهت‌گیری‌های ائمه در این مخالفتهاست. که چرا آنها خود را از همکای با حکومتها برکنار داشته. ستیز ائمه با حاکمان زمان بخاطر مبارزه با انحراف از حدود خدا، تحریف شریعت، استبداد و ستم، استثمار بندگان خدا و از میان بردن سیرت رسول خدا ﷺ مهمترین دلیل مبارزه آنان با حاکمان اموی و عباسی است. در روایتی از امام باقر علیه السلام چنین آمده است: (واعلم یا محمد ان ائمه الجور و اتباعهم لمعزولون عن دین الله قد ضلوا و اضلوا).^(۱)

بدان ای محمد که: رهبران ستم پیشه و پیروانشان از دین خدا به دور و بیگانه‌اند. مخالفت با حاکمان ستمگر تنها از جانب ائمه معصومین نبوده، بلکه بسیاری از

فقهای اهل سنت در دوران امویان و عباسیان با حاکمان درگیر بوده و تا سر حد مبارزه مسلحانه با آنان پیش رفته‌اند ابوحنیفه از همراهان و حامیان زید بن علی علیه السلام در مبارزه علیه هشام بن عبدالملک بود، آنچنان که محمد بن جعفر فرزند امام صادق علیه السلام از وی در رابطه با حمایتش از نهضت علویان تجلیل کرده و می‌فرماید:

(خدا ابوحنیفه را رحمت کند که با یاری کردن زید بن علی دوستیش نسبت به ما محقق گشت)^(۱)

و در نقلی دیگر:

«فضل بن زبیر گوید: ابوحنیفه از من پرسید، از فقهاء چه کسی در این مبارزه با زید همراه شد. من در پاسخ گفتم سلمه بن کهیل و یزید بن ابی زیاد و هارون بن سعد و هاشم بن برید و ابو هاشم رمانی و حجاج بن دینار و دیگران. ابوحنیفه مرا به نزد زید فرستاد و به من گفت: به زید بگو من نیز مقداری اسب و اسلحه جنگی برای کمک به تو و یارانت آماده کردم. آنها را بوسیله من به نزد زید فرستاد و زید، آنها را قبول کرد.^(۲)»

از سوی دیگر ائمه همکاری با حاکمان عادل و مروجان شریعت را، نه تنها منع نفرموده بلکه تقویت آنها را تقویت دین و طاعت آنان را طاعت خداوند شمرده‌اند. ائمه با آن دسته از فرمانرواهایی که تا حدودی مصالح مسلمانان را رعایت می‌کردند، گرچه از همه جوانب آنان را لایق حکومت نمی‌دانستند، و خلافت آنها را مشروع نمی‌پنداشتند، بخاطر رعایت مصالح اسلام، نه تنها مخالفتی با آنان

۱ - «مقاتل الطالبین» ابوالفرج اصفهانی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی ۱۴۶ - ۱۴۷

۲ - همان مدرک

نمی‌کردند بلکه در قوانین مربوط به حکومت و نظام جامعه از آنان پیروی می‌کردند.
بعنوان مثال:

بعد از رحلت پیامبر و محروم شدن حضرت امیر علیه السلام از خلافت در آغاز، آن حضرت از بیعت با خلیفه خودداری کرد ولی بیم در خطر قرار گرفتن کیان اسلام، سبب شد که حضرت علی علیه السلام با خلیفه بیعت کند. و از شکاف در اردوگاه اسلام جلوگیری کند.

حضرت در نهج البلاغه در نامه ۶۲ چنین بیان می‌کند:

فامسکت یدی حتی رأیت راجعة الاسلام قد رجعت عن الاسلام يدعون الي
محق دین محمد صلی الله علیه و آله فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فیہ ثلما او هدما
تكون المصيبة به علی اعظم من فوت ولا یتکم التی انما هی متاع ایام قلائل یزول منها
ماکان کما یزول السراب او کما یتفشع السحاب فنهضت فی تلك الاحداث حتی
زاح الباطل و زهق و اطمان الدین و تنهت^(۱)

پس دست خود باز کشیدم، تا آنکه دیدم گروهی در دین خود نماندند، و از اسلام روی برگرداندند و مردم را به نابود ساختن دین محمد صلی الله علیه و آله خواندند پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم رخنه‌ای در آن بینم یا ویرانی، که مصیبت آن بر من سخت‌تر از محروم ماندن از خلافت هست و از دست شدن حکومت شما، که روزی چند است که چون سرایی نهان شود و یا چون ابر که فراهم نشده پراکنده گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا برخاستم تا جمع باطل بپراکنید و محو و نابود گردید و دین استوار شد و بر جای بیارمید.

۱ - نهج البلاغه - ترجمه سید جعفر شهیدی ۲۴۷ - نامه ۶۳

ائمه اطهار بهنگام دشواریهای سیاسی و معضلات نظامی و فکری جامعه اسلامی به یاری خلفا می‌شناختند. و با راهنمایی‌های سودمند در حل مشکلات کمک می‌کردند.

در جنگ با ایران، عمر از علی علیه السلام در مورد رفتن خود به صحنه‌های نبرد مشورت کرد. حضرت، عمر را از حضور در جنگ برحذر داشت و در این باره چنین فرمود: پیروزی و یا شکست اسلام انبوهی و اندکی سپاهیان نبوده و پیروزی در دست خداوند است. اگرچه امروز عرب اندک است اما به برکت اسلام عزت یافته و بسیار است. تو مانند استوانه آسیا در مرکز اسلام باقی باش و در تجهیز لشکر بکوش ولی خود به کارزار مرو. تو اگر از مرکز بیرون شوی دشمنان فرصت یافته و از اطراف و اکناف پیمان شکنی کنند و ایرانیان چون تو را ببینند خواهند گفت این پیشوای عرب است که در قتل او آسودگی خواهید یافت و از همه سو آهنگ تو کنند. بلکه مسلمانان را بر جنگ تشویق کن که یاری خداوند در کنار است.

سایر ائمه علیهم السلام نیز در مسائل مرتبط به کیان اسلام و شوکت مسلمانان، حاکمان را یاری کرده و در مسائل حکومتی از آنان پیروی می‌نمودند.

بنابراین برخورد ائمه علیهم السلام با حاکمان غیر شیعی دو بعد داشته است.

یکی انتقاد و مبارزه علیه ظلم و تبعیض و بی‌لیاقتی حاکمان و مبارزه در راه عدالت و تشکیل نظام اسلامی و اجراء حدود الهی و دیگری همکاری با حاکمان برای حفظ اسلام و کیان شریعت و پیروی از شئوناتی که مربوط به جامعه اسلامی بوده و تخلف از آن هرج و مرج در نظام اجتماعی را موجب می‌شده است.

در هر دو صورت سنی و یا شیعه بودن حاکم دخالتی در موضعگیری ائمه نداشت و حفظ اسلام و گسترش حدود الهی ملاکت عملکرد آنان بوده است.

برخورد ائمه با علمای اهل سنت

از نکات جالب در زندگی ائمه اطهار شیوهی برخورد آنان با علمای ادیان و مذاهب است. ائمه در برخورد با دانشمندان و رهبران فکری روشهایی در پیش داشتند. در اختلافات فکری و عقیدتی از شیوه بحث آزاد و انتقاد سازنده استفاده می‌کردند. آنها با کمال آزادی و بدون ترس به حضور ائمه می‌رسیدند و با صراحت انتقادهای خود را نسبت به اسلام و تشیع بیان می‌کردند در برخورد با علمای اهل سنت همانند برادران دینی و همکیش حقوق و مزایای معاشرتی یک مسلمان را در حق آنان رعایت می‌کردند به آنان احترام می‌گذاشتند به هنگام بحث و گفتگو دلسوزانه در رفع ابهامات فکری و یا تهاجمات اعتقادی به آنان یاری می‌رساندند. بزرگان اهل سنت و رهبران مذاهب از برخورد بزرگوارانه از امام صادق ستایش کرده‌اند.

مالک بن انس در این باره چنین گفته است:

«كنت ادخل الى الصادق، جعفر بن محمد عليه السلام: فيقدم لي مخدة و يعرف لي قدراً و يقول يا مالک اني احبك. فكنت اسر بذلك و احمد الله تعالى عليه... و كان كثير الحديث طيب المجالسه، كثير الفوائد...»^(۱)

من هرگاه بر امام صادق عليه السلام وارد می‌شدم بر من احترام می‌گذاشت برایم بالشتی می‌آورد که بر آن تکیه کنم و قدم را می‌شناخت و می‌فرمود ای مالک من تو را دوست دارم و من بر این سخن خوشحال می‌شدم خدا را بر این دوستی سپاس می‌گفتم... آن حضرت بسیار حدیث می‌فرمودند و خوش مجلس و پر فایده بود...

برخورد ائمه علیهم السلام با رهبران چون ابو حنیفه، عمر بن عبید، واصل بن عطا، حفص بن سالم سفیان ثوری، ابن شبرمه... همراه با احترام بوده در مناظره‌های علمی با آنان، بویی از تکفیر و توهین دیده نمی‌شد.

بیشترین مناظره‌های ائمه با علمای اهل سنت پیرامون دو مسئله بود.

نخست: دفاع از کیان اسلام و شریعت پیامبر در برابر بدعتها و افکار انحرافی بعد از پیامبر.

دوم: دفاع از کیان تشیع در برابر اتهامات نامشروع بدخواهان. دستهای مرموز که بیشتر از جانب حاکمان ستمگر تقویت می‌شد در صدد بود که با اتهامات ناروا به امامان آنان را در نزد مردم بی منزلت سازند و در نتیجه زمینه ترور شخصیت و سپس از میان بردن آنان را فراهم آورند.

ائمه علیهم السلام با دفاع عالمانه از اصول و معتقدات اهل بیت و تبیین پیشینه و گرایشهای فکری شیعه در اصول و فروع، ذهنیت مردم و علمای اهل سنت را نسبت به مسلک خود تصحیح می‌کردند و بر دامنه مسئولیت علما بعنوان مبلغان دین و رهبران فکری مردم می‌افزودند چه بسیار از علمای اهل سنت که در پی آگاهی از اصول امامان، از مخالفت با آنان باز نشسته و از حامیان جدی اهل بیت گردیدند.^{۱۱}

برخورد ائمه با توده اهل سنت

ائمه علیهم السلام در معاشرت با اهل سنت بعنوان شهروندان جامعه اسلامی و همکیشان شریعت پیامبر در مجالس آنان شرکت می‌کردند در تشییع جنازه آنان حضور یافته و

شیعیان خود را توصیه می‌کردند که با برادران اهل سنت خوش برخورد باشند. در مساجد آنان نماز بگذارند و در عبادات و مراسم اجتماعی، آنان را همراهی کنند. ائمه یاران خود را از تکروی باز می‌داشتند و توصیه می‌کردند که مراسم عمومی که موجب شکوه و عظمت اسلام می‌باشد شرکت کنند. به پیروان خود توصیه می‌کردند علاوه بر شرکت در مراسم عمومی اهل سنت، از بروز آن دسته از باورها که افکار عمومی اهل سنت را تحریک کرده و موجب بدگمانی و آشوب در جامعه اسلامی می‌گردد، جلوگیری کرده و آن را در شرایط نامناسب کنار بگذارند تا بدین گونه از تشنج و اختلاف در جامعه جلوگیری شود.

از جمله در روایتی از امام صادق به عبد الاعلی آمده است:

یا عبد الاعلی فاقراء السلام و رحمة الله، یعنی الشیعه و قل ما قال لکم: رحم الله عبداً استجر مودة الناس الی نفسه و الینا بان یظهر لهم ما یعرفون و یکف عنهم ما ینکرون.

بر شیعیان ما سلام و رحمت خدا را ابلاغ کن و بگو که جعفر بن محمد به شما می‌گوید: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که دوستی مردم را به خود و به ما جلب کند آنچه مردم آن را می‌شناسند و باور دارند بر آنان آشکار کنید و از نشر آنچه آن را منکر و مخالفند خودداری ورزید.

لازم به ذکر است ائمه در کمکهای مادی و دستگیری نیازمندان نیز هیچگونه تفاوتی میان شیعیان و اهل سنت قائل نمی‌شدند.

سیره برخورد ائمه با اهل سنت بیانگر این نکته بود که آنان در دیدگاه اهل بیت بعنوان برادران دینی نگریده شده و آنها را در تمام حقوق و مزایای اسلامی شریک می‌دانستند. ائمه در مباشرت‌ها و برخوردهای گوناگون زندگی با اهل سنت مراوده

و ارتباط داشتند. نشانی از جدایی و تمایز و مرزبندی بین ائمه و اهل سنت در زندگی آنها بچشم نمی خورد همدیگر را در خانه ها زیارت می کردند و بر سر سفره همدیگر غذا می خوردند و در کسب و کار با هم شرکت داشتند در مجالس عبادی و دینی در کنار یکدیگر بودند.

برخورد ائمه با علما و فقهای اهل سنت مانند روبرو شدن، دو دانشمند فرزانه برای حل مسائل و مشکلات بود و حقیقتی و رسیدن به سرچشمه های حقیقت بیان، مناظرات آنان را تشکیل می داد.

نتیجه

آنکه اهل بیت علیهم السلام نه تنها در فقه و حدیث شیعه بلکه در حدیث اهل سنت در همه ابعاد فقهی و کلامی و تاریخی و تفسیری نقش موثری داشته و بسیاری از بزرگان از دانش و علم اهل بیت علیهم السلام استفاده کرده اند.

شناخت حدیث یا به تعبیر دیگر آشنایی با سنت و رفتار و گفتار اهل بیت علیهم السلام، از شناخت قرآن کلام خدا جدا نیست در حقیقت لازم و ملزوم یکدیگرند این دو همان دو چیز گرانبه هستند که در حدیث متواتر بین فریقین، نبی اکرم سفارش آنها را به امت نمود و فرمود:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی حتی یرد علی الحوض.

من دو چیز سنگین و گرانبه در میان شما به ودیعت می گذارم که بعد از من مادام که به آنها چنگ زده اید هرگز گمراه نمی شوید و تا این دو در روز بازپسین در حوض کوثر بر من وارد گردند.

این یک حقیقت است که نیازی به توضیح بیشتر ندارد، زیرا فهم قانون اساسی و تفسیر و بیان قوانین مربوطه، کار هر کسی نیست. بلکه کار افراد حقوقدان و اشخاص خاصی است که اهلیت داشته باشند، بخصوص فهم سخن خداوند جهان، که از فراز زمان و مکان و فراخنای فضا و آنچه در فضاست آمده است و قدرت دید هر اندیشمندی به آن نمی‌رسد.

این است اعتقاد جامعه شیعه که عقیده دارند:

اسرار خدا لایق هر بی سر و پا نیست هر بی و سر و پا لایق اسرار خدا نیست

اهلیت در کتاب و سنت

سید محمد میر تقی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

۱ - گرچه هر موجودی به نوبه خود مظهر اسمی از اسماء حسناى خداوند سبحان می باشد و از آن جهت همانند ندارد. زیرا تکراری در نظام هستی نیست، لکن مظاهر جزئی چون کثرت آنها آشکار و وحدت آنان نهان است، جهات مشترکی را می توان در آنها یافت که آنان را همگنان سازد، و هر چه هستی چیزی محدودتر باشد همتهای فراوانی خواهد داشت و هر چه هستی چیزی وسیعتر باشد همانندهای کمتری خواهد داشت تا به هستی محض برسد که نه همانند خواهد داشت: "لیس کمثله شیئی"^(۱) و نه همتایی برای آن وجود صرف فرض می شود: "و لم یکن له کفواً آخذ"^(۲)

در قلمرو امکان، مظهر آن نام برتر «اسم اعظم» وجود مبارک پیامبر ﷺ است

۱ - شوری ۱۱.

۲ - توحید ۴.

که احدی در محدوده امکان همانند او نیست، زیرا مظهر نام خدائی بی همتا را، همتا نخواهد بود. "ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحنی ما کذب الفؤاد ما رأی"^(۱) و اگر ممکن در برابر وجود مبارک ختمی مرتبت فرار گیرد، مادون او خواهد بود نه همسان او، زیرا تحت لوای حمد او واقع شده و به شفاعت کبیرا او نیازمند است. و اگر موطنی فرض شود که دیگر انوار طاهره با حضرتش متحد باشند، باز سخن از همتایی نخواهد بود زیرا در آن موطن کثرتی نیست تا کلام از برابری یا برتری به میان آید، بنابراین برای وجود مبارک پیامبر اکرم ﷺ همتایی در پهنه امکان نمی‌باشد و هرگونه همسانی در بخش موجودهای مجرد یافت شود راجع به اوصاف خارج از ذات آنهاست و هرگونه تمایز و بی همتایی در آنها یافت شود راجع به درون ذات آنهاست. "ما منّا الا له مقام معلوم"^(۲) و مراد از مقام معلوم که همانند ندارد هویت وجودی آنهاست نه ماهیت مفهومی آنان، که شرکت در آنها نه نقصی برای موجود کامل و نه فضیلتی برای موجود ناقص محسوب خواهد شد.

۲ - اساس کمال هر چیزی هستی همان شیئی است که حقیقت او را تشکیل می‌دهد نه چیزهای بیرون از آن - همانند امور ماهوی یا مفهومی، که خود سهمی از حقیقت اصیل ندارد، و حصول آنها در اذهان است و نیل نیروهای ادراکی نسبت به آنها سهل می‌باشد و هر چه هستی چیزی ضعیف‌تر باشد ادراک شهودی آن - آسانتر است و هر چه هستی چیزی قویتر باشد نیل حضوری در آن دشوارتر خواهد بود تا برسد به هستی محض که نه ادراک حصولی حکیم اهل بحث را به آن مقام منبع

۱ - نجم ۱۱ - ۸.

۲ - صفات ۱۶۴.

راهی است: "لا یدرکه بعد الهمم"، و نه ادراک حضوری عارف غَوَاص را به عمق آن بحر بی کران، مجالی می‌باشد: "لا یناله غوص الفطن"^(۱) لذا در عرفان نظری ادراک ذات اقدس آن وجود صرف نه تنها میسر حس نیست که مقدور عقل هم نخواهد بود. "و العقل کالحس قاصر عن الوصول الی سرادق جلاله"^(۲) لذا وحی آسمانی، اصل آگاهی به آن ذات اقدس را فطری دانسته و درباره آن سخن نمی‌گوید. "و اما الذات فستطلع ان القرآن یراه غنیاً عن البیان"^(۳) و در منطقه امکان، شناخت حصولی یا حضوری موجودی دشوارتر از شناخت وجود مبارک ختمی مرتبت ﷺ و انوار طاهره اهلیت طهارت ﷺ نمی‌باشد: "الامام واحده دهره، لا یدانیه احدٌ ولا یعادله عالمٌ ولا یوجدُ منه بدلٌ ولا له مثلٌ ولا نظیرٌ".... "و هو بحیثُ النجم من ید المتناولین، و وصف الواصفین فائین الاختیار من هذا؟ و این العقول عن هذا"^(۴)

۳ - گر چه کمال هر چیز به هستی همان چیز است، نه امور مفهومی یا ماهوی آن، ولی معیار کمال هر چیزی همانا هستی اولی است نه هستی مادی ثانوی آن، زیرا حقیقت هر چیزی را صورت نوعیه آن ترسیم می‌کند که حاکی نحوه هستی اوست و کمال ذاتی او، که ترجمان نحوه ارتباط او به خارج از حقیقت او می‌باشد، و کمال ذاتی انسان، که همان هستی آگاه و فعال است، به نحوه اندیشه‌های صحیح است که از مبادی عالیه دریافت می‌کند و به نحوه نیت و اراده تدبیر بدن و جهان طبیعت

۱ - نهج البلاغه فیض خ ۱ ص ۲۲.

۲ - تمهید القواعد ص ۱۸۸.

۳ - المیزان ج ۱، ص ۱۱.

۴ - کافی کتاب الحجۃ ص ۲۰۱.

است، که همان عقل نظری و عقل عملی او را تشکیل می‌دهند، و حقیقت انسان را از لحاظ علم، همان اندیشه ناب خواهد بود، و از لحاظ عمل همان نیت خالص و کم یاب می‌باشد، که در جهان آخرت به صورت آن علم کامل و این اراده خالص محشور خواهد شد و دیگر روابط و پیوندهای عرضی را به حریم حقیقت انسان راهی نیست "قیمة کُلِّ امریء ما یحسُنُه" ^{۱۱} و همانظوری که در واقعیت آغازین انسان تأثیری ندارند در ظهور حقیقت او، در انجام و پایان او، هم سهمی نخواهند داشت: فلا أنساب بینهم ^{۱۲} و چون حقیقت انسان را روح مجرد او تأمین می‌نماید و بدن در تمام مراحل تابع است، و موجود مجرد نیز منزّه از پدیده‌های ذکورت و انوشت است، لذا هیچ کمالی از کمالات وجودی برای انسان نه مشروط به مذکر بودن او است و نه ممنوع به مؤنث بودن او خواهد بود، و از این جهت کمال حقیقی، که همان مقام شامخ ولایت است، نصیب هر انسان مطهر واجد شرایط خواهد شد.

اگر حضرت فاطمه علیها السلام سیده زنان جهانیان است و غیر از حضرت علی علیه السلام احدی همتای او نمی‌باشد، لو لا ان الله تبارک و تعالی خلق امیر المؤمنین علیه السلام لفاطمة علیها السلام ما کان لها کفو علی ظهر الارض من ادم و من دونه ^{۱۳} تنها به لحاظ کمال وجودی آن بانوست نه به لحاظ پیوندهای اعتباری او، زیرا ربط قرار دادی مایه کمال اعتباری است نه حقیقی، و تنها کمال ذاتی و هستی است که پایه هرگونه کمالهای حقیقی خواهد بود، لذا نباید کمال آن صدیقه کبری را در اضافات عرضی

۱ - نهج البلاغه صبحی صالح ص ۴۸۲.

۲ - مومنون ۱۰۱.

۳ - اصول کافی ج ۱، کتاب الحجّة ص ۴۶۱.

او بررسی کرد، زیرا دیگران نیز در آن پیوندهای عرضی با او برابر، یا از او برترند، زیرا فرزندی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منحصر در او نیست و همسری امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ویژه او نبود که دیگران نیز فرزندی نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و همسر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بوده‌اند و در این اضافات با او برابرند. و همچنین مادری امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام مخصوص آن حضرت نیست که فاطمه بنت اسد در مادری امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام از او برتر است، زیرا اگر آن حضرت مادر بازده امام معصوم است این بانو نیز مادر دوازده امام معصوم می‌باشد و هرگز به مقام منبع حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام نمی‌رسد، خلاصه آنکه شناخت حدی یک انسان متعالی همانا معرفت هستی اوست، و آگاهی از اوصاف عرضی او که به منزله شناخت رسمی و یا احیاناً شناخت اسمی می‌باشد، چندان عمیق و معتبر نخواهد بود.

آیه تطهیر

انما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً^(۱)

اراده‌ای که در این آیه کریمه به خدای سبحان نسبت داده شده، اراده تکوینی است که هرگز از مراد تخلف نخواهد داشت: انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون^(۲) و امتیاز اراده از مراد همان تغایر ایجاد و وجود است، که با تمایز در نسبت و اعتبار از یکدیگر ممتاز می‌باشند، و سرّ ضرورت تحقق مراد در اراده تکوینی، آن است که در نشأة ملکوتی اشیاء، تراحم و برخورد وجود ندارد، لذا به مجرد اراده «کن» مراد «فیکون» متحقق می‌شود، و ذکر حرف فاء در فیکون برای بیان ترتب

۱ - احزاب ۳۳.

۲ - یاسین ۸۲.

وجودی است و انفکاک زمانی و مانند آن، و جهت تکوینی بودن اراده در آیه فوق، این است که اراده خداوند به فعل خودش تعلق گرفته نه به فعل غیر و نه به سبب شیئی دیگر. زیرا اراده خداوند به طهارت انسانها از راه امتثال تکالیف اراده تشریحی است که تخلف آن از مراد محذوری ندارد، زیرا معنای اراده تشریحی آن است که خداوند سبحان اراده جعل قانون می‌کند که در حقیقت «ارادة التشریح» است و به نوبه خود یک اراده تکوینی است لذا قانون که مراد است حتماً جعل خواهد شد و تخلف در تشریح و جعل او راه ندارد، یعنی به مجرد اراده قانونگذاری، قانون به عنوان یک امر دینی جعل می‌شود، و معنای جعل قانون آن است که بین اراده قانونگذاری و بین تحقق آن شیء در خارج، اراده انسان مختار فاصله است که یا با حسن اختیار خود انجام می‌دهد و یا با سوء اختیار خود آنرا ترک می‌کند. بر خلاف اراده تکوینی که مستقیماً به مراد خارجی تعلق می‌گیرد که عین فعل خداست و تخلف پذیر نخواهد بود.

پس اگر خداوند سبحان اراده تطهیر و تزکیه آنها را از راه تکلیف به خودش نسبت می‌دهد همانا اراده تشریحی است نه تکوینی لذا نه با تخلف مراد منافاتی دارد و نه با جعل رجس و پلیدی بر متمردان بی ایمان منافاتی دارد، لذا در عین آنکه با اراده تشریحی نسبت به همه مکلفین فرمود: *یرید لیطهرکم*^(۱) با اراده تکوینی نسبت به متمردان دستورات الهی و شتاب زدگان به سوی کفر و فرمود: *اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم*^(۲) و در حالی که با اراده تشریحی فرمود: *و یذهب*

۱ - مائده ۶.

۲ - مائده ۴۱.

عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ^(۱) با اراده تکوینی نسبت به نابخردان چنین فرمود: و يجعل
الرجس على الذين لا يعقلون^(۲) کذاک يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون
...^(۳)

خدای سبحان با اراده تکوینی تخلف‌ناپذیر خود موهبت از هرگونه رجس را
(خواه در اندیشه‌های عقل نظری و خواه در نیت و اراده‌های عقل عملی به اهلیت
عصمت اعطاء فرمود و به مقتضای حصر این تطهیر تکوینی را تنها به آن ذوات
ظاهره، اختصاص داد، و فقط برای آنان اراده نمود، و به مقتضای استمرار مستفاد از
تعبیر به فعل مضارع «یرید» منظور دفع هرگونه رجس است نه رفع آن، که اگر
لحظه‌ای پلیدی گناه به حرم امن آن ذوات پاک راه یابد، با دوام و استمرار فیض
«اذهاب رجس» و تطهیر از هر «ناپاکی» سازگار نخواهد بود، و چون از هجوم هرگونه
گناه جلوگیری به عمل می‌آید و هیچ ناپاکی را به مقام قداست آن پاکان الهی راه
نیست.

معلوم می‌شود که خطور انجام کار ناصواب را در دل‌های متیم آنان گذری
نمی‌باشد، زیرا تعبیر آیه کریمه این نیست که اهلیت را از رجس دور می‌دارم که با
میل درونی آنان سازگار باشد، بلکه تعبیر آن است که رجس را از آنان دور می‌دارم
و از آنان برطرف می‌سازم، همانند تعبیری که درباره بنده مخلص، حضرت یوسف
صدیق، شده است کذاک لنصرف عنه السوء و الفحشاء انه من عباد

۱ - انفال ۱۱.

۲ - یونس ۱.

۳ - انعام ۱۲۵.

نالْمُخْلِصِينَ^(۱) یعنی بدی و زشتی را از حضرت یوسف علیه السلام منصرف می‌کنیم نه آن که حضرت را از زشتی باز می‌داریم.

بنابراین گناه اصلاً به کوی صداقت و اخلاص بندگان صدیق و مخلص راه ندارد و مستفاد از تعبیر «لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسُ» همان انصراف رجس از اهل بیت علیهم السلام است نه انصراف آنان از رجس، در نتیجه خیال پلیدی، که به نوبه خود رجس نفسانی است، در صحنه عقل طاهر آنها راه ندارد. و چون تنها به اذهاب رجس اکتفا نشد و تطهیر مؤکد را در تعقیب آن ذکر کرد، معلوم می‌شود نه تنها هیچ پلیدی را به جرم عصمت و طهارت راهی نیست بلکه هیچ اثری از آثار آن نیز به کوی اخلاص راه ندارد، زیرا پلیدی آن چنان از حریم هستی پاکان الهی دور است که غبار آن یا رایحه آن یا رنگ یا سایه و شبح و طیفیاز آن هم به بلندای مقام مقدس آنان راه نخواهد داشت.

امام رازی در سرّ جمع بین اذهاب رجس و تطهیر آن ذرات، سخن زیبایی دارد بدین عبارت: و فيه لطيفة و هي ان الرجس قد يزرل عيناً و لا يطهر المحل فقوله تعالى «لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسُ» ان يزيل عنكم الذنوب «ويطهركم» اي يلبسكم خلع الكرامة.^(۲)

یعنی نه تنها صفات سلبیه را با اذهاب رجس تأمین فرمود، بلکه خلعت کرامت را که محور تمام صفات ثبوتیه است، با تطهیر، که يك امر وجودی است، تضمین نمود، لذا همواره آثار طهارت از آن ذرات به دیگران می‌رسد و هیچ اثری از آثار پلیدی را به مأمن عصمت آنان راه نیست، همانند مؤمنان خاص که از میعاد ویژه رحمت

۱ - یوسف ۲۴.

۲ - تفسیر کبیر ذیل آیه تطهیر.

برخوردارند و نه تنها جهنم به سراغ آنها نمی‌رود، و آنان از آتش دورند، بلکه صدای جهنم نیز که اثری از آثار اوست به گوش آنها نمی‌رسد و روزی که همه موجودات آسمانی و زمینی مرا سنا کنند آنان از حراس نیز مصونند: الذین سبقت لهم منا الحسنى اولئك عنها مبعدون، لا یسمعون حسیسها و هم فیها اشتھت انفسهم خالدون، لا یخزنهم الفزع الاکبر..... نبا زروا باعمالکم تکنونوا مع جیران الله فی داره، افق بهم رسله و ازارهم ملائکته و اکرم اسماعهم ان تسمع حسیس نار ابداً.^(۱)

و چون ادراک معارف قرآن بدون طهارت ضمیر میسور نیست، آنه القرآن کریم، فی کتاب مکنون، لا یمسه الا المطهرون^(۲) و تطهیر شدگان الهی با کتاب مکنونی که محیط به قرآن نزول یافته است، در تماس و ارتباطند، اهلیت عصمت نیز به همه مدارج و معارف قرآن آگاه و مطلع اند و چون درجات بهشت به عدد آیات قرآن کریم است:..... فان درجات الجنة علی قدر آیات القرآن، یقال له، اقراء و ارق، فیقرا ثم یرقی...^(۳) نیل به درجه جنة اللقاء از آن کسی است که در اثر طهارت روح حقیقت قرآن را که در ام الكتاب نزد خداوند سبحان از اعتلاء و حکمت و بڑه‌ای برخوردار است، تلقی نماید: انا جعلناه قرآناً عربياً لعلکم تتقون و انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم^(۴) و مادامی که انسان به هستی خود یا به وصف خود مانند علم و معرفت توجه دارد، به طهارت ناب راه نخواهد یافت:..... فمن رزق الطهارة حتى

۱ - نهج البلاغه صمیمی صالح ص ۲۶۸

۲ - واقعه ۷۹ - ۷۷.

۳ - کافی ج ۲ باب فضل حامل القرآن ص ۶۰۶.

۴ - زحرف ۴ - ۳.

عن اخلاص فقد منح اخلاص...^(۱) و در نتیجه، بهره‌ای از کنه قرآن نخواهد داشت و از جنّة اللقاه نیز طرفی نمی‌بندد.

و چون تطهیر در آیه کریمه مطلق است و از رجز و رجس خاصی سخن به میان نیامده است پس هر چه سیئه و پلیدی شمرده می‌شود، گرچه حسنة ابرار باشد، از اهل بیت طهارت زدوده شده است حتی پلیدی توجه به هستی خود و وصف خود و..... و این همان طهارت نایابی است که از مطهر ناب حضرت جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - در ذیل آیه کریمه: وسقاهم ربهم شراباً طهوراً^(۲) رسیده است که مراد طهارت از ما سوی الله است: - يطهرهم عن كل شيء سوى الله اذ لا ظاهر من تدنس بشي من الاكوان الا الله رووه عن جعفر بن محمد عليه السلام^(۳) سپس در بین مفسران اسلامی چون امام رازی و دیگران رواج یافت که در ذیل آیه کریمه یاد شده، گفته است: - فاذا وصل الى ذالك المقام وشرب من ذالك الشراب انهزمت تلك الاشربة المتقدمه بل فنيت لان نور ما سوى الله تعالى يضمحل في مقابله نور جلال الله و كبريائه و عظمته و ذالك هو آخر سير الصديقين و منتهی درجاتهم في الارتقاء و الكمال فلهذا السبب ختم الله تعالى ذكر ثواب الابرار على قوله: وسقاهم ربهم شراباً طهوراً^(۴) اکنون که با تحلیل کتاب و سنت معصومین عليهم السلام گوشه‌ای از کمال و جود ائمه طاهرين سلام الله عليهم ترسیم شد، می‌توان به راز نامگذاری حضرت صدیقه طاهره عليها السلام به فاطمه توجه نمود، که حضرت امام محمد

۱ - پایان فصل چهارم مفاتیح غیب.

۲ - هل اتی ۲۱.

۳ - مجمع البیان.

۴ - تفسیر کبیر.

بافر علیه السلام فرمود: هنگام تولد آن بانو علیها السلام خداوند فرشته‌ای را با وحی سبب قرار داد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن حضرت را به نام «فاطمه» بنامد سپس فرمود من ترا به علم «فطم» نمودم، و امام باقر علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، خداوند او را با علم فطم نمود^۱ یعنی از هر جهل و غفلتی جدا نمود، چه اینکه رضاع او نیز با علم و معرفت شروع شد.

آیه مباهله

فمن حاجک فیہ من بعدما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنانکم و نساتنا و نساتکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین^(۱)
 گر چه مباهله به عنوان اعجاز، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و کرامت اولیای الهی یک فضیلت شایان توجه است و گر چه حضور خصوص اهل بیت عصمت علیهم السلام در جریان مباهله با نصارای نجران یک منتقبت شایان اهتمام است، لیکن آنچه از آیه کریمه استفاده می‌شود آن است که اهل بیت از برجسته‌ترین مظاهر جلال و جمال خداوند سبحان اند.

اما مظهر جلال برای آنکه جعل و ایجاد لعنت و غضب الهی که فعلی از افعال جلالیه حق است به آنها نسبت داده شده، همانطوری که گاهی به فرشتگان جلال و ملائکه غضب نسبت داده می‌شود، و معنای جعل لعنت بر شخص یا گروه از بین بردن حیات و وجود اوست یا از بین بردن سلامت و وصفی از اوصاف وجودی او، چه اینکه معنای جعل رحمت بر شخص یا گروه افاضه نعمت وجود یا نعمت وصفی

۱ - کافی ج ۱، ص ۴۶۰ باب مولد الزهرا علیها السلام

۲ - آل عمران ۶۱.

از اوصاف وجودی او خواهد بود و این واسطه فیض یا غضب بودن، گاهی بعنوان نیایش و درخواست است که خدای سبحان با هر سببی که صلاح می‌داند آن مورد خواسته را انجام نماید و برآورده کند، همانند دعای نوح سلام الله علیه: رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً^(۱) و دیگر ادعیه اولیای الهی که وسیله نزول رحمت یا حلول غضب شده یا می‌شود، و گاهی به عنوان وساطت نفس قدسی نیایش کننده که خود مظهر اسم جلال یا جمال خواهد بود، زیرا همانطوری که ممکن است با قداست همان نفس، کسی احیاء شود یا کسی مورد امانت واقع گردد، همانند احیای مرده‌ها به قداست حضرت مسیح روح الله.

و چون همه شعون یاد شده از اسمای فعلی خداوند سبحان اند، نه از اسمای ذاتی حقی سبحانه و تعالی، و جمیع تصرفات بیان شده به اذن خدای بی همتا است، به طوری که در عین اسناد کارهای اعجاز یا کرامت به اولیای الهی سلب اسناد هم صحیح است. و در سراسر نظام توحید افعالی این اصل حاکم است که: و ما فعلت اذ فعلت و لکن الله فعل. هیچ محذور عقلی در بین نیست تا به عنوان قرینه لثبی متصل یا منفصل، اسناد جعل لعنت خدا بر کاذبین را به اهل بیت علیهم السلام، اسناد غیر الی ما هوله بدانیم، و چون بحث در کمالات وجودی است، جریان شرور و معاصی و نقائص و مانند آن از مبحث بیرون است چه اینکه «کل ذالک کان سیئته عند ربک مکروهاً»^(۲) چه اینکه «..... ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئته فمن نفسک.....»^(۳)

گر چه دعا جهت درخواست عذاب و حلول غضب و اجابت آن دعا خود

۱ - نوح ۲۶.

۲ - اسراء ۳۸.

۳ - نساء ۷۹.

کرامتی از کرامتهای والای صاحبان نفوس قدسیه است که مستجاب الدعوة اند، لکن برتر از آن کرامتی است که خود انسان شأنی از شئون جلالیه حق سبحانه قرار گیرد و به اذن الله قومی را مورد غضب قرار دهد، و ظاهر آیه کریمه «ثم نبتهل فنجعل» همین قسم اخیر است، و اما اینکه این ابتهال و جعل لعنت و عذاب به هر دو طائفه که در مباحله شرکت داشتند، نسبت داده شده و اختصاصی به اهلیت طهارت علیها السلام ندارد، لازم است که به این مطلب عنایت شود که گاهی تأدب و تواضع در تعبیر و محاوره ایجاب می‌کند که با جزم به حق بودن خود و قطع به باطل بودن طرف مقابل این چنین گفته شود که: «وَأَنَا أَوْ يَا كُمْ لَعْنَىٰ هَدَىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مِّبِينٍ»^(۱) و در آیه مورد بحث، خدای سبحان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرمود: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ، فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...^(۲) یعنی حق از ناحیه پروردگار توست، پس هیچگونه شک و اضطراب و نگرانی فکری را به خود راه نده و اگر کسی درباره حق قطعی که از پروردگارت به تو رسیده است، بعد از علم تو به آن احتجاج کرد - بنابراین هیچگونه احتمالی برای تأثیر ابتهال طرف مقابل نخواهد بود چه رسد به اینکه بتوانند لعنت خدای را بر فرد یا گروهی جعل کنند، پس تنها طائفه‌ای که ابتهال و جعل عذاب به اذن الله به آنها نسبت داده می‌شود و این اسناد هم از قبیل اسناد الی ما هوله می‌باشد، همانا اهلیت عصمت علیهم السلام خواهد بود: و كَفَىٰ بِنَا عِزًّا أَنْ نَكُونَ أُمَّةً لِهَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةِ السَّادَةِ، این یک نکته راجع به مظهر جلال و شأن تعذیب.

نکته دیگری که در آیه یاد شده مطرح است آن است که اهلیت عصمت علیهم

۱ - سبأ ۲۴.

۲ - آل عمران ۶۱ - ۶۰.

السلام مظهر جمال و شان هدایت حق اند، اگر در بین اهل بیت عصمت علیهم السلام خصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدعی حق بود و دعوت به حقیقت می‌کرد و سائرین ناظر صحنه مباهله، و تماشگر محفل مباهله بودند آنها نه صادق بوده‌اند و نه کاذب، زیرا صدق و کذب فرع بر اخبار است. و در نتیجه «کاذبین» مصداق پیدا نمی‌کرد و چون منظور از کاذبین دروغگویان مخصوص به مورد مباهله است نه هر دروغگو، حتماً لازم است که در هر طرف محاوره ابتهال عده‌ای مدعی حق باشند تا عنوان «کاذبین» مصداق داشته باشد، بنابراین در طرف اهل بیت عصمت صلی الله علیه و آله دعوی حق و دعوت به حقیقت اختصاصی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نخواهد داشت.

آری رسالت و نبوت و دریافت وحی تشریعی و ... مختص به وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت است اما ولایت، که بعضی از شئون او ادعای حق و دعوت به حقیقت است در سائر اهل بیت علیهم السلام نیز وجود دارد، که نمونه آنرا در خطبه قاصعه ملاحظه می‌فرمائید ولقد سمعتُ رثة الشيطان حين نزول الوحي عليه صلى الله عليه و اله، فقلت: يا رسول الله ما هذه الرثة؟ فقال: هذا الشيطان قد ايس من عبادته انك تسمع ما اسمع وتري ما اري الا انك لست بنبي و لكنك لوزير و انك لعلی خير ... یعنی از چهره ولایت (ونه نبوت) حقایقی مشهود اهل بیت خواهد بود که هم در مشاهده آنها با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سهیم اند و هم در دعوی و دعوت نسبت به آنها با آن حضرت مشارک اند.

بنابراین دعوی حق و دعوت به حقیقت و هدایت انسانها با آنکه از شئون جمالیه خدای سبحان است، در اهل بیت علیهم السلام ظهور تام نمود، و اینان مظهر هادی و داعی و دیگر اسمای جمالی حق می‌باشند. و کفی بنا ان یکون هؤلاء اولیائنا و أئمتنا، و در تمام این مراحل جلال و جمال، حضرت زهرا علیها السلام همتای امیرالمومنین علیه السلام بوده

است و اینگونه از کمالها همانظوری که قبلاً بیان شد کمال نفسی اند نه نسبی و عرضی و به منزله فصل مقوم حقیقت انسان به شمار می‌روند، نه کمال ثانوی و وجود نعتی. «تذکر: برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خصیصه‌ای است که از او به عنوان نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعبیر شده است»

تبصره: هرگونه کمال عملی یا علمی برای اهلیت عصمت علیهم السلام به عنوان اهل بیت طهارت علیهم السلام ثابت شود، مانند همتایی آنان با قرآن کریم (حدیث ثقلین) و همانند آنان با سفینه نوح، که حرکت و سکون آن با نام خدا بود، نه با علل و عوامل طبیعی (مثل اهلیتی کمثل سفینه نوح) و قلب مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها میزبان فرشته وحی است نزل به الروح الامین علی قلبک - بلکه در عروج هم میهمان لقای حق است متیم به محبت خدای سبحان می‌باشد، جز مظاهر جلال و جمال الهی را دوست نخواهد داشت و چون اهلیت علیهم السلام مظاهر اسماء حسنی خداوند سبحان اند، محبوب آن حضرت خواهند بود، لکن وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرتش پرسید: *أینا احب الیک؟* انا او هی؟ قال: *هی احب الی و انت اعز علی* ^(۱) یعنی کدامیک از ما نزد شما محبوبتریم من یا فاطمه؟ حضرت فرمود: فاطمه محبوبتر است و تو عزیزتری، زیرا هر کدام به نوبه خود مصداق کوثرند که خدای سبحان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عطا فرمود و کوثر که عطای ویژه الهی است هم محبوب است و هم عزیز.

اگر انسان مطهر از هوی و معصوم از هوس نباشد، رضا و غضب او معیار حق و باطل نخواهد بود و ممکن است رضای او رضای خداوند سبحان در مقام فعل و

۱ - اعیان الشیعه ج ۳ ص ۲۷۴ و خصایص نسایی ص ۳۷.

غضب او غضب حق تعالی در موطن فعل نباشد، ولی اگر انسان کاملی از گزند هوئی طاهر و از آسیب هوس، مصون شد، هرگونه رضا و غضب او معیار تشخیص حق و باطل خواهد بود چون مظهر اسم راضی و غضبان حق تعالی بوده و میزان اعمال و اوصاف دیگران خواهد شد. و چون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میزان اعمال امت است و رضا و غضب او رضا و غضب خداوند سبحان است هرگاه حضرت زهرا نیز دارای مقامی باشد که رضا و غضب او موجب رضا و غضب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گردد، معلوم می‌شود عقل عملی آن بانو مانند عقل نظریش معصوم از باطل می‌باشد و همتای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام خواهد بود، که آن حضرت نیز میزان اعمال امت است. و مظهر رضا و سخط خدای سبحان می‌باشد، زیرا «عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ لِسَانُهُ، وَالْحَقُّ يَدُورُ حَيْثَمَا دَارَ عَلِيٌّ»^(۱) و اگر انسان کامل حق مدار شد، تمام اوصاف او نیز بر محور حق تنظیم می‌شود، در نتیجه رضا و غضب او بر مدار حق خواهد بود که این هم به نوبه خود نشانه کامل عصمت است.

اهل بیت در کتاب و سنت

عبدالرحمن سربازی

امام جمعه اهل سنت چابهار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(الْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَفَى وَ سَلامَ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِینَ اصْطَفٰی)

اما بعد: در خصوص ارائه مقاله ای در چهاردهمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی در یکی از سرفصلهای معینه، حقیر شماره اول آنرا که مربوط به «اهل بیت در کتاب و سنت» می باشد انتخاب نمودم، پس از انتخاب، احساس کردم که بار سنگین و مسئولیت خطیری را بر دوش گذاشتم اما هر چند فکر کردم، دیدم که تقریباً جمیع عناوین و سرفصلها مربوط به اهل بیت می باشند. (رضوان الله علیهم اجمعین) تحریر سیرت وزندگینامه اهل بیت و مناقب آنها ولو در حد اختصار، از شخص پرگناهی همچو من، بسیار سنگین و مشکل است و من بیش از فاصله آسمان و زمین نسبت به این موضوع ضعیف و عاجزم.

تحریر فضائل و سیرت انسانهای بلند و محبوبی که خدا و رسول، کتاب و سنت، مداح آنهاست، شخصیتهایی که تاریخ با ثبت اسامی و محاسن آنها خودش را مزین

ساخت، اهل بیتهی که شنوندگان و نویسندگان با شنیدن اوصاف و تحریر سیرتشان، برای گوشه‌هایشان، شنوایی و چشم‌هایشان، بینایی کسب نموده و قلب‌های خویش را با نور ایمان و محبت آنها مملو ساختند و زندگی خود را با جامه عمل طبق سیرت آنها مزین ساخته و در خود انقلاب بوجود آوردند، حقیر گناهکار ولو تا چند قرن هم در این مورد سفر کند نمی‌تواند حق هم چنین موضوعی را ادا نموده و بمترز مقصود برسد زیرا:

(الف) گناهانم مرا بسیار ضعیف و ناتوان قرار داده.

(ب) از سرمایه علم و دانش چیزی ندارم و همانند کف دست تهی و خالی.

(ج) بر این عقیده‌ام که جمیع امت مدیون آنها (اهل بیت) است و حق مناقب و فضائل صحیح آنها کما حقه ادا نشده.

(د) قلب حقیر نیرو و توانائی صبر و تحمل نسبت به حوادث و مصائبی که علیه آنها از سوی ظالمین و منافقین روا داشته شده را ندارد.

اما بنا بر تکلیف شرعی بر خود لازم می‌دانم که در حد توان خویش با کمکت الهی چندی از کلمات و جملات شکسته و نارسا را به رشته تحریر در آورم که خداوند منان با الطاف و بزرگواری خویش آنها را قبول فرموده، ارواح جمیع اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین را از حقیر شادگرداند آمین.

در علم التشریح (ANATOMY) نفسیات، اخلاقیات و علم الاجتماع بر این امر متفق شده‌اند که تأثیر خون، نسل و خانواده در پیرایه و سیمی در انسان وجود دارد و در تشکیل سیرت، صلاحیت‌های فطری و طبیعی و سازندگی ذهنیت انسان، تأثیرات ارثی وی دخالت ویژه‌ای دارد.

اما همه این صحبتها تا یک حد معین و مشخص و در حالات عمومی صحت دارند

و هیچیک از آنها درجه اصول کلی را ندارند، که هیچ احدی از آنها مستثنی فرار نگیرد.....

این حقیقت از زبان رسالت بنحوی بیان شده که نمونه‌ای از بلاغت عربی و حکمت نبوی می‌باشد و با شنیدن آن قلب انسان گواهی می‌دهد که این صرفاً کلام و گفته یک پیامبر است. انبیاء کرام همانگونه که حقائق را اظهار می‌کردند و آنچه که شأن امتیازی و خصوصی حقیقت بیانی آنهاست همه آنها در این حدیث نبوی موجود است.

حضرت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که:

«الناس معادن كمعادن الفضة و الذهب خيارهم فی الجاهلیة خيارهم فی الاسلام»^(۱)

انسانها معادن اند همچون معادن نقره و طلا و بهترین آنها در جاهلیت بهترین آنها در اسلام است.

بنظر حقیر، تفکر وسیع، تدبیر عمیق و دقت شدید در نوشته‌های فوق الذکر تا حدودی مناقب و مراتب اهل بیت را روشن و هویدا می‌سازد.

این یک واقعیت تلخ تاریخی است که بسیاری از شخصیات و افراد برجسته‌ای که تاریخ ساز، عصر آفرین و نایاب زمان می‌باشند، اما سیرت کامل آنها (که حاوی روستترین و درخشنده‌ترین خصوصیات آنها و بر محاسن و مراتب اهم و عالی آنها نورافکن می‌باشند) پس از گذشت زمانی بسیار طولانی هنوز هم کما حقه مرتب نگشته و بر معتقدین و ارادتمندان آنها از نظر اخلاقی، دینی و علمی یک نوع دین

۱ - مسند امام احمد بن حنبل (بسندهی هریره) ج ۲، ص ۵۳۵.

بشمار می‌رود که برخی از اوقات آنهایی هم که در محبت و تعظیم آنها با غلو و مبالغه کار می‌گیرند و از تباط و محبت خویش نسبت به آنها را سرمایه ایمان و بیداری می‌فهمند، نیز کوتاهی نموده و در ادای چنین حقی چندان توجهی بخرج نمی‌دهند. گاهی چنین می‌شود که این دین و قرض در مدت کوتاه ماه و سال ادا می‌گردد و گاهی چنان نیز می‌شود که قرن‌ها بگذرد، نسلها خاتمه یابند اما در ادای حقوق آنها نوبت سبک دوشی نمی‌رسد.

این وضعیت و یا صورت حال مختص به یک فرد و یا یک زمان نیست، بسیاری از رهبران بشریت، علم برداران نهضت‌های اصلاحات، معماران ملت‌ها و کشورها، و اشخاص بلند مرتبه‌ای که صلاحیت تجدد و اجتهاد در علم و حکمت داشتند، گذشتند و رفتند اما از مراتب و کمالات ارزنده و ویژگیهای آنان تا قرن‌ها دنیا بی‌خبر گشت و نام آنها در زیر ویرانه تاریخ تا قرن‌ها مدفون گشت، در مورد آنها چند داستان مبالغه‌آمیز سرمایه علم و آگاهی و «سدره المنتهی» قرار می‌گیرد و در همین چهار چوب شخصیت آنها محصور می‌شود. بسا اوقات وقوع چند حادثه ضمنی یا برخی مصالح سیاسی و اختلافات مانع اجرای حق و انصاف قرار می‌گیرد.

گاهی اوقات برخی از افراد بر شخصیت بلند و بالای آنها اجازه داری نموده و دور تا دور آنها حصار احساسات و تصورات خویش را قائم می‌سازند، در صورتی که لازم است که سیرت و خصوصیات زندگی و حیات آنها به همان نحوی که مراتب و مدارج عالیة صحیح و بر حق آنهاست، به دنیا تقدیم شود و بیوگرافی آنها برای نسل انسانی و پیروان دین مبینی که آنها پیرو و خادم آن هستند بعنوان روشی ابدی آل مطرح و مشاهده گردد، آنها نعمت و بخشش عظیم الهی برای بشریت و ثمره و ماحصل تربیت رسول الله ﷺ و معجزه مستقل آن حضرت ﷺ بودند، آنها

برهان، دلیل، حجّت و سندی بر صداقت و حقانیت اسلام و موجب اثبات این سخن غیر قابل انکار بودند که: «اسلام صلاحیت عظیم تولید و ایجاد چنین مردان کار و نوادر روزگار را دارد.»

اما متأسفانه به عکس آن، مشاهده می‌شود که زندگی وسیع، عمیق و نورانی آنها بسیار محدود شده و دور تا دور آن حصارهای تنگ و سنگین ایجاد شده و آخرین درجه علم و تحقیق که به ایشان داده شده برای این ماههای درخشان حیثیت یک هاله را دارد.

در میان این شخصیت‌های عبقری (اما مظلوم) که نه تنها حقوق آنها ادا نشده بلکه در حق آنها شدیداً بی انصافی روا داشته شده، شخصیت بلند و محبوب سیدنا علی کرم الله وجهه است (که از اهل بیت می‌باشد).

در خصوص سیرت و زندگینامه اشخاص نایاب روزگار نباید به مطالعه سطحی چند کتاب مربوط به آن بزرگواران اکتفا کرد - از مطالعه وسیع و اسلوب تحقیق عمیق و غیر جانبدار، آن اشخاص نیز بیگانه فرار گرفته و میگیرند که جهت موضوع و مقصد خویش صرفاً به کتبی اکتفا می‌کنند که بطور عرفی در دایره آن فن و موضوع قرار گرفته و به شمار می‌آیند باز بر نقش قدم‌های گذشته چشم بسته سلسله حرکت و رفتار تا قرن‌ها جاری می‌گردد حال آنکه تقاضای بحث و نظر این است که صرفاً بر آن چند کتاب معین و محدود که با آن عناوین و اسامی نوشته شده‌اند اکتفا نشود، بلکه باید از آن کتب تاریخی که ظاهراً مربوط به آن عناوین و موضوعها نیستند اما در آنها جواهرات ارزنده‌ای به دست می‌آید نیز استفاده شود، مورخین بنا بر سهل انگاری یا عجلت پسندی صرفاً با تکیه به چند کتاب مخصوص کار خویش را تکمیل نمودند، در حالیکه در خصوص این فن و موضوع مراجع و منابع دیگری نیز وجود دارد که

آنها آگاهی نداشتند. لذا به نظر حقیر در حق اهل بیت و صحابه بزرگوار پیامبر بسیار ظلم و کوتاهی صورت گرفته و ذینی که از جانب الهی نسبت به اهل بیت و صحابه بزرگوار پیامبر بر دوش این امت بوده و می‌باشد کما حقه ادا نشده و در این خصوص باید احساس مسئولیت بیشتری صورت گیرد.

هم اکنون نگاهی به قرآن کریم انداخته و از زبان قرآن نسبت به اهل بیت سخن بگوییم.

داستان مباحله

آیه ۶۱ سوره آل عمران که بعنوان آیه مباحله معروف است فضیلتی بس بزرگ برای اهل بیت می‌باشد که حضرت علی کرم الله وجهه نیز شامل آن و در ردیف اهل بیت قرار گرفت خلاصه جریان مباحله بدین قرار است: رسول اکرم ﷺ به سوی نصاری نجران حکم و دستور نامه‌ای ارسال داشتند که شامل سه چیز، بدین ترتیب بود:

۱ - اسلام را قبول کنید.

۲ - یا جزیه بپردازید.

۳ - یا برای جنگ آماده باشید.

نصاری پس از اینکه مشورت نمودند، شر حبیل، عبدالله بن شر حبیل و جبار بن فیض را به محضر پیامبر اکرم ﷺ اعزام داشتند. افراد مذکور به خدمت پیامبر بزرگوار آمده، گفتگوی مذهبی را آغاز کردند تا اینکه آنها در خصوص اثبات الوهیت حضرت عیسی علیه السلام بیش از حد از بحث و تکرار استفاده نمودند. در این موقع آیه مباحله نازل شد که رسول اکرم ﷺ نصاری را به مباحله دعوت نمود خود

رسول اکرم ﷺ حضرت فاطمه رضی الله عنها، حضرت علی کرم الله وجهه؛ امام حسن و امام حسین را همراه نموده برای مباحله تشریف آوردند، شر حیل زمانیکه وضعیت را بدین گونه دید به دو نفر از همراهانش گفت که شما می دانید که این پیامبر خداست و در صورت مباحله با پیامبر برای ما چیزی جز هلاکت نیست و از بین رفتن ما قطعی است، بنابراین جهت نجات، راه دیگری را تلاش کنید، همراهانش گفتند بنظر شما راه نجات چیست؟ او گفت به نظر من جهت نجات بهترین رویه این است که طبق رأی نبی، صلح صورت گیرد چنانچه همه بر آن اتفاق نمودند، پیامبر خدا ﷺ جزیه را بر آنها تعیین نموده مصالحت کردند که آنها نیز آنرا قبول نمودند.^(۱)

در این آیه مراد از ابناءنا صرفاً فرزندان صلبی نیستند بلکه مراد از آن عام است ولو فرزند باشند یا فرزندان فرزند (نوه) زیرا عرفاً بر همه آنها اطلاق اولاد صورت می گیرد لذا در حکم ابناءنا نوه های حضرت، حضرات حسنین و داماد پیامبر حضرت علی نیز شامل می باشند بویژه داخل شدن حضرت علی تحت ابناءنا باین خاطر صحیح است که علی مرتضی نیز در آغوش رسول خدا تربیت یافته و بزرگ شده بودند. رسول خدا ایشان را همانند فرزندان تربیت داده و پرورش نموده بودند...

معنی و تعریف مباحله این است که: - در خصوص حق و یا باطل بودن موضوع و روشی که بین دو نفر یا دو فریق اختلاف و نزاع صورت گیرد و این اختلاف و نزاع با دلائل خاتمه نیابد، آنها همه (فریقین) با هم جمع شده دربارگاه خدا دعا کنند که در این مورد هر کسی از ما بر باطل است از ناحیه خداوند متعال بر او وبال و هلاکت

۱ - تفسیر معارف القرآن به نقل از تفسیر ابن کثیر.

صورت گیرد زیرا که معنی لعنت دور و جدا شدن از رحمت حق می باشد و بعید شدن از رحمت، قریب شدن با قهر می باشد بنابراین حاصل معنی آن این است که بر باطل و دروغگو قهر صورت گیرد لذا هر آنکه بر کذب و بطلان باشد از بین رفته و نابود می گردد و تعیین و تشخیص صادق و کاذب و یا حق و باطل حتی برای منکرین نیز واضح می گردد.

آیات مباحثه به شرح زیر می باشد:

«فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین»
(القرآن)

هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده است (باز) کسانی با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید، ما زنانمان را فرا خوانیم و شما هم زنانتان را، و ما خود را آماده می سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعاء به سوی خدا برمی داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنا می نمائیم.

در آیه ۳۳ سوره احزاب نیز خداوند متعال فضیلت، اهمیت و مراتب عظمی اهل البیت را بیان فرموده اند و در این آیه همسران رسول خدا ﷺ نیز بعنوان اهل البیت معنون شدند چنانچه خداوند متعال می فرماید: «یا نساء النبی لستن کاحد من النساء.....» در خانه های خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است از خانه ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از

خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلبیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

فضائل اهل بیت در سنت شریف نبوی

حال نگاهی به سنت و احادیث انداخته مناقب و فضائل اهل بیت پیامبر ﷺ را از زبان نبوت بشنویم. (رضی الله عنهم اجمعین)

حضرت سعد بن ابی وقاص (رض) می‌فرماید: زمانیکه این آیه^(۱) نازل شد: - ندع ابناؤنا و ابناؤکم - دعا رسول الله ﷺ علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فقال اللهم هولاء اهل بیتی^(۲) یعنی رسول خدا ﷺ علی، فاطمه، حسن و حسین را فرا خواندند و فرمودند: خدا یا اینها اهل بیت من هستند.

عائشة صدیقه رضی الله عنها می‌فرماید: «خرج النبی ﷺ غداة و علیه مرط مرجل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»^(۳)

عن عائشة قالت کنا ازواج النبی ﷺ عنده فاقبلت فاطمة ما تخفی مشیتها من مشیة رسول الله ﷺ فلما رأها قال مرحبا یابنتی ثم احبسها ثم سارها فبکت بکاء شدیداً فلما رای حزنها سارها الثانية فاذا هی تضحک فلما قام رسول الله ﷺ سألتها عما سارک قالت ما کنت لا فشی علی رسول الله ﷺ سرّه فلما توفی

۱ - آیه مباحله.

۲ - مشکوة بنقل از صحیح مسلم.

۳ - مرجع سابق.

قلت عزمت عليك بمالي عليك من الحق لما اخبرتيني قالت اما الان فنعم اما حين سارني في الامر الاول فانه اخبرني ان جبرئيل كان يعارضني القرآن كل سنة مرة وانه عارضني به العام مرتين و لا ارى الاجل الا قد اقترب فاتقى الله واصبري فاني نعم السلف انا لك فبكيت فلما رأى جزعى سارني الثانية قال يا فاطمة الا ترضين ان تكوني سيدة نساء اهل الجنة او نساء المومنين و في رواية فسارني فاخبرني انه يقبض في وجعه فبكيت ثم سارني فاخبرني اني اول اهل بيته اتبعه فضحكت. (۱)

عایشه (رض) می فرمایند: صبحگاهی آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خواستند از خانه خارج شوند در حالیکه یک چادر بافته از موی سیاه که نقشهای کجاوه را داشت بر سر کشیده بود در همین هنگام حسن فرزند علی از راه رسید آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را داخل چادر ساخت سپس حسین نیز از راه رسیده و به همراه او وارد شد باز فاطمه آمد آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را هم وارد چادر نمود سپس علی آمد او را هم داخل نمود سپس فرمود: جز این نیست که خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور نموده و شما را کاملاً پاکیزه سازد.

از عایشه مرویست که فرمودند باری ما همسران پیامبر نزد ایشان بودیم که فاطمه از راه رسید و رفتار او چیزی از رفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مخفی نمی داشت (رفتار او شبیه رفتار پیامبر بود) وقتی که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را دیدند، فرمودند: خوش آمدی دخترم سپس او را گرفت و با او به درگوشی پرداخت، که فاطمه از آن به گریه افتاد وقتی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غمگینی او را دیدند برای بار دوم با او به درگوشی پرداخت که

فاطمه از آن به خنده افتاد پس هنگامی که رسول خدا ﷺ بلند شده رفتند او (فاطمه) را از آنچه پیامبر ﷺ با او نجوا نموده پرسیدم، گفت: هیچگاه راز پیامبر ﷺ را افشاء نخواهد کرد وقتی که آنحضرت ﷺ وفات فرمودند به فاطمه گفتم تو را به آن حق مادری که بر تو دارم قسم می‌دهم که مرا (از آنچه که در میان شما و رسول الله اتفاق افتاد) خبر بده. گفت: حالا بله. اما هنگامی که در نوبت اول با من درگوشی نمود مرا خبر داد که همانا جبرئیل هر سال یکبار قرآن را بر من می‌خواند اما امسال دو بار آن را بر من خواند و من یقین دارم که مرگم فرا رسیده است. پس ای فاطمه از خدا بترس و صبر پیشه نما که من بهترین پیش روئی برای هستم پس من به گریه افتادم هنگامی که پیامبر ﷺ ناآرامی مرا دید با من به درگوشی پرداخت، گفت: ای فاطمه آیا تو راضی نیستی به اینکه بانوی زنان بهشت باشی یا فرمودند: (بانوی) زنان مؤمنین باشی. و در روایتی آمده است که پیامبر ﷺ با من به درگوشی پرداخت که او در همین دردها وفات خواهد نمود پس او به گریه افتاد سپس با من به نجوا پرداخت و مرا خبر داد که من اولین شخص از اهل بیت خواهم بود که به او خواهم پیوست پس او (فاطمه) خندید.

حضرت مسور بن مخرمه می‌فرمایند که: «ان رسول الله ﷺ قال: فاطمة بضعة

منی فمن اغضبها اغضبنی و فی روایة یرببنی ما اربها و یؤذینی ما آذاها»^(۱)

یعنی پیامبر خدا ﷺ فرمودند فاطمه پاره‌ای از گوشت من است هر که وی را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است و در روایتی دیگر آمده که کسی که وی را ناراحت کند و ایذاء دهد مرا ایذاء داده است.

۱ - متفق علیه بنقل از مشکوة باب مناقب اهل بیت النبی ﷺ.

حضرت زید بن ارقم می‌فرماید که: قام رسول الله ﷺ يوماً فينا خطيباً بماء يدعى خماً بين مكة والمدينة فحمد الله واثني عليه و وعظ و ذكر ثم قال: اما بعد الا ايها الناس انما انا بشر يوشك ان يا- تيني رسول ربي فاجيب و انا تارك فيكم الثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به فحث على كتاب الله و رغب فيه ثم قال و اهل بيتي اذكركم الله في اهل بيتي اذكركم الله في اهل بيتي و في رواية كتاب الله هو جبل الله من اتبعه كان على الهدى و من تركه كان على الضلالة»^(۱)

یعنی روزی رسول خدا ﷺ در جمع ما در مقامی به نام خم که بین مکه و مدینه می‌باشد سخنرانی فرمودند حمد و ثنای خدا را بیان فرمودند و به مردم نصیحت کردند پس از آن فرمودند: آگاه باشید ای مردم من یک بشر هستم ممکن است که رسول پروردگارم (ملک الموت) پیش من بیاید و من اجابت کنم. من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم اولین آنها کتاب الله است که در آن نور و هدایت موجود است کتاب خدا را محکم بگیرید، و در مورد کتاب خدا به مردم تأکید و تشویق فرمود. پس از آن فرمود دومی اهل بیت من است من در خصوص اهل بیتم خدا را به یاد شما می‌آورم. من شما را با نام خداوند در خصوص اهل بیتم تذکر می‌دهم و در روایتی دیگر آمده کتاب خدا ریسمان خداست هر که آن را بگیرد هدایت یافته است و هر که آن را رها سازد در گمراهی می‌ماند.

حضرت ابن عمر رضی الله عنهما هر گاه ابن جعفر را می‌دیدند می‌گفتند سلام بر تو ای فرزند ذی الجناحین یعنی فرزند کسی که دو بال در بهشت دارد و با فرشتگان

پرواز می‌کند.^(۱)

در یکی از قویترین روایات اهل سنت روایت شده که: «عن البراء قال رایت النبی ﷺ و الحسن بن علی علی عاتقه یقول اللهم انی احبه فاحبه»^(۲) یعنی حضرت براء می‌فرماید که من پیامبر خدا ﷺ را در حالی دیدم که حضرت حسن بن علی بر شانه وی بود و می‌فرمود: خدایا بدون شک من ایشان را دوست دارم شما هم وی را دوست بدار.

حضرت ابوهریره رضی الله عنه می‌فرماید: خرجت مع رسول الله ﷺ فی طائفة من النهار حتی اتی خباء فاطمة فقال اثم لکع اثم لکع یعنی حسنا فلم یلبث ان جاء یسعی حتی اعتنق کل واحد منهما صاحبه فقال رسول الله ﷺ اللهم انی احبه فاحبه و احب من یحبه^(۳)

یعنی در قسمتی از روز من با رسول خدا ﷺ حرکت کردم تا اینکه به خیمه فاطمه تشریف آورده و فرمودند طفل کجاست؟ طفل کجاست؟ هدف وی حسن بود دیری نگذشت دوان دوان آمد تا اینکه پیامبر او را در بغل گرفت و هر دو با هم معانقه نمودند پس پیامبر خدا ﷺ فرمودند خدایا من ایشان را دوست دارم شما هم او را دوست بدارید و دوست بدارید کسی را که وی را دوست بدارد.

حضرت ابوبکر می‌فرماید: «رایت رسول الله ﷺ علی المنبر و الحسن بن علی الی جنبه و هو یقبل علی الناس مرة و علیه اخرى و یقول ان ابنی هذا سید و

۱ - بخاری، مرجع سابق.

۲ - متفق علیه.

۳ - متفق علیه.

لعل الله ان يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين»^(۱)

یعنی من بر بالای منبر پیامبر را دیدم در حالیکه حسن بن علی بر پهلویش نشسته بود پیامبر خدا ﷺ گاهی بسوی حسن و گاهی بسوی مردم نگاه می‌کرد و می‌فرمود این فرزندانم سید است و امید است که خداوند توسط ایشان بین دو لشکر بزرگ مسلمین صلح برقرار سازد.

حضرت عبدالرحمن بن ابونعم می‌فرمایند: «سمعت عبدالله بن عمر و سأله رجل عن المُحَرِّم قال شعبه احسبه يقتل الذباب قال اهل العراق يسألونني عن الذباب و قد قتلوا ابن بنت رسول الله ﷺ و قال رسول الله ﷺ هما ريحائني من الدنيا»^(۲)

حضرت عبدالرحمن بن ابونعم می‌فرماید: «از حضرت عبدالله بن عمر شنیدم شخصی او را دربارهٔ مُحَرِّم سوال می‌کرد شعبه گفت گمان می‌کنم درباره کشتن مگس سوال می‌کرد عبدالله گفت که اهل عراق مرا درباره کشتن مگس سوال می‌کنند و حال آنکه پسر دختر رسول خدا ﷺ را کشتند و پیامبر فرموده بودند که آندو ریحان من در دنیا هستند.

حضرت انس رضی الله عنه می‌فرمایند: «لم يكن احد اشبه بالنبي ﷺ من الحسن بن علي و قال في الحسين ايضا كان اشبههم برسول الله ﷺ»^(۳)

حضرت انس رضی الله عنه می‌فرمایند: هیچکس از حسن بن علی مشابه‌تر به پیامبر نبود و دربارهٔ حسین نیز گفت که مشابه‌ترین مردم به رسول خدا ﷺ بود.

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرمایند: «ضممتي النبي ﷺ الى صدره

۱ - رواه البخاری.

۲ - بخاری.

۳ - مرجع سابق.

فقال اللهم علمه الحكمة و في رواية علمه الكتاب^(۱)

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می فرمایند: پیامبر مرا به سینه خود چسبانیده و فرمودند بار الهی حکمت را به او بیاموز و در روایتی کتاب را به او تعلیم بده و در روایت دیگری حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می فرمایند: «ان النبي ﷺ دخل الخلاء فوضعت له وضوء فلما خرج قال من وضع هذا فاخبر فقال اللهم فقهه في الدين»^(۲)

و در روایت دیگری حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می فرمایند: پیامبر داخل دستشویی شدند من آب را برایش آماده کردم زمانیکه بیرون آمدند فرمودند چه کسی آبها را در اینجا گذاشته است گفته شد که (ابن عباس) فرمودند بار الها او را فهم و درک دین نصیب بفرما.

حضرت جابر رضی الله عنه می فرمایند: «رایت رسول الله ﷺ في حجة يوم عرفة و هو على ناقاة القصواء يخطب فسمعتة يقول يا ايها الناس انما تركت فيكم ما ان اخذتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي اهل بيتي»^(۳)

حضرت جابر رضی الله عنه می فرمایند: زمان حج در روز عرفة رسول خدا ﷺ را دیدم که بر شتر قصواء سوار بودند و موعظه می فرمودند، از او شنیدم که می گفت ای مردم دو چیز را در میان شما گذاشته ام که اگر به آنها چنگ بزنید گمراه نمی شوید یکی کتاب الله دوم اهل بیتم.

مشابه همین روایت از زید ابن ارقم بدین گونه نقل شده: «عن زيد بن ارقم قال:

۱ - مرجع سابق.

۲ - متفق عليه (مشکوة).

۳ - ترمذی به نقل از مشکوة.

قال رسول الله ﷺ انى تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى احدهما اعظم من الاخر، كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الارض و عترتى اهل بيتى و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلقونى فيهما»^(۱)

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند من دو چیز را در میان شما می‌گذارم که اگر به آنها چنگ بزنید بعد از من گمراه نمی‌شوید، یکی از آنها از دیگری بزرگتر است، کتاب خدا ریسمان محکمی که از آسمان به زمین کشیده شده است و اهل بیتم. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا این که در حوض بر من وارد شوند ببینید که بعد از من چگونه با آنها معامله خواهید کرد.

باز هم زید از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ در مورد حضرات علی، فاطمه، حسن و حسین فرمودند: «انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم»^(۲)

یعنی من می‌جنگم با کسی که با آنها بجنگد و موجب امن و سلامتی هستم برای کسی که با آنها مسالمت داشته باشد.

جُمیع بن عمیر می‌فرماید که «دخلت مع عمتی علی عایشة فسالت ای الناس کان احب الی رسول الله ﷺ قالت فاطمة فقیل من الرجال قالت زوجها»^(۳)
ایشان می‌فرمایند با عمه‌ام نزد عائشه رضی الله عنها رفتم و از وی سوال نمودم از میان مردم چه کسی نزد رسول الله عزیزتر بود فرمود فاطمه رضی الله عنها بعد سوال شد از میان مردان چه کسی فرمود شوهرش.

۱ - مرجع سابق.

۲ - مشکوة به نقل از ترمذی مناقب اهل النبی ﷺ.

۳ - مرجع سابق.

عبدالمطلب بن ربیعہ می فرمایند که: ان العباس دخل علی رسول الله ﷺ مغضبا و انا عنده فقال: ما اغضبک قال: یا رسول الله مالنا و لقریش اذا تلاقوا ابینهم تلاقوا بوجوه مبشرة و اذالقونا لقونا بغير ذلك فغضب رسول الله ﷺ حتی احمر وجهه ثم قال. والذی نفسى بیده لا یدخل قلب رجل الايمان حتى یحبکم الله و لرسوله ثم قال: ایها الناس من اذی عمی فقد اذانی فانما عم الرجل ضوا بیه. (رواه الترمذی و فی المصابیح عن المطلب).^(۱)

یعنی حضرت عباس در حالیکه ناراحت بود نزد رسول الله تشریف آوردند و من موجود بودم. پیامبر خدا فرمود ناراحتی شما چیست؟ حضرت عباس فرمودند: ناراحتی ام در خصوص رویه قریش است زمانیکه با هم برخورد می کنند با چهره ای روشن و خندان برخورد می کنند اما زمانیکه با ما ملاقات می کنند بر خلاف رویه ای که بین خودشان مشاهده می شود، با ما رفتار می کنند رسول خدا بحدی ناراحت شد که رنگ چهره اش سرخ گشت، پس فرمود قسم بذاتی که روح من در دست اوست ایمان در قلب هیچ مردی داخل نمی شود تا اینکه بخاطر خدا و رسولش شما را دوست بدارد پس از آن فرمودند ای مردم کسیکه عمویم را ناراحت کند پس مرا ناراحت کرده است زیرا عموی انسان همانند پدر وی است.

امام ترمذی رحمه الله در روایت دیگری بنقل از ابن عباس رضی الله عنه می فرمایند که: «قال رسول الله ﷺ العباس منی و انا منه»^(۲) رسول خدا ﷺ فرمودند عباس از من است و من از او.

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که ایشان می فرمودند من جبرئیل را در

۱ - مرجع سابق.

۲ - مرجع سابق.

دو مرحله دیده‌ام و در دو مرحله رسول خدا ﷺ بطور ویژه برای ایشان دعا می‌کردند، در روایت دیگری از ابن عباس نقل شده که می‌فرمودند: که رسول خدا ﷺ در ۲ مرحله برای من از بارگاه خداوند متعال در مورد حکمت دعا فرمودند.^(۱)

حضرت ابوهریره رضی الله عنه می‌فرماید که: «كان جعفر يحب المساكين و يجلس اليهم و يحدثهم و يحدثونه و كان رسول الله ﷺ يكتيه بابي المساكين»^(۲)

یعنی از عادات جعفر این بود که مساکین را دوست می‌داشت و با آنها می‌نشست و گفتگو می‌کرد و آنها نیز با وی صحبت می‌کردند بنابراین رسول خدا ﷺ ایشان را به لقب پدر مساکین ملقب می‌ساخت.

امام ترمذی رحمه الله از ابو سعید رضی الله عنه روایت می‌کند که «قال رسول الله ﷺ الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة»^(۳)

امام ترمذی رحمه الله علیه از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند که حسن و حسین سرور جوانان بهشت اند.

باز هم امام ترمذی در مورد حضرات حسنین (رض) از ابن عمر اینگونه روایت می‌کند که «ان رسول الله ﷺ قال ان الحسن و الحسين هما ريحاني من الدنيا»^(۴) رسول خدا ﷺ فرمودند که حسن و حسین هر دو ریحان من در دنیا هستند.

۱ - هر دو روایت از ترمذی بنقل از مشکوة.

۲ - ترمذی (مشکوة)

۳ - مشکوة ص ۵۷۰ باب مناقب اهل البيت.

۴ - مرجع سابق.

حضرت اسامه بن زید رضی الله عنه می فرمایند: «طرقت النبی ﷺ ذات لیلۃ فی بعض الحاجة فخرج النبی ﷺ و هو مشتمل علی شیء لا ادری ما هو فلما فرغت من حاجتی قلت ما هذا الذی انت مشتمل علیه فکشفه فاذا الحسن و الحسین علی و رکیه فقال هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما»^(۱)

حضرت اسامه بن زید می فرمایند: جهت مشکلی نزد پیامبر ﷺ وارد شدم پیامبر ﷺ بیرون آمدند در حالی که چیزی را همراه داشتند نمی دانستم چه بود وقتی که مشکل من حل شد گفتم این چه است که شما به همراه خود دارید چادر را برداشت دیدم که حسن و حسین بر آن پیامبر نشسته اند گفتند این دو فرزندان من و فرزندان دختر من اند بار خدایا اینها را دوست دارم پس اینها را و کسی که آنها را دوست بدارد دوست بدار.

حضرت سلمی رضی الله عنها می فرمایند: من نزد ام سلمه رفتم در حالیکه گریه می کرد من گفتم که: «ما یبکیک قالت رأیت رسول الله ﷺ لقینی فی المنام و علی رأسه و لحيته التراب فقلت ما لک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین انقا»^(۲)

حضرت سلمی رضی الله عنها می فرمایند: من نزد ام سلمه رفتم در حالیکه گریه می کرد من گفتم چرا گریه می کنی گفت که رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم که سر و ریش مبارکش خاک آلود بودند گفتم چه شده شما را ای رسول الله ﷺ فرمودند: همین لحظه کشته شدن حسین را دیدم.

۱ - ترمذی مرجع سابق.

۲ - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب (مشکوة).

حضرت انس رضی الله عنه می فرماید که: «سئل رسول الله ﷺ ای اهل بیتک احب الیک قال الحسن و الحسین و کان یقول لفاطمة ادعی لی ابنی فی شملها و یضمها الیه»^(۱)

حضرت انس رضی الله عنه می فرماید که: از پیامبر ﷺ سوال شد کدام یک از اهل بیت خود را دوست تر داری. گفت که حسن و حسین را. و به فاطمه فرمود که آنها را برایم صدا بزن سپس هر دو را می گرفت و بو می کشید و به خودش می چسباند.

حال ببینیم حضرت یعلی بن مرّه در مورد حضرت حسین چه حکایتی از زبان نبوت دارند، ایشان می فرماید که: قال رسول الله ﷺ: «حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا حسین سبط من الاسباط»^(۲)

رسول خدا فرمودند حسین از من است و من از حسین. کسیکه حسین را دوست دارد خداوند او را دوست بدارد و حسین یکی از فرزندان من است.

حضرت علی رضی الله عنه می فرماید که: «الحسن اشبه رسول الله ﷺ ما بین الصدر الی الرأس و الحسین اشبه النبی ﷺ ما کان اسفل من ذلک»^(۳)

حسن از میان سینه تا سر با پیامبر مشابه است و حسین از سینه به پائین با رسول خدا ﷺ مشابه است.

حضرت حذیفه می فرماید که: «قلت لاهی دعینی اتی النبی ﷺ فاصلی معه المغرب و اساله ان یتغفر لی و لک فاتیت النبی ﷺ فصلیت معه المغرب

۱ - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب.

۲ - ترمذی.

۳ - مرجع سابق.

فصلی حتی صلی العشاء ثم انفتل فتبعته فسمع صوتی فقال من هذا؟ حذیفة قلت نعم قال: ما حاجتک غفر الله لک و لا مک ان هذا ملک لم ينزل الارض قط قبل هذه الليلة استاذن ربّه ان یسلم علی و یشرنی بان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة و ان الحسن و الحسين سيد اشباب اهل الجنة»^(۱)

حضرت حذیفة می فرمایند که: به مادرم گفتم بگذار پیش رسول خدا ﷺ بروم نماز مغرب را با او خوانده از ایشان بخواهم برای من و تو طلب آمرزش کند پس پیش آن حضرت ﷺ آمدم و نماز مغرب را با او خواندم پس پیامبر ﷺ پیوسته مشغول نماز شد تا اینکه نماز عشاء را هم خواند سپس از مسجد بیرون رفت به دنبالش رفتم صدایم را شنید، فرمود: این کیست؟ حذیفة توئی گفتم بله فرمود: گفت چه حاجتی داری خدا ترا و مادرت را بیامرزد همانا این فرشته‌ای است که قبل از این شب هرگز به زمین فرود نیامده است از پروردگارش اجازه خواسته تا بر من سلام گفته و مرا بشارت بدهد به اینکه فاطمه سرور زنان بهشت است و همانا حسن و حسین هر دو سردار جوانان بهشت‌اند.

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می فرمایند که: «کان رسول الله ﷺ حامل الحسن بن علی عاتقه فقال رجل نعم المركب رکبت یا غلام فقال النبی ﷺ و نعم الراكب هو»^(۲)

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می فرمایند: روزی آن حضرت ﷺ حسن بن علی را بر شانه مبارکش نشانده بودند که مردی (او را دیده) گفت: چه مرکب خوبی است که سوار آن شده‌ای ای بچه! پیامبر ﷺ فرمود: و چه سوار خوبی است

۱ - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب (مشکوة).

۲ - ترمذی (مشکوة).

او!

در حدیث دیگری عقبه بن حارث روایت می‌کنند که: «صلی ابوبکر العصر ثم خرج یمشی و معه علی فرأی الحسن یلعب مع الصبیان فحمله علی عاتقه و قال بابی شیهة بالنبی ﷺ لیس شییهة بعلی و علی یضحک»^(۱)

در حدیث دیگری عقبه بن حارث روایت می‌کنند که: «ابوبکر نماز عصر را خواند سپس از مسجد خارج شد و در حالیکه بهمراه علی می‌رفت حسن را دید که بهمراه بچه‌ها بازی می‌کرد او را بر شانه نشانند و گفت به جان پدرم شییه پیامبر ﷺ است شییه علی نیست و علی می‌خندید.»

حضرت انس رضی الله عنه می‌فرماید که: «أتی عبید الله بن زیاد برأس الحسین فجعل فی طست فجعل ینکت و قال فی حسنه شیئاً قال انس فقلت و الله انه کان اشبههم برسول الله ﷺ و کان مخضوباً بالوسمة» (رواه البخاری) و فی روایة الترمذی: «قال کنت عند ابی زیاد فجیء برأس الحسین فجعل یضرب بقضیب فی انقه و یقول ما رأیت مثل هذا حسنا فقلت اما انه کان من اشبههم برسول الله ﷺ» و قال هذا حدیث صحیح حسن غریب.^(۲)

حضرت انس رضی الله عنه می‌فرماید که: «سر مبارک حسین پیش عبید الله بن زیاد آورده و در طشتی قرار داده شد، پس ابن زیاد داشت انگشتش را بر او زده و در مورد حسنش چیزی می‌گفت. انس گفت: من گفتم قسم به خدا همانا او از همه شییه‌تر به پیامبر ﷺ بود و او خضاب و سمه زده بودند.

و در روایت ترمذی آمده است من بوقت آوردن سر حضرت حسین (رض)

۱ - بخاری (مشکوۃ).

۲ - مشکوۃ باب مناقب اهل بیت النبی ﷺ.

پیش ابن زیاد بودم پس او داشت با یک تکه چوب بر بینی اش می زد و می گفت ندیدم مثل این حسنی. پس گفتم: خبر دار! که او مشابه ترین (مردم) به رسول خدا بود.

حضرت ام فضل می فرمایند که: «انها دخلت علی رسول الله ﷺ فقالت یا رسول الله انی رأیت حلما منکرا اللیلة قال: و ما هو قالت: انه شدید قال: و ما هو قالت: رأیت کأنّ قطعة من جسدک قطعت و وضعت فی حجری فقال رسول الله ﷺ رأیت خیرا تلد فاطمة ان شاء الله غلاما یكون فی حجرک فولدت فاطمة الحسین فکان فی حجری کما قال رسول الله ﷺ فدخلت یوما علی رسول الله ﷺ فوضعت فی حجره ثم کانت منی التفاتة فاذا عینا رسول الله ﷺ تهریقان الدموع قالت فقلت یا نبی الله یابی انت و امی مالک قال: اتانی جبرئیل علیّی فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا فقلت هذا قال نعم و اتانی بتربة من تربته حمراء»^(۱)

حضرت ام فضل می فرمایند: که نزد پیامبر ﷺ رفتم گفتم ای رسول خدا ﷺ شب گذشته خواب و رؤیای زشتی دیدم پیامبر ﷺ فرمود: آن خواب چیست؟ ام فضل در جواب گفت خیلی خطرناک است باز پیامبر ﷺ فرمود چیست آن. ام فضل گفت چنان خواب دیدم که یک تکه گوشت از تن مبارک شما قطع کرده شد و در دامن من گذاشته شد رسول خدا ﷺ فرمودند خواب نیکی دیده ای انشاء الله پسری از فاطمه متولد می شود که در دامن تو قرار می گیرد پس حسین از فاطمه متولد شد و در دامن من بود همانگونه که رسول الله فرموده بودند پس از آن روزی پیش

۱ - مشکوة باب مناقب اهل بیت النبی ﷺ، ص ۵۷۲.

رسول الله رفتم و حسین را در جلو او نهادم پس از لحظه‌ای وقتی که متوجه رسول الله ﷺ شدم دیدم که رسول الله اشک می‌ریزد، ام فضل گفت گفتم ای رسول خدا ﷺ پدر و مادرم فدایت باد! چه شده؟ فرمودند: جبرئیل آمده و مرا خبر کرد که اتمم این فرزند مرا به قتل می‌رساند گفتم این را گفت؟ فرمود: بله! و نیز جبرئیل خاک سرخ (مشهد حسین) را برایم آورد.

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرمایند: «رایت النبی ﷺ فیما یرى النائم ذات یوم بنصف النهار اشعث اغبر بیده قارورة فیها دم فقلت بابی انت و امی ما هذا قال هذا دم الحسین و اصحابه و لم ازل التقطه منذ الیوم فاحصی ذلك الوقت فاجد قتل ذلك الوقت». (رواه البیهقی فی دلائل النبوة و احمد الاخیر)^(۱)

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرمایند: همانگونه که بیننده در خواب می‌بیند یک روز به وقت نیمروز پیامبر ﷺ را در خواب دیدم که پراکنده مو و غبار آلود بودند و شیشه‌ای در دست داشتند که در آن خون بود گفتم پدر و مادرم فدایت این چه است؟ گفتند: این خون حسین و یارانش است امروز آنرا جمع آوری کرده‌ام. ابن عباس گفت این روز را یادداشت کردم دیدم که در همین روز قتل وی اتفاق افتاده بود.

در روایت دیگری حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرمایند: «قال رسول الله ﷺ احبوا الله لما یغذوكم من نعمة و احبونی لحب الله و احبوا اهل بیتی لحبی».^(۲)

پیامبر خدا فرمودند خداوند را دوست بدارید زیرا که به شما نعمت جهت

۱ - مرجع سابق.

۲ - رواه الترمذی (مشکوۃ).

خوردن می دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید و اهل بیت مرا به خاطر من دوست بدارید.

حضرت ابوذر رضی الله عنه در حالیکه پرده‌ی کعبه مشرفه را گرفته بود فرمود: «سمعت النبی ﷺ يقول الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلك»^(۱).

از پیامبر ﷺ شنیدم، می فرمود مثال اهل بیت من در بین شما مانند کشتی نوح است کسی که سوار آن می شود نجات حاصل کرده و هر که از آن باز ماند هلاک می شود.

یکی از خبرگان و نخبگان اسلامی که از ابر مردان اسلام و جزء اهل بیت می باشند در مورد ایشان از زبان حضرت سعد بن ابی وقاص بشنویم که رسول خدا ﷺ چه می فرمودند: «عن سعد بن ابی وقاص قال: قال رسول الله ﷺ لعلى انت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی»^(۲).

سعد بن ابی وقاص می فرمایند رسول خدا ﷺ به علی فرمودند تو از سوی من بمنزله هارون از سوی موسی هستی بجز اینکه بعد از من نبی وجود ندارد.

رسول خدا ﷺ این جمله را نسبت به علی زمانی گفتند که عازم غزوه تبوک بودند و علی رضی الله عنه را در مدینه جانشین و نایب خویش ساختند.

حضرت زبیر جیش رضی الله عنه می فرماید: «قال علی رضی الله عنه و الذی فلق الحبة و برأ النسمة انه لعهد النبی الامی ﷺ الی ان لا یحبنى الا مومن و لا

۱ - رواه احمد (مشکوٰة مرجع سابق).

۲ - متفق علیه (مشکوٰة، مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه).

بیغضنی الا منافق^(۱)

ایشان می‌فرمایند که علی فرمودند قسم بدانیکه دانه را شکافت و خلق را بوجود آورد رسول خدا ﷺ با من عهد فرمودند که مرا دوست نمی‌دارد جز مؤمن و با من دشمنی روا نمی‌دارد جز منافق.

حال ببینیم که حضرت سهل بن سعد چه پیامی از ناحیه رسول الله ﷺ به امت در حق علی رضی الله عنه دارند. ایشان می‌فرمایند که: «ان رسول الله ﷺ قال يوم خيبر لا عطین هذه الراية غداً رجلاً يفتح الله على يديه يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله فلما أصبح الناس غدوا على رسول الله ﷺ كلهم يرجون ان يعطاها فقال اين علي ابن ابي طالب فقالوا هو يا رسول الله يشتكي عينيه قال: فارسلوا اليه فاتي به فبصق رسول الله ﷺ في عينيه فبرأ حتى كان لم يكن به وجع فاعطاه الراية فقال علي: يا رسول الله اقاتلهم حتى يكونوا مثلنا قال انفذ علي رسله حتى تنزل بساحتهم ثم ادعهم الى الاسلام و اخبرهم بما يجب عليهم من حق الله فيه فوالله لان يهدي الله بك رجلاً واحداً خير لك من ان يكون لك حمر النعم.» (متفق عليه و ذكر حديث البراء قال لعلي انت مني و انا منك في باب بلوغ الصغير)^(۲)

یعنی رسول الله ﷺ در روز جنگ خیبر فرمودند: «من این پرچم را فردا صبح به دست مردی می‌دهم که خداوند بوسیله او فتح و پیروزی نصیب می‌فرماید و وی خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسول وی، نیز او را دوست می‌دارند. صبح روز بعد همه در محضر رسول الله ﷺ به امید اینکه پرچم به آنها داده شود،

۱ - مسلم مرجع سابق.

۲ - مرجع سابق ص ۵۶۴.

جمع شدند. پیامبر ﷺ فرمودند: علی ابن ابی طالب کجاست حاضرین گفتند علی شکایت و ناراحتی از چشمهایش دارد. فرمود: وی را پیش من بفرستید، علی آمد رسول خدا ﷺ لعاب دهن خویش را به چشمان وی مالید چشمهایش سالم گشتند تا آن حد که گوئی اصلاً دردی نداشته‌اند پس از آن پرچم را به علی داد، علی گفت یا رسول الله ﷺ آیا با آنها بجنگم تا اینکه مثل ما باشند، فرمود ای علی نرمی اختیار کن و به مسیرت ادامه بده تا اینکه در منطقه آنها فرود آمده سپس آنها را به اسلام دعوت کن و آنها را آگاه کن به آنچه که بر عهده آنها واجب است از حق خدا در اسلام. قسم بخدا اگر خداوند یک مرد بوسیله تو هدایت کند برای تو بهتر است از اینکه شترهای سرخ رنگ داشته باشی الخ

حضرت جابر رضی الله عنه روایت می‌کند که: «دعا رسول الله ﷺ علیا یوم الطائف فانتجاء فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال رسول الله ﷺ ما انتجیته و لكن الله انتجاه»^(۱)

حضرت جابر می‌گوید: رسول خدا ﷺ در روز طائف علی را فرا خواند و با او خلوت نمود مردم گفتند صحبت‌های سری و درگوشی را با عموزاده‌اش طولانی نمود. رسول الله ﷺ فرمودند من به امر خداوند با وی محرمانه صحبت نمودم. حضرت ام عطیه می‌فرمایند که: «بعث رسول الله ﷺ جیشا فیهم علی قالت فسمعت رسول الله ﷺ و هو رافع یدیه یقول اللهم لا تمتنی حتی ترینی علیا»^(۲) رسول الله ﷺ لشکری را که علی نیز شامل آنها بود اعزام داشتند ام عطیه می‌گوید من از رسول الله ﷺ در حالیکه دستهایش را بلند فرموده بود شنیدم که

۱ - مشکوة به نقل از ترمذی.

۲ - مرجع سابق.

می گفت خدایا مرا زنده نگهدار تا علی را ببینم.

حضرت ام سلمه رضی الله عنها می فرماید: «قال رسول الله ﷺ من سب عليا فقد سبني» (رواه احمد)^(۱)

یعنی رسول خدا ﷺ فرمودند کسی که به علی ناسزا گوید مرا ناسزا گفته است. حضرت علی کرم الله وجهه می فرماید: «قال رسول الله ﷺ فيك مثل من عيسى ابغضه اليهود حتى بهتوا امه و احبته النصارى حتى انزلوه بالمنزلة التي ليست له ثم قال يهلك في رجلان محب مفرط يقرظني بما ليس فيّ و مبغض يحمله شأنى على ان يبهتنى» (رواه احمد)^(۲)

رسول خدا ﷺ فرمودند: ای علی مثال شما مانند عیسی علیه السلام است، یهود با وی دشمنی روا داشته حتی که به مادرش بهتان گفتند و نصاری وی را بحدی دوست داشتند که غلو و مبالغه نمودند و او را به مرتبه و درجه ای رساندند که صاحب آن نبود، سپس فرمود در مورد من ۲ گروه هلاک می شود گروهی که در حب و دوستی من افراط نموده بحدی مدح می کنند که در من نیست و گروه دیگری دشمنی را با من روا داشته و بهتان می کنند.

حضرت براء بن عازب و زید بن ارقم از رسول خدا ﷺ روایت می کنند که: «ان رسول الله ﷺ لما نزل بغدير خم اخذ بيدي علي فقال: الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا: بلى قال: الستم تعلمون اني اولى بكل مؤمن من نفسه قالوا: بلى فقال: اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فلقية عمر بعد ذلك فقال له هنيئاً يا ابن ابي طالب اصبحت و امسيت

۱ - مشکوة باب مناقب علی بن ابی طالب.

۲ - مشکوة مرجع سابق.

مولی کل مومن و مؤمنه^(۱)

زمانیکه رسول الله ﷺ در مقام غدیر خم فرود آمد دست علی را گرفت و گفت آیا نمی‌دانید که من از مومنین بر خود آنها اولی هستم؟ مردم گفتند بله فرمود آیا نمی‌دانید که من بر هر مومن از خود او اولی هستم؟ مردم گفتند بله سپس فرمود: خدا با هر که من مولای او هستم علی مولای اوست خدا با دوست بدار کسی را که علی را دوست می‌دارد و دشمن باش با کسی که دشمن علی باشد، از آن موقع به بعد هرگاه عمر وی را ملاقات می‌کرد می‌گفت ای ابن ابی طالب مبارک باد بر تو صبح و شام مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی.

حضرت علی رضی الله عنه می‌فرماید که: «کانت لی منزلة من رسول الله ﷺ لم تکن لاحد من الخلائق آتیه بأعلی سحر فأقول السلام علیک یا نبی الله فان تنحنح انصرفت الی اهلی و الا دخلت علیه».

یعنی من مقام و مرتبه‌ای در بارگاه رسول الله ﷺ داشتم که هیچ احدی از خلائق آن رتبه را نداشت و آن اینکه در آغاز سحر به منزل آن حضرت می‌آمدم و می‌گفتم سلام بر تو ای نبی خدا، اگر تنحنح می‌فرمود من بمنزلم برمی‌گشتم و ر نه پیش وی می‌رفتم.

بله علی رضی الله عنه است که امتیازات و برجستگی خاص و ویژه‌ای دارد. وی تنها و تنها صحابی نامی محمد ﷺ است که با جاهلیت هیچگونه پیوندی نداشته است نسل وی نسلی است که با اسلام آغاز شده و روحش در انقلاب محمد ﷺ شکل گرفته است و بزرگی تربیتی دیگر وی آن است که دست مهربان «قتر» او را از

خانواده خویش، در آن دوره سنی‌یی که نخستین ابعاد روح و فکر انسان ساخته می‌شود به خانه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌برد و تصادفی بزرگ کودک را با داشتن پدر به دست عمو زاده می‌سپارد تا روح شگفت مردی که باید نمونه یک انسان ایده آل گردد، در مدرسه‌ای پرورش یابد که در آن محمد آموزگار است و با کتاب قرآن از آغاز نخستین پیامی که می‌رسد آشنا می‌گردد و بر لوح ساده کودک خطی از جاهلیت نقش نمی‌پذیرد.

مرد شمشیر، سخن و سیاست، احساسی به رفت یک عارف و اندیشه‌ای به استحکام یک حکیم دارد تقوی و عدل وی نور افگن، لباس داد و انصاف وی کوچکترین لکه‌ای ندارد، آشنائی دقیق و شاملش با قرآن قولی است که جملگی برآند، شرایط خاص زندگی خصوصیش، زندگی اجتماعی و سیاستش و پیوندش با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بویژه سرشت روح و اندیشه‌اش همه عواملی است که او را با روح حقیقی اسلام - معنای عمیقی که در زیر احکام و عقاید و شعائر دین نهفته است و غالباً از چشمهای ظاهر بین و سطحی نگر پنهان می‌ماند - از نزدیک آشنا کرده است. احساسش و بینشش با آن عجین شده است وی یک «وجدان اسلامی» دارد و این جز اعتقاد به اسلام است.

در طول بیست و سه سالی که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نهضت خویش را در دو صحنه روح و جامعه آغاز کرده است علی همواره درخشیده است، همواره در آغوش خطرها زیسته است و یکبار نلغزیده است،

یکبار کمترین ضعفی از خود نشان نداده است. آنچه در دل علی سخت ارجمند است، روح چند بعدی اوست، روحی که در همه ابعاد گوناگون و حتی ناهمانند قهرمان است، قهرمان اندیشیدن و جنگیدن و عشق ورزیدن، مرد محراب و مردم،

مرد تنهایی و سیاست، دشمن خطرناک همه پستیهای که انسانیت همواره از آن رنج می برد. مجسمه همه آرزوهایی که انسانیت همواره در دل می پرورد، بله علی است زمانیکه در دنیای بلوغ قدم می گذارد زیر تربیت و پرورش محمد ﷺ بزرگترین معلم کاروان بشری مشاهده می شود.

عمران بن حصین می فرمایند که: «ان النبی ﷺ قال ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن»^(۱)

یعنی رسول خدا ﷺ فرمودند علی رضی الله عنه از من است و من از او و ایشان ولی هر مؤمن هستند.

حضرت زید ابن ارقم رضی الله عنه می فرمایند که رسول گرامی ﷺ فرمودند: «من كنت مولاه فعلى مولاه»^(۲) هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست. حبشی بن جناده روایت می کند که: «قال رسول الله ﷺ على منى و انا من على و لا يؤدى عنى الا انا و على». (رواه الترمذی و رواه احمد عن ابی جناده)^(۳) رسول خدا ﷺ فرمودند علی از من است و من از علی، اداء (پرداخت) نمی کند از من بجز من یا علی رضی الله عنه.

حضرت ابن عمر رضی الله عنهما می فرمایند که: «أخى رسول الله ﷺ بين اصحابه ف جاء على تدمع عينا فقال آخيت بين اصحابك و لم تواخ بينى و بين احد فقال رسول الله ﷺ انت اخى فى الدنيا و الآخرة»^(۴)

۱ - ترمذی (مشکوٰة، ص ۵۶۴).

۲ - رواه احمد و الترمذی (مشکوٰة).

۳ - مشکوٰة مرجع سابق.

۴ - رواه الترمذی و قال هذا حديث حسن غريب (مشکوٰة).

یعنی: مواخات نمود پیامبر خدا در میان اصحابش، علی آمد در حالیکه چشم هایش اشک آلود بود فرمود یا رسول خدا، شما در میان یاران خویش مواخات عقد برادری نمودی و بین من و بین هیچ احدی ترتیب مواخات صورت ندادی، رسول خدا فرمودند شما برادر من در دنیا و آخرت هستی.

بله، خالد محمد خالد در کتاب خویش "خلفاء الرسول" آنچه را که در مورد حضرت علی گفته واقعا علی کرم الله وجهه مصداق آن همه صفات ارزنده می باشد ایشان می فرمایند:

ان الامام کرم الله وجهه کان يعرف تماماً قيمة الذی هداه ربه الیه و کان من الذین یؤمنون بان الخیر ماثوبة نفسه فالذی یوفق للخیر و للحق ینکون جاهلاً بقيمة الحق و الخیر، اذا هو طلب من الدنیا ماثوبة و اجرا نظیر فعله الخیر و حمله رایة الحق. و هكذا حمل «علی» اسلامه بین جنیبه و تحت ضلوعه، و فی اعماق روحه و مضی ینتصغر شان الدنیا بكل فنونها و زینتها ... و كلما تراءت له مباهجها صدّها بعبارة الماثورة:

(یا دنیا، الیک عنی ... یا دنیا غری غیری)

و علی فی اسلامه: نموذج عظیم مکتمل الشكل و الجوهر. فاذا کان الاسلام عبادة، و نسکا .. جهادا، و بذلا .. ترفعا، و زهدا، فطنة، و ورعا .. سیادة، و تواضعا .. قوة، و رحمة .. عدالة و فضلا .. استقامة و علما .. بساطة، و تمکنا .. و لاء، و فهماً ..

اذا کان الاسلام ذلك كله، فان «سابق المسلمین علیا کرم الله وجهه» کان احد النماذج الباهرة و النادرة لهذا الاسلام!!
و من شاء ان یتعرف الی حیاة الامام و سلوکه فلیقره کلماته ذلك انه لم یکن

بین مقاله و فعاله، تفاوت او تناقض أجل ... لم يكن بين ما يقول و يفعل، بعد و لا مسافة، و لا فراغ ...!

فاذا حث الناس على الزهد، فلانه اسبقهم اليه ...

و اذا حثهم على البذل فلانه اقدرهم عليه ...

و اذا حثهم على طاعة - آية طاعة - فلانه يمارسها في اعلى مستوياتها ...

صلى الفجر يوما باصحابه في الكوفة، و هو امير للمؤمنين، فلما فرغ من صلاته جلس ساهما حزينا .. و لبث في مكانه و مجلسه و الناس من حوله يحترمون صمته فلا يتحركون حتى طلعت الشمس، و استقر شعاعها العريض على حائط المسجد من داخل. فنهض «الامام على» و صلى ركعتين: ثم هز رأسه في أسى و قلب يده و قال: (والله لقد رايت اصحاب محمد ﷺ فما ارى اليوم شيئا يشبههم. لقد كانوا يصبحون و بين اعينهم آثار ليل با توافيه مسجد الله، يتلون كتابه و يتراوحون بين جباههم و اقدامهم ... و اذا ذكروا الله مادوا كما يميذ الشجر في يوم الريح ... و هملت اعينهم حتى تبثل ثيابهم).^(۱)

پس از چند سطر می نویسد که حضرت علی کرم الله وجهه با مسلمانان در خصوص اسلامی که به آن ایمان آورده بود صحبت می کرد و آنرا دستور حیات و زندگی خویش قرار داده و می فرمود:

(تعلموا العلم، تعرفوا به ... و اعلموا تكونوا من اهله ... الا و ان الدنيا قدر تحلت مدبرة و ان الآخرة قادتت مقبلة و لكل واحد منهما بنون. فكونوا من ابناء الآخرة و لا تكونوا من ابناء الدنيا.

۱ - خلفاء الرسول، خالد محمد خالد، ص ۳۶۳ و ۳۶۴.

الا و ان الزاهدين فى الدنيا قد اتخذوا الارض بساطا، والتراب فراشا و الماء طيبا.

الا و ان من ماشى الى الآخرة سلا عن الشهوات.

و من اشفق من النار. رجع عن المحرمات.

و من طلب الجنة .. سارع الى الطاعات

و من زهد فى الدنيا، هانت عليه مصائبها..

الا و ان لله عبادا - شروهم مأمونة .. و قلوبهم محزونة ..

انفسهم عفيفة و حوائجهم خفيفة...

صبروا اياما قليلة لعقبى راحة طويلة

اذا رأيتهم فى الليل. رأيتهم صافين اقدامهم ... تجرى دموعهم على خدودهم

يجأرون الى الله فى فكاك رقابهم ... و اما نهارهم فظماء، حلما، بررة اتقياء،

كانهم القداح ...

ينظر اليهم الناظر فيقول: مرضى. و ما بهم من مرض. و لكنه الامر العظيم. (۱)

بله این از گفتارهای زرین و گهربار علی است شخصیتی که همیشه تحت نظر پیامبر و

جزء اهل البيت می باشد.

خاتمه

با نوشتن این مقاله سرمایه عظیمی از معلومات و جواهرات ارزنده‌ای کسب و


حاصل شد و بر خود لازم می دانم که به نکاتی چند از آنها متذکر شوم:

- ۱ - با نوشتن فضائل و سیرت اهل بیت بطور جدی احساس شد که زنگ گناهانم از قلبم دور شده و قلبم صیقل می‌یافت.
- ۲ - بسیاری از صحابه بزرگوار پیامبر بالاخص، اهل بدر، بیعت رضوان، سابقین اولین، مهاجرین و انصار را در لابلای کتاب و سنت مشاهده نمودم که مودت عمیق و محبت شدید با خانواده نبوت و اهل بیت داشتند.
- ۳ - حقیر بسیاری از فضائل اهل بیت را از زبان اصحابی شنیدم که برخی از مورخان و با پیروان مذاهب، بین آنها و اهل بیت حکایت از عداوت می‌کنند و من این عداوت را اشتباه و غیر صحیح دیدم، زیرا مشاهده شد صحابه مورد نظر جداً با کمال صمیمیت و محبت فضائل اهل بیت را بنقل از زبان نبوت آشکارا در خدمت مردم عصر و انسانهای آینده تقدیم کردند.
- ۴ - من از تحریر این مقاله نتیجه گرفتم دشمنان و منافقین هم در حق اهل بیت نبوت و هم در حق صحابه ظلم را با کمال شدت روا داشته و بین امت انتشار و تفرقه را بوجود آورده، صحابه را حتی صحابه ایکه در قرآن و سنت رضایت الهی و وعده بهشت برای آنها اعلان شده، دشمن اهل بیت عنوان نموده (العیاذ بالله) امت را به ضعف و نابودی کشاندند.
- ۵ - حوادث، وقایع و مصائبی که توسط بی دینان، ظالمان و منافقان علیه خاندان نبوت و اهل بیت بوقوع پیوست، حوادث و صحنه‌های تکان دهنده تاریخ بشریت برای همیشه می‌باشند و هر چند تاریخ کهنه‌تر و عمرش طولانی‌تر می‌گردد داغ و یاد این حوادث تازه‌تر و روشن‌تر می‌شود.
- ۶ - به این نتیجه رسیدم که انسان زمانی که وجدان و ایمانش را از دست دهد بر عظیم‌ترین شخصیات بشریت و حتی بر خاندان نبوت هم رحم نمی‌کند.

۷ - انسان هر چند به مراتب و مدارج عالیه برسد و آخرین مراحل امتیازات و فضائل را کسب کند خلاق بر او بیشتر ظلم می‌کنند و بیش از همه مورد ابداء قرار گرفته، رنج و اندوه، وی را بحدی محاصره می‌کند که بقیه انسانها حتی برخی از دشمنان نیز تاب تحمل آنرا ندارند.

۸ - در کتاب و سنت ضمن نوشتن این مقاله ازواج و همسران رسول الله ﷺ را در ردیف و صفوف اهل بیت دیدم و محبت بین اهل بیت و صحابه را لازم و ملزوم و متضمن یکدیگر دیدم.

اهل بیت در کتاب و سنت

رامین آخوند قوریجایی 

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

خدای احد را سپاس بی حد و عدد که توفیق تدوین این وجیز را از بحر بیکران فضیلت و منزلت اهل بیت پیامبر ﷺ (که صلوات خدا بر او و خاندانش باد) به این حقیر بيمقدار عطا نمود.

آنچه در این مقاله در پی آن هستیم، فضائل اهل بیت و اینکه اهل بیت پیامبر ﷺ چه کسانی هستند، میباشد. هر چند ما قادر به شناخت حقیقی آن بزرگواران نیستیم به قدر وسع و توان به مصداق ((لا یكلف الله نفسا الا وسعها)) تلاش خواهیم کرد تا آیات و احادیثی را که در این خصوص آمده و اهل سنت و جماعه اعتقاد و باور قلبی به آنها دارند را بیان نمائیم.

خداوند تبارک و تعالی در آیه شریفه ((واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا)) مسلمانان را به اعتصام به حبل الهی می خواند که برخی در تفسیر آیه مذکور حبل الهی را اهل بیت پیامبر ﷺ می دانند و آن نقطه مشترکی است که همه مسلمین

می‌توانند به آن توسل جسته و هدایت یابند.

هدف غایی، وحدت مسلمین است که هر مسلمانی به سهم خود در حد توان باید سعی نماید تا گامی در جهت تحقق این آرمان مقدس و در جهت تقویت و استحکام دیدگاههای مشترک و تا حد امکان کنار گذاشتن اختلافات بردارد و ما نیز امیدواریم گامی ولو ناچیز در این راه برداشته باشیم. این مقاله در دو فصل تدوین گردید. در فصل اول آیاتی را که در مورد اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده و همچنین روایات ائمه علیهم‌السلام و بعضاً اقوال صحابه می‌باشد که بنحوی آیات شریفه مذکور را تفسیر می‌نمایند.

فصل دوم - صرفاً احادیث و روایات ائمه و اقوال صحابه «رضی الله عنهم» و مستقیماً در جهت تفسیر آیات نیستند. هر چند که آثار حدیث به شمار نمی‌آیند، علیهذا در جهت تفسیر آیات و احادیث از آنها بهره گرفته ایم.

فصل اول

«اهل بیت در کتاب»

آیه اول:

قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في القربى و من یقترب حسنةً نزد له فیها حسناً. بگو ای محمد به خاطر تبلیغ رسالت از شما اجری طلب نمی‌کنم بجز دوستی نزدیکیان من.

حدیث اول:

عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الاية «قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في القربى» قالوا يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت مودتهم قال علي و فاطمه و ولداها.

از ابن عباس روایت شده است، زمانی که این آیه (قل لا اسئلكم...) نازل شد، گفتند: یا رسول الله ﷺ کدام قرابتی است که دوستی آنها بر ما واجب است. رسول الله ﷺ جواب دادند: علی و فاطمه و دو فرزند آنها.

حدیث دوم:

واخرج ابو نعیم والدیلمی من طرق مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال رسول الله ﷺ لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في القربى ان تحفظوني في اهل بيتي و تودوهم بی.

ابو نعیم و دیلمی از مجاهد و او نیز از ابن عباس روایت می‌کند که رسول

الله ﷺ میفرمایند: به خاطر تبلیغ رسالت از شما اجری طلب نمی‌کنم بجز دوستی نزدیکان من و من را در حق اهل بیتم محافظت کنید و اهل بیت مرا بخاطر من دوست بدارید.

روایت:

واخرج ابن جریر عن ابی الدیلم قال لما جیء بعلی بن الحسین اسیراً فاقیم علی درج دمشق قام رجل من اهل الشام فقال الحمد لله الذی قتلکم و استأصلکم فقال له علی بن الحسین علیه السلام: اقرأت القرآن؟ قال: نعم. قال: اما قرأت قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی؟ قال: فانکم لاتتم؟ هم قال نعم.

ابن جریر از ابن دیلم روایت می‌کند، زمانی که علی بن حسین (امام سجاد علیه السلام) را اسیر نموده و به دمشق آوردند، مردی از اهل شام برخاست و گفت: حمد و ثنا بر خداوندی باد که شما را کشت و ریشه شما را برکند، امام سجاد علیه السلام به او فرمود: آیا قرآن را خوانده‌ای؟ گفت: بله، امام سجاد علیه السلام فرمود: آیا آیه (قل لا اسئلكم...) را خوانده‌ای. آن مرد شامی گفت: آیا شما همان آل قریبی هستید؟ امام سجاد علیه السلام فرمود: بله.

آیه دوم

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً.
همانا خداوند اراده می‌کند که پلیدی را از شما اهل بیت دور نماید و شما را پاک گرداند.

حدیث اول:

اخرج ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و الطبرانی و ابن مردویه عن ام سلمه «رضی الله عنها» زوج النبی ﷺ ان رسول الله ﷺ كان بیتهما علی منامه له علیه کساء خیری فجاءت فاطمه علیها السلام بیرمة فیها خزیره فقال رسول الله ﷺ ادعی زوجک و ابنک حسناً و حسیناً فدعتهم فیمنامهم یا کلون اذ نزلت علی رسول الله ﷺ انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فاخذ النبی ﷺ بفضله ازاره فغشاهم اباها ثم اخرج یدیه من الکساء و اوما بها الی السماء ثم قال اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا قالها ثلاث مرات قالت ام سلمه «رضی الله عنها» فادخلت رأسی فی الستر فقلت یا رسول الله وانا معکم فقال انک علی خیر مرتین.

ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه از ام سلمه همسر رسول الله ﷺ روایت می کنند، همانا رسول الله ﷺ در منزل ام سلمه بر بستر خواب با پوشی خیری استراحت می نمودند که حضرت فاطمه علیها السلام دیگ سنگی که در آن نوعی آبگوشت بود آوردند. رسول الله ﷺ فرمودند: همسر و دو پسر را صدا بزن. حضرت فاطمه آنها را صدا زدند و در حالیکه طعام میخوردند آیه (انما یرید الله...) نازل شد پس از آن پیامبر گوشه عبای خود را گرفت و آنها را پوشاند سپس دستان مبارکش را از عبا درآوردند و به آسمان اشاره کردند و فرمودند: بار خدایا اینها اهل بیت من و از نزدیکان خاص من هستند، پس از آنها پلیدی را دور کن و آنها را پاک گردان، ۳ بار آنرا تکرار نمودند. ام سلمه «رضی الله عنها» گفتند، سر خود را زیر عبا نمودم و گفتم یا رسول الله ﷺ آیا من هم از اهل بیت شما هستم؟ رسول الله ﷺ فرمودند: همانا تو نیز از خیر هستی و این را ۲ بار تکرار کرد (مراد اینکه از

ازواج النبی هستی).

حدیث دوم

واخرج الحکیم الترمذی و الطبرانی و البیهقی فی الدلائل عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله قسم الخلق قسمین فجعلنی فی خیرهما قسماً فذلک قوله و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال فاننا من اصحاب الیمین و انا خیر اصحاب الیمین ثم جعل القسمین ثلاثاً فجعلنی فی خیرها ثلثاً فذلک قوله و اصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون فاننا من السابقین و انا خیر السابقین ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی فی خیرها قبيلة و ذلک قوله و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم و انا اتقی ولد آدم و اکرمهم علی الله تعالی و لا فخر ثم جعل القبایل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتاً فذلک قوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً فاننا و اهل بیتی مطهرون من الذنوب.

حکیم ترمذی و طبرانی و بیهقی در کتاب دلائل از ابن عباس روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: همانا خداوند انسانها را بر دو قسم نمود و مرا از بهترین قسم آن قرار داد.

و آن دو قسم اصحاب یمین و اصحاب شمال هستند، و من از اصحاب یمین هستم و من بهترین اصحاب یمین هستم، سپس خلق را بر ۳ قسم نمودند و مرا از بهترین آنها قرار داد و این در آیه (واصحاب الیمینه ما اصحاب الیمینه و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون...) و من از سابقین هستم. و من از بهترین سابقین هستم. پس هر قسم را به قبائلی تقسیم نمود. و مرا از بهترین قبائل

قرار داد و آن اشاره به آیه «و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم) و من متقی ترین اولاد آدم هستیم و گرامیترین آنها نزد خداوند و من به آن مغرور نیستم. سپس قبایل را به خانواده‌هایی تقسیم نمود. و مرا از بهترین آنها قرار داد که آیه (انما یریدالله...) بدان اشاره دارد که من و اهل بیت من از گناهان پاک هستند.

حدیث سوم:

حدیث الضحاک بن مزاحم رضی الله عنه ان نبی الله صلی الله علیه و آله کان یقول نحن اهل بیت طهرهم الله من شجرة النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و بیت الرحمة و معدن العلم. ضحاک بن مزاحم رضی الله عنه روایت می‌کند که همانا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: ما اهل بیتی هستیم که خداوند آنها را پاک گرداند و از شجره پیامبران هستیم و مرا جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه و منزل رحمت و معدن علم گرداند.

حدیث چهارم:

عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال لما دخل علی رضی الله عنه بفاطمة جاء النبی اربعین صباحاً الی بابها یقول السلام علیکم اهل البيت و رحمة الله و بركاته الصلاة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس... انا حرب لمن حاربکم انا سلم لمن سالمکم. از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت است: که فرمودند زمانی که حضرت علی رضی الله عنه با حضرت فاطمه رضی الله عنها ازدواج کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله ۴۰ روز صبح بر در خانه فاطمه می‌آمد و می‌فرمود: (السلام علیکم اهل البيت و رحمة الله و بركاته) به نماز برخیزید و آیه (انما یریدالله) را قرائت می‌نمود و می‌فرمودند: من دشمن کسی

هستم که با آنها دشمنی کند و در صلح هشتم با کسی که با آنها در صلح باشد.

آیه سوم:

وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ.

حق صاحبان قرابت را بدهید.

الف - عمل پیامبر:

اخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال لما نزلت و آت ذا القربى افطع رسول الله ﷺ فاطمه فدكاً.

ابن مردويه از ابن عباس روایت می‌کند زمانی که آیه (وآت ذا القربى حقه) نازل شد پیامبر فدک را به حضرت فاطمه دادند.

ب - روایت:

واخرج ابن جرير عن علي بن الحسين عليه السلام انه قال لرجل من اهل الشام اقرأت القرآن قال نعم قال افما قرأت في بني اسرائيل و آت ذا القربى حقه قال و انكم للقرابة الذي امر الله ان يؤتى حقه قال نعم.

ابن جریر از امام سجاده علیه السلام روایت می‌کند، همانا امام سجاده علیه السلام بر مردی از اهل شام گفت: آیا قرآن را قرائت نموده‌ای گفت: بلی. آیا آیه (وآت ذا القربى حقه) را در سوره بنی اسرائیل خوانده‌ای، مرد شامی گفت: آیا همانا شما آن قرابتی هستید که خداوند به دادن حق آنها امر نمود. امام سجاده علیه السلام فرمودند: بلی.

آیه چهارم:

يا ايها الذين امنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين. (توبه ۱۱۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و با راستگویان باشید.

قول صحابه:

واخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضی الله عنهما فی قوله (وكونوا مع الصادقين) قال مع علی بن ابیطالب.

ابن مردويه از ابن عباس روایت می‌کند در تفسیر آیه (وكونوا مع الصادقين) مراد از صادقین حضرت علی رضی الله عنه است.

آیه پنجم:

واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسة وللرسول ولذي القربى

بدانید از مالی که به غنیمت برده‌اید خمس آنرا در راه خدا و رسول و صاحبان قرابت او دهید.

قول صحابه:

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال كانت الغنمة تقسم علی خمسة اخماس فاربعه منها بین من قاتل علیهما و خمس واحد تقسم علی اربعة اخماس فربع لله وللرسول ولذي القربى یعنی قرابة رسول الله فما كان لله وللرسول فهو لقرابة النبي صلی الله علیه و آله و لم یأخذ النبي من الخمس شیئاً. و الربع الثانی للیتامی و الربع الثالث للمساکین و الربع الرابع لابن السبیل و هو الضیف الفقیر الذي ینزل للمسلمین.

از ابن عباس روایت است که گفت مال غنیمت را ۵ قسم می‌نمودند؛ ۴ قسم آن بین رزمندگان تقسیم می‌شد و یکم قسم آنرا نیز بر ۴ تقسیم می‌کردند که $\frac{1}{4}$ آن در راه خدا و رسول و صاحبان قرابت (اهل بیت) تقسیم می‌کردند. سهمی که به خدا و رسول او می‌رسید به قرابت رسول الله می‌دادند و پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از آن بر نمی‌داشت. $\frac{1}{4}$ بر یتیمان و $\frac{1}{4}$ باقیمانده به در راه ماندگان داده می‌شد و منظور از ابن

سبیل فقرایی بودند که نزد مسلمین مهمان می شدند.

آیه ششم:

فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا اندع ابناؤنا و ابناؤكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين.
اگر کسی در شأن حضرت عیسی علیه السلام دعوی کند، پس از آنکه بر شما علم او آشکار شد، بگو: تا پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را بخوانیم و سپس دعا کنیم که خداوند لعنت خود را بر دروغگویان نازل کند.
عمل پیامبر صلی الله علیه و آله:

روی انهم لما دعوا الى المباهلة قالوا حتى نرجع ننظر فاتوا رسول الله صلی الله علیه و آله و قد خرج محتضناً الحسين آخذاً بيد الحسن و فاطمه تمشی خلفه و علي خلفها و هو يقول اذا انا دعوت فأئتوا و ابوا عن المباهلة و صالحوا.

روایت شده است همانا مسیحیان زمانی که بر مباحله دعوت شدند، گفتند: برگردیم و اندیشه‌ای کنیم و رسول خدا رفته بود در حالیکه امام حسین علیه السلام را به آغوش گرفته و دست امام حسن علیه السلام را گرفته و حضرت فاطمه علیها السلام پشت رسول الله صلی الله علیه و آله راه می رفتند و حضرت علی علیه السلام نیز پشت سر حضرت فاطمه راه می رفتند و در آن حال پیامبر صلی الله علیه و آله می گفت هر گاه من آنها را نفرین کنم آمین گوید و نصاری از مباحله دست کشیده و مصالحه نمودند.

آیه هفتم:

و يطعمون الطعام على حبه مسكينا و یتیمًا و اسیرًا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید

منکم جزاءً و لا شکورا.

بر مسکین، یتیم و اسیر طعامی را که خودشان دوست دارند می دهند. همانا ما برای رضای خداوند به شما طعام می دهیم و از شما پاداش و سپاسی نمی خواهیم.

قول صحابه:

عن ابن عباس رضی الله عنهما فی قوله و یطعمون الخ قال نزلت هذه الآیه فی علی بن ابی طالب و فاطمه رضی الله عنهما بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ذلك حین مرض الحسن و الحسین ابنا علی و فاطمه رضی الله عنهما آل البيت نذر علی و فاطمه ان یصوما لله ثلاثة ایام متعاقبة اذا شفا الله الولدین و من الله بالشفاء علی الحسن و الحسین فوفا بنذرهما و صاما اول یوم حتی جاءت ساعة الافطار دق علیهما الباب مسکین و طلب الصدقة و لم یکن عندهما الاقرصین من شعیر فاعطیاهم القرصین و افطرا علی الماء و اصبحا صائمین و عند ما جاء وقت الافطار دق علیهما الباب یتیماً و طلب الصدقة فاعطیاهم افطارهما و اکتفیا بالماء ثم اصبحا صائمین فی الیوم الثالث و لما جانت ساعة الافطار دق علیهما الباب اسیراً و طلب الصدقة فاعطیاهم ما یفطران علیه و اکتفیا بالماء فنزلت هذه الآیه.

از ابن عباس در تفسیر آیه فوق روایت است که گفتند این آیه در حق حضرت علی رضی الله عنه و حضرت فاطمه رضی الله عنها دخت پیامبر نازل شد و قضیه از این قرار بود که وقتی امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما مریض شدند، حضرت علی و حضرت فاطمه نذر کردند که ۳ روز پشت سر هم روزه بگیرند. هر زمانی که خداوند فرزندان آنها را شفا دهد و خداوند آنها را شفا داد و آن دو نذرشان را به جای آوردند و هر دو، روز اول را روزه گرفتند، زمان افطار فرا رسید مسکینی در خانه را زد و صدقه‌ای طلب نمود و نزد حضرت علی و حضرت فاطمه چیزی جزء دو قرص نان جو نبود.

آن دو فرص نان را دادند و با آب افطار کردند. صبح فرا رسید در حالیکه آن دو روزه داشتند و زمانی که وقت افطار روز دوم رسید، یتیمی در خانه رازد و صدقه طلب نمود و آن دو افطار خود را بر او دادند و بر آب اکتفا نمودند و صبح فرا رسید در حالیکه آن دو روزه داشتند و زمانی که افطار روز سوم فرا رسید اسیری در خانه رازد و طلب صدقه نمود و آندو چیزی را که می خواستند افطار کنند صدقه دادند و بر آب اکتفا کردند سپس در حق آنها این آیه نازل شد.

آیه هشتم:

یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقه.
ای کسانی که ایمان آوردید هرگاه رسول الله را در هنگام سؤال صدا می زدید قبل از آن صدقه بدهید.

روایت:

عن علی رضی الله عنه انه قال کان عندی دینار فبعته بعشرة دراهم فکنت کلما ناجیت النبی صلی الله علیه و آله قدمت بین یدی درهماً ثم نسخت فلم یعمل بها احد.
از حضرت علی روایت است که فرمودند: در هنگام نزول آیه نزد من دیناری بود، آنرا به ده درهم فروختم و هر وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را صدا می زدم، درهمی انفاق می نمودم، سپس آیه منسوخ شد و بغیر از من کسی بدان عمل ننمود.

آیه نهم:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک.
ای رسول خدا چیزی را که بر تو نازل شده است تبلیغ کن.

قول صحابه:

عن ابی سعید الخدری قال نزلت هذه الآیه علی رسول الله ﷺ یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب. و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال کنا نقرأ علی عهد رسول الله ﷺ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس.

از ابی سعید خدری روایت است که گفت: این آیه روز غدیر خم در حق حضرت علی بن ابی طالب بر رسول خدا نازل شد. و از ابن مسعود روایت است که می فرمایند: در زمان حیات رسول الله ﷺ می خواندیم (یا ایها الرسول...) همانا حضرت علی رضی الله عنه مولای مؤمنین است و اگر ولایت حضرت علی را تبلیغ نمایی رسالت خود را تبلیغ نکرده ای و خداوند تو را از مردم محفوظ می دارد.

روایت:

حضرت علی رضی الله عنه روزی به حاضران سوگند داد که هر کس از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث (من کنت مولاه) را شنیده گواهی دهد، دوازده تن از انصار حاضران بودند گواهی دادند. شخص دیگری نیز آنجا بود از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده بود اما گواهی نمی داد و حضرت فرمود که ای فلانی تو چرا گواهی نمی دهی یا آنکه تو هم آن را شنیده ای گفت من نیز شنیده ام اما فراموش کردم امیر دعا کرد که خداوند اگر این مرد دروغ می گوید سفیدی بر شبره وی ظاهر گردان که عمامه، آن را نپوشاند راوی می گوید که پدر من آن شخص را دیده است که سفیدی بر میان دو چشم وی ظاهر گشته بود.

آیه دهم:

مرج البحرين يلتقيان، بينهما برزخ لا يبغيان.

برخی مفسرین آیه فوق را چنین تفسیر می‌کنند دو بحر یعنی بحر نبوت از فاطمه علیها السلام و بحر جوانمردی از حضرت علی علیه السلام و در بین آن دو، پرده تقواست، فاطمه علیها السلام علیه حضرت علی علیه السلام نخواهد خواست و حضرت علی علیه السلام علیه حضرت فاطمه، و از آن دو لولوء و مرجان بیرون خواهد آمد و آن حسن و حسین است. (نزّهة المجالس)

آیه یازدهم:

واعتصموا بحبل الله.

به ریسمان خدا چنگ زنید.

روایت:

عن جعفر الصادق علیه السلام قال نحن حبل الله.

امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که ما حبل خداوند هستیم.

آیه دوازدهم:

ام يحسدون الناس على ما اناهم الله من فضله.

آیا بر مردم حسادت میورزند بر چیزی که خداوند از فضل خود بر آنها اعطاء نموده است.

حدیث:

عن رسول الله صلی الله علیه و آله: انه قال اهل البيت هم الناس.

از رسول صلی الله علیه و آله که می‌فرمایند: مردم (الناس) همان اهل بیت هستند.

آیه سیزدهم:

ان الذين امنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا.
 همانا کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند بزودی خداوند در آنها
 حب (اهل بیت) را قرار خواهد داد.

حدیث:

انه قال لا يبقى مؤمن الا و في قلبه ود لعلی و اهل بيته، و ذكر النقاش انها
 نزلت في علی .

رسول الله ﷺ می فرمایند: مؤمنی نیست، که در قلب او حب علی و اهل بیت
 نباشد و نقاش می گوید که این آیه در حق حضرت علی نازل شده است.
 قول صحابه: عن ابي ذر يقول اجعلوا اهل البيت منكم مثال الرأس من الجسد و مكان
 العينين من الرأس و لا تهتدي الا بالعينين.
 از ابوذر رضي الله عنه روایت است که می گفتند اهل بیت را مانند سر از جسد خودتان و
 مانند دو چشم خود بدانید و هدایت نخواهید شد مگر با دو چشم.

آیه چهاردهم:

الذين ينفقون اموالهم بالليل و النهار سرا و علانية فلهم اجرهم عند ربهم و لا
 خوف عليهم و لا هم يحزنون.

کسانی که انفاق می نمایند اموال خود را در شبها و روزها پنهان و آشکار بر
 آنها اجری است نزد خداوند و خوف و حزنی بر آنها نیست.

قول صحابه:

ونقل الواحدی فی تفسیره عن ابن عباس قال کان مع علی رضی الله عنه اربعة دراهم لا یملك غیرها فتصدق بدرهم لیلاً و بدرهم نهاراً و بدرهم سراً و بدرهم علانیه.
 واحدی در تفسیرش از ابن عباس نقل می‌کند؛ که نزد حضرت علی رضی الله عنه ۴ درهم بود و غیر از آن چیزی نداشت درهمی را شب صدقه داد و درهمی را در روز و درهمی را پنهان و درهمی را آشکار صدقه داد.

آیه پانزدهم:

ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه.
 همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند آنها بهترین انسانها هستند.
 حدیث:

قال النبی صلی الله علیه و آله لعلی انت و شیعتک تأتي یوم القیامه انت و هم راضین و مرضین و یأتی اعداءک غضاباً مقمحین.
 حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند تو و پیروان تو روز قیامت خواهید آمد در حالیکه راضی و مرضی هستید و دشمنان تو خواهند آمد در حالیکه در غضب و عذاب هستند.

آیه شانزدهم:

وتعیها اذن واعیه:

گوشی باید تا آن وعظ را حفظ کند.

در سوره العاقه بعد از جریان سفینه نوح، نجات حضرت نوح رضی الله عنه و قومش را

عبرتی می‌داند و گوشهای شنوایی می‌خواهد تا آن وعظها را حفظ کند.

حدیث:

قال النبي ﷺ: يا علي دعاكردم که خداوند آن گوش حفظ کننده را گوشهای تو قرار دهد و خداوند اجابت کرد.

آیه هفدهم:

انما انت منذر و لكل قوم هاد.

همانا تو نذیری و بر هر قومی هدایت کننده‌ای هست.

حدیث: قال النبي ﷺ

انا المنذر و على الهادي و بك يا علي يهتدي المهتدون.

نی اکرم ﷺ میفرماید من نذیرم و حضرت علی، هادی می‌باشد. و ای علی بواسطه تو هدایت شوندگان هدایت خواهند شد.

روایت: عن علی بن ابی طالب انه قال بعثني رسول الله ﷺ لي اليمن فقلت يا رسول الله ﷺ تبعثني و انا شاب اقضى بينهم و لا ادرى ما القضا فضرب صدري ثم قال اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه و الذي فلق الحبة ما شككت في قضاء بين اثنين.

از حضرت علی بن ابی طالب روایت است: رسول الله ﷺ مرا به سوی یمن فرستاد، گفتم: یا رسول الله ﷺ مرا می‌فرستی در حالیکه جوان هستم و در بین آنها حکم نمایم در حالیکه نمی‌دانم قضا چیست؟ بر سینه من زد سپس فرمود: بار خدا یا قلب او را هدایت کن و زبانش را محکم گردان. قسم به خدایی که دانه را شکست در هیچ حکمی بین دو نفر به شک نیفتادم.

اهل بیت در سنت

(۱) اخرج احمد و الترمذی و صححاه و النسائی و الحاکم عن المغلب بن ربیعہ رضی اللہ عنہ قال دخل العباس علی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فقال انا لنخرج فتری قریشا تحدث فاذا رأونا سکتوا فغضب رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و در عرق بین عینہ ثم قال و الله لا یدخل قلب امرء مسلم ایمان حتی یحبکم الله و لقرابتی.

احمد و ترمذی بعنوان حدیث صحیح و نسائی و حاکم از مغلب بن ربیعہ رضی اللہ عنہ روایت می کنند که عباس رضی اللہ عنہ نزد رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وارد شد و عرض کرد: همانا ما خارج می شویم و قریش را می بینیم که گفتگو می کنند و وقتی ما را می بینند ساکت می شوند، رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ناراحت شده و رگهای بین دو چشم ایشان پر خون شد سپس گفتند قسم به خدا ایمان بر قلب مسلمانان داخل نخواهد شد تا زمانی که خداوند و نزدیکان مرا دوست داشته باشد.

(۲) و اخرج مسلم و الترمذی و النسائی عن زید بن ارقم ان رسول قال اذکرکم الله فی اهل بیتی.

مسلم و ترمذی و نسائی از زید بن ارقم روایت می کند همانا رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: با خدا شما را تذکر می دهم در حق اهل بیتم.

(۳) و اخرج الترمذی و حسنه و ابن الانباری فی المصاحف عن زید بن ارقم رضی اللہ عنہ قال، قال رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم انی تارك فیکم ما ان تمسکتکم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما.

ترمذی بعنوان حدیث حسن و ابن انباری در مصاحف از زید بن ارقم رضی اللہ عنہ روایت می کند که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می فرمایند: همانا من در میان شما چیزی

به جای می‌گذارم که اگر به آن تسمک جوئید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد یکی از دیگری برتر است و آن کتاب خداوند است که ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده شده است. دومی اهل بیت من است. و آن دو از هم جدا نخواهند شد تا اینکه بر حوض وارد شوند. پس بنگرید که چگونه در مورد آن دو تخلف می‌نمایند.

(۴) عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله احبوا الله لما یغذوكم به من نعمه و احبونی لحب الله و احبوا اهل بیتی لحبی.
از ابن عباس روایت است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند خداوند را دوست بدارید از جهت آنکه شما را تغذیه می‌دهد از نعمتهایش و مرا به خاطر خدا دوست بدارید اهل بیت مرا به خاطر من دوست بدارید.

(۵) عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ابغض اهل البیت فهو منافق.
از ابی سعید خدری روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس با اهل بیت دشمنی نماید، منافق است.

(۶) و اخرج الطبرانی عن الحسن بن علی رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یبغضنا احد و لا یحسدنا احد الا زید یوم القیامه بسیاط من نار.
طبرانی از حسن بن علی رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند کسی با ما دشمنی نخواهد کرد و بر ما حسادت نخواهد ورزید مگر اینکه روز قیامت شلاقهای از آتش بر او افزوده خواهد شد.

(۷) و اخرج ابن النجار فی تاریخه عن الحسین بن علی رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لكل شیء اساس و اساس الاسلام حب اصحاب الرسول و حب اهل بیته.
ابن نجار در کتاب تاریخش از امام حسین رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول

الله ﷺ می فرماید: برای هر چیزی پایه و اساسی است و بنیاد اسلام دوستی اصحاب رسول الله و حب اهل بیت است.

۸) قال رسول الله ﷺ من مات على حب آل محمد مات شهيداً، الا و من مات على حب آل محمد مات مغفوراً، الا و من مات على حب آل محمد مات تابئاً، الا و من مات على حب آل محمد مات مؤمناً مستكمل الايمان، الا و من مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نكير و من مات على حب آل محمد يزف الى الجنة، الا و من مات على حب آل محمد فتح له في قبره بابان الى الجنة و من مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة، الا و من مات على حب آل محمد مات على السنة و الجماعة، الا و من مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين يديه آيس من رحمه الله، الا و من مات على بغض آل محمد مات كافراً، الا و من مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة.

رسول الله ﷺ فرمودند هر کس در حالی که آل محمد را دوست دارد بمیرد شهید است و بدانید هر کس که آل محمد را دوست بدارد و بمیرد آمرزیده شده است. و هر کس آل محمد را دوست بدارد و بمیرد از توبه کنندگان به شمار می آید. و هر کس که آل محمد را دوست بدارد و بمیرد مؤمن بوده و ایمان او کامل است. و بدانید که هر کس آل محمد را دوست بدارد بمیرد حضرت عزرائیل و دو فرشته منکر و نكير به او جنت را بشارت خواهند داد. و هر کس آل محمد را دوست دارد و بمیرد در قبر او دو در بسوی بهشت باز خواهد شد و هر کس در حالیکه آل محمد را دوست دارد بمیرد خداوند قبر او را محل زیارت ملائکه رحمت قرار خواهد داد و بدانید که هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد به اعتقاد اهل سنت و جماعت خواهد بود. و بدانید هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد روز قیامت در حالی خواهد آمد که

به پیشانی او نوشته شده این شخص از رحمت خداوند مایوس است. بدانید که هر کس بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است. و بدانید که هر کس بر دشمنی آل محمد بمیرد رایحه بهشت به مشام او نخواهد رسید.

۹) وعن عائشة (رض) قالت: قال رسول الله ﷺ يا فاطمة الا ترضين ان تكوني سيدة نساء اهل الجنة او نساء المؤمنين.

و از عائشه (رض) روایت است که پیامبر ﷺ به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ای فاطمه، آیا راضی نیستی سیده زنان اهل جنت باشی یا سیده زنان مؤمن باشی.

۱۰) و عن المسور بن مخزومه ان رسول الله ﷺ قال فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبي.

و از مسور بن مخزومه روایت است همانا رسول الله ﷺ فرمودند: فاطمه پاره تن من است هر کس با او دشمنی نماید با من دشمنی نموده است.

۱۱) وعن ابي بكر قال رایت رسول الله ﷺ على المنبر والحسن بن علي الى جنبه و هو يقبل على الناس مرة وعليه اخرى ويقول ان ابني هذا سيد ولعل الله ان يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين.

و از ابابکر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ را بر منبر دیدم و امام حسن را در کنار ایشان دیدم، رسول خدا یکمرتبه بر مردم و بار دیگر به امام حسن علیهما السلام نگاه می کردند و می فرمودند این پسر من سید است و شاید خداوند بواسطه او بین دو فرقه از مسلمین صلح برقرار کند.

در لمعات آمده است که منظور از دو فرقه، فرقه‌ی همراه با امام حسن و فرقه‌ی همراه معاویه است و حق با امام حسن علیهما السلام بود.

۱۲) عن ابي سعيد قال: قال رسول الله ﷺ الحسن والحسين سيدا شباب اهل

الجنة.

از ابی سعید رضی الله عنه روایت است که رسول الله می فرمایند حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت هستند.

(۱۳) و عن سلمی قالت رایت رسول الله صلی الله علیه و آله فی المنام و علی رأسه و لحيته التراب فقلت مالك يا رسول الله صلی الله علیه و آله قال شهدت قتل الحسين انفا.

از سلمی روایت است که می گفت یک بار پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بر سر و رویشان غبار بود. گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله شما را چه شده است؟ فرمودند چند لحظه شهادت امام حسین را مشاهده کردم.

(۱۴) و عن سلمی انه قال؛ اخبرني جبريل ان الحسين يقتل بشاطي الفرات. و از سلمی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: جبریل به من خبر داد که همانا امام حسین علیه السلام در کنار رود فرات شهید خواهد شد.

(۱۵) الحديث عن النبي صلی الله علیه و آله اذا حشر الناس في عرصات القيامة نادى مناد من وراء حُجْب العرش يا اهل الموقف غضوا ابصاركم حتى تجوز فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله فتجوز و عليها ثوب مخضوب بدم الحسين و تتعلق بساق العرش و تقول انت الجبار العدل افض بيني و بين من قتل ابني فيقضي الله بينها و بينه ثم تقول اللهم شفعي فيمن بكى على مصيبي فيشفعها الله فيهم.

زمانیکه مردم در روز قیامت محشور گردند، منادی از پشت پرده عرش صدا خواهد زد: ای کسانی که ایستاده اید چشمان خود را ببندید تا فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله عبور نماید و بر تن فاطمه لباسی است که با خون حسین آغشته است و بر پایه عرش چسبیده و خواهد گفت: تو جباری عادل هستی، بین من و کسی که پسر مرا به شهادت رساند حکم کن. پس خداوند بین حضرت فاطمه علیها السلام و قاتل فرزندش حکم

خواهد کرد. سپس حضرت فاطمه خواهد گفت بار خدایا بر کسی که به مصیبت من گریه کرده است، شفاعت کن پس خداوند شفاعت حضرت فاطمه را قبول خواهد کرد.

(۱۶) عن ام سلمة كان رسول الله ﷺ في منزلي اذ دخل عليه الحسين و اذا الحسين يلعب على صدر النبي ﷺ و في يد النبي ﷺ قطعة من طين و دموعه تجري فسألت فقال لما فرحت به هو على صدري يلعب اتاني جبريل و ناولني الطينة التي يقتل عليه فلذلك بكيت.

و عن جعفر بن محمد قال هبط على قبر الحسين بن علي يوم اصيب سبعون الف ملك يبكون عليه الى يوم القيامة.

از ام سلمه روایت است رسول خدا ﷺ در منزل من بود امام حسین نزد او آمد و روی سینه پیامبر بازی می کرد. در دست پیامبر مستی گل بود و اشک از چشمان ایشان جاری بود، سوال نمودم پیامبر ﷺ فرمود: در حالیکه خوشحال بودم و با امام حسین بازی می کردم جبریل علیه السلام آمد و خاکی را که امام حسین روی آن شهید خواهد شد را برایم آورد. به خاطر آن گریه کردم.

و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفتند بر قبر امام حسین علیه السلام در روز مصیبت هفتاد هزار نفر فرشته نازل شدند و تا قیامت بر او گریه خواهند کرد. و در آثار آمده است هر کس بر امام حسین بگرید یا خودش را به گریه بزند به بهشت داخل خواهد شد.

من بکی علی الحسين او تباکئی دخل الجنة.

(۱۷) و عن ابن عباس علیه السلام انه قال رأيت النبی ﷺ فیما یری النائم ذات یوم بنصف النهار اشعت اغبر بیده فاروره فیها دم فقلت بابی انت و امی ما هذا؟ قال: دم

الحسین واصحابه.

و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که پیامبر را یک روز ظهر در خواب دیدم که گرد و غباری بر چهره مبارک ایشان نشسته بود و شیشه‌ای در دست داشت که در آن خون بود گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله پدر و مادرم فدایتان باد، این چیست؟ گفتند: این خون حسین و یاران اوست.

(۱۸) وعن ابی ذر قال و هو اخذ بباب الكعبة سمعت النبی صلی الله علیه و آله يقول، الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح، من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك.
و از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت است در حالیکه در کعبه را گرفته بود گفت: از رسول الله شنیدم که می‌گفت: بدانید! که مثل اهل بیت من نزد شما مثل کشتی نوح است هر کس بر آن سوار شود نجات خواهد یافت و هر کس تخلف کند هلاک خواهد شد.

(۱۹) عن سعد بن ابی وقاص قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی رضی الله عنه انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.

از سعد بن ابی وقاص روایت است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: تو به منزله هارون نزد موسی هستی و لیکن بعد از من پیامبری نیست.

(۲۰) عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه و آله قال: ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن.

از عمران بن حصین روایت است که همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: همانا علی از من و من از علی هستم و علی ولی هر مؤمن است.

(۲۱) و عن زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله قال: من كنت مولاه فعلی مولاه.
از زید بن ارقم روایت است، نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس من مولای او باشم

علی مولای اوست.

(۲۲) وعن البراء بن عازب و زید بن ارقم ان رسول الله لما نزل بغدير خم اخذ بيد علي فقال: الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم، قالوا: بلى، قال: الستم تعلمون اني اولى بكل مؤمن من نفسه، قالوا: بلى، فقال: اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاده فلقبه عمر رضي الله عنه بعد ذلك فقال هنياء يا ابن ابي طالب اصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مؤمنة.

از براء بن عازب و زید بن ارقم: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله زمانی که در غدیر خم فرود آمدند، دستان حضرت علی رضی الله عنه را گرفتند و گفتند: آیا نمی دانید که من بر مؤمنین از نفسهایشان اولی ترم، گفتند: بلی. آیا نمی دانید که من بر هر مومنی از نفس او اولی ترم، گفتند: بلی. گفت: بار خدایا من مولای هر کس باشم حضرت علی مولای اوست. بار خدایا دوست بدار هر کسی که با حضرت علی دوستی کند و دشمن باش با کسی که حضرت علی رضی الله عنه را دشمن بداند. بعد از آن حضرت عمر رضی الله عنه با حضرت علی رضی الله عنه ملاقات کرد و گفت: بشارت باد ای علی بن ابیطالب که مولای هر مرد و زن مومن گشتی.

(۲۳) وقال النبي صلی الله علیه و آله النظر الى علي عبادة.

رسول خدا می فرماید: نگاه کردن به حضرت علی رضی الله عنه عبادت است.

(۲۴) عن النبي قال: علي مني بمنزلة رأس من بدني.

از نبی اکرم روایت است فرمودند: علی برای من بمنزله سرم از بدنم است.

(۲۵) وقال النبي صلی الله علیه و آله علي رضی الله عنه هو في الجنة ككوكب الصبح لاهل الدنيا.

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: حضرت علی در جنت مانند ستاره

صبح بر اهل دنیا است.

(۲۶) قال النبي ﷺ انا مدينة العلم و علي بابها. من شهر علم و علي عليه السلام در آن است.

پادشاه روم در زمان حضرت عمر رضی الله عنه سؤالات مشکلی نوشت و آنها را به امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه فرستاد، حضرت عمر رضی الله عنه آنها را خواند و برداشت و نزد امیر فرستاد حضرت امیر آنها را خواند و دوات و قلم برداشت و جواب آنها را نوشت.

(۲۷) واخرج احمد والبخاري والطبراني عن ابن رافع ان رسول الله ﷺ قال لعلي: انه سيكون بينك و بين عايشه امر فاذا كان ذلك فاردها اي ما منها.

احمد، بخاری و طبرانی از ابن رافع روایت می‌کنند همانا رسول الله ﷺ به حضرت علی رضی الله عنه فرمود: بزودی بین تو و عایشه اختلافی واقع خواهد شد هر وقت آن اختلاف رخ داد، عایشه رضی الله عنها را به منزل خویش برگردان.

(۲۸) واخرج الحاكم عن قيس قال: قال علي للزبير: اما تذكر يوم كنت انا و انت فقال لك رسول الله اتحبه فقلت و ما يمنعني فقال اما انك ستخرج عليه و تقاتله و انت ظالم قال فرجع الزبير.

حاکم از قیس روایت می‌کند که حضرت علی به زبیر گفت آیا به یاد داری آن روزی را که من و تو با هم بودیم و رسول خدا به تو گفت آیا او را دوست داری سپس گفتمی چه چیز مرا از دوست داشتن او منع می‌کند، سپس رسول خدا رضی الله عنه گفت: که تو با او جنگ خواهی کرد و تو ظالم هستی پس زبیر از آنجا خارج شد.

(۲۹) اخرج الحاكم و صححه عن علي قال: قال لي رسول الله: انك ستضرب ضربة هيبنا و اشار الي صدغيه فيسل دمها حتى تخضب لحيتك و قال لعلي اشقى الناس يضربك علي هذه يعني قرنه حتى تبتل هذه من الدم.

حاکم بعنوان حدیث صحیح از حضرت علی رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر رضی الله عنه به

من فرمودند: که تو به زودی ضربت خواهی خورد و بر شقیقه من اشاره کرد سپس خون جاری خواهد شد و محاسن شما را خونین خواهد کرد. و به حضرت علی علیه السلام گفت بدبختترین مردم کسی است که بر سر تو ضربت وارد کند تا اینکه محاسن تو خونین شود.

(۳۰) عن ابی ذر الغفاری رضی الله عنه قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و آله يوماً من ایام الظهر فسال سائل فی المسجد فلم یعطه احد شیئا فرفع السائل یدیه الی السماء و قال اللهم انی سألت فی مسجد نبيک محمد صلی الله علیه و آله فلم یعطنی احد شیئا و کان علی رضی الله عنه فی الصلاة راکعاً فاورماً الیه بخنصره الیمنی و فیها خاتم فاقبل السائل فاخذ الخاتم من خنصره و ذلك بمرأی من النبی صلی الله علیه و آله.

از ابوذر غفاری روایت است فرمود همراه رسول الله روزی از روزها نماز ظهر خواندم سائلی در مسجد چیزی خواست کسی به او چیزی نداد سائل دستان خود را به آسمان گرفت و گفت بار خدایا در مسجد پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله مسألت نمودم کسی چیزی به من نداد و حضرت علی رضی الله عنه در نماز و در حالت رکوع بود و اشاره به انگشتر دست راست خود نمود سائل قبول کرد و انگشتر را برداشت.

عن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله قال کل سبب و نسب منقطع یوم القیامه الا سببی و نسبی و کل ولد آدم فان عصبهم لأبهم ما خلا ولد فاطمه فانی انا ابوهم و عصبهم. (۳۱) از عمر روایت است، رسول الله فرمودند: هر نسب و سببی در روز قیامت منقطع است مگر سبب و نسب من. و تمام فرزندان آدم نسب آنها از پدرانشان گرفته می شود مگر فرزندان فاطمه رضی الله عنها پس همانا من پدرشان و عصبه شان هستم.

(۳۲) و عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لا یزال الاسلام عزیزاً

الی اثنی عشرة خليفة كلهم من قریش و فی رواية لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة او يكون عليهم اثنا عشر خليفة كلهم من قریش.

و از جابر بن سمره روایت است که گفت از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: اسلام از عزت دور نخواهد شد تا ۱۲ خلیفه (امامان اثنی عشر) که همه آنها از قریش هستند در میان آنان باشند و در روایت دیگر دین از قوت خود دور نخواهد شد تا اینکه قیامت برپا شود یا اینکه بر مسلمانان ۱۲ خلیفه باشد که همه آنها از قریش هستند.

(۳۳) قال النبي لا يزال هذا الدين قائماً ما و لهم اثني عشر خليفة وفي بعض الروايات اميراً كلهم من قریش.

مادامی که ولایت ۱۲ خلیفه باشد این دین همیشه پابرجاست.

و در روایتی آمده ۱۲ امیر که همه از قریش اند و این حدیث متفق علیه است در صحیح بخاری و صحیح مسلم موجود می باشد.

(۳۴) و عن جابر قال: كنت جالسا عند النبي ﷺ والحسين في حجره فقال يا جابر يولد له ولد اسمه علي اذا كان يوم القيامة نادى منادى ليقيم سيد العارفين فيقوم ولده ثم يولد له ولد اسمه محمد فان ادركته يا جابر فاقرأه مني السلام.

و از جابر رضي الله عنه روایت است که فرمودند: نزد رسول الله ﷺ نشسته بودم و امام حسین عليه السلام در دامن او بود گفت از او پسری بدنیا خواهد آمد اسم او علی است هر گاه روز قیامت شود منادی ندا خواهد داد سید عارفین بلند شود، او بلند خواهد شد. سپس از او پسری به دنیا خواهد آمد که نام وی محمد است که اگر او را زیارت کردی، سلام مرا به او برسان.

(۳۵) و عن جابر قال: قال لي رسول الله ﷺ يوشك أن تبقی حتى تلقی ولداً من

الحسین يقال له محمد يقر علم الدين بقرآ فاذا لقينته فاقرأه مني السلام.
از جابر رضي الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلى الله عليه وآله به من فرمودند؛ زود باشد که تو باقی بمائی تا فرزندی از امام حسین متولد شود که نام او محمد است که علم دین را خواهد شکافت و اگر او را زیارت کردی سلام مرا به او برسان (مراد از محمد، امام باقر رضي الله عنه است).

(۳۶) عن علي رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وآله المهدي منا اهل البيت.
از حضرت علی رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند: حضرت مهدی از اهل بیت من است.

(۳۷) عن حذيفة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله المهدي رجل من ولدی لونه لون عربي و جسمه جسم اسرائيلي علي خده الايمن خال كانه كوكب دري يملأ الارض عدلاً كما ملئت جوراً يرضى في خلافة اهل الارض و السماء و الطير في الجو.
از حذیفه روایت شده است که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: مهدی مردی است که از اولاد من است رنگ او رنگ عربی است و جسم او جسم اسرائیلی است. بر گونه راست او خالی است همانند ستاره‌ای است درخشان که زمین را با عدل خود پر خواهد کرد همچنانکه با جور پر شده است. و در خلافت او اهل زمین و آسمان و پرندگان راضی خواهند بود.

(۳۸) قال النبي من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية.
یعنی هر کس امام زمانش را نشناخته، بمیرد همانند کسی است که در زمان جاهلیت مرده.

این حدیث صحیح الاسناد است.

(۳۹) اخراج ابن ماجة قال رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج ناس من المشرق فيوطنون

للمهدی سلطانه.

ابن ماجه روایت می‌کند، رسول الله ﷺ فرمودند: مردمی از مشرق قیام خواهند کرد و از حضرت مهدی اطاعت می‌کنند.

۴۰ عن ابی هریره رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ تخرج من خراسان ربات سود فلا یردها شیء حتی تنصب بایلباء.

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: از خراسان پرچمهای سیاهی قیام خواهند کرد که هیچ چیزی جلوی آنها را نمی‌تواند بگیرد تا اینکه در ایلیا (فلسطین) نصب شوند.

۴۱ عن ابن سیرین قال المهدی و هو الذی یؤم عیسی ابن مریم رضی الله عنها.

از ابن سیرین: حضرت مهدی علیه السلام کسی است که بر حضرت عیسی علیه السلام امامت خواهد کرد.

۴۲ عن محمد بن علی قال ان لمهدینا آیتین لم یكونا منذ خلق السموات و الارض ینکسف القمر لاول لیلۃ من رمضان و تنکسف الشمس فی النصف منه و لم یكونا منذ خلق الله السموات و الارض.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمودند: برای مهدی ما دو آیت است که از زمان خلقت آسمانها و زمین نبوده است یکی ماه گرفتگی در اول ماه رمضان است و دیگری خورشید گرفتگی در میانه ماه رمضان است و این دو از خلقت آسمان و زمین تا بحال پیش نیامده است.

(به امید ظهور مهدی موعود علیه السلام)

منابع و ماخذ

- ۱: تفسير در المتثور | سيوطي
- ۲: تفسير طبري | ابن جرير
- ۳: تفسير روح البيان | اسماعيل حقي
- ۴: خصائص الكبرى | سيوطي
- ۵: الحاوي للفتاوى | سيوطي
- ۶: النبراس | مولانا حافظ محمد عبدالغفور
- ۷: مرآة المفاتيح | ملا علي قاري
- ۸: مشکوة المصابيح | علامه تبريزي
- ۹: اشعة اللمعات | محدث دهلوي
- ۱۰: حلية الاوليا | ابونعيم اصفهاني
- ۱۱: رسائل | ابن عابدين
- ۱۲: نزهة المجالس
- ۱۳: ديوان الخطب | ابن نباته
- ۱۴: نور الابصار | شبلنجي
- ۱۵: اسماء الراغبين | ابن علي الصبان
- ۱۶: شواهد النبوة | عبدالرحمن جامي
- ۱۷: روضه الشهدا | كاشفي

محبت اهل بیت در قرآن و سنّت

✍️ اسماعیل قدیری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اسبغ علينا جلايب النعم و اصطفى سيدنا محمدا ﷺ على سائر العرب و العجم و فضل آل بيته على المخلوقات، و رفعهم بفضله و كرمه اعلى الدرجات، فاحرزوا قصبات سبق سيادة الدنيا و الآخرة، و اتصفوا بالكلمات الظاهرة و الباطنة، و المحاسن الفاخرة فهم نور حدقة كل زمان، و نور حرقة كل عصر و أوان، لمميزون بالفضل عن سواهم، الخاذلون لمن ابغضهم و عاداهم، معادن العلوم و المعارف، أولو الفصاحة و البلاغة و اللطائف. احمده سبحانه و تعالى على تزايد آلائه الوافره، اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، شهادة ادخرها لهول الآخرة، و اشهد ان سيدنا و نبينا محمدا عبده و رسوله، صاحب العلامات المبعوث بالآيات الواضحة و البراهين القاطعة المؤيد بالمعجزات، صلى الله عليه و آله و اصحابه الطاهرين الذين من تمسك بهم كان من الفائزين المتمسكين بالسبب المتين.

اما بعد تقريباً هزار و چهار صد سال پيش زمانى كه دنيا در گرداب ظلمتهاى كفر و ضلالت و در امواج متلاطم طوفان شرك و جهالت و سفاهت و انواع

گمراهی‌ها سقوط کرده بود و فرزندان آدم علیهم‌السلام راه بشریت و روش انسانیت را فراموش کرده و آئین آدمیت را پشت سر انداخته بودند و بر اعمال و رفتار بهیمنانه افتخار می‌ورزیدند و ردائل را بر فضائل ترجیح داده بودند، ظلمت کفر و شرک و جهالت جهان هستی را از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب فراگرفته بود، ناگهان از میان کوههای سر به فلک کشیده سرزمین بطحا آفتاب عالمتاب رشد و هدایت و خورشید درخشان رسالت با اشعه عالمگیرش بر افق عالم طلوع نموده، جهان بشریت را با آئین انسانیت آشنا و ظلمتکده دنیا را تحت الشعاع انوار نبوت قرار داده منور ساخت.

ای مکه را زمین قدوم تو صد شرف وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا
بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ یثرب ز خاک پای تو با رونق و فزا
و در مدت کوتاهی نوع انسانی را از حضيض پستی به اوج سربلندی و معراج
ترقی و تعالی عروج داد و در مکتب اسلام شاگردان عدیم‌المثالی را تربیت
نموده و به جامعه انسانیت تحویل داد که دست تاریخ بشر از آوردن نظیر و مثل
آنان قاصر و کوتاه است و تا ابد نیز کوتاه خواهد بود.

این شاگردان رشید مکتب اسلام و مدرسه قرآن‌کسانی هستند که در اصطلاح
به اهل بیت و اصحاب مشهورند. یاران و یاوران و همراهان و همکاران و
همنشینان حضرت رسول رحمت و نبی ختمی مرتبت صلی الله علیه وسلم.

این صحبت و همنشینی همان رتبه بلند پایه و سعادت عظیمه‌ای است که
خداوند متعال جز آنان نصیب احدی از جهانیان نفرموده است و از میان تمام
خلایق از دوره آدم تا زمان خاتم علیه‌السلام برای همنشینی و همکاری آن ناجی عالم
بشریت در پیشبرد و ادامه برنامه رسالت و تداوم حرکت نبوت غیر از آنان کسی

دیگر را لایق و شایسته ندیده است، از ازل تا ابد برای معیت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنها آنان انتخاب شدند که رعایت ادب و احترام آنان رعایت ادب و احترام شخص رسول ﷺ محسوب گردیده و دشمنی شان دشمنی با رسول و مستوجب لعن و نفرین گردیده است.

همانطوری که قرآن مجید معجزه رسول اکرم ﷺ قرار داده شده و تمام جهانیان تا ابد از آوردن نظیر یک سوره هم عاجز شده‌اند تقدس و عظمت آل اطهار و اصحاب پیامبر گرامی علیه الصلوه و السلام نیز معجزه آن حضرت ﷺ قرار داده شده و تمام ادوار قبلی و بعدی از عرضه نمودن نظیر و مانند آنان عاجز قرار داده شده‌اند.

زیرا تربیت چنین افرادی بی مانند از صدیقین و صالحین و مجاهدین فی سبیل الله با نثار جان و مال و ترک آبا و ابناء و خویش و تبار و خانواده و فامیل و هجرت از ملک و وطن و تحمل مشقتهای جانگداز، در راه رضای خداوند متعال و استقبال انواع مصائب و آلام و شکنجه‌ها و ناملایمات با کمال فراخ دلی و حماسه آفرینی‌های افتخارآمیز تاریخی اسلام در هیچ عصر و زمانی از اعصار و از منته گذشته و آینده بمنصه وجود در آورده نشده و نخواهد شد و این نوع تربیت بجز در مکتب انسان ساز محمدی ﷺ که زیر نظر مستقیم ذات رب العالمین انجام گرفته است در هیچ مکتب دیگر از ازل تا ابد میسر نبوده و نخواهد بود.

چنانچه آیه‌های زیر:

(۱) وَالزَّمَمُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا. (تحر / ۲۶)

«و ثابت داشت ایشان را بسخن پرهیزکاری و بودند سزاوارتر به آن و اهل

آن»

(۲) اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى (حجرات / ۳)
 «این جماعت کسانی هستند که آزموده است الله دل‌های ایشان را برای ظهور تقوی»

(۳) و لكن الله حبب اليكم الايمان و زينه في قلوبكم و كره اليكم الكفر و الفسوق و العصيان اولئك هم الراشدون. (حجرات / ۷)
 «ولیکن خداوند محبوب گردانید برای شما ایمان را و آنرا در دل‌های شما زینت بخشید و متفور گردانید برای شما کفر و فسوق و عصیان را، این جماعت ره یافتگانند»

(۴) هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين ليزدادوا ايمانا مع ايمانهم. (انفال / ۴)

«خداوند ذاتی است که نازل فرمود در دل‌های مؤمنان آرامش و اطمینان را تا ایمان آنان بر ایمان سابق افزون یابد».
 اولئك هم المؤمنون حقا (انفال / ۴)
 «آنان مؤمنان واقعی اند».

و آیات متعدد و کثیر دیگر و احادیث زیاد که مجال ایراد آنان نیست و شاهد این مراقبت مستقیم الهی در تربیت ایمانی و اخلاقی و علمی آنها می‌باشند. آنها برای تمام مسلمانان دوره‌های بعد از خود بعنوان بهترین و کامل‌ترین نمونه و شایسته‌ترین الگوی ایمان و اخلاق و عمل صالح و سیاست دین و دنیا و تشکیل مجتمع صالح انسانی و بنیانگذاری حکومت اسلامی و تبلیغ اسلام و تشیید احکام از سوی خداوند ذوالجلال معرفی شد. ایمان و روش آنها محک قبول یا رد ایمان و روش هر مدعی ایمان و عمل قرار داده شده است.

محبت و مودت اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه قرآن و احادیث رسول اکرم ﷺ و سخنان بزرگان دین در این مورد:

قال الله تبارک و تعالی:

«قل لا اسئلكم عليه من اجر الا المودة فى القربى و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور.» (شوری / ۲۱)

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ وارد مدینه شد و پایه‌های اسلام محکم گردید انصار گفتند ما خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسیم و عرض می‌کنیم: اگر مشکلات مالی پیدا شد این اموال ما بدون هیچگونه قید و شرط در اختیار تو قرار دارد هنگامی که این سخن را خدمتش عرض کردند آیه فوق نازل گردید:

«بگو ای محمد ﷺ من مزدی از شما در برابر رسالت جز محبت نزدیکیانم نمی‌طلبم» پس از نزول آیه پیامبر ﷺ آن را بر آنان تلاوت کرد سپس فرمود نزدیکان مرا بعد از من دوست دارید آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند، اما منافقان گفتند این سخنی است که بر خدا افترا بسته و هدفش این است که ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش ذلیل کند. آیه بعد نازل شد: «ام یقولون افتری علی الله کذبا» (آنها می‌گویند او بر خدا دروغ بسته است) و به آنها پاسخ گفت، پیامبر ﷺ به سراغ آنان فرستاد و آیه را بر آنها تلاوت کرد، گروهی پشیمان شدند و گریه کردند و سخت ناراحت گشتند. آیه سوم نازل گردید «و هو الذی یقبل التوبة عن عباده» او کسی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد. پیامبر به سراغ آنها فرستاد و آنان را بشارت داد که توبه خالصانه آنان مقبول درگاه خدا است.

و نیز از آنجا که ابلاغ این رسالت از سوی پیامبر بزرگوار اسلام گاه این توهم

را ایجاد می‌کرد که او چه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از مردم می‌طلبد بدنبال این سخن به پیامبر دستور می‌دهد بگو «من هیچ اجر و پاداشی بر این موضوع از شما درخواست نمی‌کنم، جز اینکه ذوالقربای مرا دوست دارید»
 «و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور»
 «آنکس که عمل نیکی انجام دهد بر نیکی عملش می‌افزائیم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است و به اعمال بندگان جزای مناسب می‌دهد.»
 چه حسنه‌ای از این برتر که انسان خود را همیشه در زیر پرچم رهبران الهی قرار دهد حب آنها را در دل گیرد و خط آنها را ادامه دهد، در فهم کلام الهی توضیح بخواند، و عمل آنها را معیار قرار دهد و آنها را الگو و اسوه خود سازد.

خویشان پیامبر (ص) چه کسانی هستند؟

(۱) احمد در فضایل الصحابه با سند خود از سعید بن جبیر از عامر چنین نقل می‌کند: لما نزلت قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی قالوا: یا رسول الله من قرابتک؟ من هولاء الذین وجبت علینا مودتهم؟ قال: علی و فاطمه و ابناهما علیهما السلام و قالها ثلاثا:

هنگامی که آیه قل لا اسئلكم علیه اجرا... نازل شد اصحاب عرض کردند ای رسول خدا خویشاوندان تو که مودت آنها بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی، فاطمه، حسن و حسین. این سخن را سه بار تکرار فرمود.^(۱) و نیز در تفسیر قرطبی در ذیل همین حدیث از حضرت علی کرم الله وجهه روایت می‌کند که

۱ - قرطبی ج ۱۶، ص ۲۳. احقاق الحق ج ۳، ص ۲.

می فرماید:

شکوت الی النبی صلی الله علیه و سلم حسد الناس لی. فقال: اما ترضی ان تكون رابع اربعة اول من یدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسین و ازواجنا عن ايماننا و شمائلنا و ذریتنا خلف ازواجنا. (۱)

(۲) در مستدرک الصحیحین از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده وقتی که امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه به شهادت رسید حسن بن علی علیه السلام در میان مردم خطبه خواند که بخشی از آن این بود:

انا من اهل البيت الذین افترض الله مودتهم علی کل مسلم فقال تبارک و تعالی لنبیه صلی الله علیه و آله قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا فاقراف الحسنه مودتنا اهل البيت.

من از خاندانی هستیم که خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است و به پیامبرش فرمود (قل لا اسئلكم ...) منظور خداوند از اکتساب حسنه مودت ما اهل بیت است. (۳)

استاد زمحشری نیز در جلد سوم تفسیر کشف خود صفحه ۴۶۸ در تفسیر این آیه کریمه می فرماید:

«عن السدی انها المودة فی آل الرسول صلی الله علیه و سلم، نزلت فی ابی بکر الصدیق (رض) و مودته فیهم».

(۳) سیوطی در درالمنثور در ذیل آیه مورد بحث از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که در تفسیر آیه «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی»

۱ - تفسیر طبرقی ص ۲۲ ج ۱۶.

۲ - مستدرک الصحیحین ص ۱۷۲ ج ۳.

گفت: ان تحفظوني في اهل بيتي و تودوهم بي. منظور این است که حق مرا در اهل بیتم حفظ کنید، و آنها را به سبب من دوست دارید.^(۱)

(۴) ابن جریر طبری در تفسیرش با سند خود از سعید بن جبیر و با سند دیگری از عمر بن شعیب نقل می‌کند که منظور از این آیه (هی قریبی رسول الله).^(۲)

(۵) مرحوم طبرسی مفسر معروف از «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی که از مفسران و محدثان معروف است از ابی امامه باهلی چنین نقل می‌کند: پیامبر اسلام فرمود:

ان الله خلق الانبياء من اشجار شتى، و انا و على عليه السلام من شجرة واحدة، فانا اصلها و علي فرعها و فاطمه لقاحها، و الحسن و الحسين ثمارها، و اشباغنا و اوراقها - تا آنجا که فرمود: لو ان عبدا عبد الله بين الصفا و المروة الف عام، ثم الف عام، حتى يصير كالشن البالي، ثم لم يدرك محبتنا كبه الله على منخره في النار، ثم تلا: قل لا اسئلكم عليه اجرا.

خداوند انبیاء علیهم الصلوة و السلام را از درختان مختلفی آفرید، ولی من و علی عليه السلام را از درخت واحدی، من اصل آنم و علی شاخه آن، فاطمه موجب باروری آن است و حسن و حسین میوه‌های آن، و شیعیان ما برگهای آنند... سپس افزود، اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال و سپس هزار سال، و از آن پس هزار سال، عبادت کند، تا همچون مشک کهنه شود، اما محبت ما را نداشته باشد خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: (قل لا اسئلكم...).

۱ - الدر المنثور ج ۷ ص ۲۴۸.

۲ - تفسیر طبری ج ۱۲، ص ۲۵.

شاعر معروف کمیت نیز به آن اشاره کرده می‌گوید:

وجدنا لكم فی آل حمیم آیه
 تناولها منا تقی و معرب
 ما برای شما خاندان پیامبر اکرم ﷺ در سوره‌های حامیم آیه‌ای یافتیم که گروه
 تقیه‌کننده آن را تأویل کرده و گروه آشکارکننده آن را آشکار بیان کرده‌اند.^(۱)
 والله در السید عمرا الهیثی احد الاقارب المعاصرین حیث یقول:
 بآیه آیه یانی بزید غدها صحائف الأعمال تتلی و قام رسول رب العرش ینلو و قد
 صمت جمیع الخلق قل لا....

و نیز سیوطی در (الدر المنثور) از ابن جریر از ابی الدیلم چنین نقل می‌کند:
 هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام را به اسارت آوردند، و بر در دروازه دمشق نگه
 داشتند، مردی از اهل شام گفت: الحمد لله الذی قتلکم و استأصلکم. خدا را شکر که
 شما را کشت و ریشه کن ساخت. علی بن الحسین علیه السلام گفت:

آیا قرآن را خوانده‌ای؟

گفت آری،

فرمود: سوره‌های حامیم را خوانده‌ای؟

عرض کرد نه، فرمود آیا این آیه را نخوانده‌ای «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة
 فی القربی»

گفت آیا شما همانها هستید که در این آیه اشاره شده؟

فرمود: آری.^(۲)

(۷) زمحشری در تفسیر خود کشاف حدیثی نقل می‌کند که فخر رازی و

۱ - روح المعانی ج ۲۵، ص ۳۱.

۲ - مجمع البیان ج ۹، ص ۲۹.

قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده‌اند؛ حدیث مزبور به وضوح مقام آل محمد ﷺ و اهمیت حب آنها را بیان می‌دارد، می‌گوید رسول خدا ﷺ فرمود: «(من مات علی حب آل محمد مات شهیدا)

(الا من مات علی حب آل محمد ﷺ مات مغفور له)

(الا و من مات علی حب آل محمد مات تابا)

(الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الايمان)

(الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر)

(الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها)

(الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة)

(الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة)

(الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة)

(الا و من مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمة الله)

(الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا)

(الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة)

(آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود بخشوده است)

(آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود با توبه از دنیا رفته)

(آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود مؤمن کامل الايمان از

دنیا رفته)^(۱)

(آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می‌دهد، و سپس منکر و نکیر (فرشتگان مأمور در برزخ) به او بشارت می‌دهند)

(آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود او را با احترام به سوی بهشت می‌برند آنچنانکه عروس به خانه داماد)

(آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود در قبر او، دو در بسوی بهشت گشوده می‌شود)

(آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، خداوند قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می‌دهد)

(آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود بر سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته)

(آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد ﷺ از دنیا برود روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می‌شود که در پیشانی او نوشته شده: مایوس از رحمت خدا)

(آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد ﷺ از دنیا برود کافر از دنیا رفته)

(آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد ﷺ از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد)

علاوه بر این فخر رازی^(۲) بعد از ذکر این حدیث شریف (که صاحب کشاف^(۳)

۱ - روح المعانی ج ۲۵، ص ۳۰.

۲ - فخر رازی ج ۲۷، ص ۱۶۶.

نیز آن را به صورت ارسال ذکر کرده است) می‌افزاید:

آل محمد ﷺ کسانی هستند که بازگشت امرشان به او است، کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد «آل» محسوب می‌شوند، و شک نیست که فاطمه، علی، حسن و حسین محکمترین پیوند را با رسول خدا داشتند و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است، بنابراین لازم است که آنها را از آل پیامبر ﷺ بدانیم. سپس می‌افزاید:

گروهی در مفهوم آل اختلاف کرده‌اند و گفته‌اند آنها امت پیامبرند، اگر این واژه را بر معنی اول حمل کنیم آل پیامبر تنها خاندان او هستند و اگر بمعنای امت که دعوت او را پذیرفتند بدانیم باز هم خویشاوندان نزدیک رسول خدا ﷺ آل محسوب می‌شوند، بنابراین به هر تقدیر آنها آل هستند اما غیر آنها در لفظ آل داخلند یا نه؟ محل اختلاف است.^(۱)

سپس فخر رازی از صاحب کشاف چنین نقل می‌کند (وقتی این آیه نازل شد عرض کردند: ای رسول خدا، خویشاوندان تو کیانند که مودتشان بر ما واجب است؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندانشان.) بنابراین ثابت می‌شود این چهار تن ذی‌القربای پیغمبرند و هنگامی که این معنی ثابت شد واجب است از احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار باشند.

فخر رازی می‌افزاید: دلایل مختلفی بر این مسئله دلالت می‌کند:

- (۱) جمله «الا المودة فی القربی» که طرز استدلال با آن بیان شد.
- (۲) شک نیست که پیامبر ﷺ فاطمه را دوست می‌داشت و درباره او

۳ - کشاف ج ۳، ص ۴۶۷.

۴ - قرطبی ج ۱۶، ص ۲۳.

می فرمود: «فاطمة بضعة مني يؤذيني ما يؤذيها» «فاطمه پاره تن من است آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده است» و با احادیث متواتر از رسول خدا ﷺ ثابت شده که او علی و حسن و حسین را دوست می داشت، و هنگامی که این معنی ثابت شود محبت آنها بر تمام امت واجب است چون خداوند فرموده: «و اتبعوه لعلکم تهتدون» از او پیروی کنید تا هدایت شوید.^(۱) و نیز فرموده: «فليحذر الذين يخالفون عن امره» کسانی که فرمان او را مخالفت می کنند از عذاب الهی بترسند.^(۲) و نیز فرموده: «قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله» بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد.^(۳) و نیز فرموده: «لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة» برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکنوی بود.^(۴)

(۲) دعای برای آل افتخاری بزرگ است و لذا این دعا خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، و ارحم محمدا و آل محمد» و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل دیده نشده است، بنابراین همه این دلایل نشان می دهد که محبت آل محمد ﷺ واجب است. سرانجام فخر رازی سخنان خود را در این مسئله با اشعار معروف حضرت امام شافعی رحمة الله علیه پایان می دهد:

۱ - اعراف ۱۵۸.

۲ - نور ۶۳.

۳ - آل عمران.

۴ - احزاب ۲۱.

یا راکبا قف بالمحصب من منی	و اهتف بساکن خیفها و الناهض
سحرا اذا فاض الحجیج الی منی	فیضا کملتیطم الفرات الفاض
ان کان رفضا حب آل محمد	فلیشهد الثقلان أنی رافضی

«ای سواری که عازم حج هستی، در آنجا که در نزدیکی منا ریگ برای رمی جمرات جمع می‌کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست بایست، و فریاد بزنی به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می‌باشند. «فریاد بزنی به هنگام سحرگاه که حاجیان از مشعر به سوی منی کوچ می‌کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منا می‌شوند.»

«آری فریاد بزنی و بگو: اگر محبت آل محمد علیهم‌السلام رفض و ترک است، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضیم.»^(۱)

استاد بزرگ و ارجمند آلوسی در کتابش روح المعانی شخصاً اهمیت زیادی برای مودت اهل بیت قائل شده و در آخر تفسیر همین آیه شریفه می‌گوید: حق این است که محبت خویشاوندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بخاطر قرابتشان با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واجب است و هر قدر قرابت قویتر باشد محبت و جود بیشتری دارد، و سرانجام می‌گوید: آثار این مودت تعظیم و احترام و قیام به ادای حقوق اقرباب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، در حالی که بسیاری از مردم در این امر سستی کرده‌اند تا آنجا که محبت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را یکنوع رافضی‌گری شمرده‌اند ولی من چنین نمی‌گویم، بلکه همان می‌گویم که حضرت امام شافعی در آن کلام جالب و گویای خود گفته است. سپس اشعاری را که در بالا از حضرت امام شافعی (ره) نقل کردیم را ذکر

کرده می‌افزاید: با این حال من معتقد به خروج از اعتقادات بزرگان اهل سنت در مورد صحابه نیستم، و محبت آنها را نیز از واجبات می‌شمردم و بر آن امر دلیل قاطع ثابت شده است.^(۱)

و نیز فخر رازی در ذیل این بحث نکته‌ای را نقل کرده و آن را پسندیده است و آلوسی در روح المعانی نیز آن را بعنوان نکته‌ای لطیف به نقل از فخر رازی آورده است: و آن اینکه: پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجی» «مثل اهل بیت من همچون کشتی نوح است هر کس سوار بر آن شود نجات می‌یابد» و از سوی دیگر فرموده است: «اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم اهتدیتم» «اصحاب من همچون ستارگان آسمانی اند به هر کدام که اقتدا کنید هدایت می‌یابید» و ما الان در اقیانوس تکلیف گرفتاریم، و امواج شبهات و شهوات ما را از هر سو درهم می‌کوبد و آنکس که می‌خواهد از دریا عبور کند احتیاج به دو امر دارد یکی کشتی است که خالی از هر عیب و نقص باشد و دیگری ستارگان پرفروغ درخشنده‌ای است که مسیر را به او نشان می‌دهد، هنگامی که انسان سوار بر کشتی می‌شود و چشم بر ستارگان درخشان بدوزد امید نجات وجود دارد،

همچنین هر کس بر کشتی محبت آل محمد ﷺ سوار گردد و چشم به ستارگان اصحاب دوزد امید است که خداوند او را به سلامت و سعادت در دنیا و آخرت برساند.^(۲) و نیز در تفسیر «من یترف فحسنة» در بعضی از تفاسیر از ابن عباس و یکی از مفسران نخستین بنام سدی نقل شده که منظور از اقرار حسنه در آیه

۱ - آلوسی روح المعانی ج ۲۵، ص ۳۲.

۲ - فخر رازی ج ۲۷، ص ۱۶۷.

شریفه مودت آل محمد ﷺ است.^(۱) و نیز در حدیثی که سابقاً از امام حسن بن علی نقل کرده شده نیز آمده: «اقتراف الحسنة مودتنا اهل البيت» منظور از بدست آوردن حسنه مودت ما اهل بیت است.

روشن است که منظور از اینگونه تفسیرها محدود بودن معنای اکتساب حسنه به مودت اهل بیت نیست، بلکه معنی وسیع و گسترده‌ای دارد ولی از آنجا که این جمله بدنبال مسئله مودت ذی‌القربی آمده است روشن‌ترین مصداق اکتساب حسنه همین مودت قریبی است.

و اخرج الترمذی و حسنه و ابن الانباري في المصاحف، عن زيد بن ارقم (رض) قال: قال رسول الله ﷺ: «اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي، احدهما اعظم من الاخر، كتاب الله جبل ممدود من السماء الي الارض و عترتي اهل بيتي، و لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما»

«رسول گرامی اسلام فرمودند که من دو چیز گرانبها را در میان شما می‌گذارم مادامی که به آن تمسک جوئید هرگز بعد از من به گمراهی و ضلالت نمی‌افتید یکی بزرگتر و با عظمت‌تر از دیگری است، کتاب خدا ریسمانی است کشیده شده از آسمان به سوی زمین و دیگری اهل بیت پاک من است و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند. پس بنگرید چگونه رفتار و عمل می‌کنید با اهل بیت و یارانم.»^(۲)

و اخرج الترمذی و حسنه الطبراني و الحاكم و البيهقي في الشعب، عن ابن عباس قال:

۱ - مجمع البيان ذیل آیات مورد بحث روح المعاني و تفسیر قرطبي ج ۲۵، ص ۳۳.

۲ - (۱) در المثنور ج ۷، ص ۳۴۹.

قال رسول الله ﷺ: «احبو الله لما يغذوكم به من نعمه، و احبوني لحب الله، و احبوا اهل بيتي لحيي»

«پیغمبر گرامی اسلام فرمودند: خداوند را دوست بدارید بخاطر نعمتهای کثیری که بر شما عطا فرموده و مرا دوست بدارید بخاطر خدا و اهل بیت مرا دوست بدارید بخاطر من.»

و اخرج ابن عدي عن ابي سعيد قال: قال رسول الله ﷺ:

«من ابغضنا اهل البيت فهو منافق» نبي اکرم ﷺ فرمودند: هر کس با اهل بیت ما دشمنی و بغض و عداوت نماید او منافق است.

و اخرج الطبراني، عن الحسن بن علي قال: قال رسول الله ﷺ:

«لا يبغضنا احد و لا يحسدنا احد، الا ذيد يوم القيامة بسياط من نار»

«و نبي اکرم فرمودند: احدی با ما بغض و عداوت نمی کند کسی با ما حسادت و بغل نمی ورزد مگر در روز قیامت با شلاق و تازیانه از حوض کوثر منع کرده و رانده می شود.»

عن عائشه رضي الله تعالى عنها قالت خرج النبي (ص) غداة و عليه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علي فادخله ثم جاء الحسين فادخله معه ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا رواه مسلم و الترمذي و لفظه: نزلت هذه الاية - انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا - في بيت ام سلمه فدعا النبي (ص) فاطمة و حسينا و علي خلف ظهره مجلته بكساء ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، قالت ام سلمه و انا معهم يا نبي الله؟ قال انت على مكانك و انت الى الخير.

ام المؤمنین عایشه رضي الله عنها روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ صبح بیرون آمد و بر تنش عبای متقوشی بود که از پشم سیاه درست شده بود، پس حسن بن علی آمد او را زیر عبا داخل نمود سپس حضرت امام حسین آمد او را نیز زیر عبا داخل نمود سپس حضرت فاطمه زهرا آمد و زیر عبا داخل نمود سپس حضرت علی آمد و زیر عبا داخل شد پس آیه فوق را تلاوت نمودند، و لفظ ترمذی این است که این آیه شریفه - انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا - در خانه ام سلمه نازل گردید پیامبر اکرم فاطمه و حسن و حسین را خواست و آنان را با عبای خود پوشانید و حضرت علی پشت سر او بود که او را نیز با عبا پوشانید سپس فرمودند: خدایا آنان اهل بیت من هستند پس دور کن از آنان زشتیها و پلیدیها را و آنان را کاملاً پاکیزه گردان حضرت ام سلمه عرض کرد آیا من هم با آنان هستم؟ حضرت فرمودند: یا ام سلمه تو بر جایگاه خود و بر خیر و نیکی هستی.^(۱)

عن علی (رض) ان النبی ﷺ اخذ بید حسن و حسین فقال من احببني و احب هذین و اباهما و امهما کان معي فی درجتي یوم القیامه^(۲)
حضرت علی کرم الله وجهه از حضرت پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که روزی آن حضرت دست حضرت حسنین را گرفته و فرمودند که: هر که مرا و این دو پسر و پدر و مادرشان را دوست بدارد در روز قیامت در کنار همدیگر خواهیم بود در یک درجه.

سرگذشت مباهله نمونه دیگری از مناقب اهل بیت

۱ - تاج الاصول ج ۳، ص ۸ و ۳۴۷.

۲ - تاج الاصول ج ۳ ص ۳۴۹.

سرگذشت مباحله پیامبر اسلام با هیئت نمایندگی نجران از حوادث جالب و تکان دهنده و شگفت‌انگیز تاریخ اسلام می‌باشد که مفسران و سیره‌نویسان زیادی مانند زمحشری در کشف و امام فخر رازی در تفسیر خود و ابن اثیر در کامل، در این باره داد سخن داده‌اند. اینک ما بخشی از گفتار زمحشری را منعکس می‌نماییم.

وقت مباحله فرا رسید قبلاً پیامبر و هیئت نمایندگی نجران توافق کرده بودند که مراسم مباحله در نقطه‌ای خارج از شهر مدینه در دامنه صحرا انجام بگیرد و پیامبر در میان مسلمانان و بستگان خود فقط چهار تن را برگزید که در این حادثه تاریخی شرکت نمایند. این چهار تن حضرت علی و حضرت فاطمه و حضرت حسنین بود. پیامبر فاصله منزل و نقطه‌ای که قرار بود در آنجا مراسم مباحله انجام بگیرد با وضع خاصی طی نمود او در حالی که حضرت حسین را در آغوش و دست حضرت حسن را در دست داشت و فاطمه به دنبال آن حضرت و علی کرم الله وجهه پشت سر وی حرکت می‌کردند گام به میدان مباحله نهاد و پیش از ورود به میدان مباحله به همراهان خود گفت من هر موقع دعا کردم شما دعای مرا با گفتن آمین بدرقه کنید.

بر سران هیئت نمایندگی ناگهان قیافه نورانی پیامبر با چهار تن دیگر که سه تن از آنها شاخه‌های شجره وجودش بودند نمایان گردید، همگی با حالت بهت زده و تحیر به چهره یکدیگر نگاه کردند و از اینکه او جگر گوشه‌های بیگناه و یگانه دختر و یادگار خود را به صحنه مباحله آورده است انگشت تعجب به خود گرفتند و آنان دریافتند که پیامبر به دعوت و دعای خود اعتقاد راسخ دارد و گر نه یک فرده مردم عزیزان خود را در معرض بلای آسمانی و عذاب الهی قرار

نمی دهد.

اسقف نجران گفت: من چهره هایی را می بینم که هرگاه دست دعا بلند کنند از درگاه الهی بخواهند که بزرگترین کوهها را از جای بکند فوراً کننده می شود. بنابراین هرگز صحیح نیست ما با این قیافه های نورانی و با این افراد با فضیلت مباحله نمایم زیرا بعید نیست که ما همه نابود شویم و ممکن است دامنه عذاب گسترش پیدا کند و همه مسیحیان جهان را بگیرد و در روی زمین یک مسیحی باقی نماند.^(۱)

امام فخر رازی در این بحث می افزاید:^(۲) روایت شده هنگامی که پیامبر وارد میدان شد عبای متفش و سیاه خود را بر تن داشت پس حسنین آمدند و حضرت آنان را داخل نمود پس حضرت فاطمه و سپس حضرت علی (رضی الله عنهما) را در زیر عبا نموده گفت: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.

عذاب فوری

سوره معارج از آنجا آغاز می شود که می فرماید تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد (سال سائل بعذاب واقع) این تقاضا کننده نضر ابن الحارث یا به روایتی حارث بن نعمان الفهری بود هنگامی که این حدیث پیامبر در مورد حضرت علی علیه السلام (من کنت مولاه فعلی مولاه) را شنید بر شتر خود سوار شده و به خدمت پیامبر رسید و گفت: یا محمد تو به ما دستور دادی که به یگانگی خدا و

۱ - کشاف ص ۴۳۴، ج ۱.

۲ - فخر رازی، ص ۸۰ - ج ۸.

اینکه تو فرستاده او هستی شهادت دهیم ما هم شهادت دادیم سپس به نمازهای پنجگانه امر فرمودی پس قبول کردیم و امر کردی از اموالمان زکات دهیم و در ماه مبارک رمضان روزه بگیریم و به خانه خدا حج کنیم همه اینها را قبول کردیم اما با اینحال راضی نشدی تا اینکه پسر عموی خود را بر ما فضیلت بخشیده و ترجیح دادی.

آیا این سخن از ناحیه خودت است یا از سوی خدا؟ پیامبر فرمود قسم به خدایی که معبودی جز او نیست این از ناحیه خداست. سائل روی برگرداند در حالیکه می‌گفت: اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء واثنا بمذاب الیم. خداوندا اگر این سخن حق است و از ناحیه تو است، سنگی از آسمان بر ما بباران یا عذاب الیم بر ما بیاور.

راوی می‌گوید قسم بخدا سائل هنوز به ناقه خود نرسیده بود سنگی از آسمان فرود آمد که از دماغ آن وارد و از مخرجش بیرون آمد پس آیه فوق نازل گردید.^(۱)

در خاتمه از خداوند بزرگ و منان مسئلت می‌نماییم که ما را از محبان واقعی و حقیقی آن عزیزان قرار داده و با آنان محشور فرماید و به ما توفیق عمل و اخلاص دهد تا بتوانیم همچون آنان با دلی سرشار از عشق و اخلاص و عمل به فرامین پروردگار عالم از مریدان و سربازان حقیقی حضرت رسول اکرم ﷺ قرار بگیریم و خداوند اتحاد و همبستگی و همدلی و همفکری بین مذاهب اسلامی و اخوت اسلامی را در سراسر اقطار عالم اسلامی بین مسلمین جهان بوجود آورده.

۱ - قرطبی - ج ۱۸ - ص ۹ - ۲۷۸ آلوسی ج ۲۹ ص ۵۵ - فخر رازی ج ۳ ص ۱۲۱.

به امید به اهتزاز در آمدن لوای اسلامی در پهنه گیتی و پیروزی اسلام بر علیه کفر جهانی و طول عمر با عزت و شرف مقام معظم رهبری بزرگ طلایه دار وحدت و خلف شایسته رهبر فقید و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، مقاله خود را با اشعار امام شافعی (ره) خاتمه می دهیم.

و سبطیه و فاطمة الزکوة	اذا في مجلس نذكر عليا
فهذا من حديث الرافضية	يقال: تجاوزوا يا قوم هذا
يرون الرفض حب الفاطمية	برئت الي المهيمن من اناس

ما الرفض ديني و لا اعتقادي	قالوا ترفضت قلت كلا
خير امام و خير هادي	لكن توليت غير شك
فاني ارفض العباد	ان كان حب الولي رفضا

و همو اليه وسيتي	آل النبي ذريعتي
ببيدي اليمين صحيفتي	ارجوا بهم اعطي غدا
علياو سبطيه و فاطمة الزهرا	احب النبي المصطفي و ابن عمه
و اطلعهم افق الهدى انجما زهرا	همو اهل بيت اذهب الرجس عنهم و
و حبهموسني الذخائر للاخرى	موا لاتهم فرض على كل مسلم
فاني أرى البغضاء في حقهم كفرا	و ما انا للصحب الكرام بمبغض
و هم نصر و ادين الهدي بالظبا نصرا	همو جاهدوا في الله حق جهاده
	و نیز ابوالحسين ابن جبیر <small>رضی الله عنه</small> می گوید:
لدي الملاء الا علي و اكرم به ذكرا	عليهم سلام الله مادام ذكرهم

مهر حسین بن علی (ع) و جایگاه محرم
در فرهنگ کردان شافعی مذهب
کردستان ایران

دکتر سعیدان کردستانی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

□ قوم کرد و باورهای دینی و آموزه‌های آیینی.

سرزمین کردستان [۱] از دیرباز مهد خداشناسی و تجلیگاه باورهای آیینی بوده است. کردان به گواهی تاریخی و بر اساس شواهد و آثار موجود، همواره مردمی حقیقو بوده و در راه خداشناسی و دینداری مجاهدات چشمگیری به ظهور رسانیده‌اند و از این دیدگاه می‌توان گفت از پیشروان اقوام جهان بشمارند. بر اساس یافته‌های برخی از شرق‌شناسان، پیش از طلوع اسلام، سرزمینهای کردنشین یکی از مراکز مهم مهرپرستی و مزدپرستی بوده است و شاهد این مدّعی، میراث فرهنگی و گنجینه باورهای دینی و مجموعه مستندات تاریخی این قوم است. از دیگر شواهد انکارناپذیر و نمونه‌های زنده این معنی، وجود عارفان و صالحان و مشایخ و رجال دینی و شخصیت‌های عرفانی کرد است که در گستره این خطّه ظهور فرموده‌اند؛ همانانکه سجایا و کمالات و انوار معنویتشان قرن‌هاست که عموم مردم را در این دیار

رهنمون گشته و رایحه دل‌انگیز انفاس قدسیشان سرزمینهای دور و نزدیک را معطر نموده و قلوب مؤمنین را منور گردانیده است.

هم اینک، بر هر گوشه و کنار این خاک خدا، دهها نمونه از آثار مذهبی، از جمله: مسجد، تکیه، خانقاه، حسینیه، مقبره پاکان و زیارتگاه صلحاء بچشم می‌خورد، نیز در گنجینه یاد کهنسالان این سامان، خرمنی از باورهای دینی ذخیره گشته است. همچنین مجموعه فولکلور و دیگر منابع فرهنگی قوم کرد مشحون است از دهها و صدها و هزاران رمز و راز و اشاره ادبی که نشان می‌دهد اعتقادات دینی و آموزه‌های آیینی تا چه اندازه زندگی این قوم دیرزی را تحت تأثیر قرار داده است؛ آنچنانکه شهر و روستایی در این دیار نیست که عارفی والا مقام در سینه آن نخفته باشد و یا اثری از آثار باورهای مذهبی بر سیمای آن نقش نبسته باشد.

□ مهر اهل بیت پیامبر ﷺ در میان کردان شافعی مذهب کردستان ایران و ریشه‌های تاریخی آن یکی از مهمترین انگیزه‌های تعلق خاطر و اظهار ارادت قلبی کردان شافعی مذهب کردستان ایران نسبت به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت، قول مشهور امام شافعی رحمته الله علیه است مبنی بر ابراز دوستی و اظهار ارادت قلبی نسبت به حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها دخت گرامی پیامبر عظیم‌الشان اسلام صلی الله علیه و آله و خاندان مطهر و سلالة پاک ایشان. هم از اینروست که مذهب شافعی نزدیکترین مذاهب چهارگانه اهل سنت نسبت به مذهب شیعه اثنی عشری محسوب می‌گردد. چکیده کلام مشهور امام شافعی رحمته الله علیه که به صورت شعر در دیوان وی به چاپ رسیده، این مطلب است که ایشان ارادت باطنی و مهر خویش را نسبت به پنج تن آل عبا ابراز و اظهار نموده و صریحاً بیان فرموده که اگر اظهار محبت نسبت به خاندان اهل بیت، وی را در مظان اتهام رافضی بودن قرار می‌دهد، باکی نیست و او این عنوان را بادل و جان می‌پذیرد؛ زیرا

محبّت اهل بیت عین مسلمانی است. بجز این جنبه، گفتنی است که احکام فقهی نیز در مذهب امام شافعی در مقایسه با سایر مذاهب اهل سنت، از بسیاری جهات به فقه اهل تشیع نزدیکتر است.

یکی دیگر از علل دل بستگی کردان شافعی مذهب کردستان ایران به اهل بیت پیامبر ﷺ و خاندان پاک ایشان، همانا مهاجرت تاریخی امامزادگان و سادات عالی نسبت حسنی و حسینی به دیار کردستان و مناطق کردنشین ایران است که این عامل نیز افزون بر عوامل یاد شده پیشین، زمینه مناسبی برای تقویت و تشدید مهر اهل بیت در این خطه فراهم نموده است. در زمینه انگیزه‌ها و چگونگی مهاجرت تاریخی سلالة اهل بیت به سرزمین کردستان، توضیح آنکه در عصر خلفای عباسی که مذهب اعتزال رو به رشد نهاد و جمعی از خلفای این دوره مذهب اعتقادی معتزله را پیروی نمودند، مسلمانان مخالف این مذهب کلامی، مورد جور و تعدی واقع گردیدند و برخی از آنان در زیر تازیانه‌ها و شکنجه جانکاه عمال خلفا، شربت شهادت نوشیدند و به رحمت الهی شاد گشتند. فی‌المثل، در چنین روزگاری حضرت امام محمد شافعی رحمته به دستور خلیفه وقت تحت تعقیب قرار گرفت و برای تفتیش عقایدش به بیدادگاهی موسوم به (محکمه) برده شد و در آنجا به منظور اقرار به (خلق قرآن) تحت فشار روحی نهاده شد. آن حضرت که اوضاع را آنچنان آشفته دید، در برابر رفتار ستمگرانه عمال خلیفه به ناچار (توریه) کرد و فرمود: «التورات و الانجیل و الزبور و القرآن...» در همان حال به انگشتان دست خویش اشاره نمود و چنین ادامه داد: «هذه الاربعة حادث». یعنی: «تورات و انجیل و زبور و قرآن، ... این چهار تا حادث می‌باشند». در حقیقت منظور آن حضرت از قید (این چهار تا) انگشتان دست خویش بوده که به آنها اشاره می‌کرده است، نه قرآن و انجیل و زبور و تورات که

کلام قدیم پروردگارانند.

بدینسان در آن دوران که جور و تعدی دستگاه خلافت بنی عباس اوج می‌گیرد و به نهایت شدت و اوج اختناق می‌رسد، امامزادگان - از نسل پاک حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام - در خطر دستگیری و شکنجه و نابودی قرار می‌گیرند و لذا عرصه زندگی و مجال فعالیت‌های دینی و تبلیغات اسلامی برایشان تنگ و تنگتر می‌گردد و لا جرم مهاجرت اختیار می‌فرمایند و به سوی سرزمینهای دور و نزدیک، از جمله کردستان، رهسپار می‌گردند و از آنجائیکه منطقه کوهستانی اورامان کردستان صعب‌العبور و غیر قابل نفوذ برای سپاهیان خلیفه بوده است، بدان صوب عزیمت می‌نمایند و هر یک از ایشان در یکی از قُراء آن سامان سکونت اختیار می‌کنند. کردان اورامان نیز که همواره به دینداری و ایمان راسخ مشهور بوده‌اند، هنگامی که مطلع می‌شوند که این حضرات به سلاله پاک پیامبر صلی الله علیه و آله منتسب هستند، با روی‌گشاده و سینه‌ای فراخ و احترامی ویژه به استقبال ایشان می‌شتابند و در جمع خویش آن بزرگواران را می‌پذیرند و برگرد وجود مبارکشان حلقه می‌زنند. نیز از طریق خویشاوندی سببی، روابط نزدیکتر و صمیمانه‌ای بین مهاجرین سادات و انصار کُرد برقرار می‌گردد. هم از اینروست که نسل آنان تا به امروز در بسیاری از مناطق و صفحات کردستان پراکنده شده و حتی از طریق این دیار، به سوی دیگر نواحی ایران رهسپار گردیده‌اند؛ به طوری که بسیاری از امامزادگان دیگر شهرها و روستاهای ایران از همین تبارند، از نسل این پاک‌نسان، چندین امامزاده از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به جانب سنندج و اورامان عزیمت نموده و در این مناطق مقیم گشته‌اند که چهارتن از این بزرگواران از برادران حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و حضرت معصومه قم علیها السلام می‌باشند که یک تن از ایشان نیز

خواهر امام رضا و حضرت معصومه می باشد.

امامزادگان مدفون در صفحات کردستان اردلان [۲] و اورامان عبارتند از:

- ۱ - حضرت سلطان عبیدالله علیه السلام: مشهور به (کوسه هجیج)؛ فرزند بلافصل حضرت امام موسی کاظم علیه السلام؛ مدفون در روستای (هجیج) از قراء اورامان کردستان بر حاشیه رودخانه سیروان و در مسیر جاده مریوان به پاوه.
 - ۲ - حضرت هاجر خاتون علیها السلام [۳]: دخت گرامی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام؛ مدفون در ابتدای محله (تپوله) واقع در شهر سنندج.
 - ۳ - حضرت اسماعیل محدث علیه السلام: اعلیجدا سادات برزنجی کردستان؛ فرزند امام موسی کاظم علیه السلام؛ مدفون در روستای (آشپریز) از قراء اورامان کردستان.
 - ۴ - حضرت حمزه نجار علیه السلام: فرزند امام موسی کاظم علیه السلام؛ مدفون در روستای (نجار) از قراء اورامان کردستان.
 - ۵ - حضرت امامزاده پیر عمر علیه السلام [۴]: با واسطه سه نسل از اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام؛ مدفون در شهر سنندج.
 - ۶ - حضرت امامزاده پیر محمد علیه السلام [۵]: فرزند امامزاده پیر عمر؛ مدفون در بخش شرقی شهر سنندج.
- بجز شش تن یاد شده، سادات دیگری از نسل حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که هر یک در زمان خویش به مناطق مختلف کردستان مهاجرت نموده اند، در گوشه و کنار این سامان مدفونند و تربتشان همواره و تاکنون نظرگاه اهل دل و زیارتگاه مؤمنان و عاشقان اهل بیت بوده است. ازینرو، قرنهاست که مردم کُرد، فرزندان پیامبر عزیز اسلام را از صمیم قلب دوست داشته و خدمتگزار تربت پاک و مطهرشان بوده و به دیده احترام و تقدیس در آنان نگریسته اند. [۶]

از میان مهمترین علل پیدایش و افزایش مهر اهل بیت در میان کردان، همانا ایمان راسخ و شخصیت والای حضرت حسین بن علی علیه السلام و قیام حماسه‌ساز و تاریخی ایشان است در سال ۶۱ هجری قمری. چگونه ممکن است انسان حقجویی که جانش با فطرت الهی سرشته شده، از خشونت و ستمی که بر پهنه طبیعت جاهلی، در فاجعه جانگداز کربلا بر حضرت امام حسین علیه السلام روا داشته شده، متألم و متأثر و محزون نگردد؟ انسانی که با شنیدن خبر مرگ انسان بی‌گناه و مظلومی دلفگار و منقلب نگردد، آیا چسان می‌توان وی را آدمیزاده‌ای در مرتبت انسانیت بشمار آورد؟ چه رسد به اینکه آن بیگناه مظلوم، انسان والا و متکاملی همچون حضرت سیدالشهداء علیه السلام نوه عزیز خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله باشد؛ آنهم مظلومیتی که به شهادت ایشان و جمعی از اهل بیت و یارانش به آن طرز فجیع در صحرای گلگون کربلا انجامیده باشد. از اینروست که واقعه غم‌انگیز دهم محرم سال ۶۱ هجری قمری، البته دل هر انسان با وجدانی را به درد می‌آورد. به ویژه آنکه چنین انسانی، مؤمنی یکتاپرست و مسلمانی با اخلاص و کُردی آزاده و حقجو باشد.

مسلمانان کُرد، بنا به دلالتی که ذکر آن گذشت، سده‌هاست که مهر امام حسین علیه السلام را به دل دارند و به سلاله پاک ایشان خالصانه و خاضعانه ارادت می‌ورزند و بخصوص به جهت پایمردی و مجاهدت بیادماندنی و بی‌نظیر ایشان در برابر ظلمه زمان خویش، همواره در سوگ واقعه پرسوز کربلا متألم و محزون بوده‌اند و همه ساله در ایام عزاداری ماه محرم به ماتم نشسته‌اند و همراه با همکیشان اهل تشیع خویش در کردستان، یاد و راه حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و اصحاب فداکار و از جان گذشته ایشان را زنده نگاه داشته‌اند.

در عصر قاجاریه و خاصه در دوران سلطنت ناصرالدین شاه، آیینهای عزاداری

ماه محرم - بخصوص تعزیه‌خوانی - در سراسر ایران رواج یافت و همه ساله تاکنون مراسم تعزیه‌داری از قبیل روضه‌خوانی، نوحه‌سرایی، سینه‌زنی و دسته‌گردانی در دو دهه اول محرم و آخر صفر در تکیه‌ها و حسینیه‌ها و منازل رجال و اعیان در شهرهای ایران برپا گردیده است. در عهد قاجار، در کردستان اردلان - سنندج و توابع - علاوه بر مبانی اعتقادی و زمینه‌های تاریخی یاد شده، به دو دلیل عمده عزاداری ماه محرم مرسوم بوده است:

نخست آنکه تنی چند از والیان و رجال خاندان کُرد تبار اردلان، به علت برقراری قرابت سببی با دربار ناصری، مذهب شیعه اختیار نموده‌اند و ازینرو در برپایی آیینهای عزاداری سالار شهیدان در ماه محرم در دارالایاله کردستان اهتمام می‌ورزیده‌اند. در زمره این رجال، می‌توان به امان‌الله خان دوم ملقب به غلامشاه خان والی اردلان اشاره نمود. وی در برپایی سوگواری ماه محرم در سنندج سعی بلیغ از خود نشان داده است.

دومین علت زمینه‌ساز در ترویج آیینهای عزاداری ماه محرم در کردستان اردلان، مهاجرت چندین خانواده اهل تشیع به شهر سنندج بوده است که اینان به نوبه خود در برگزاری سوگواریهای ماه محرم در این شهر دخیل و مؤثر بوده‌اند. یکی از رجال برجسته اهل تشیع دارالایاله کردستان در عهد قاجار، میرابوطالب تاجر اصفهانی (۱۱۸۴ - ۱۲۹۴ ه.ق.) بوده که بنا به دعوت امان‌الله خان اول والی بزرگ کردستان به همراه خانواده‌اش به سنندج می‌آید و در این شهر اقامت می‌گیرند. وی در شهر سنندج به اقدامات عمرانی و احداث عماراتی چند هفت می‌گمارد که برخی از آنها هم اکنون از ابنیه تاریخی و میراث فرهنگی سنندج بشمار است. میرابوطالب در نجف اشرف و در جوار بارگاه حضرت علی بن ابیطالب مدفون است.

فصل اوّل

تجلی محرم در ادبیات کردی

واقعه خونبار کربلا، آنچنان غم‌انگیز و جگرخراش و جانسوز است که کمتر قوم و ملتی را در جهان می‌توان یافت که به نحوی از آن فاجعه متأثر و مغموم نشده باشد. ازینرو، غالب اقوام مسلمان تأثرات درونی و تألمات قلبی خویش را نسبت به مظلومیت و مصائب امام حسین علیه السلام و اهل بیت و یارانش، به شیوه‌های گوناگون فرهنگی و در عرصه‌های متنوع هنری ابراز نموده‌اند.

کردان نیز به نوبه خود، همچون قومی زنده و آگاه و برخوردار از وجدان بیدار، نسبت به این تراژدی بیمانند تاریخ اسلام و اکنش نشان داده‌اند. ادبا و شعرای این قوم در سوگ حضرت حسین بن علی علیه السلام و در رثای هفتاد و دو تن از یاران با وفایش، مرثیه‌ها سروده و منظومه‌ها پرداخته‌اند. جای جای ادبیات فولکلوری و اشعار کلاسیک کردی در ماتم آل عبا داغدار است و این خود گواه انکارناپذیری است بر اصالت این خزن و حسرت قومی که ریشه در سده‌های پیشین عصر اسلامی دارد و البته پدیده نوظهوری نیست.

از بررسی دواوین شعرای کرد - به ویژه کردان اهل تسنن و شافعی مذهب - چنین بر می‌آید که هنگامه دلخراش کربلای معلی، هماره در یادها و خاطره‌های مردم کردستان اثرات عمیقی بر جای نهاده است و ازینرو تأثیرات این ذهنیت قومی، در آثار هنری و منظومه‌های شعری هنرمندان و شاعران کرد محب اهل بیت، تجلی یافته است. در این مقام، مروری بر مرثیه‌های ابا عبدالله الحسین در لابلای آثار شعرای کردستان خالی از لطف نیست:

□ مولوی کرد و مهر امام حسین علیه السلام

سید عبدالرحیم مولوی کرد (۱۲۲۱ - ۱۳۰۰ ه.ق.) از عارفان والا مقام و علمای بلند پایه کلام اسلامی و از شعرای اورامی سرا و نیز از ادبای توانای اورامانی کردستان بشمار است که خود به سلسله جلیله سادات حسینی انتساب داشته و از نوادگان عارف یگانه کرد سید محمد زاهد مشهور به پیر خضر شامویی، بوده است. مولوی کرد از رهروان طریقت نقشبندی و یکی از خلفای معتبر و مشهور شیخ عثمان سراج الدین نقشبندی (۱۱۹۵ - ۱۲۸۳ ه.ق.) بوده که اشعار نغز و دلکش عرفانی وی در ادبیات کردی، در ردیف غزلیات نامورانی همچون حافظ در ادبیات فارسی در نظر آید. دیوان اشعار وی به کردی اورامانی - حاوی ابیات لطیفی است که از مهر سرشار وی نسبت به اهل بیت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت دارد.

مولوی کرد مرثیه‌ای دارد موسوم به (عاشورا) که به بهانه سوگ همسرش عنبرخاتون سروده است، اما پیداست که منظور اصلی وی در حقیقت، مرثیه‌سرایی برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام بوده است که این خود صادقانه‌ترین بازتاب احساسات و مکنونات قلبی قوم کرد است نسبت به هنگامه تاریخی عاشورا در صحرای ماتم گرفته کربلا:

عاشورا

شوورای عاشووران دیسان به زمش به ست

موحه زژه م نائما، مه حره م شی نه ده ست

ته و خه ریک نه چو ل شار عه ده مدا

من نه که ربه لای سارای ماته مدا

نه و به زید مه رگک وه نه سیر به رده
 من زاده‌ی زیاد، خه م یه قیر که رده
 رو ه! حسه‌ین ناسا، فه‌ردا که رو بو
 داخوم سه رجه کو، لاشه‌م جه کو بو
 یعنی: عاشورا باز هم معرکه‌ی دیگری گرفت. ماه محرم آمد، من‌حرم (همسرم) از
 دست برفت. او (همسرم) در بیابان شهر عدم و نیستی است و من در کربلای صحرای
 ماتم هستم. او (همسرم) به توسط یزید مرگک به اسیری گرفته شده است و من به توسط
 زاده‌ی زیاد (ابن زیاد) غم دریندم. وامصبینا! همچون حسین علیه السلام، فردا که آفتاب بر آید،
 کسی چه می‌داند که سرم کجا و بدنم کجا باشد.

□ مرثیه‌ی آل علی

از: شیخ رضا طالبانی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۷ ه.ق.) بن حاج شیخ عبدالرحمن خالص
 کرکوک‌کی
 ۱ در ماتم آل علی، خون همچو دریا می رود
 تیغ است بر سر می‌زند، دست است بالا می‌رود
 از عشق آل بوالحسن، این تیغ زن و آن سینه‌زن
 داد و فغان مرد و زن، تا عرش اعلی می‌رود
 پیراهنِ شمع خدا، یعنی حسین مجتبی
 جانها همی گردد فدای سرها به یغما می‌رود
 کوتاه کن انکار را، بدعت مگو این کار را
 این سوگِ آلِ حیدر است، این خون‌نه‌ی جامی‌رود

۵ روی زمین پُر همه، در دست جانبازان فمه
 خون از تیر و دوش همه، از فرق تا پا می‌رود
 من چون نالم این زمان، مرد ضعیف و ناتوان
 کین برق آه عاشقان، از سنگ خارا می‌رود
 از ابن سعید بیوفا، شامی و شمر پُر جفا
 بر آل و بیت مصطفی، چندین تعدا می‌رود
 بغداد گردد لاله‌گون، در روز عاشورا به خون
 واز کاظمین آن سیل خون، تا طاق کسری می‌رود
 و از طاق کسری سرنگون، ریزد به پای بیستون
 و از بیستون آید برون، سوی بخارا می‌رود
 ۱۰ خون سیاوش شد تبا، در ماتم آلِ عبا
 تا دامن روز جزا، تا جَنبِ عُقیبِ می‌رود
 من سُتیم نامم (رضا)، کَلبِ امام مرتضی
 درویش عبدالقادرم، راهم به مولا می‌رود^(۱)
 شیخ رضای کُرد، در زمینه مهر امام حسین علیه السلام بار دیگر چنین سروده:

عشق حضرت حسین علیه السلام

۱ لافت از عشق حسین است و سرت برگردن است
 عشقبازی سر به میدان وفا افکندن است

۱ - دیوان شیخ رضا طالبانی / صص ۱۲۴ - ۱۲۵.

گر هواخواه حسینی، ترک سرکن چون حسین
 شرط این میدان به خون خویش بازی کردن است
 از حریم کعبه کمتر نیست دشت کربلا
 صد شرف دارد بر آن وادی که گویند ایمن است
 ایمن و این من فدای خاک پاکی کاندرو
 نور چشم مصطفی و مرتضی را مسکن است
 ۵ زهره زهرا نگین و خانم خیر الوری
 زور و زهر مرتضی و حیدر خیر کن است
 ستم ستمی، و لیکن حُب آل مصطفی
 دین و آیین من و آباء و اجداد من است
 شیعه و ستمی ندانم، دوستم با هر که او
 دوست باشد، دشمنم آنرا که با او دشمن است
 شیخ رضا در تفسیر بیت مشهور حافظ - بلبلِ برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت -
 با رعایت لطافت و نهایت ظرافت، بار دیگر مهر خویش را نسبت به حضرت علی علیه السلام و
 حَسَنین علیهم السلام ابراز و اظهار می دارد:

۱ گفته بودی مقصد حافظ چه بود از آنچه گفت
 «بلبلِ برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت»
 نصف شب غواص گردیدم به بحر آبجدی
 تا بینم این صدف آیا چه در دربار داشت
 بلبلِ برگ گلی شد سیصد و پنجاه و شش
 با حسین و با حسن هم با علی معیار داشت

برگ گل سبز است، آن دارد نشانی از حسن

چونکه در روز شهادت سبزی رخسار داشت

۵ رنگ گل سرخ است، آن دارد نشانی از حسین

چونکه در حین شهادت سرخی رخسار داشت

بلبلی باشد علی، کز فرقت آن هر دو گل

و آندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت

بلبلی: ب ۲ + ل ۳۰ + ب ۲ + ل ۳۰ + ی ۱۰ = ۷۴

علی: ع ۷۰ + ل ۳۰ + ی ۱۰ = ۱۱۰

برگ: ب ۲ + ر ۲۰۰ + ک ۲۰ = ۲۲۲

حسن: ح ۸ + س ۶۰ + ن ۵۰ = ۱۱۸

گلی: ک ۲۰ + ل ۳۰ + ی ۱۰ = ۶۰

حسین: ح ۸۰ + س ۸ + ی ۱۰ + ن ۵۰ = ۱۲۸

۳۵۶

۳۵۶

□ مرثیة حضرت ابنی عبدالله الحسین علیه السلام

از میرزا عبدالله سنندجی، متخلص به (روتق) (۱۲۱۸ - ۱۲۸۱ هـ.ق):

۱ دی بامداد صبح کزین طشت وازگون

دیدم عیان به دهر روان است موج خون

اهل بشر به گیتی و خیل ملک به چرخ

از دست داده یکسره آرامش و سکون

گفتم مگر قیامت کبری قیام کرد
 یا اوفتاده رخنه در ارکان کاف و نون
 من غرق بحر فکر و به زانو نهاده سر
 کآیا چه فتنه زاید ازین چرخ ذوفنون
 ۵ عقم بگفت هان چه تحیر ز رخسار جاه
 ماه محرم است و شه دین شده نگون
 فرزندی مرتضی و شهنشاہ عالمین
 بسط رسول و زیور عرش خدا، حسین
 از ظلم کوفیان چو شه دین ز زین فتاد
 گفتمی مگر که عرش برین بر زمین فتاد
 خاموش شد چو طنطنه زاده رسول
 طاس سپهر تا به ابد از طنین فتاد
 طوفان حادثات جهان تا جهان گرفت
 رکن رکین دین چو ز سیلاب کین فتاد
 ۱۰ پیراهن قرار به یکبارگی درید
 نوبت زانییا چو به روح الامین فتاد
 بنیان کفر شد به فنلکک از چهار حد
 و زشش جهات رخنه در ارکان دین فتاد
 چون بضعه بتول بدید آن همه ستم
 رو در مدینه گفت که یا سید امم

این شهریار بی‌صف و لشکر، حسین تست
 وین کشته پلارک و خنجر، حسین تست
 این ماه بی‌کَلَف که برو گریه می‌کنند
 چشم سپهر و دیده اختر، حسین تست
 ۱۵ این طایر حظایر قدسی که از جفا
 غلطد به خون چو کبوتر، حسین تست
 این پیکری که دوش تو بودیش مُتکا
 کرده زخاک بالش و بستر، حسین تست
 این لنگرِ سفینه ایمان که از عطش
 در خون خویش گشته شناور، حسین تست
 این شمع پر فروغ که از تندبادِ ظلم
 در روزگار گشته مکدر، حسین تست
 پس روی در نجف به شه دین فغان گرفت
 زآن سان که لرزه در تنی نه آسمان گرفت
 ۲۰ کای شیر کردگارا بیا و ستم بین
 تیغ جفا کشیده به صید حَرَم بین
 جسمی که بود زیورِ آغوشِ مصطفی
 از ظلم کوفیانش به زیرِ قدم بین
 بر نوزمان نخل رسالت، فضا نگر
 بر نوبران باغ امامت، قلم بین

از رهروانِ راهِ ضلالت، نشاطِ جو
 بر پیروانِ شرعِ رسالت، آلمِ بسین
 در فتلگاه، بی سر و عربانِ فتاده زار
 سبطِ رسول و هادی خلیل اممِ بسین
 ۲۵ جمعی که بود اطلس نه چرخشان حجاب
 مُحرمِ چو زایرانِ دیارِ حرمِ بسین
 این قضه چون بگفت و شراری زد دل فروخت
 کز تفّ آن ملایک هفت آسمان بسوخت
 و آنکه به چرخ شعبده خو از سر ملال
 گفتا حکایتی زآلمِ با زبانِ حال
 کای بیحیای سفلّه دون پرورِ دنی
 وی زینهاره خوارِ جفاکیش بدخصال
 کی می سزد که زاده سُفیان به تخت زُر
 و اولاده رسول خدا در صفِ نعال
 ۳۰ اینت وفای بی جهتی با یزید و شمر
 وینت جفای بی سببی با رسول و آل
 ماه دیار کفر، ز مهر تو در شرف
 مهر سپهر دین، ز جفای تو در وبال
 از ظلم تو فتاد آبرِ خاکِ پیکری
 کش جبرئیل، خاکِ قدمِ روفتی به بال

شد منفصل ز تیغِ اعادی سری ز تن
 کز رنجه داشت با تن پیغمبر اتصال
 چون شد آبر سنان سر فرزند مصطفی
 خورشید را به چهره کسوف آمد از حیا
 ۳۵ روزی که چرخ را به دل این فتنه در گرفت
 آفاق شین مرتضوی را ز سر گرفت
 از آه شعله‌بار بستیمان بی پدر
 افلاک را شرار و زمین را شرر گرفت
 هر تیغ و تیر کز کف و شست مخالفان
 گشتی جدا و میل سوی شور و شر گرفت
 سبط رسول از کرمش بر گلو نشاند
 فرزند مرتضی زهیم بر جگر گرفت
 آنکس که خون او به همه دین مباح بود
 خون شفیع روز جزا را هدر گرفت
 ۴۰ از روی اهل بیت چو بُرقع ربود شمر
 دست قضا حجاب ز روی قمر گرفت
 در ظن فناد عقل بداندهش کاین الم
 در پرده جلال جهان دادگر، گرفت
 باشد اگرچه دور زغم، ذات دادگر
 خلاق را سزد که بود در غم بشر

یا رب جمالِ ماهرخان بی نقاب باد
 هر جا طرّه‌ایست درین غم، به تاب باد
 از بادِ کین فتاد چو خرگاه شاه دین
 نه خیمه سپهر برین، بی طناب باد
 ۴۵ بر چرخ دین چو پای نهادند جن و انس
 هر جا دلی است، ریش زتیر شهاب باد
 شد خشک لب زسیلِ آلم چون ظهیر دین
 در دهر چون همال خدا، نام آب باد
 گشتند بی حجاب چو اولاده رسول
 تا حشر، مهر در پس نیلی حجاب باد
 از آتش عناد چو شد قصر دین هدم
 از باد فتنه، عرصه عالم خراب باد
 خون جگر چو خورد جگر گوشه رسول
 زین پس غذای جن و بشر، خون ناب باد
 ۵۰ بر زاده بتول چو ظلمی چنان رسید
 روح القدس زشرم نبی جَبیب جان درید
 با نیزه شد چو متصل، آن فرق تا جدار
 گردید منفصل زهم، اجزای روزگار
 در جنبش آمد از آلم، این خاک بی ثبات
 از گردش اوفتاد زغم، چرخ بی مدار

از جنگِ چرخ، رایض افلاک شد نگون
 اهل حَرَمِ چو دید برهنه، شتر سوار
 در حیرتم، چو شد فلک دین زکین تباه
 بر جای خویش ماند زچه، عرش کردگار
 با سوزن سنان به تن شاه دوختند
 پیراهنی که گیسوی حورش بود، تار
 آباء سببه در غم فرزند اینچنین
 کرد امتهات اربعه را مطلقه سه بار
 ۵۵ از صید وحش، پنجه کشیدند شیر و ببر
 روزی که گشت زاده شیر خدا شکار
 چون شد زرخش جاه، سپهدار دین، نگون
 از دیده سپهر، روان گشت موج خون
 کلک قضا به لوح قدر تا رقم نوشت
 بر نام اهل بیت رسالت، ستم نوشت
 هر جا که بود درد و غمی، خامه قضا
 آورد و بر صحیفه اهل حرم نوشت
 ۶۰ کتاب روزگار چو زد خط ابتلا
 اول به نام زاده شاه امم نوشت
 هر جا که بود نو خطی از خاندان فضل
 منشی صنع، دفتر او پر زالم نوشت

نقش نشاط اهل حرم را، قضا سترد
خط جفای فخر امم را، قلم نوشت
درهم چو گشت نامه اعمال شاه دین
دست قضا صحیفه گیتی به هم نوشت
طغرانیوس دفتر ایجاد، زین ستم
فهرست نه کتاب فلک را، ندم نوشت
۶۵ تأثیر خصم را شه آفاق شد هدف

بر عرش شد شرار دل شحنه نجف^(۱)
پلارک، شمشیر جوهر دار؛ حظایر؛ جمع حضیره، حاجزها، حرمها، ضریحها؛ آباء
سبعه (آباء علوی)، هفت سیاره؛ امهات اربعه (امهات سفلی)؛ عناصر چهارگانه:
بضعه؛ جگرگوشه؛ کلف؛ لکه؛ نعال کفشها؛ وبال؛ سختی، شدت، عذاب؛ همم؛ جمع
همت؛ همال؛ قرین، نظیر، همتا؛ رایض؛ رام کننده؛ ندم؛ پشیمانی، ندامت؛ شحنه:
نگهبان، پاسبان.

□ مرثیه ابا عبدالله الحسین

از: خسرو بیگ بن محمد بیگ بن منوچهر بیگ، متخلص به جوهری سنندجی:

۱ باز این چه شیون است و چه زاریست در جهان

کز دیده سپهر بود جوی خون روان

باز این چه ماتم است که اندر ظهور او
 در گریه، چشم پیرو به ناله، دل جوان
 باز این چه شورش است و چه ماتم که صبح و شام
 از مهر و ماه اشک فرو ریزد، آسمان
 «باز این چه نوحه و چه فغان و چه ماتم است»
 کز آب چشم چرخ روان رود کلهشکان
 ۵ بهر عزای آل رسول خدا، حسین
 شاه عرب، امام عجم، نور مشرقین
 روزی که شد به دهر چنین ظلم آشکار
 در حیرتم که چراغ چرا ماند پایدار
 در ماتم حبیب خدا، زاده بتول
 ای سینه آه سرکن و ای دیده خون ببار
 ریزد فلک ز دیده انجم، سرشک خون
 هر صبحدم ز کینه آن قوم نابکار
 مه‌ری که بود رونق افلاک دین ازو
 شد منکسف به خاک زبیداد روزگار
 ۱۰ ای چرخ پر ستیزه ز جور نو داد، داد!
 صبحت چو شام زینب زین العباد باد
 چون نخل قامت شه دین بر زمین فتاد
 افغان و گریه در فلک هفتمین فتاد

از توسن سپهر، مهر شد نگون
 آن ساعتی که شاه شهیدان ز زمین فتاد
 از وحش و طیر و انس صدای فغان و آه
 برخاست از زمین و به عرش برین فتاد
 ایام بی سکون شد و افلاک، بی قرار
 چون چشم اهل بیت به سلطان دین فتاد
 ۱۵ بهر و مه و ستاره همه گشت غرق خون
 از ذوالجناح گشت چو آن شاه سرنگون
 اندر عزای آل نبی آسمان گریست
 افلاک اشک ریخت، زمین و زمان گریست
 از شورش و فغان عزادار اهل بیت
 وحش و طیور و ارض و سما، انس و جان گریست
 دید آن شهید را چو فتاده به خاک و خون
 جبریل به معاشر کربویان گریست
 بر اهل بیت، این ستم از چرخ خون رسید
 مهر و مه و سپهر و مکین و مکان گریست
 ۲۰ آن بود دلی زغم که نسوزد درین ملال
 چشم سپهر کور و زبان هلال، لال^(۱)

□ در مدح حضرت حسین بن علی علیه السلام

از: حاج میرزا عبدالحمید ملک الکلام، سقزی متخلص به مجدی (۱۲۶۸ - ۱۳۴۵ هـ.ق.):

۱ ای توتیای دیده جان، خاک پای تو
برتر ز عرش، بارگه کبریایی تو
در رستخیز، خون جگر بر زمین چکد
ز آن شاخ گل که بردم از نینوی تو
کردی به راه دوست تن و جان خود فدا
بادا هزار جان گرامی فدای تو
در بحر رحمت است شناور هر آنکسی
یک قطره اشک ریزد اندر عزای تو
۵ ذات تو هست معنی قرآن و زاهل کین
چون پاره پاره صفحه قرآن، قبای تو
می خواست در زمانه کند محشر آشکار
روز نبرد، بازو معجز نمای تو
عهد الست آمد و تسلیم عرضه کرد
تا جان نثار دوست نماید، وفای تو
تو تشنه جان سپردی و آب حیات هم
بود از تو تشنه تر، به لب جانفزای تو
بودند بی خبر که بقا در ولای تست
قومی که خواستند به گیتی، فدای تو

رحمی کن و زلف مرا سوی خویش خوان
 ز آن پیشتر که جان دهم اندر ولای تو^(۱)

□ قصیده‌ای در مدح و رثای حضرت امام حسین علیه السلام

از: سید محمد باقر حیرت سجّادی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۱ ه.ق.):

۱ ای مظهر جمال حق ای حضرت حسین

ای نقد عشق خاک تو بر کائنات دین

ای آنکه بارگاه تو چون همت رسول

برتر ز هم بسی خرد بُعد مشرقین

در ذات تُست هر چه بخواهی مگر که عجز

زاوصاف تست هر چه بخواهی مگر که مبین

باشد وجود عالی اعلیٰ مقام تو

چون ذات کردگار مترّه بود زشّین

۵ بهر شهادت تو شهادت زجان بسی

بر عرصه خیال، برانداخت کعبتین

از استماع قصه تو در نینوا

یابد مذاق خلق به هر حین طعم حین

والانبری ز قوم شهیدان چو در عدد

برتر ز حرف ابجد در رتبه حرف غین

با تو خلاف بدگُهران هست خود خلاف
 با صانع دو عالم و با شاه مغربین
 گر باد کوی دشمن تو بر جهان وزد
 چون سبزه دیو سرزند از خاک خاقین
 ۱۰ کوبند سر به خاک پدر مرده سان همی
 اندر فراق تو هر شام نیرین
 از هجر جانگداز دو ابروی تو هلال
 گردید قد خمیده ولاغر چو حاجبین
 بی داغ ماتم تو بود نقد قلب قلب
 چون بی قبول خسرو صاحبقران حسین
 شد قطره های اشک من اندر عزای تو
 بحری که شد حباب بر آن عرش چون نطین
 در ماتم تو آیه قرآن چو نظم من
 بر خویش جامه های سیه کرده فرض عین
 ۱۵ ای آنکه گشت هر که به تشریف تو شریف
 گردد کمینه بنده او مهر و مه به زین
 از شوق پایوس مکان تو مر مرا
 باشد درون سینه پر آتش چو کور قین

از روی لطف و بنده‌نوازی خدای را
 برهان مرا ز هجرت و خواری روز بَیِّن^(۱)
 مَیْن: دروغ گفتن؛ شَیْن: عیب و زشتی؛ حَیْن: مرگ؛ حُنَیْن: جایی میان مکه و
 طائف؛ خافَقین: مشرق و مغرب؛ نَیْرَیْن: خورشید و ماه؛ نَطَیْن: رشته درهم تنیده؛
 قَیْن: ایما و اشاره.

□ دو مخمس به کردی در مدح فاتح خیبر حضرت علی علیه السلام و حسنین علیهم السلام
 از: ملا محمود مفتی سلیمان‌آبه‌ای متخلص به (بیخود) (۱۲۹۶ - ۱۳۷۶ ه.ق.).
 له گه ل که حه بیبی خوی خوا که بووی عینابه‌تی
 به بانی وه سنی نه و نه کا (هل اتی) به نایه تی
 به لی غه زنفه ریکی واکه درا هیدایه‌تی
 له روژی فه تحی خه بیه‌را، به زوری شان و رایه‌تی
 به ده ست و تیغی هه لَمه تی له شیری کردگار نه کار
 مه پرسه جاه و حیشمه‌تی دوو بیچووه شیری حه پده‌ری
 که خسادیمیکی بیشه‌یان ج سوننی و ج جه عفه‌ری
 شه‌قین نه کا به سه د قوباد و تاجی قه سه‌ری
 هه تا نه چپته که ربه لاگران نه زانی نه‌ی په‌ری
 که کومه‌لی مه له ک له وی له قافله‌ی زووار نه‌کا^(۲)

۱ - گلزار شاعران کردستان / صص ۹۱ - ۹۲.

۲ - دیوان بیخود / ص ۷.

مفهوم ادبیات:

هرگاه خداوند عنایتی به حبیب خود داشته باشد، او را با آیتی همچون سوره (هل اتی) وصف کند.

آری هژبری که هدایت یافته از خدا، بروز فتح خیبر، با نیروی بازوان،
با تیغ آخته حمله آورد، او چه کسی تواند بود به غیر از شیر خدا علی علیه السلام
گر پیرسی از جاه و حشمت دو شیر حیدری (حسین)، بیا و ببین که خادمان
آستانشان، چه سنی و چه شیعه،
با کلاه صد قباد و تاج قیصر چوگان بازی کنند، بیا و کربلا را ببین،
که فوج ملک در آنجا (از فرط کثرت) به قافله زوار می ماند.

□ در سوگ امام حسین علیه السلام

ایاتی از شیخ محمد متخلص به (خالص) (۱۲۹۰ - ۱۳۴۱ ه.ق.) فرزند شیخ رضا طالبانی:

جهان بی مروت را کجا باکس صفا باشد؟
مکن باور که گردون را به جز جور و جفا باشد
نه گردون را به کام بنده‌ای بوده است گردانی
نه زلال چرخ را در دیده آزر و حیا باشد
گهی با ابن ملجم، شیر یزدان را زند ناوک
گهی همدست شمر اندر مصاف کربلا باشد
سر آن نوجوان را چون بدید آن مردِ دون همت
که می دانست رویش بوسه گاه مصطفی باشد

سری کز عرش برتر، بسترش آغوش پیغمبر ﷺ

به خاک انداختن پیش یزید، این کی روا باشد؟

گذشتم آرچه شایان گذشتن نیست کردارش

پس از آن ماجری، آخر چرا این ماجری باشد؟

(سعید) آن پور کاک احمد، حفید شیخ برزنجی

به ناحق کشته و در خون خود غلطان چرا باشد؟

به قنلش تازه کردی ای فلک زخم دل حیدر

خدا زیر و زیر سازد ترا، کان خون بها باشد

بسی راگشتی از پاکان دین ز آغاز تا فرجام

ترا آخر نباید گاه شرمی از خدا باشد؟

بریزان اشک حسرت (خالصا) از دیدگان هر دم

که آل فخر عالم را ولا اندر بلا باشد^(۱)

□ سید محمود گلشن کردستانی و مهر حسین بن علی علیه السلام

سید محمود گلشن سندجی (۱۳۰۹ - ۱۳۷۱ خورشیدی) از شعرای معاصر کرد است که دل در گروه مهر اهل بیت داشته و بارها در خلال اشعارش این اخلاص و ارادت و تعلق خاطر را ابراز نموده است. گلشن بویژه درباره مصائب اهل بیت در واقعه غمگنانه کربلا، تأسف و تألم درونی خویش را در قالب مرثیه‌ای اینچنین بیان داشته است:

اوج هنگامه کربلا

به اشکِ سرخ پورِ مرتضیٰ بین	به جسم خسته خونِ خدا بین
به جانها، زخمِ بی مرهم نشسته	غریبان را به دردِ بی دوا بین
زخود بیگانه شو در قُلُومِ درد	به موجِ خونِ جمالِ آشنا بین
سرِ زینب به دامانِ پیمبر	به تیغِ کافران از تن، جدا بین
اگر هنگامه محشر ندیدی	همان هنگامه را در کربلا بین
در این پرده به سازِ دردمندان	در این آفتان بسا شور و نوا بین

نگر افسرده جان، عین الیقین را

پریشان خاطرِ نورالهدیٰ بین

فصل دوم

رسمها و آیینهای ماه محرم در منطقه کردستان آردلان

آیینهای سوگواری سالار شهیدان همه ساله در ماه محرم در اغلب مناطق کردستان آردلان - استان کردستان کنونی - و به طور عمده در مناطق سنندج، بیجار و قروه، در مدت زمانی قریب به سه سده برگزار شده است. اقشار گوناگونی از اهالی شافعی مذهب نواحی یاد شده، بویژه سادات کردستان و برخی از خاندانهای مسندنشین طریقه‌های عرفانی این دیار، با برادران و خواهران اهل تشیع این نواحی، دربرپا نمودن مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام خالصانه و خاضعانه تشریک مساعی نموده‌اند و در سوگ سرور آزادگان متألم گشته، اشک ریخته و به عزا نشستند.

- رایجترین آیینهای ماه محرم - فی المثل در شهر سنندج - عبارت بوده است از:
- ۱ - شمع افروختن به نذر امام حسین علیه السلام در سقاخانه حرم امامزادگان مدفون در سنندج (پیر عمر، پیر محمد، هاجر خاتون).
 - ۲ - پخش آب و شربت نذری در مقابر امامزادگان شهر و نیز در میان دسته‌های عزاداران حسینی سنندج.
 - ۳ - پخش حلوی نذری در صحن مقابر امامزادگان شهر.
 - ۴ - اطعام دسته‌های عزادار در حسینیه شهر: این وظیفه معمولاً بر عهده سادات اهل تشیع کردستان، بویژه خاندان اردلانیان و نیز نسل آقا میرابوطالب تاجر اصفهانی مقیم کردستان و علی‌الخصوص بر عهده خانواده امجد الاشراف بوده است.
 - ۵ - زیارت مقبره امامزادگان سنندج، بویژه مرقد مطهر حضرت هاجر خاتون علیها السلام دخت گرامی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام: مؤمنین و متوسلین به اهل بیت در کردستان عموماً در طول سال و خصوصاً در ایام عزاداری ماه محرم به بارگاه حضرت هاجر خاتون مشرف می‌شوند و در آنجا پس از قرائت فاتحه و ذکر ادعیه مأثوره، به نذر امام حسین علیه السلام شمع می‌افروزند و از درگاه خداوند، حاجات خویش را طلب می‌کنند. در ضمن پس از زیارت هاجر خاتون، حتی الامکان به زیارت مرقد پیر عمر و پیر محمد و امامزاده (طاقه گوزة) [۷] نیز می‌شتابند.
 - ۶ - سمنویزان، از دیگر مراسمی است که در طول سال، بویژه در ایام سوگواری ماه محرم، به نذر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت امام حسین علیه السلام و سایر اهل بیت مکرم، در کردستان برگزار می‌شود. آیینهای سمنویزان توسط زنان مؤمنه کرد، خاصه پیروان طریقه‌های عرفانی قادری و نقشبندی، با اخلاص تمام و به طرز باشکوهی برپا می‌گردد. کدبانوی خانواده‌ای که به طلب حاجتی، برپایی آیین سمنویزان را نذر

کرده است، از یکی دو هفته پیش از مراسم، گندم خریداری می‌کند، سپس گندمها را می‌گستراند و با پارچه پاکیزه‌ای می‌پوشاند و هر روز روی آن آب می‌زند تا رفته رفته گندمها جوانه زنند. در روز مراسم، زنان شرکت‌کننده در سمنوپزان جوانه‌های سبز شده گندم را قطعه قطعه می‌کنند و می‌کوبند و آنگاه شیرۀ حاصل را در دیگ بزرگی بر شعله آتش بار می‌نهند و مرتباً آنرا هم می‌زنند و در حین هم زدن سمنو، به طور دسته جمعی به ذکر صلوات و ادعیه می‌پردازند. در همان حال، هر کس به طلب حاجتی سمنو را در دیگ هم می‌زند و دیگران صلوات ختم می‌کنند. بدینگونه، پس از چندین ساعت، سمنو آماده می‌شود و در این هنگام سمنوی پخته شده را در میان مدعوین و حاجتمندان و آشنایان دور و نزدیک تقسیم می‌کنند. در ضمن، قدری از سمنو را در ظرف مخصوصی به میان سفره‌ای که از قبل به همین منظور گسترده شده است می‌برند و در کنار آن قرآن و آینه و شمعدان و گل و گلاب و شیرینی می‌نهند. آنگاه زنان مؤمنه برگرد سفره حلقه می‌زنند و به تلاوت قرآن می‌پردازند. سپس با نوای ذف، به مولودی خوانی و ذکر اشعار مذهبی به کردی و فارسی و عربی مبادرت می‌کنند. زنان مؤمنه کُرد معتقدند که پس از ختم مراسم، اثر پنجه مبارک حضرت فاطمه علیها السلام بر سمنوی پخته شده در این مراسم ظاهر می‌گردد که این ظهور، نوید و نشانه قبول حاجات حاجتمندان و شرکت‌کنندگان در مراسم تلقی می‌گردد.

۷ - برپایی مجالس عزاداری (دسته گردانی و نوحه خوانی و سینه زنی) در حسینیه یا در منازل سادات و اعیان و اشراف اهل تشیع کردستان، از دیگر آیینهایی است که در ماه محرم، همچون سایر نقاط ایران مرسوم بوده است.

۸ - برپایی روضه خوانی و مجالس مذهبی توسط زنان مؤمنه و ادای خیرات و میزات و نذورات تحت عناوینی همچون سفره حضرت فاطمه علیها السلام و سفره حضرت

عباس علیه السلام از دیگر آیینهایی است که از قدیم الایام در میان متوسلین به اهل بیت - از سنی و شیعه - معمول بوده است. در اینگونه مجالس، در آغاز زنی مؤمنه و آشنا به قرآن و حدیث، به ختم سوره‌هایی از قرآن و سپس به ذکر روضه از اذعیه مؤثوره می‌پردازد. سرانجام مدعوقین دست به دعا بر می‌دارند و با ذکر مناجات، شفاطلبی، نیازخواهی، استدعای آمرزش ارواح درگذشتگان و نیز تقبل نذورات، جلسه را به پایان می‌برند. در خاتمه جلسه اغذیه سر سفره به عنوان تبرک در میان شرکت‌کنندگان تقسیم می‌گردد.

۹ - یکی دیگر از کهن آیینهای مرسوم در کردستان اردلان، نامگذاری اطفال به نام مبارک اهل بیت علیهم السلام است. تفصیل آن اینکه پدران و مادرانی که صاحب فرزند نمی‌شوند، نذر می‌کنند که هرگاه خداوند فرزند ذکوری به آنان عطا فرماید، او را به نام (حسین) یا (غلامحسین) یا (علی اکبر) و یا (علی اصغر) نامگذاری کنند. نیز آنان نذر می‌کنند که در ایام طفولیت هر ساله در ماه محرم طفل خود را به میان دسته‌های عزادار بفرستند تا در میان هیئت سوگواران به سقایی پردازد.

۱۰ - برپایی مراسم شام غریبان در حسینیه یا بارگاه امامزادگان مدفون در سنندج، از دیگر آیینهای ماه محرم است که در شب پس از ظهر عاشورا مرسوم بوده است و عزاداران با خاموش نمودن چراغها و به دست گرفتن شمع افروخته، به نوحه خوانی و سینه‌زنی می‌پرداخته‌اند.

فصل سوم

پیشینه برگزاری آیینهای ماه محرم در سنندج و یادی از مؤسسين و برپادارندگان و برگزارکنندگان عزاداری سیدالشهداء علیه السلام در کردستان اردلان

بر اساس اخبار و روایات منقول از معقرین و مطلعین سنندجی، پیشینه برگزاری آیینهای ماه محرم در کردستان اردلان باز می‌گردد به عهد قاجار در دوره سلطنت فتحعلی شاه. در همین عصر، امان الله خان اول اردلان، به عنوان والی ایالت کردستان اردلان، به عمران و آبادی شهر سنه‌در (سنندج کنونی) همت می‌گمارد. وی چندین بنای تاریخی باشکوه، از جمله: مسجد و بازار و حمام و کاروانسرا در این شهر احداث می‌کند. سپس به منظور اقامه عزاداری سیدالشهداء در ماه محرم، به اشاره دربار قاجار، آقا میرابوطالب حسینی تاجر اصفهانی را به سنندج دعوت می‌نماید. آقا میرابوطالب با خانواده و بستگانش پس از انتقال به تهران، به سوی سنندج رهسپار می‌شوند و در این شهر اقامت اختیار می‌کنند. آقا میرابوطالب در کردستان، با خریدن املاک و احداث چندین عمارت باشکوه و عالی و اقدامات دیگری همچون احداث قنات در سنندج به انجام امور عام‌المنفعه می‌پردازد. از جمله ابنیه‌ای که در زمان وی احداث گردیده عمارت باشکوهی است واقع در محله (تپوله) که اتاقهایی از آن به طرز زیبا و هنرمندانه‌ای گچکاری و آینه کاری و نقاشی شده است که می‌توان آنرا نخستین حسینیه سنندج نامید. در این مکان، همه ساله مراسم عزاداری عاشورا برپا می‌شده است و هیئت عزاداران اهل تشیع در محوطه این بنا به روضه‌خوانی و

دسته گردانی سینه‌زنی و نوحه‌خوانی مبادرت می‌نموده‌اند. این مکان هم اکنون نیز برجاست و از میراث فرهنگی / مذهبی شهر سنندج بشمار می‌رود و بنام (عمارت آمجد) اشتها دارد.

آقا میرابوطالب حسینی تاجر اصفهانی در منطقه کردستان اردلان - حوالی قروه - دوازده دانگ از املاک خویش را وقف حسینیه و عزاداری سیدالشهداء می‌نماید. بعدها در زمان نوه‌اش آقا میرابوطالب (دوم) ملقب به (امجدالاشراف)، تصدی امور املاک و موقوفه حسینیه سادات بر عهده او قرار می‌گیرد. در زمان امجدالاشراف عزاداری ماه محرم و از جمله روضه‌خوانی و سینه‌زنی در حسینیه سادات همچنان ادامه داشته است. در دوران سلطنت رضاشاه، روضه‌خوانی در ایران تا سال ۱۳۲۰ تعطیل بوده است. اما در سال ۱۳۲۱ شمسی و مقارن با سلطنت محمدرضا پهلوی، روضه‌خوانی مجدداً در ایران برقرار شده است. در سنندج نیز آقا میرابوطالب (دوم) امجدالاشراف، برپایی مجالس روضه‌خوانی ماه محرم را از سر می‌گیرد. سرانجام امجدالاشراف در سال ۱۳۲۹ شمسی روی در نقاب خاک می‌کشد و از این پس پسرش میر ابراهیم امجد اقامه عزاداری ماه محرم را عهده‌دار می‌گردد. وی این مسئولیت را تا سال ۱۳۵۵ شمسی ادامه می‌دهد. در این سال میر ابراهیم به دیار باقی می‌شتابد.

پس از انقلاب اسلامی نیز چند سالی است که پسران مرحوم آقا میر ابراهیم امجد (آقایان میر اسماعیل، میر محمد سعید، میرابوطالب ارفع) به اقامه عزاداری ماه محرم در همان سرای نیاکانشان - حسینیه امجد - اهتمام می‌ورزند.

نیز به مجموعه برگزارکنندگان آیینهای سوگواری ماه محرم در سنندج، خانواده مرحوم امیرترابی را نیز می‌باید افزود که بویژه پس از انقلاب اسلامی با به راه

انداختن دسته سینه زنی و نوحه خوانی متشکل از اهالی اهل تشیع و ارتشیان پادگان سنندج، در اقامه عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام تلاش ارزنده ای نموده است. نگارنده بر خود لازم می داند که در این مقام، از مرحومه وجیه الملوک اردلان دبیر بازنشسته، دخت یوسف خان عظام الملک و همسر مرحوم امیر ترابی و نیز فرزند شایسته ایشان آقای شهریار ترابی ذکر خیری به میان آورد.

ارجاعات / حواشی، توضیحات، تعلیقات:

[۱] کردستان: سرزمینی است واقع در غرب فلات ایران. نام (کردستان) برای نخستین بار و به طور رسمی از قرن هفتم هجری و مقارن با حکومت مغولان به بخشی از نواحی کوهستانی زاگرس اطلاق شده است.

[۲] کردستان اردلان: یا کردستان سنندج، بخشی از مناطق کردنشین ایران است که از عهد صفویه تا اواخر دوره قاجاریه، تحت عنوان (ولایت اردلان) توسط رجال خاندان اردلان اداره می شده است. کردستان اردلان، شهرهای سنه دژ (سنندج کنونی)، سنقر، بانه، مریوان، قروه، بیجار، و دیواندره را در بر می گرفته و مرکز آن دارالایاله سنندج بوده است. این محدوده در تقسیمات کنونی کشور جمهوری اسلامی ایران، منطبق است بر (استان کردستان).

[۳] - هاجر خاتون در اسناد تاریخی کردستان:

□ در معموره سنندج در محله ای که به پوله مشهور است یعنی تپه کوچک حضرت هاجر خاتون خواهر امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه السلام مدفون و زیارتگاه خاص و عام این ملک است. کلبه یعقوب نام در جنب مدفن آنحضرت مسجد کوچکی ایجاد و به مسجد هاجر خاتون موسوم ساخته بود. چندان در زمان قدیم، آباد نبود تا اینکه جناب قدوة المحققین حاج شیخ شکرالله که شیخ

ارشاد طریقه نقشبندیّه و دارای صفات حمیده و صفای باطن و خلق مهذب است، در این مسجد سکونت کرده و تعمیر کلی از آنجا نموده و خیلی وسعت بآنجا داده و جای بسیار خوبی شده است. اکنون بواسطه قرب جوار آن معصومه و احترام حاج شیخ شکرالله این مسجد هم بست شده، مأمّن خارج و داخل است و جمعی از اشخاص مرتاض و سالک در آنجا مسکن نموده، چند نفر قاری قرآن همیشه در آنجا اقامت کرده و تکیه فقرا و غربا و مساکین است و تمام نان و گذران آنها را حاج شیخ شکرالله متحمل می‌شود. یومیّه روزی پنجاه مَن نان خشک علاوه از خورش و سایر ملزومات مصروف این تکیه و خانقاه است و شخص حاجی شیخ شکرالله نیز پناه اهل ملک واقع شده و من جانب الله عقیده و ارادت عموم اهالی نیز نسبت به این بزرگوار بدرجه ایست که غالباً بجان و دل فدوی او هستند.

تحفه ناصری / ص ۱۸

□ «هاجر خاتون، خواهر امام ثامن علی الرضا پسر امام موسی کاظم علیه السلام، پسر امام جعفر صادق پسر امام محمد باقر پسر سید سجاد علی اوسط امام زین العابدین پسر سیدالشهداء امام حسین می‌باشد که در این محل مدفون شده است. در جنب مدفن او لیلّه یعقوب نام مسجدی بنا نهاده و به اسم مسجد هاجر خاتون اشتهاار یافته است.. این مسجد بواسطه قرب جوار آن معصومه تا ظهور دولت پهلوی بست بود و مردم از ظلم حکام و تعدی متنفذین پناهنده بآنجا می‌شدند...»

تاریخ مردوخ / ج ۲ / ص ۶۵

□ [۴] «... می‌گویند پیر محمد که در طرف شرق شهر مدفون است پسر همین پیر عمر است.»

تاریخ مردوخ / ج ۲ / ص ۶۴

شجره امامزاده پیر عمر: «عمر بن یحیی ابن حسین (ذی الدمه) بن زید الشهید بن علی زین العابدین بن الحسین الشهید بن علی بن ابی طالب» «علیهم السلام»

تحفه ناصری / ص ۱۲

[۵] □ شجرهٔ امامزاده پیر محمد: پیر محمد بن پیر عمر بن یحیی بن حسین (ذی الدمه) بن زید شهید بن حضرت علی زین العابدین بن حضرت حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام.

[۶] از دیگر شخصیت‌های مذهبی - از نسل سادات حسنی و حسینی - مدفون در کردستان اردلان، تکی چند را برای نمونه می‌توان برشمرد:

۱ | حضرت سید مصطفی علیه السلام؛ مشهور به پیر شهریار (شالیار) اورامان؛ مدفون در روستای (اورامان تخت) از قراء منطقه اورامان تخت (از توابع مریوان).

۲ | حضرت سلطان اسحق؛ از سادات برزنجی؛ مدفون در روستای (شیخان) از قراء اورامان.

۳ | حضرت امیر بابا مردوخه؛ از سادات حسنی؛ مدفون در روستای (شامیان) از قراء اورامان.

۴ | حضرت شیخ عبدالغفار یکم مردوخی؛ از سادات حسنی؛ مدفون در روستای (دگاشیخان) از قراء اورامان.

۵ | حضرت بابا شیخ مصطفی تختوی مردوخی؛ از سادات حسنی؛ مدفون در روستای (تخته) از توابع سنندج

۶ | حضرت شیخ شهاب الدین کاکو زکریا؛ از سادات حسنی؛ مدفون در روستای (کاکو زکریا) از توابع سنندج.

۷ | حضرت بابا شیخ علی یسارانی؛ از سادات حسنی؛ مدفون در روستای (یساران) از توابع سنندج.

۸ | حضرت سید محمد ظهیرالدین مشهور به (پیر خضر شاهی علیه السلام)؛ از سادات حسنی؛ مدفون در روستای پیر خضران (سابقاً فاق آباد یا قتلوآباد) از توابع مریوان.

۹ | حضرت سلطان عبدالله مشهور به (طاقه کوزه)؛ مدفون در شهر سنندج؛ از احفاد حضرت امام علی النقی علیه السلام.

۱۰ | حضرت سید شیخ احمد باینجوب، مشهور به (بابا سید احمد باینجو)؛ مدفون در

روستای (باینجوب) از توابع سندج.

۱۱ | حضرت یونس بن زکریا الخالدی الشاذلی الحسینی؛ مشهور به (پیر یونس)؛ مدفون در

روستای (انجیران) از توابع مروان.

۱۲ | حضرت شیخ محمد و حضرت شیخ حسین؛ از سادات برزنجی؛ مدفون در روستای

(دادانه) از توابع سندج.

[۷] شجرهٔ امامزاده طاقه گوزنه: سید شاهزاده عبدالله بن سید محمد زاهد مشهور به پیر خضر شاهر

قدس سره بن سید محمود ثانی از سلاله امام علی النقی بن امام محمد تقی بن امام علی الرضا بن

امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین

سیدالشهداء بن علی بن ابیطالب علیهم السلام.

منابع و مآخذ

□ به فارسی:

- ۱ - حدیقه امان الاهی: میرزا عبدالله رونق.
- ۲ - حدیقهٔ ناصریه: علی اکبر وقایع نگار کردستانی، به تصحیح محمد رفوف توکلی، تهران ۱۳۶۴ شمسی.
- ۳ - تحفهٔ ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان: میرزا شکرالله فخر الکتاب، به تصحیح حشمت‌الله طیبی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ شمسی.
- ۴ - تاریخ کرد و کردستان یا تاریخ مردوخ؛ شیخ محمد مردوخ کردستانی، ۲ جلد، انتشارات غرقفی، سندج.
- ۵ - تاریخ مشاهیر کرد: بابا مردوخ روحانی (شیوا)، انتشارات سروش، ج ۲، تهران ۱۳۶۶ شمسی.

- ۶- گلزار شاعران کرد: عبدالحمید حیرت سجادی، سنندج، دیماه ۱۳۶۴ شمسی.
- ۷- تندر: مجموعه شعری مرحوم سید محمود گلشن کردستانی.
- ۸- فرهنگ سوران در شناخت مشاهیر کردستان اردلان: سوران کردستانی.
- ۹- فرهنگ زیارتگاهها و اماکن مقدس و مذهبی استان کردستان: سوران کردستانی.
- ۱۰- کردستان گلستان صالحان و پناهگاه سلاله اهل بیت و علیهم السلام: سوران کردستانی.
- ۱۱- متن مصاحبه سوران کردستانی با خانم وجیه الملوک اردلان: سنندج، ۱۲ دیماه ۱۳۷۳ شمسی.

□ به کردی:

- ۱۲- کاره ساتی دله زینی که ربه لا و ره نگدانه وهی له شه ده بی کوردیدا: سوران کردستانی، ۱۳۷۵ ی هه تاوی.
- ۱۳- رساله عیشق | له مه و له وی ناسیدا: سوران کوردستانی و رمی ۱۳۷۰ ی هه تاوی.
- ۱۴- دیوانی شیخ رهزا تاله بانی | دیوان شیخ رضا طالبانی.

محبت اهل بیت (ع)
نزد شاعران و عرفای
گُرد شافعی مذهب

✍ احمد زینی وند

بسم الله الرحمن الرحيم

زبان کردی یکی از زبانهای ایرانی و شاخه‌ای از گروه زبانهای ایرانی، هند و اروپایی و با زبان فارسی هم ریشه است. این زبان همچون دیگر زبانهای ایرانی دارای لهجه‌های متعدد از جمله سورانی، زازا، فیلی، کلهری، لکی و کرمانجی است که این لهجه‌ها علاوه بر مشترکات زبانی دارای مختصات لهجه‌ای نیز می‌باشند. سرزمینی که امروز به نام کردستان می‌شناسیم، روزگاری جزوی از امپراطوری ساسانی بود. کردستان از جمله مناطقی است که از بدو ورود اسلام به ایران مسلمان شدند «بنا به نوشته مورخان اسلامی مانند طبری، مسکویه، بلاذری و ابن اثیر، کردها در سال هجدهم هجری پس از جنگ جلولاء و تصرف حلوان، از نزدیک با اردوی اسلام تماس پیدا کردند و با شعار لا فرق بین عربی و اعجمی الا بالتقوی با اسلام آشنا شدند.»

کردهای کردستان هر چند عموماً شافعی مذهبند اما از دیر باز محبت امامان بزرگوار و اهل بیت را در قلوب خود جای داده‌اند، کثرت امامزاده‌ها و احترام و

حرمت داشت این قوم به سادات منطقه خود، تأییدی بر این مدعاست «خودداری کردن کردها مخصوصاً ایل شکاک در جنگ با امام حسین علیه السلام در کربلا و مخالفت آنها با یزید بن معاویه - مقتدرترین و خونخوارترین پادشاه اموی از مفاخر اوراق زرین تاریخ کرد است.»

عشق و ارادت به اهل بیت و ائمه معصوم علیهم السلام از دیرباز در آثار شعری کرد زبان دیده می‌شود. شاید بتوان ملا پرشیمان دهنوری شاعر قرن هشتم را آغازکننده این اندیشه دانست. شاعران دیگر کرد نیز - به فارسی و کردی - چکامه‌های زیبایی در مدح و منقبت اهل بیت بزرگوار دارند. شیخ رضا طالبانی شاعر قرن سیزدهم هجری در مدح آل مصطفی و عشق به سید الشهدا گوید:

لافت از عشق حسین است و سرت برگردن است

عشق بازی سر به میدان وفا افکندن است

گر هوا خواه حسینی ترک سرکن چون حسین

شرط این میدان به خون خویش بازی کردن است

از حریم کعبه کمتر نیست دشت کربلا

: صد شرف دارد بر آن وادی که گویند ایمن است

ایمن و ای من فدای خاک پاکی کاندان

نور چشم مصطفی و مرنضی را مسکن است

سنیم، سنی و لیکن حب آل مصطفی

دین و آئین من و آباء و اجداد من است

.....

شیعه و سنی ندانم دوستم با هر که او
 دوست باشد، دشمنم آنرا که با او دشمن است
 و در شعر دیگر در سوگ امام حسین گوید:
 در ماتم آل علی خون همچو دریا می‌رود
 تیغ است بر سر می‌زنند، دست است بالا می‌رود
 از عشق آل بوالحسن این تیغ زن و آن سینه زن
 داد و فغان مرد و زن تا عرش اعلا می‌رود
 کوتاه کن انکار را بدعت مگو این کار را
 این سوگ آل حیدر است این خون نه بیجا می‌رود
 روی زمین پر مهمه، در دست جانبازان قمه
 خون از برو دوش همه از فرق تا پا می‌رود
 بغداد گردد لاله‌گون در روز عاشورا به خون
 از کاظمین آن سیل خون تا طاق کسرا می‌رود
 وز طاق کسرا سرنگون ریزد به پای بیستون
 وز بیستون آید برون تا طاق کسرا می‌رود

.....

من سنیم نامم رضا کلب امام مرتضی

درویش عبدالقادرم راهم به مولا می‌رود
 دو مسلک مهم در بین عرفا و صوفیه گرد، طریقه‌های قادری و نقشبندی
 می‌باشند. این دو مسلک از همان روزگار نخستین که گام در عرصه تصوف و عرفان
 گذاردند، عشق و ارادت به امامان معصوم را سرلوحه کار خود قرار دادند بزرگان این

در مسلک که عموماً شاعر و نویسنده‌اند و از نظر مذهبی شافعی مذهب، هر کدام به فراخور طبع خود امامان بزرگوار را مدح گفته‌اند عبدالرحمن خالصی شاعر قرن سیزدهم، از بزرگان مذهب قادری بود. او در منقبت علی علیه السلام گوید:

کی بود یارب که رو آرم به صحرای نجف

و آیت خود یابم از درگاه مولای نجف

سر برون آوردن از ظلمات هستی مشکل است

بسی طلوع آفتاب عالم آرای نجف

در حیات جاودان ماند چون خضر آنکو اگر

جرعه‌ای یابد ز فیض آب دریای نجف

جان فدای آن سری بادا که از سودای عشق

نیست یکدم خالی از ذوق تمنای نجف

کی شود محروم از مطلب کسی کو سر نهد

بر تراب خاک درگاه مصلاي نجف

خرم آن ساعت که خالص با تولای علی

واله و شیدا شود در پای صحرای نجف

مولانا خالد شهرزوری، پیرو مسلک نقشبندی و از ارکان این مسلک است او

شاعر قرن دوازدهم است قصیده زیبای:

این بارگه کیست که از عرش برتر است

وز نور گنبدش همه عالم منور است

در مدح امام رضا علیه السلام از اوست.

مولانا در پایان این قصیده حضرت امام رضا علیه السلام را به اهل بیت سوگند می‌دهد که او

را در روز محشر از عذاب آخرت نجات دهد.
 شاها ستایش تو به عقل و زبان من
 کی می توان که فضل تو از عقل بیشتر است
 اوصاف چون تو پادشهی از من گدا
 صیقل زدن بر آئینه مهر انور است
 وانگه به حق آنکه بر اوراق روزگار
 بایی ز دفتر هنرش باب خبیر است
 دیگر به نور عصمت آنکس که نام او
 قفل زبان و حیرت عقل هنرور است
 وان گه بسوز سینه آن زهر خورده ای
 کز ماتمش هنوز چشم جهان تر است
 دیگر به خون ناحق سلطان کربلا
 کز وی کنار چرخ زخونابه احمر است

.....

بر خالد آر رحم که پیوسته همچو بید
 لرزان زبیم زمزمه روز محشر است
 مجدی دانشمند و شاعر معاصر کرد نیز در مدح امام حسین علیه السلام گوید:
 ای توتیای دیده جان خاک پای تو
 برتر ز عرش بارگه کبریای تو

در رستخیز، خون جگر بر زمین چکبید
 ز آن شاخ گل که برد مد از نینوای تو
 کردی به راه دوست تن و جان خود فدا
 بسا هزار جان گرامی فدای تو
 در بحر رحمت است شناور هر آنکسی
 یک قطره اشک ریزد اندر عزای تو
 تو تشنه جان سپردی و آب حیات هم
 بود از تو تشنه تر به لب جانفزای تو
 بودند بی خبر که بقا در ولای توست
 قومی که خواستند به گیتی فنای تو
 خسرو بیک جوهری نیز در سوگ شهادت امام حسین گوید:
 روزی که شد به دهر چنین ظلم آشکار
 در حیرتم که چرخ چرا مانند پایدار
 در ماتم حبیب خدا زاده بتول
 ای سینه آه سرکن و ای دیده خون بیار
 ریزد فلک ز دیده انجم سرشک خون
 هر صبحدم ز کینه آن قوم نابکار
 مهری که بود رونق افلاک دین از او
 شد منکسف به خاک ز بیداد روزگار
 ای چرخ ز جور تو داد داد
 صحبت چو شام زینب و زین العباد باد

شکری فضلی «همی» نیز در مدح علی علیه السلام آورده:

به همه شوق دهد نشاط دیدار علی

رشک فردوس بود گلشن رخسار علی

آب یاقوت دهد لعل گهر بار علی

نرخ شکر شکنند لذت گفتار علی

سرو را پست کند شیوه رفتار علی

تا که از شهرت حسنش به جهان ریخته تنگ

نیست اقلیم دلی را که نیاورده به چنگ

کاربر چینی و هند و به حبش آمده تنگ

لشگر موی و خط و خال کشیده است به چنگ

گشته بر جمله کنون سرور و سالار علی

این بود گزیده‌ای از شعر شاعران کرد اهل سنت (شافعی) در مدح اهل بیت به زبان

فارسی. اکنون می‌خواهم شما را میهمان احساسات پاک و مقدس شاعران کرد اهل

سنت (شافعی مذهب) درباره اهل بیت به زبان کردی کنم.

بی شک شعر کردی شاعران کرد شافعی درباره اهل بیت از نظر ادبی زیباتر،

جذابتر و فصیح‌تر

از شعر فارسی این شاعران است. در این بخش شاعران کرد اهل سنت به زبان کردی

شاهکارهایی خلق کرده‌اند که در نوع خود بی نظیرند. در ذیل به عنوان نمونه شعر

چند شاعر کرد اهل سنت در مدح و منتقبت اهل بیت ذکر می‌شود که امیدوارم مورد

قبول درگاه حق تعالی قرار گیرد. قبل از پرداختن و ترجمه کردن شعر این شاعران به

زبان فارسی، برای هر شاعر شرح حال کوتاهی آورده‌ایم تا خواننده هر چند مختصر

با شاعر مورد نظر آشنا شود.

۱ - عبدالرحمن شرفکندی «هزار»

شاعر و نویسنده بزرگ کرد - عبدالرحمن شرفکندی - و ۱۳۰۰ هـ ش مهاباد ف ۱۳۶۹ تهران - که همه او را به لقبش هزار می‌شناسند، از استادان مسلم زبان کردی است. از او آثار زیادی به زبانهای کردی و فارسی به یادگار مانده که ترجمه رباعیات خیام از فارسی به کردی، دیوان اشعار، ترجمه قرآن کریم به زبان کردی و ترجمه قانون بوعلی سینا از عربی به فارسی از آن جمله‌اند. زیبایی گفتار، انسجام کلمات، تناسب تعابیر و تصاویر از اختصاصات شعری هزار است.

از اشعار اوست در مدح علی علیه السلام:

به حه قی ده رکی شاری عیلم وجه و هه ر

عه لی موشگیل گوشای ده رکی خه پیه ر

نه بی فه ر موی که سی مه ولای نه من بم

هومییدی بوتکای نه و لا نه من بم

ده بسی حویی علی جیگای له دلدا

له سه ر دل ده رکی بوغزی نه و قفل دا

ترجمه:

به حق او که پیامبر درباره‌اش فرمود (انا مدینه العلم و علی بابها) «من شهر

علم و علی دروازه آن» او که بازکننده در خیبر بود.

به حق او که پیامبر درباره‌اش فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای

اوست (من كنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر

من نصره)

و فرمود هر کس امیدش در روز واپسین به شفاعت من است، باید در دلش حب نسبت به علی را جا دهد و بغض نسبت به آن بزرگوار را از دلش بیرون کند. در مدح اهل بیت:

به حه قی ثال و به پتی پاک و خاوین

که ثالوده نه یان بوو چاک و داوین

له داوای دین به مه ردی چو و نه سه نگه ر

وه کوگه مبه له هه ر دی بوونه له نگه ر

ترجمه:

به حق اهل بیت پاک و مقدس آنان که دامنشان هیچ‌گاه به گناه آلوده نشده است
(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً)

(قرآن کریم)

برای حفظ دین مبارزه کردند و جنگیدند و برای نجات مردم از غرق شدن در دریای معصیت و گناه چونان کشتی در هر ساحل لنگر انداختند (مثل اهل بیتی کسفینة النجاه من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق)

۲- احمد بیگ حمدی

احمد بیگ متخلص به «حمدی» فرزند فتاح بیگ بن حاج ابراهیم به سال ۱۲۹۵ هـ ق در سلیمانیه متولد شد و به سال ۱۳۵۵ هـ در همان شهر رخت از جهان فرو بست.

از اشعار اوست: ستایش علی علیه السلام

ئه و وه خته که شمشیر شه م شیر ی له ده م هات
ئه ی وت که ظه فه ر بو عه لی تا سه ر به قه دم هات

.....

ئه سبایی زه فه ر خیلعه تی حه ق بو و له ئه زهل دا
برا بو و به بالای عه لی بو و ئه و به که رهم هات

ترجمه:

آن لحظه که از شمشیر علی برف جاری شد، پیروزی برای آن بزرگوار به ثبت رسید.

پیروزی برای علی علیه السلام خلعتی بود که حضرت حق در روز ازل به او هدیه داده بود. آری این خلعت بر قد و بالای علی علیه السلام برازنده بود.

گه رچی وه کو و یارانی ئه میش پایه یی دین بو و

ئه ممه به عه لی خاسه وه کو بایی که رهم هات

خوابیم بلی ایوی منی، من شیر ده شیکنم

ئه و سه و له ته بوشیری خوازوری به که م هات

ترجمه:

هر چند حضرت علی علیه السلام مانند بقیه یاران و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برای دین پیامبر پایه و اساس بود اما بی شک علی علیه السلام برای دین، باب کرم و رحمت بود.

اگر خدا به من بگوید تو روباه منی، من شیر را می درم اما لقب شیر بودن برای علی علیه السلام کم است.

هه لسا که له چاوی عه لی لیشاوی موحبیهت

بوزه بتی ده لی هیند و عه ره ب روم و عه جه م هات

نه م جاز بیه به ره بی چ بو و توبه عه لیت دا؟

تا حه ددی به ر ستنش به نه زه ر میسلی سه نه م هات

ترجمه:

برخیز که محبت از دل و چشم علی علیه السلام برای تسخیر دل عرب، هندی، رومی و فارس جاری شده است.

خدا یا این چه جاذبه‌ای است که به علی علیه السلام هدیه داده‌ای این جاذبه تا اندازه‌ای است که مردم چونان بت او را تکریم و پرستش می‌کنند.

۳- مولوی

مولانا عبدالرحیم تاوه گوزی معروف به مولوی کُرد، از عرفا و دانشمندان قرن سیزدهم هجری است مولوی به سال ۱۲۲۱ هـ ق در روستای یاقشلاق (کردستان عراق) به دنیا آمد. وی سپس به تحصیل علوم دینی پرداخت و به سال ۱۳۰۰ هـ ق رخت از جهان فرو بست. مولوی یکی از بزرگترین مثنوی سرایان کرد است استفاده از صنایع لفظی و معنوی و بکار بردن آیات و احادیث و امثال الحکم، شعر او را دو صد چندان زیبا کرده است اما در کُل. شاعری پیچیده گو است به همین دلیل شعرش محتاج شرح و تفسیر است.

از اشعار اوست در مدح اهل بیت:

ثیمان وه بی حوب نالی په یغه مبه ر ناکا به دلی هیچکه سدا گوزه ر
مه شره بت نه گه ر بائینسا فیه انسی تارک فیکم کافیه

ترجمه:

اگر انسان ایمان به خدا داشته باشد اما حب آل پیامبر صلی الله علیه و آله را در دل نداشته باشد

دعا و نیایش او مورد قبول واقع نمی‌شود.

ما اگر در قبول کردن علی علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله کمی انصاف داشته باشیم تنها این حدیث برای اثبات این مهم کافی است که پیامبر فرمود: (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی) من در میان شما دو چیز را به امانت می‌گذارم کتاب خدا و اهل بیتم را.

در مدح علی علیه السلام :

چلون فہز لیکی واز یحہ وجہ لی	من کنت مولاه مولاه علی
خُصَّ به من حَضْرَةِ الْمُخْتَارِ	انت قَسِیمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ

ترجمه:

فضل علی علیه السلام واضح و آشکار است زیرا پیامبر در حقش فرمود: هر کس من مولای او هستم علی علیه السلام مولای اوست.

مخصوص او شده است از جانب پیامبر که فرمود یا علی! تو تقسیم کننده بهشت و جهنم هستی (علی قسیم الجنة و النار)

ما احد عَنِ الصَّرَاطِ جازا	حتی تُرَقِّقَ لَهُ الْجِوَازا
-----------------------------	-------------------------------

ترجمه:

هیچ کس نمی‌تواند به بهشت وارد شود. مگر اینکه تو جواز عبورش را داده باشی.

کیس گہ پشتوی تا ئه وینہایہ	لہ شہ ئیندا بی تا سبسہ دنایہ
----------------------------	------------------------------

ترجمه:

جز علی علیه السلام چه کسی را سراغ دارید که سبصد آیه در فضیلتش نازل شده باشد.

شه مس ئا سمان عزیز و نه و قیره
 ئا ئار که ئیره نه نوار شه هیره
 نه مه دحی بکه م مه دحی خومه فاش
 نووری نه و له کوی و بینایی خه و ففاش

ترجمه:

علی علیه السلام خورشید آسمان عزت و وقار است. آثار فراوانش مانند نور آشکار و مشهود است.

من اگر او را مدح کنم عجز خود را بیان کرده‌ام نور علی علیه السلام کجا و بینایی مثل شب پره من کجا. من نمی‌توانم او را مدح کنم زیرا علی علیه السلام غیر قابل وصف است.

۴ - خانی

احمد خانی شاعر ملی کرد و خالق داستان مه م وزین از شعرای بزرگ کرد است وی به سال ۱۶۵۰ میلادی در بوئان - کردستان ترکیه - به دنیا آمد و به سال ۱۷۸۰ میلادی رخت از جهان فرو بست. او معتقد بود که هر مسلمان باید اول نام امامان را بداند.

از اشعار اوست:

دی قیتن سو و به زانی ب دل ناف ئیمامان
 عه لی چارن حه سه ن دو مو حه ممه سینه نهی جان
 دی حو سه بته دی گهل موسا وه جه عفره
 نه فن بالجمله بی شه ک ب زان فه بخ ئیمامان

ترجمه:

باید تو نام امامان بزرگوار را بدانی. علی نام‌ها چهارند، حسن نامها دو و محمد نامها سه نفرند ای جان من.
 امام دیگر حسین است با موسی و جعفر. بله این بزرگواران بی شک امامان ما هستند.

۵- ملا محمد خاکی

ملا محمد خاکی از اهالی روستای «احمد برنه» در اطراف حلبچه کردستان عراق است که به سال ۱۲۶۱ هـ ق یا به قولی ۱۲۵۵ هـ به دنیا آمد و به سال ۱۳۲۲ یا به قولی ۱۳۲۶ هـ ق وفات یافت.
 از اشعار اوست در مدح اهل بیت:
 فید ای ته و ساحبی به یتهم به ته هل و به یته وه فه ر مو وی
 میسالی ته هل و به یتی من سه فینه ی نوح و توفانه
 ته لاهی نیم ته گه رچی من حه ریفی شبعر و ته هلی به یت
 به به یتم لی قبول فه رمو، له به ر ته م ته هل و به یتانه
 ترجمه:

من فدای صاحب آن خانه باشم که فرمود اهل بیت من چونان سفینه نوح نجات دهنده مردم از طوفان بلایا و عصیان هستند. (همچنانکه کشتی نوح باعث نجات پیروان او شد اهل بیت من نیز نجات دهنده پیروان من هستند.) (مثل اهل بیته کمثل سفینه النوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق) خدایا اگر چه طبع من نارساست و نمی‌توانم شعر زیبایی در مدح اهل بیت بگویم اما تو به خاطر حرمت اهل بیت، این شعر را از من قبول کن.

چ نه هلی نه هلی ته بجییل وجه لیل و مه دحه تی جبریل
 چ نه هلی حوییان حه بی عه لاجی زوعفی ثیمانہ
 چ به یتنی خانہی نازادسی وه کو به یت العتیقی حه فی
 چ به یتنی خانہی شادی وه کو جیی وه سلی جانانہ

ترجمه:

اهل بیت رسول الله چگونه اهل بیتهی هستند؟! آنان بزرگوار و ممدوح جبرئیل،
 فرشته الهی اند. اهل بیتهی که محبت آنها در دل همه مردم است
 چه اهل بیتهی! اهل بیتهی آزاد منش و چونان خانه کعبه پاک و مقدس. اهل بیتهی که
 مرجع رسیدن طالبان حق و حقیقت به خدا هستند.

چ به یتنی مه جمه عی عسمهت متافی زومرهی قدسی
 چه به یتنی مه رجه عی حه شمهت که سه د دارای دهریانہ

ترجمه:

چه اهل بیتهی، اهل بیتهی که مجمع عصمت و محل طواف فرشتگان قدسی اند اهل
 بیتهی که مرجع مسلمانان هستند؛ آنان که دارای قرب و منزلت در نزد خدا می باشند.
 فیدای نه ساحبی به یتهم به نه هل و به یته و فهرمووی

میسالی نه هل و به یتنی من سه فینهی نوح و توفانہ
 که سی لهم فولکه داجیی گرت به لی نعم النجاتی گرت
 که سی ده ستی که لی به ردا غه ریقی کبیژی عوسیانہ

ترجمه:

فدای آن صاحب خانه باشم با تمام اهل بیتهش که فرمود اهل بیت من مثل کشتی
 نوح منجی مردم هستند از طوفان گناهان. کسی که در این کشتی (سفینه النجاة) سکن

گزید، بهترین راه نجات را یافت و کسی که دست از این خانواده کشید، غرق دریای
عصیان و بدبختی شد.

برایم گه گشته به هر که س براده سنی براده سنی

جه زای «تبت یدا» کردن به بسته و بسته لیدانه

هر کس دستش از این کشتی کوتاه شود بی شک نجات نخواهد یافت، دستش
قطع خواهد شد. مانند ابولهب که دعوت پیامبر را نپذیرفت و آیه تبت یدا در حقش
نازل شد.

مدح علی علیه السلام:

بلی تا دیوی تبعانی نفاق نه ندیشی هم سه حرا

که ناره گیر بن ثبیر نوبه ی شیری مه یدانه

به کامین زوروزاتی که س به یانی زورو زات کا

که وه ک قلب الاسد قه لیبی نه سه د له م شیره له رزانه

ترجمه :

بگوئید روبه صفتان نفاق اندیش این صحرا را که دوری گزینند زیرا اکنون نوبت
شیر مردان علی علیه السلام است.

به کدامین قدرت و جرأت کسی می تواند قدرت و جرأت او را بیان کند. او کسی
است که حتی دل شیر هم از بیان زور بازویش می لرزد.

شه وی هجرهت له مه ککه نه حمه دو سه دیق که دهر باز بوون

له جیگیه ی نه حمه دا حه یدهر به شیبیر ونوست شیرانه

عه دو وه ختی عه لی یان دی لی جیبی نه حمه د، له جی مات بوون

له ههر کوی دهر که وی گویی شیر به لی ربوی هه راسانه

ترجمه:

شب هجرت که حضرت محمد ﷺ با ابوبکر به مدینه رفتند، حضرت علی ؑ مانند شیر در جای احمد خوابید. دشمنان وقتی حضرت علی ؑ را در خوابگاه پیامبر دیدند، حیران شدند زیرا علی ؑ هر جایی که ظاهر می شد مانند شیر دشمنان روبه صفت را هراسان می کرد.

خونا ویرم بلیم دهستی عه لی و دهستی خودا به کبوون
 نه ترسم پیم بلین ؛ شیمه ی عه لی نه م کونه سوفیانه
 فسه ی فه لعی ده ری خه بیه ربه ده ست نه و حه بده ره ناکه م
 به دلا بادی نه و به حسه نه گه رهی دتیه جولانه

ترجمه:

جرات نمی کنم بگویم دست علی ؑ در جنگ خیر و دست خدا یکی بودند
 می ترسم به من بگویند شیعه شده این کهنه سنی پیر .
 سخنی نیز درباره کردن در خیر توسط آن امام بزرگوار نمی گویم (لازم نیست)
 می ترسم اگر این بحث را بکنم دل مردم به لرزه بیفتد.
 خه لانی (لافتی) نه م شان، خه لانی (هل اتی) نه و شان
 نشانی شانی شانی شان به نه و شان به نه م شان
 فدات بم تاقه سواری ابن عمی نه حمه دی موختار
 که بسی تو خانه ویرانه نه ک شیرانه چ شیرانه

ترجمه:

خلعت لافتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار را پیامبر اسلام ﷺ به وی عطا کرد و
 خلعت (هل اتی) نشانه شأن و منزلت این بزرگوار است که خدا به او عطا کرده است.

فدایت بشوم ای تک سوار ابن عم رسول الله ﷺ بدون تو خانه ویران است چه اینجا و چه آنجا.

عہ لی ٹینسانی عہ بنہ بنہ لہ عہ لی بایی حہ سہ نہ بنہ

عہ لی بایی مہ دینہ ی علمہ نہ ک ہہر بایی ٹہ و دوانہ

ٹہ سہ دوالا غالب عہ لی ابن تالب

عہ زبیز نالیم وہ کو جانہ دلی جان ٹہ لفی نیوجانہ

ترجمہ:

علی انسان بزرگی است. علی ﷺ پدر حسن و حسین و دروازه مدینه علم است.

لقبش اسد الله غالب و بہ نام علی بن ابی طالب مشہورہ او امام و عزیز مسلمانان

است.

نیہ شم شیر و شیر ٹہ لا عہ ای و ذوالفہ قاری بہس

عہ جب لہم شیری بہ رانہ، زہی لہم شیری غہ رانہ

سہ دف بو سلی حہ یدہ رنہ سلی ٹہ حمہ ددانہ بی گہ و ہہر

دو دورہ ی فاتیمہ و حہ یدہر بہ کی بہ ک دوری بہ کدانہ

ترجمہ:

ہیچ شیری چون علی ﷺ و ہیچ شم شیری چون ذوالفقار نیست، ہمہ از زور

بازوی علی ﷺ می ترسند.

خداوند از صلب حیدر دو گوہر دردانہ آفرید، دو ڈر مروارید فاطمہ ﷺ و

حیدر ﷺ یعنی حسن و حسین ﷺ یک یک خود دردانہ و بی ہمتا ہستند.

پیامبر فرمود (ذریۃ کل نبی فی صلبہ و جعل ذریتی فی صلب علی بن ابی

طالب)

۶ - استاد عبدالکریم مدرس

استاد ملا عبدالکریم مدرس یکی از مشاهیر و دانشمندان کردستان عراق است
ملا عبدالکریم استاد دانشگاه بغداد و سر دبیر مجله ادبای کُرد بود. از او تألیفات
زیادی به یادگار مانده که از آن جمله می‌توان، کتاب شجره بزرگان (در شناخت
شجره سادات کردستان عراق) را نام برد.

از اشعار اوست در مدح علی علیه السلام:

نه بو تالبه بایی نه م زانه دایکی فایمه عالی سه فاته
سه نای نه م سه خسه نایه ته ده فتهر نه وبوو فاتحی سه لای سه یبهر

ترجمه:

پدر این بزرگوار، ابوطالب است و مادرش فاطمه زنی پاکدامن و بزرگوار. تعریف
این بزرگوار در دفتر نمی‌گنجد، او فاتح قلعه خبیر است.

له غه زای تو خود نه و نه سه دو لالا ساحیب سوپا بو خواهونی نالا
نه میر بوو عدلی به نه سری خاتم بو مه حوی بئی تایفه‌ی حاتم

ترجمه:

در غزه احد، او دارای سپاه و پرچم بود. علی علیه السلام امیر و فرمانده بود برای محو
کردن طایفه حاتم.

نه و بو فدایی بوگبائی نجسزله بچی سه زرهت شه وه که‌ی هجرت

.....

مه عنای نه م سه له سه ده سپایه من شاری علمم سه لی ده رگایه.

ترجمه:

علی علیه السلام بود که جان خود را در شب هجرت فدای پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و در خوابگاه

او خواهید پیامبر در حق او گفته من شهر علمم و علی دروازه آن.

۷- قانع مریوانی

شیخ محمد فرزند شیخ عبدالقادر، معروف به قانع مریوانی از شاعران بزرگ کُرد است. وی به سال ۱۳۱۸ در آبادی ریشین از توابع شهرزور به دنیا آمد و به سال ۱۳۸۵ هـ ق در آبادی لنگه دی از دهات پنجوبین - کردستان عراق رخت از جهان فرو بست.

از اشعار اوست در مدح پیامبر ﷺ:

یا رسول الله به حه قی ئال و به یتنی تاهرین

سه رکزو ئاشفنه حالی دهستی شه یتانم مه که

ئینتزاری فه یزی لوتفی تون هه مو عه رب و عه جهم

غه یری ئالی تا هرینت ده سته دامانم مه که

ترجمه:

یا رسول الله به حق اهل بیت پاک و مقدست، مرا از شر شیطان دون برهان. همه از عرب گرفته تا عجم به انتظار لطف و کرم تو صف کشیده‌اند. یا رسول الله! مرا محتاج هیچ کس جز اهل بیت مقدست نکن.

منابع و ماخذ

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - سلسله نقشبندی، رحمان مصباح قاضی، انتشارات سیدپان.
- ۳ - مجله کردی آوینه، شماره‌های (۴، ۶، ۷، ۲۲ و ۳۳).
- ۴ - دیوان حمدی، ملا عبدالکریم مدرس، چاپ عراق.
- ۵ - دیوان مستوره کردستانی به کوشش احمد کرمی.
- ۶ - دیوان شیخ رضا، چاپ عراق.
- ۷ - دیوان مولوی، چاپ عراق.
- ۸ - دو لنگه له روانگهی شاعیرانی کورد داود قه ره ولووسی.
- ۹ - بنه ماله‌ی زایباران، ملا عبدالکریم مدرس.
- ۱۰ - مشاهیر کرد ج ۱ و ۲ و ۳، بابا مردوخ روحانی، چاپ سروش.
- ۱۱ - شاعر گُرد پارسی گوی، سید عبدالحمید حیرت سجادی.
- ۱۲ - مناقب امام رضا در شعر شاعران کرد اهل سنت، روزنامه رسالت، احمد زینی وند.
- ۱۳ - لغت نامه کردی - فارسی (هه نبانه بوریته) استاد هزار، چاپ سروش.
- ۱۴ - مناقب امام جعفر صادق در شعر شاعران کرد اهل سنت شافعی، احمد زینی وند، روزنامه رسالت، چهارشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۷۷.
- ۱۵ - ادبیات فارسی در کردستان عراق، کتاب در دست چاپ احمد زینی وند.
- ۱۶ - ادبیات فارسی در کردستان ترکیه، کتاب آماده چاپ احمد زینی وند.
- ۱۷ - سادات کردستان، مقاله چاپ شده از نویسنده مقاله در روزنامه برادری کردستان عراق.
- ۱۸ - حرکت تاریخی کرد به خراسان، ج ۲ کلیم، الله توحیدی.

«جایگاه اهل بیت نزد

فرقه‌های تصوّف»

✍ مرتضی دوستی نالی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

به نظر می‌رسد در ابتدا لازم است تعاریفی جامع و شفاف از واژگان اهل بیت (ع)، و مقوله عرفان و تصوّف در نظر داشته باشیم «اهل بیت، اصطلاحی است قرآنی که دو نوبت در قرآن بکار رفته است. يك بار درباره اهل بیت حضرت ابراهیم (ع) (هود، ۱۱) و دیگر بار برای اهل بیت پیامبر اکرم (ص) در سوره مبارکه احزاب، آیه شریفه ۳۳.

بنا به روایات متواتر از فریقین و حدیث مشهور ثقلین، اهل بیت و عترت پیامبر (ص) ثقل دیگر قرآن هستند؛ و برخی ایشان را ثقل اصغر یا ثقل کبیر می‌خوانند. اگر چه درباره این مطلب که مراد از اهل بیت در آیه شریفه کیانند؟ بین علمای شیعه و سنی اختلاف است؛ اما تمامی علمای شیعه و بسیاری از عالمان اهل سنت منظور از اهل بیت در این آیه را پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) می‌دانند و مستند آنان روایات صحیحی است که از صحابه نقل شده، و در کتب حدیث وجود دارد»

[دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ص ۳۲۴]

و اما در باب تصوف و عرفان نقل‌های مختلفی وجود دارد «ریشه کلمه تصوف را هم محققان مسلمان و هم دانشمندان غیر مسلمان عمیقاً بررسی کرده‌اند؛ ولی تا کنون هیچ اتفاق نظری در مورد اشتقاق آن حاصل نشده است.. با وجود این حقیقت تصوف روشن است، زیرا مهم‌ترین هدف آن سعادت است که خود در گرو معرفت یا قرب انسان به خداست.» [عزیز نسفی، ص ۱۸۰]

در این خصوص محققین دیگر برآنند «عرفان در اصطلاح عبارت است از معرفت قلبی که از طریق کشف و شهود، نه بحث و استدلال حاصل می‌شود؛ و آن را علم وجدانی هم می‌خوانند و دانشی را که مبتنی بر عرفان است معرفت می‌گویند. تصوف نیز طریقه‌ای در معرفت و تربیت است که پیروان آن پشمینه پوشی را به عنوان ترک ماسوی الله (آنچه غیر از خداست) شعار خویش کرده بودند، و به همین سبب صوفیه و متصوفه خوانده می‌شدند. عرفان و تصوف در محیط جامعه اسلامی رشد کرده است؛ و بسیاری از مبانی و اصول اولیه آن از متن آیات قرآن است. به عنوان نمونه برخی از آن اصول چنین است:

تجلی و جذب (اعراف، ۱۲۳) - معیت حق با بنده (جدید، ۴) - قرب (ق، ۱۶)
- حب الهی (مائده، ۵۴ - آل عمران، ۳۱ - بقره، ۱۶۵)

از دیگر مباحث اصلی عرفان و تصوف که ریشه آن در قرآن است، می‌توان به این موارد اشاره کرد: اسماء الله (که برخی عرفان را علم به اسماء الهی دانسته‌اند)، دعا و ذکر، بار امانت، توبه، توکل، صبر، حجاب، غیبت و حضور، فقر، فنا و بقا، مقام رضا و بسیاری از موضوعات دیگر که متصوفه آنها را تفسیر و تأویل کرده و به تدریج جزو اصول و مبانی عرفان قرار داده‌اند. [منبع پیشین، ج ۲، صص ۱۴۴۷،

[۱۴۴۸]

البته اقتباس از قرآن بدین معنا نیست که تصوّف در دامان تمدن اسلامی به سرعت بوجود آمد، بلکه سالها طول کشید تا فرقه‌های فراگیر صوفیه اصول و عقاید خویش را تدوین و منتشر کردند. چنانکه مثلاً «ابوالمهاجر رباح بن عمرو قیسی (د. حدود ۱۸۰ هجری) مفهوم خلّت را به اعتبار صفت ابراهیم (ع) که خلیل الله بود و نیز مفهوم تجلی را برای شرح و توضیح چگونگی رویت خداوند در روز معاد، وارد تصوّف کرد.» [عشق صوفیانه، ص ۸۵]

دو منبع عمده دیگر در تدوین اصول تصوّف عبارتند از: احادیث نبوی - علوی، و سیره معصومین توأم با شرح رجال، که البته در نزد منصوفه دو منبع نخست (قرآن کریم و احادیث) از توجه بالنسبه بیش تری برخوردار بوده‌اند. اما این مطلب به آن معنا نیست که ایشان از شرح حال و سیره معصومین غفلت کرده‌اند، بکله يك بحث بسیار عمده و اصولی در تصوّف که به واقع جانمایه تمامی آرمانهای صوفیانه است را از معصومین اخذ کرده، و در الگو پذیری خود آن اسوه‌ها را کاملاً مد نظر داشته‌اند. این اصل محورگفتار مقاله حاضر خواهد بود. و منظور نگارنده از توضیح پیرامون دیگر مبانی تفکر صوفیانه این است که - علاوه بر دست داشتن تعارف نسبی برای شناخت تصوّف - در یابیم صوفیه در اصول اساسی تفکر خویش تا چه اندازه از اولوالالباب و اهل ذکر و راسخان در علم، یعنی وابستگان به قرآن و احادیث که همانا اهل بیت (ع) هستند؛ تأثیر پذیرفته‌اند.

در مقاله حاضر بدلیل گسترده‌گی مباحث جنبی مرتبط با عنوان اصلی، نگارنده متن را به سه بخش کلی تقسیم نموده است:

بخش نخست که به منزله مقدمه‌ای برای ورود به متن اصلی گفتار است، بدون

آنکه قصد بازخوانی تاریخ فرقه‌های صوفی در میان باشد، عمده تطورات جانبی نگرش صوفیان را (که مستقیم و غیر مستقیم با عنوان اصلی در ارتباط هستند) مورد اشاره قرار داده است. چرا که ما نمی‌توانیم از علایق صوفیه نسبت به اهل بیت (ع) سخن بگوییم، بدون آنکه از تاریخ تحولات اجتماعی و تطورات این مشرب فکری به گونه نسبی آگاهی نداشته باشیم. مثلاً صرف‌نظر از اینکه بیشترین نحله‌های عرفان و تصوف در عرفان اسلامی مربوط به ایرانیان است؛ و لاجرم برای مستندات خویش باید به جستجو در آثار اینان پردازیم؛ اما صوفیه در مسیر رشد و پرورش و نگرش‌های معنوی خویش البته وام‌گیرندگان ظریف معارف دیگر ملل نیز بوده‌اند، و در نتیجه نگاهی میانه و برخوردار از اعتدال نسبت به کلیه مسایل ابراز می‌کرده‌اند. چنانکه مثلاً «طریقه نجم الدین کبری (۶۱۸ - ۵۴۰) متمایل به تصوف بلاد غربی اسلام و اسلوب محی الدین عربی صاحب فتوحات است. و نمونه‌های این مشابهت از قبیل: ظهور صور عینی، اسرار حروف، و مشاهده آیات به صورت اشکال هندسی در آثار وی وجود دارد؛ که تصوف روشن و لطیف ایرانی را متحول ساخته است.» [عشق صوفیانه، ص ۲۱۵]

در بخش دوم مهم‌ترین نظریه صوفیه که مرتبط با اهل بیت (ع) می‌باشد، یعنی خصایص انسان کامل و آرمانی با عنایت به بحث ولایت، به طور مشروح مورد بررسی قرار می‌گیرد. و در بخش پایانی تحقیق، با پرداختن به برخی از پیش زمینه مهم فرهنگی، نگارنده به مستندات ادبی و نوع بیان متصوفه می‌پردازد.

۱- اجمالی از تاریخ عقیدتی سلسله‌های تصوف

منظور ما نه بررسی تاریخ تصوف، بلکه اشاره به مهمترین اندیشه موجود در بطن آن، و مرتبط با این گفتار است. منظور نظر همانا جستجوی انسان کامل در دیدگاه

صوفیه است؛ که به زعم صاحب‌نظران مهمترین پیام تمام مکاتب عرفان اسلامی تلقی می‌شود. البته این جستجو نقطه مشترک و کمال مطلوب تمام نحله‌های عرفانی شرق و غرب نیز بوده و هست؛ اما بهترین و جامع‌ترین نوع آن - حتی در مقایسه با مکاتب روانشناسی امروز - به اعتقاد محققان در تصوف اسلامی بیان شده است.

از آنجا که ظرف مطلب به هیچ نحو مجال حاشیه روی و ناگفته‌های متعدد را نمی‌دهد، مقدمتاً کافی است توجه داشته باشیم که «چون ملائک و ضابطه و معیار پیشرفت تصوف در سیر و سلوک به سوی خدا تجربه وجدانی یعنی حال و وقت صوفی است. تأثیر تاریخی عوامل خارجی در این طریقت (یعنی نفوذ عوامل ایرانی، هندی و مسیحی) تحت سیطره معیارهای دینی و اشراق اسلامی قرار گرفت. اما نکته در اینجاست که صوفیه انسان کامل شدن را در همین خاکدان نیز میسر می‌دیده‌اند. انسان کامل که به قول عبدالرحمن جامی مرتبه‌اش عبارت است از: جمیع مراتب الهیه و کونیه، از عقول و نفوس کلیه و جزئیه، و مراتب طبیعت تا آخر تنزلات وجود؛ کسی است که اضداد در وجودش به وحدت رسیده‌اند. همچنانکه مقام الهی از جهتی مقام اجتماع ضدین است. هر چند در حقیقت ذات خداوندی منزله از هر گونه دویی است.» [عشق صوفیانه، ص ۱۵۲، با اندکی تغییر؛ و ص ۴۰۰]

بنابراین قصد این است که در بخش نخست؛ سرچشمه‌های جنبی الهام این انسان کامل را نزد متصوفه به دست دهیم، تا بر آن اساس در بخش دوم و سوم گفتار، معیارهای عینی و نمونه‌اعلای این جمع ضدین را که شایسته لقب خلیفه خداوندی است یافت کنیم.

۱-۱. مهم‌ترین طریقه‌های صوفی و بازشناسی آرای ایشان

باید بدانیم که یکی از عمده اشتغالات صوفیه، نظریه‌پردازی، به ویژه در مراتب هستی و وجود آدمی است. اما اگر بخواهیم به طور کاملاً مختصر مهم‌ترین نحله‌های نظری و عملی تصوف را معرفی کنیم این موارد قابل ذکرند:

«دوگرایش بارز در تصوف اسلامی به سکر و صحو (به عبارتی مستی و مستوری) شهرت دارد» (روزبهان، ص ۲) به دیگر سخن عرفان ذوقی که مثلاً نمایندگان آن: عطار و مولوی و عراقی و حافظ و ابن عربی و روزبهان بقلی شیرازی هستند، و عرفان زهدی که مثلاً در آثار سنائی و جامی و خواجه عبدالله انصاری و عزیز نسفی تبلور می‌یابد. گروه نخست بر اساس مضمون احادیث و روایات متعدد، اساس طریقت خود را بر عشق و جمال پرستی و زیبایی نهاده‌اند، و گروه دوم نیز باز هم بر اساس آیات قرآنی و سیره معصومین (ع) و منابع حدیث، به ریاضت نفسانی و ذکر و اعتزال و مراقبه گرایش دارند. هر چند این تمایز به آن معنا نیست که مثلاً گروه نخست از ذکر و مجاهده نفسانی غافل بوده، و حصول کمال معنوی و طریقت خود را یکسر به عشق و ذوق منحصر می‌کرده‌اند. بنابراین مشابهت‌ها به خصوص در مبانی و منابع نظری بسیار زیاد است.

لذا از بعد نظری می‌توان به عقاید مهم دیگری نیز که صوفیه بر مبنای روایات و احادیث آنها را تدوین نموده‌اند اشاره داشت «از آنجا که تصوف به رابطه عشق میان خدا و انسان، یعنی بعدی که می‌توان بدان معرفت پیدا کرد، تأکید می‌ورزد، آموزه تشبیه و تنزیه نیز در تصوف بسیار مهم است. زیرا گرایش تصوف به این بوده که بر رابطه تشبیه بین خدا و انسان تأکید کند. که شاید بهترین مثال آن حدیث مشهور: پروردگار، آدمی را بر صورت خود آفرید، باشد. البته منظور انسان مثالی است، و

اینکه ذات هر انسان در واقع آینه‌ای از ذات الهی است، البته امر تشبیه همواره باید با توجه به تنزیه ذات احدیت انجام پذیرد.» [عزیز نسفی، صص ۴۰ و ۴۱]

چنانکه در مقدمه گفته شد مبانی تصوف در طول چند سده شکل گرفته و تطور یافت. لذا از بطن این عقاید، یکی از مهم‌ترین و بحث‌انگیزترین نظریه‌ها که همواره محل اشکال و جدل بوده است برآمد، و آن نظریه وحدت وجود است. «به قول صوفیه وحدت وجودی، اگر حق در کسوت و مظهر بشری تجلی و حلول می‌کند، برای این است که روح پاک و عشقناک به پیوند ولایت انسان کامل با وی متصل و متحد شود. و اینکه اتحاد بشر با حق تعالی در مقام اسماء و صفات باشد نه در مرتبه ذات، و اتصال و یگانگی در مقام ربوبیت است نه در مرتبه الوهیت، اصل و اساس آن حکم را ویران نمی‌کند.» [عشق صوفیانه، ص ۳۷۲]

از آنجا که این نظریه محل اشکال و خرده‌گیری فراوان مخالفان آن قرار داشته و دارد، در اینجا تنها متذکر می‌شویم، البته «اعتقاد کسانی چون مولوی (۶۷۲ - ۶۰۴) پیوستن به ذات باری و نیست شدن در هستی مطلق و اتحاد نوری یا وحدت ظهوری است؛ نه حلول و اتحاد حلولی. بنابراین اولیای خدا ظهور حق و تجلی نور حق در هیكل آدمی اند، نه اینکه از جنس ذاتی حق باشند، یا وجود ایشان ظرف وجود خدا شده باشد. به علاوه مولوی منزلت اتحاد با حق و ظهور مقام ربوبیت را در مظهر بشری، ما بین همه افراد بشر تعمیم نمی‌دهد بلکه آن مقام و منزلت را مخصوص و منحصر به صنفی ممتاز از بشر می‌داند، که مصداق واقعی انسان کامل باشند.» [عشق صوفیانه، ص ۲۳۹]

بدین ترتیب با ذکر شمه‌ای از عقاید شاخص صوفیان قابل ملاحظه است که شعبه‌های متعددی در تصوف وجود دارد. در خصوص علت این امر اعتقاد

صاحب‌نظران این است که «طبق روایات صوفیه، هنگام رحلت محمد (ص)، برکت به جانشینانش خاصه علی بن ابی طالب منتقل شد. و از طریق ایشان به شیوخ با افزایش شمار مشایخ صاحب کرامات، سلسله‌ها غالباً پیچیده و پیچیده‌تر شدند، و این امر علاوه بر کثرت مریدان منجر شد به ظهور تفاوت‌هایی در میان طریقت‌ها از لحاظ نوع ریاضت و مجاهده مانند: ذکر خفی و ذکر جلی.» [عزیز نسفی، ص ۱۹۹] اما با این وجود و علی‌رغم کلیه تفاوت‌ها و تمایزها، جهت حصول نتایج مورد نظر باید به مبانی اصولی تصوّف نظر داشته باشیم، و این که چگونه مشایخ صوفیه در تدوین باطنی و بنیانی آرای خویش و به خصوص سیره عملی عرفان و زهد از حکمت و احادیث و شخصیت معصومین وام‌گیرنده بوده‌اند. چرا که «تصوّف مجموعه‌ای از اصطلاحات نیست. بلکه شیوه‌ای است حاصل تفرسات ذهنی و دریافتهای باطنی که هر یک از مشایخ صوفیان بنیاد کار و طریقت خود را بر روش یکی از مقامات و پایداری در تحقق بدان، یا سیر در یکی از احوال و مراقبت آن نهاده‌اند؛ چنانکه بعضی سکر و عزلت و گروهی مراقبت باطن و دسته‌ای صحبت و ایثار را اصل قرار داده‌اند، و برخی از مشایخ راستین، عشق و وداد را پایه ترقی و کیمیای سعادت قرار شمرده‌اند.» [منبع پیشین، ص ۱۰۴]

۱-۲. نفوذ دیگر حوزه‌های اعتقادی در تصوّف

روشن است که قصد نگارنده بررسی عمیق این عنوان - که يك بحث مستقل و دامنه دار و اندکی نامتجانس با عنوان حاضر محسوب می‌شود - نیست. بلکه منظور این است که گرچه مکاتب متعدد اسلامی (معتزله، اشاعره، کرامیه، و) هر يك در عرفان داعیه دارند؛ اما غالباً علی‌رغم برخورداری از اعتقاداتی خاص، و سلوکی

ویژه در تصوف، متمایل به اهل بیت (ع) بوده‌اند. به دیگر سخن «بیشتر اقطاب و مشایخ صوفیه از میان اهل سنت برخاسته‌اند، و لکن حین سیر و سلوک به روح و کنه آرای دراز دامن و عمیق شیعی انس و الفت پیدا کرده‌اند، و با بهره مندی از سرچشمه نبوت و ولایت و ختم ولایت در واقع از خواص خاص شیعی شده‌اند.» [اندیشه تفاهم مذهبی در قرن هفتم و هشتم هجری، ص ۸۳]

همچنین باید این وزنه فرهنگی را در نظر داشته باشیم که برخی از مهم‌ترین امامان مذاهب اسلامی نظیر: شافعی (۲۰۴ - ۱۵۰) و ابوحنیفه، شاگرد و یا دوستدار معصومین (ع) بوده‌اند. و سلسله‌های تصوف بی تأثیر از ایشان تلقی نمی‌شوند. - و اگر در احوال مشایخ صوفیه نظر کنیم بسیاری از ایشان به مکتب شافعی تعلق خاطر دارند. (و جالب آنکه حتی به آغاز عهد صفویان شیعی مذهب، مریدان شیخ صفی نیز گرایش شافعی داشته‌اند). - گفتنی است که «عبدالجلیل فروزینی رازی (قرن ششم هجری) نویسنده کتاب معروف نقض، علاقه ابوحنیفه را به تشیع گوشزد می‌کند. آنجا که از برخورد منصور با وی یاد کرده می‌گوید: او را بارها الحاق کرد که به امامت من اعتراف ده؛ بوحنیفه امتناع می‌کرد و می‌گفت: امامت زید علی راست، یا جعفر صادق را، یا آن کس که ایشان اختیار کنند. به نظر عبدالجلیل همین امر سبب حبس بوحنیفه شده و در حبس با زهر منصور به قتل رسید.» [منبع پیشین، ص ۶۱] همین منبع تأکید می‌کند که شافعی به دلیل اشعاری که درباره اهل بیت (ع) دارد، مورد توجه علمای شیعه بوده است.

در این بین باید در نظر داشته باشیم که با وجود قلع و قمع و سرکوبی شدید شیعیان، تقیه نیز در بین خواص جامعه رواج داشته است، که این امر گرایش حقیقی صوفیان را در ابهام قرار می‌دهد. به عنوان مثال علاء الدوله سمنانی (از

مشایخ سلسله کبرویه) که در روزگاری بی ثبات مغولان می‌زیسته و به عنوان یکی از متعصب‌ترین صوفیان سنی مذهب شناخته شده است «نامه‌ای در جواب مکتوب مولانا تاج‌الدین کرگه‌ری دارد، و در آنجا به تفصیل درباره منزلت و مرتبت اهل بیت (ع) سخن گفته است. وی از طرق اهل سنت شطری در فضایل اهل بیت (ع) آورده، و مصداق ذوی القربی را علی و فاطمه و حسن و حسین - سلام الله و سلام رسوله علیهم و علی اولادهم الطاهرین و الطاهرات - دانسته است. و تصریح کرده است جوینده رضای محمد رسول الله تا به مودت اهل بیت طهارت متحلی نباشد، مؤمن نیست. پس از آن حدیث غدیر را متذکر شده و می‌نویسد این بیچاره را از همه خوشتر آن است که این معنی از چشم خلق مخفی است و ظن مردم به من بر خلاف این است.» [همان، صص ۸۲ و ۸۳]

البته این بدان معنا نیست که با وجود برخی تمایلات و تشابهات، مشایخ صوفیه را شیعه امامیه تلقی کنیم. چنانکه برخی با کوچکترین شواهد موجود در این مورد، بسیاری از بزرگان تصوف از جمله شیخ اکبر ابن عربی را در حلقه تشیع قرار داده‌اند. آنچه مسلم می‌نماید، وقوف کلیه طریقت‌های صوفی به جایگاه خاص اهل بیت (ع) و رعایت منزلت ایشان است. و نکته مهم به زعم نگارنده این است که این جایگاه کاملاً ویژه همواره از مباحث جاری و مرسوم سلسله‌های صوفی فراتر بوده، و با آن خلط نمی‌شده است. هر چند در تمدن اسلامی اختلاف نظر به وفور وجود داشته است. چنانکه به عنوان نمونه‌ای از صدها مورد، معتزله خود بالغ بر بیست مکتب بود و در بسیاری از اصول با شیعه هم رأی محسوب می‌شد. و «موضع خداشناسی مکتب اشعری (د. ۳۲۴) حاصل اقتباس راستینی از خداشناسی عقل گرایانه معتزلیان بود، که موضعشان از دید صوفیه عموماً بیش از آن اندازه که مجالی

به تجربه‌های عرفانی یا قدرت کلیه خداوند بدهد عقلانی و غیرشهودی بود. نوشته‌های جدلی در نوشته‌های روزبهان بقلی شیرازی (۵۲۲ - ۶۰۶) نشان می‌دهد که مکتب معتزلی در زمان وی هنوز در شیراز نیروی بود که می‌بایستی در حساب می‌آمد. [روزبهان بقلی، صص ۶۸ و ۶۹]

این مطلب غامض را باید در نظر داشته باشیم که از نقطه نظر ترسیم دقیق دوره‌های تاریخی، پیدا کردن گرایش صوفیان به اهل بیت (ع) چندان سهل نیست، اما در موارد متعددی نیز نقاط شفاف وجود دارند. مثلاً يك مرحله مهم از حرکت‌های فرهنگی در قرون میانه هجری در عراق بوجود می‌آید،

که آثار آن را در دوره‌های بعد به وضوح مشاهده می‌کنیم. «از قرن پنجم به بعد، علی رغم شدت مخالفت حنابله بغداد با تشیع، نقل فضایل اهل بیت (ع) با آزادی بیشتری در متون حدیثی و حتی اعتقادی رواج یافت. همزمان نگرش اشعری که می‌کوشید تا دفاع عقلانی را با تعدیلی مختصر ارائه دهد مطلوب همگان واقع شد. ذاً از قرن ششم به بعد، از سوی سنیان آثار مستقلی درباره اهل بیت (ع) نگاشته شد. اعتدال در تسنن به تدریج زمینه رشد تشیع را فراهم کرده، و کسانی از برجستگان اهل سنت به امامان دوازده گانه علاقه نشان دادند. این حرکت در ایران نیز مطرح بوده و شماری از عالمان به ویژه کسانی از برجستگان تصوف به این گرایش پیوستند.» [تاریخ تشیع ایران، صص ۷۲۵ و ۷۲۷] به هر حال ادامه این جستجو و شناخت تاریخی جهت دریافت برخی از مهمترین آرای صوفیه، به ویژه گرایش اعتدالی تسنن شیعی و نفوذ آن در حلقه‌های تصوف لازم است.

۱-۳. رابطه سیاسی و اجتماعی متصوفه و دلایل حمایت حکومت‌ها از این گرایش

تا پیش از ظهور صفویان در ایران می‌توان سه گرایش عمده را در حمایت فرمانروایان ممالک اسلامی، به ویژه در جغرافیای فلات ایران تشخیص داد. یعنی: سیاست حمایتی خلفای عباسی، همگرایی سلسله‌های محلی و نومسلمان ترك با مشایخ متصوفه، و اقبال عمومی از حلقه‌های تصوف بر اثر دهشت و یأس ناشی از ویرانگریهای مغولان.

صرفنظر از گرایش‌های ذوقی و فرهنگی برخی خلفا، به نظر می‌آید سیاست حمایتی خلفای عباسی از نگرشهای صوفیانه به طور عمده در جهت مقابله با تشیع مبارز و انقلابی بوده است. به گونه‌ای که برخی از صاحب‌نظران معتقدند پرداختن بیش از اندازه به احوال و عقاید صوفیانی نظیر: حسین بن منصور حلاج (د. ۳۰۹) در جهت محو ستم ستیزی علویان که از قیام ابا عبدالله الحسین (ع) الهام می‌گرفته‌اند، بوده است. در هر صورت مستندات زیادی در مورد حمایت ضمنی و آشکار خلفای عباسی از برخی نگرشهای صوفیانه وجود دارد. مثلاً «خلیفه الناصر که هم طریقه‌های صوفی، و هم حلقه‌های صنفی اهل فتوت را تشکلهای روحانی برای احیای اسلام تحت رهبری خویش می‌دانست، از آنها پشتیبانی می‌کرد.» [روزبهان، ص ۱۹۰]

منابع دیگری حتی بسیار روشن‌تر از اقدامات خلفای عباسی سخن می‌گویند. به عنوان مثال خلفا علاوه بر ساختن خانقاه‌های متعدد برای صوفیه، با برخی از بزرگترین مشایخ سلسله‌های صوفی همچون اوحدالدین کرمانی (۶۳۵ - ۵۶۰) که در زمان خود تأثیرات فراوانی داشته، و آرا و نظریاتش موجب پیدایش جریانهای فکری گردیده است، ارتباطات بسیار نزدیک سیاسی و فرهنگی داشته‌اند. «اوحدالدین به مدت پنج سال (از ۶۰۷ الی ۶۱۲) به عنوان نماینده الناصر لدین الله به آذربایجان

رفت. المستعصم دیگر خلیفه عباسی نیز او را يك بار به عنوان امیرالحاج تعیین کرد. همین خلیفه وی را از آناتولی به بغداد فرا خواند، و ابتدا مشیخت خانقاه مرزبانیه را به وی سپرد، و سپس او را به مقام شیخ الشیوخی تشکیلات فتیان تعیین نمود. لذا به نظر می‌رسد عناصر معنوی مندرج در حکایات او برای آن بیان شده است که انتخاب وی امری الهی قلمداد شود، تا بتوان مریدان را از نظر روحی و روانی قانع کرد. مشاهده می‌شود اوحدالدین همواره با این خلیفه ارتباط و گفتگو داشته است.»

[اوحدالدین کرمانی و حرکت اوحدیه، صص ۲۷ و ۴۲ و ۴۴ و ۴۵]

حتی برخی صاحب‌نظران معتقدند در راستای این گونه بهره برداری‌های سیاسی «استقرار سلسله طریقتی نقشبنديه عمدتاً بر اصول و ملاحظات سیاسی و اعتقادی استوار است. چنانکه سرسپردگی طریقتی ایشان نیز در بین فرق صوفیه صورت استثنایی دارد. زیرا نقشبنديه سلسله طریقت خود را به خلیفه اول می‌رساند. و حتی معتقدند عمل به ذکر خفی - که از اصول عملی آنهاست، و عکس العملی در مقابل ذکر جلی و جذبه آشکار و سماع، یعنی مرام مخالفانشان تلقی می‌شود - به خلیفه اول می‌رسد.» [شیخ ابوالحسن خرقانی، ص ۷۰]

البته باید متذکر شد که «به اعتقاد برخی از صوفیان، این گونه ارتباطات راهی بود برای محافظت از تعالیم تصوّف چنانکه شیخ عبیدالله احرار (د ۸۹۵) از طریقه نقشبنديه معتقد بود که باید با فرمانداران تماس داشت و بر آنان تأثیر گذاشت، تا از شریعت و امت اسلامی حمایت کنند. اما به هر حال در مورد تماس با حاکمان غیر دینی، توافق واقعی بین متصوفه وجود نداشت.» [عزیز نسفی، صص ۲۲۹، ۳۱۵،

[۳۱۶]

و اما غالباً همسویی امرای محلی و حاکمان نو مسلمان ترك (نظیر سلجوقیان) نیز

در جهت اخذ مشروعیت و تأیید روحانی و گرفتن مهار اعتماد عمومی بود. به این ترتیب تحت حمایت فرمانروایان ترك نژاد ماوراءالنهر «طریقت‌های صوفی در راه همگانی کردن آنچه قبلاً گونه‌ای اخصی از طاعت و تعهد دینی بود، به گونه‌ای همیتی عمومی از اسلام سنی درآمد و پشتیبانی امرایی چون سلجوقیان و ایوبیان را به خود جذب نمود. این حامیان احتمالاً تصوف را منشی از مشروعیت اسلامی و الطاف الهی بخشیدن به خود، و متحدی [روحی - روانی] برای مقاومت در برابر جاذبه تشیع حکومتی به شمار می‌آوردند.» [روزبهان بقلی شیرازی، ص ۱۹۰]

ظاهراً در این بین امرای سلسله‌های محلی که از استقلال سیاسی نسبی برخوردار بوده‌اند، به شیوه‌ای فرهنگی و با تسامح بیش‌تر نسبت به صوفیان و علائق عمومی عمل می‌کرده‌اند چنانکه مثلاً در فارس «گونه‌های ولاء و وفاداری نوده‌ها نسبت به علی (ع) و امامان شیعه مورد تشویق اتابکان سلغری متأخر (مدت سلسله ۵۴۳ - ۶۶۸) بود به گونه‌ای که دو تن از نوادگان صوفی منش روزبهان بقلی عارف نامدار، به سبب موعظه هاشان در مجالس عاشورای حسینی (ع) شهرت یافته بودند.» [منبع پیشین، ص ۲۰۵] اما البته این بدان معنا نیست که همواره چنین حمایتی وجود داشته است، چنانکه «بعضی از رؤیت‌های روزبهان بقلی شیرازی، گزارشهایی را از عقوبت الهی برای جنایاتی که در حق اولیا خداوند - نظیر منصور حلاج - شده است را عرضه می‌کند. بدینگونه او در شرح شطحیات خویش می‌نویسد: خداوند سوار بر مرکب ازل با کمانی ترکانه در دست ظاهر شد، و از مردمی که در تعقیب بندگان او پافشاری می‌کردند خشمگین بود. علی بن ابی طالب را دیدم که از کوهی بیرون می‌آمد و از دست آن مردم در غضب بود. او به آنان حمله کرد؛ زیرا بعضی از این ستمگران از نسل خود او بودند.

این مخصوصاً بسیار جالب توجه است. که علی (ع)، شاه شهیدان می‌آید تا وابستگان از اولاد خود را که به اولیای صوفی آزار رسانده‌اند تأدیب نماید.» [همان، ص ۱۲۰]

اما با هجوم مغولان و از بین رفتن مراکز و مراجع رسمی تدین، حلقه‌های تصوف و خانقاه‌ها به طور گسترده پناهگاه مردم دهشت زده و نومید گردید. و این اعتزال و خمودگی که مورد نظر سلطه‌گران بود باعث شد تا «تحت حکومت ایلخانان (۶۵۴ - ۷۳۵) طریقه‌های صوفی بیش از هر زمان دیگر در دوران صوفی نوازی مغولان برجستگی یابند.» [همان، همانجا] خوشبختانه با سلطه مغولان، علی‌رغم تمامی مصائب فرهنگی نوعی همگرایی در بین تشیع و تسنن به وجود آمد، که آثار آن در آرای صوفیه (نظیر تقریرات علاءالدوله سمنانی) نیز مشهود است. و سرانجام این اقبال عمومی از تصوف اعتدالی، منجر به روی کار آمدن سلسله صفویه طی دو قرن آینده شد. اما در آن زمان نیز، حتی هنگامی که در اواخر عهد ایلخانان، و به سال ۷۳۸ هجری سرداران شیعی حکومتی تشکیل می‌دهند، صبغه صوفیانه بر همه گرایش‌ها غلبه دارد. به دیگر سخن «در قرن هشتم هجری همه گرایش‌های مذهبی ایران و نواحی اطراف در قالب تصوف بیان می‌شود. این اصل کلی حاکم بر اندیشه‌ها و گرایش‌های مذهبی این دوره است. عالمان تقریباً بدون استثنا خرقة پوشند. از میان آنها کسانی نیز به فقه علاقه مندند. برخی نیز چیزی جز درویشی نمی‌شناسند. لذا آنچه مسلم است این که جنبش سرداران، جنبشی است سیاسی بر پایه دو نگرش تصوف و تشیع.» [تاریخ تشیع ایران، ج ۲، صص ۶۷۷ و ۶۷۸]

۱- ۴. صفویۀ ضدّ صوفی

حرکتهای فرهنگی چند سده قبل از سلسله صفویۀ و یا مقارن با آن، عامل مهمی برای تثبیت تشیع صوفیانه بود. مثلاً «علاءالدوله سمنانی صوفی و عارف سنی مذهب ایرانی، در رساله‌ای کوتاه با نام مناظر المحاضر للمناظر الحاضر کوشیده تا بر اساس نهج البلاغه راهی میان تشیع و تسنن انتخاب کند. با آنکه جانبداری او از تسنن از جهاتی کاملاً آشکار است، از آغاز تا انتهای رساله از امام علی (ع) به عنوان امام ما یاد کرده است و با احترام تمام سخنان آن حضرت را ملاک در ارائه یک بینش مذهبی قرار داده است.» [تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۹۶]

بدین ترتیب در طی چند سده «نوعی خاص از تسنن که با تشیع دوازده امامی جمع شده است، و شاید عنوان تسنن دوازده امامی برای آن مناسب باشد، چنان در ایران بالید که بی شبهه زمینه اصلی پیدایش دولت صفوی شد خاندان صفوی خود از کسانی بودند که در این مسیر قدم نهادند و به تدریج از تسنن روی گرداندند. لذا کتابهای فراوانی از قرن نهم و دهم در دست است که با وجود آن که مؤلفان آنها سنی بوده‌اند، اما نسبت به چهارده معصوم ارادتی تام داشته‌اند. این حرکت به تدریج سبب شد تا جایگاه امام علی (ع) و به ویژه امام حسین (ع) در میان مردم مشرق اسلامی فزونی یافته و به مرور وسیله‌ای برای اثبات محکومیت کسانی باشد که از نظر شیعه مسبب فاجعه کربلا بوده‌اند.» [منبع پیشین، صص ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰]

در موفقیت سلسله صفویه، و از نقطه نظر روانشناسی اجتماعی نیز باید توجه داشته باشیم که حلقه‌های صوفیانه عموماً صلح جو، رقیق القلب، نازک طبع و برخوردار از آرمانهای خاص مساوات و عدالت اجتماعی بودند. همچنین «جاذبه عظیم تصوف موجب شده بود مردم عادی خواهان نوع توده پسندی از تصوف

اسلامی شوند.» [عزیز نسفی، ص ۲۴۲] «در این باره دکتر شیخی اشاره کرده که به احتمال در آن زمان به دنبال ملغی شدن مجالس ذکر صوفیانه، گریه بر امام حسین (ع) جانشین آن شده بود. او سپس می‌نویسد: اگر این نتیجه‌گیری درست باشد نشانه‌ای است از وسعت آمادگی مردم برای پذیرش تشیع در قرن نهم. و نیز شاید خیلی مبالغه‌آمیز نباشد اگر کتاب مورد اقبال روضه الشهداء (تألیف ملاً حسین کاشفی) را از عوامل موفقیت جنبش شاه اسماعیل صفوی در همان دوران بدانیم.» [تاریخ تشیع در ایران، ج ۲ ص ۷۳۰]

به هر روی، این موج گسترده فرهنگی که در قالب تألیف کتابهای متعدد منقبت و مرثیه - حتی از سوی دشمنان سرسخت صفویه نظیر: فضل الله بن روزبهان خنجی که دانش خود را در اختیار ازبکان سنی مذهب قرار داده بود - رواج داشت، توأم با خشونت و سختگیری صفویان برای یکپارچه کردن کشور، به برچسبیده شدن حلقه‌های متعدد صوفیه و همگرایی هر چه بیشتر آنان با تشیع انجامید. چنانکه در این مسیر «شاه اسماعیل ۴۰۰۰ تن از پیروان طریقه کازرونی را در فارس قتل عام، و از بسیاری مقابر صوفیه در آن خطه هتک حرمت کرد.» [روزبهان، ص ۳۸]

اما در باب این امر بسیار مهم که چرا تصوف و تشیع در اصول خاص به توافق رسیده‌اند؟ به اعتقاد صاحب‌نظران باید به جایگاه و نقش محوری امام و معرفت او که کلیه طوایف شیعی را به خدا و تعالیم پیامبر هدایت می‌کند، و همچنین جایگاه مرشد کامل که در حلقه صوفیان دستگیر مریدان است توجه ویژه داشته باشیم. «در واقع آنچه موجب تقرب تصوف به تشیع می‌شود، نیاز نو متعلمان به پیوند ولایت و سایه عنایت پیر و مراد است. مثلاً نظریه صدور معرفت از مراد به مرید که خاص صوفیه است، در اصل مشابه انتقال ولایت از امامی به امام دیگر است. همچنین وجود پیر و

استاد روحانی که برای دستگیری و هدایت نوکاران لازم است، شبیه نقش امام در تشیع است؛ که پیر کامل؛ خود مظهر حقیقت مطلق است. و به فرجام [تمسک صوفیان به] مفهوم انسان کامل که در وجود امام تحقق یافته است؛ و معرفت امام در حکم شناخت نام رمزی خداوند است» [عشق صوفیانه، ص ۱۸۸]

«البته از یاد نباید برد که به علت همین شباهت موجود میان نقش پیر و مفهوم ولایت که در قلب تشیع جای دارد، گهگاه برخی ائمه و شیعیان، فرقه‌های معینی از صوفیان را توییح و ملامت و تقبیح کرده‌اند. به این دلیل که: نقش شیخ، نقش امام غایب را که با وجود ناپیدایی راهبر باطنی است، غصباً تصاحب کرده است.» [منبع پیشین، ص ۱۸۹] این تقبیح نباید بی وجه باشد، چرا که عهد صفوی از آغاز اوج گرفتن تشیع ملی، شاهد گرایش غالی فرقه‌هایی از صوفیان به اهل بیت و ائمه اطهار (ع) است. مثلاً «نسلی از عارفان که به رجب برسی صاحب مشارق الانوار می‌رسد، رگه‌های صریحی از غلو را در خود دارند. آنچنان که میان صوفیه اوایل عهد صفوی غالبان فراوانی یافت می‌شوند.» [اندیشه تفاهم مذهبی در قرن هفتم و هشتم هجری، ص ۸۳]

به عنوان نقطه پایان بر این بخش می‌توان گفت «التفات یا قرابت معنوی و باطنی تصوف به تشیع که بالذات و بالقوه و به نحو اضمار راه آشنایی به اسرار است، چنان استوار و نیرومند بوده است که گویی تشیع و تصوف دو نام از یک حقیقت اند و روحانیان معروف شیعه (حیدر آملی، میرداماد، ملاصدرای شیرازی، و بسیاری دیگر از بزرگان تا مکتب شیخی و حاجی ملاهادی سبزواری) یا خود صوفی مشرب بودند و یا بدون بستگی با تصوف، اصطلاحات فنی آنان را به کار می‌بردند.» [همان،

۲ - گسترش عرفان و تصوف عام و علوی در دنیای اسلام.

در این بخش گرایش صوفیان به مناقب اهل بیت (ع) را از منظر مفاهیم روحانی و معیارهایی که در سمت و سو دادن به هنجارهای ایشان مؤثر بوده‌اند، مورد بررسی قرار می‌دهیم. دو محور عمده برای نیل به سعادت که به طور مفصل مورد کنکاش نظریه پردازان صوفی قرار گرفته است، نبوت و ولایت است. چنانکه در سلوک صوفیانه «رسیدن به کمال انسانی از نظر صوفیان، سفر یا عروجی روحانی است که آخرین پیامبر خدا و خاتم انبیاء به آن رسید. و طبق یکی از اصول کلی صوفیه که منسوب به قول پیامبر است این کمال سه جزء دارد: الشریعة اقولی و الطریقة افعالی و الحقیقة احوالی» [عزیز نسفی، ص ۲۷۴] اما علاوه بر شخصیت سخت مورد علاقه نبی اکرم (ص) نزد صوفیه، تجربه‌های عرفانی، معیارهایی نظری فراروی ایشان قرار داده است، که مهمترین آنها عبارتند از: ولایت، باطن تبوت است. و یا اینکه ولی می‌تواند به مقام روحانی پیامبران برسد. پرداختن به معنای این نظریه‌ها، خود مستلزم آن است که انسان کامل، و به دنبال آن طریقت و طبیعت کمال را بررسی کنیم.

۲-۱. اهمیت تعالیم رمزی پیامبر (ص) و جایگاه اصحاب خاص ایشان

به ویژه امیرالمؤمنین علی (ع) نزد حلقه‌های تصوف

در مقدمه ذکر شد که گذشته از قرآن کریم شخص رسول اکرم (ص) و منابع حدیث نبوی در صدر توجه معنوی و تربیتی صوفیان قرار دارد. اما جالب است بدانیم که این محور خاص (نور محمدی و اسرار آن) چنان نزد متصوفه گسترده شده، و در ژرفای آن نازک اندیشی‌های بدیع و شگفتی صورت گرفته است که می‌توان به طور مستقل، تحقیق مفصل و جامعی پیرامون آن - به ویژه از جنبه زبان

نمادین و رمزگونه‌اش - انجام داد. اما اکنون به اقتضای عنوان کلی گفتار به مختصری از رئوس این اشارات کفایت می‌کنیم. زیرا که در خصوص تأثیر پذیری متصوّفه از معانی مستتر در این باب، و انعکاس این معانی در عقاید و آثارشان - به ویژه در ادبیات عارفانه که به نوعی رازآموزی می‌ماند - باز هم و به نوعی دیگر، سخن به میان خواهد آمد.

مناسب است ابتدا برخی سخنان صوفیان در مورد پیامبر گرامی اسلام را مرور کنیم: احمد جام نامقی (۵۳۶ - ۴۴۰) در منتخب سراج السائرین می‌نویسد: «اول باری بدان که محبت مصطفی را بود، او را حبیب خواند؛ و خلت ابراهیم را بود، او را خلیل خواند، و محبت را از حب گرفته‌اند و خلت را از خلال گرفته‌اند. حب از اندرون بیرون دهد و خلال از بیرون درآید.

عین القضاة نیز که مانند بسیاری از عرفا، حقیقت محمدی را با روز میثاق - که در آن حق هم عاشق آمد و هم معشوق - یکی دانسته است؛ در تمهیدات می‌نویسد: خدا جز عاشق خود نیست. پس ... محبت مصطفی هم محبت خدای عز و علا بود مر خود را. آفتاب الله نور السموات و الارض، بی آئینه جمال محمد رسول الله دیدن، دیده بسوزد. بواسطة آئینه مطالعه جمال آفتاب توان کردن علی الدوام.

ای عزیز دانی که شاهد ما کیست و ما شاهد که آمده‌ایم؟ شرح عشق کبیر و میانه را گوش دار و شاهد و مشهود بیان این هر دو نموده است. اما نهایت عشق آن باشد که فرق نتوان کرد میان ایشان. و چون عشق شاهد و مشهود یکی شود، شاهد مشهود باشد و مشهود شاهد. شاهد را شنیدی که کیست؛ خد و خال و زلف و ابروی شاهد را گوش دار. خد و خال معشوق جز چهره نور محمد رسول الله مدان. نور احمد خد و خال شده است بر جمال نور احد. اگر دل گم نیستی در میان خد و خال این شاهد،

دل بگفتی که این خد و خال معشوق با عشق چه سرها دارد» [عشق صوفیانه، صص ۱۱۴ و ۱۰۸ و ۱۱۲]

روزبهان بقلی شیرازی نیز جایگاه برجسته‌ای در عرفان و تصوف دارد، و به ویژه با سخنان رمزآلود و شطحیات خویش بابتی خاص در عرفان تغزلی گشوده است؛ در اثر معروفش *عبر العاشقین*، حضرت محمد (ص) را سید عاشقان، سبب عشق ربانیا، سرمایه مشق روحانیان، سید مشتاقان و رئیس عاشقان می‌خواند و می‌گوید: «جمالش پرتو تجلی ذات بود، زیرا که او آینه صفات ذات بود. از آن، درین جهان نشان آن جهان آمد، که جاننش نقش خلق الله آدم علی صورته یافته بود.» [منبع پیشین، ص ۲۲۳]

فیض عمده‌ای از صوفیه که به زبان رمز و یافتن اسرار سخت متمایل بودند، گاه معانی بسیار ظریف و غریبی در باب ارتباط نام احد و احمد ارائه کرده‌اند، که البته جای پرداختن به این گفته‌ها نیست. [نگاه کنید به شیخ ابوالحسن خرقانی، ص ۲۱. وجه انسانشناسی و پیکرة الوهیت پیامبر اکرم (ص)] بنابراین در باب اهمیت و جایگاه رفیع معنوی شخص رسول الله (ص)، می‌توان چنین دریافت که در نزد متصوفه «همانگونه که الله به معنای مطلق کلمه، الاول و الاخر است، الروح نیز نسبت به عالم خلق، اول است و آخر. و مثل اعلاى آن هم روح المحمديه است. یعنی روح کسی که سیدالاولین و الاخرین است؛ و به پیروان خود می‌گفت: من رأی فقد رأی الحق.

چون مرا دیدی خدا را دیده‌ای گرد کعبه صدق بر گردیده‌ای
از سوی دیگر این عقل اول، روح محمدی (- حقیقت محمدیه) که روح القدس و جبرئیل نیز نامیده شده؛ به عنوان اولین مخلوق (صادر اول) نخست در حالت

انفعالی بوده، سپس حالت فاعلی یافته و بدین علت اسم الهی رحمان به او تعلق گرفته: نفس رحمانی خوانده شده است. بنابراین تجلی لاهوت در ناسوت را نباید به معنای تنزل حکمت الهی گرفت. بلکه این جلوه حق در کسوت بشری، زاده ضرورت شناخت حق است؛ که طالب شناساندن ذات خود است. به اعتقاد ابن عربی، با بعثت رسول خدا محمد (ص) این ظهور لاهوت در ناسوت و این عشق عرفانی (یا عشق ناب که تلفیق و ترکیب عشق جسمانی و عشق روحانی موجب تبدیل مزاج آن هر دو عشق است) تحقق یافت. صوفیه اسلام را همین گونه دریافته‌اند، یعنی چون همدمی عناصر روحانی با عناصر جسمانی انسان، که موجب تحقق عشق ناب معنوی می‌شود؛ و مثل اعلا و مظهر کامل آن نیز به زعم ایشان پیامبر خداست. البته غالب صوفیه در اتحاد عرفانی با حق، به وجود مراتب و مدارجی قائل بوده‌اند. بدین‌تقرار: نخست مرتبه اتحاد با یکی از افعال حق که اسماء الحسنی مظاهر آن افعال محسوبند. سپس مرتبه میانی اتحاد با ذات، و به فرجام، مرتبه عالی اتحاد با ذات باری. اما بعضی از آنان نیز گفته‌اند که اتحاد با ذات حق فیض و موهبتی استثنایی است و از نوادر احوال است؛ و از اینرو عارف باید با اتحاد با انسان کامل یا شخص پیامبر (ص) که در حق فانی، و در وجود مطلق، مستهلك شده؛ و به مقام اتصال و اتحاد رسیده است؛ بسنده کند؛ و راضی و خرسند باشد و همچنین بر طبق عقاید صوفیه متأخر اتحاد با روح محمدی خود نوعی اتحاد و پیوند با خداوند بوده است. [همان، صص ۳۹۲، ۲۶۲، ۲۷۰، ۱۴۹، ۱۵۰]

ملاحظه می‌کنیم که بخش عمده‌ای از این گفتار پرشور معطوف بر این باور است که تجلی و ظهور حق در مظاهر بشری محال نیست، و وجود آدمی - البته نه آنکه از جنس ذاتی حق باشد - می‌تواند ظرف حلول خدای تعالی تلقی شود. اما این نظریات

مورد طعن و تعقیب قرار می‌گرفت، و صوفیه برای آنکه به حلول ذاتی متهم نشوند، و این نظریه را بی دغدغه اتهام وحدت وجود منتشر کنند، به رابطه میان نبوت و ولایت تمسک جستند. صوفیه معتقد بودند که با رحلت پیامبر (ص) رموز وحی به کسانی منتقل شد که معنای باطنی وحی الهی بفهمند. چرا که هر کسی شایسته و برخوردار از منزلت روحانی دریافت این رموز نبود. و این چنین از رابطه دو سری نبوت و ولایت، اصل مرید و مرادی در تصوف پدید آمد. اما هر چقدر در تعارف صوفیانه نقش مراتب اخیار، ابدال، اوتاد، نقبا و قطب روشن است، «رابطه میان نبوت و ولایت، رابطه‌ای است پیچیده. و شاید این پیچیدگی در هیچ جا آشکارتر و روشن‌تر از آنجا که سعدالدین حمویه شرحی در این باب عرضه کرده نیست: بدان که ابتدای نبوت پایان ولایت است. چون نبی از حقّ به مخلوقات می‌آید و ولی از مخلوقات به حقّ می‌رود و بدان که پایان نبوت ابتدای ولایت است. این بدان سبب است که پایان ولی از صورت با معنی است، و ابتدای نبی از معنی با صورت است. بنابراین، بدایت آن نهایت این، و نهایت این بدایت آن است.» [عزیز نسفی، ص ۲۹۶]

این که خاتم انبیاء دارای میراثی است که به خاتم اولیاء داده است، بحثی است مفصل در آثار صوفیان، از جمله: حمویه و ابن عربی. و تعدادی از مشایخ. اگر چه آشکارا ذکری از ولی وارث محمد نمی‌کنند، اما از این مفهوم خبر داشته و به گونه‌ای دیگر پرداخته‌اند. مثلاً می‌توان چنین گفت که اصل مرید و مراد که یکی از مهمترین ارکان تصوف شمرده می‌شود، بیگمان از رابطه دو سری رسول اکرم (ص) با ولی او اخذ شده است. اهمیت این اصل در تصوف چنان است که «مرید در آینه مراد، صورت باطن و سرشت روحانی خود را می‌بیند.

همچنان در آینه جسم ولی خویش را بیند مرید محتملی
و البته این هر دو انسان کامل با خصیصه آینگی به هم بسته و مربوطند. [عشق
صوفیانه، ص ۱۶۹]

اما برای سخن ما، مهمترین نتیجه تکرار شدن عین تجربه‌های پیامبرانه مذکور در
نزد صوفیان، این دیدگاه است که «در استنباط صوفیانه دریا‌های نبوت و ولایت در
بکدیگر جاری‌اند.» [روزبهان بقلی شیرازی، ص ۱۰۲]

۲-۲. مفهوم خاص ولایت نزد صوفیه

اهمیت این بحث به همان رابطه دو سری بین نبی و ولی معطوف است. این رابطه
برای عموم صوفیان که همواره ملزم به اتصال با حقیقت محمدی بوده‌اند، حائز
کمال اهمیت تلقی می‌شود. زیرا به واسطه دستگیری ولی و عنایت انسان کامل چنین
ارتباطی می‌توانست محقق شود. البته این بدان معنا نیست که تبی فاقد خصوصیات
انسان کامل است، بلکه «حقیقت محمدی اصطلاحی است برای نامیدن نخستین
چیزی که خدا آفرید و لذا با انسان کامل تمایز دارد، و نباید این دو را با هم مترادف
دانست. بلکه انسان کامل تجلی حقیقت محمدی است. به دیگر سخن، نبوت با
رسالت محمد پایان می‌یابد، اما وجود انسان کامل در این عالم ادامه می‌یابد، و
مفهوم هستی ابدی انسان کامل در مورد ولایت اعمال می‌شود.» [عزیز نسفی، صص
۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۳]

گفتنی است این مطلب که انسان توان آن را دارد تا به مقام روحانی پیامبران برسد
مورد عنایت عارفانی از قبیل: سهل تستری، حلاج، ترمذی، ابو حامد غزالی،
روزبهان، ابن عربی بوده است. از سویی با توجه به اهمیت بحث تشبیه و تنزیه که در

بخش نخست به آن اشاره شد «انسان کامل برای فهم نبوت و ولایت بسیار اهمیت دارد. او مقصود آفرینش است. زیرا به عنوان حلقه اتصال میان خدا و مخلوق خود عمل می‌کند به واقع او آینه‌ای است که خداوند خود را در آن تماشا می‌کند، و صورتی است که مخلوقات می‌توانند آفرینش کامل خدا را در او ببینند. بنابراین اوست که این دو جنبه از رابطه خدا - انسان را در صورتهای مناسب خود تحقق می‌بخشد.» [منبع پیشین، ص ۷۷]

انسان کامل قلبش عرش خدا، و قلمش قلم فضا، و جانش لوح محفوظ است؛ که خدا به واسطه او - یا با آن - در خلق می‌نگرد، و بر آنان رحمت می‌آورد. به سخنی دیگر، خداوند در آینه وجود انسان کامل، خود را می‌بیند، و انسان کامل از حق به حق، و به نور او، بدو می‌نگرد.» [عشق صوفیانه، ص ۱۶۴]

اما عزیز نسفی عبارتی خاصی دارد مبنی بر اینکه: ولایت باطن نبوت است، و منظور او این است که نبی به واسطه ولایت انسان کامل نیز محسوب می‌شود. لذا سخنان او که وارث نظریه پردازان پیش از خود بود، پیرامون این مبحث جامع‌تر می‌نماید. او معتقد است «نخستین خصوصیت انسان کامل این است که پیوسته هم به معنای کیهان شناختی، هم در واقعیت در این دنیا موجود است. خصوصیت دوم انسان کامل این است که او مرکز عالم است، و میوه درخت آفرینش به شمار می‌آید. حتی مقصود خداوند از دادن هستی به اشیاء برای آن است که انسان کامل ظاهر گردد. و سومین خصوصیت وی آن است که در هر زمان تنها يك انسان کامل وجود دارد. نسفی از مجموع این خصوصیات چنین نتیجه می‌گیرد که: ولایت مرتبه‌ای است که منزلت نزدیکتری به خداوند دارد. و نبی، ولی نیز هست. اما ولایتش بر نبوتش برتری دارد.» [عزیز نسفی صص ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۱]

بدین ترتیب در طول تاریخ تصوف، این بحث به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. اما نکته بسیار جالبی که از رابطه دو سری بین نبی و ولی در آثار عزیز نسفی مورد توجه او قرار گرفته، این است که نسفی، این دو را همکار یکدیگر و دو شعبه از یک پرتو واحد معرفی می‌کند. «یا عزیز! نبی منذر است و ولی، هادی. از جهت آنکه نبی می‌خواهد که دفع فساد کند از میان خلق و این دو کار بی‌انذار میسر نشود و ولی می‌خواهد که دفع شرک کند از میان خلق، و اظهار وحدت کند، و اظهار وحدت بی‌هدایت میسر نگرده.» [منبع پیشین، ص ۲۸۸]

خلاصه کلام آنکه اهمیت خاص این محور برای صوفیه در این حقیقت مهم نهفته است که «تجلی حق در آیینه وجود انسانی و مقام خلافت کلی و مظهریت تامه الهی، مخصوص و منحصر است به صنفی از بشر که مصداق کامل انسان کامل و نسخه تام الهی اند، و این انسان کامل همچون رسول الله می‌تواند گفت: من رأنی فقد رأی الحق. هر که مرا دید همانا حق را دیده باشد. این انسان کامل که مظهر و شاهد حق است مهم‌ترین حلقه ارتباطی است که رهگذر عشق و با بال و پر عشق، انسان را به خدا می‌پیوندد. زیرا حق در آیینه دل انسان کامل که خلیفه اوست تجلی می‌کند. و در واقع انسان کامل هیكل توحید، کون جامع، مرآت صافی و مظهر تام جمیع اسماء و صفات الهی، خاصه اسم اعظم حق تعالی به اصطلاح صوفیه و عرفاست. چرا که در کسوت مادی بشری وی روح علوی ربوبی نهفته است. چنانکه پیامبر (ص) مظهر عالم خلق یا عالم کبیر است که در واقع برزخی است میان عالم صغیر و عالم قدس. برزخی جامع میان حق و خلق، و خطی فاصل در بین ظل و شمس. [عشق صوفیانه، صص ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵]

پیش از پرداختن به دیگر مطالب، به اقتضای این قسمت باید از مقام حضرت

زهرا (س) ذکرى به میان آورد. مقام ملکوتی، خاصه عصمت و قداست دخت یگانه نبی اکرم (ص) چنان است که کمتر در آثار متصوفه مورد اشاره صریح قرار می‌گیرد. مگر در آثار عارفان شیعی نظیر: هاتف اصفهانی (د. ۱۱۹۸). دلیل عمده این امر شاید آن باشد که متصوفه برای مطالعه نقد باطن و حسن معنوی به پیوند با ولی نظر داشته، و پرورش شخصیت روحانی خویش را تحت فیوضات او کافی می‌شمرده‌اند و هر چند گروه عمده ایشان حسن زن را علترین مظهر حق تلقی می‌نمایند، و در مقام عشق الهی به او تمسک می‌جویند؛ اما قداست استثنایی و بی‌مانند حضرت زهرا (س)، و عدم درکی همانند شیعه (که آن حضرت را حقیقتی همپای نور محمدی و ولایت علوی می‌دانند)؛ مانع از آن است تا صوفیان در نظریه پردازی‌های خود از حضرت فاطمه (س) به عنوان وجودی که می‌تواند در غیرت به عشق الهی مثالی ازلی، و در مقام تبلور صفات ذات احدیت و عروه الوثقی رستگاری يك ایده آل و ولی کامل باشد، یاد کنند. لذا حتی در آثار ادبی زمان صفویه نیز به زوایای مکوم روحانی و قدر و منزلت عرفانی ایشان چنان که شایسته است توجه نمی‌شود؛ و این جنبه مهم از نفس رحمانی ام اییها در سایه مراثی و مناقب مرسوم قرار می‌گیرد.

۲-۳. ولی بودن صوفیان از منظر اولیاء نامه‌ها و شجره‌های طریقت.

به اعتقاد صاحب‌نظران می‌توان گفت که در واقع بسیاری از صوفیان با شروع زندگی معنویشان به عنوان ولی (= دوستدار خداوند) شناخته می‌شوند (الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون) (۱۰ - ۶۲) در عین حال می‌دانیم که صوفیان برای برای نیل به مقامات عرفانی غالباً به دستگیری يك شیخ یا مراد نیاز داشتند. تفاوت میان شیخ و سالک این است که شیخ سلوك معنوی را قبلاً به انجام رسانده

است، و صاحب برکت شده است. لذا اهمیت شیخ در بعضی فرقه‌ها برای کسب معرفت خدا بسیار مهم تلقی می‌شود. برکت عبارت از رحمتی است که خداوند بر انسان عطا فرموده است، و اعتقاد صوفیان بر آن است که حضرت محمد (ص) که مشمول رحمت خداوند بوده است، برکت خود را به آن دسته از اصحاب که شایسته چنین لطفی بوده‌اند، منتقل کرده است. لذا پذیرش به داخل حلقه تصوف و انتقال برکت شامل هر کسی نمی‌شد، و سالکان مبتدی با دست بیعت دادن به شیخ، خود را مکلف به مطاوعت از دستورهای او می‌کردند؛ و از آنان انتظار می‌رفت اسرار طریقت را بر نامحرمان و غیر هواداران فاش نکنند. [عزیز نسفی، صص ۲۰۳، ۲۰۴]

بدین ترتیب ابتدا به لحاظ اهمیت مراتب منظم تربیت معنوی، فرقه‌های صوفی اقدام به تشکیل شناسنامه‌های طریقت و ثبت سلسله خود کردند، تا اعتبار روحانی و علمی ایشان از سوی مخالفان خدشه دار نشود، و برای نوآموزان و مریدان حلقه، شایستگی و معرفت تأیید شده مراد اثبات شود. لذا از نقطه نظر مبانی عقیدتی و مبادی آموزشی می‌توان چنین برداشت کرد که «ساختن شجره‌های خرقه پوشی وسیله‌ای بود برای حصول اطمینان در مورد انتقال پیوسته تعالیم رمزی از پیامبر اسلام و از طریق زنجیره ناگسسته‌ای از مشایخ و مریدان آنان.» [روبهان بقلی شیرازی، ص ۲۹]

اما از نقطه نظر تأثیرات دیگر حوزه‌های فکری و فرهنگی نیز باید توجه داشته باشیم که در پی فراز و نشیبها و آشوبهای متعدد اجتماعی، تا پایان قرن هفتم هجری «تصوف چنان در دنیای اسلام عمومیت یافته بود که شیوخ زیادی سر برآورده بودند، و بعضی از آنها بدون آنکه واقعاً شایستگی داشته باشند، در جامعه به این

پایگاه روحانی رسیده بودند.» [عزیز نسفی، ص ۲۰۵]

با مطالعه آثار عرفانی دریافته‌اند که رواج سوء استفاده‌های مکرر از این مورد، اعتراض شدید صوفیان و مشایخ متعددی را همچون عزیز نسفی و یا شمس تبریزی برانگیخته است. چنانکه (وقتی از شمس تبریزی، مراد مولانا) کی می‌پرسند که سند خرقه خود را باز گوید؛ بالحنی طنزآمیز پاسخ می‌دهد ما را رسول (ع) در خواب خرقه داد، نه آن خرقه که دو روزه بدرد و ژنده شود و در تونها افتد و بدان استنجا کنند، بلکه خرقه صحبت، صحبتی نه که در فهم گنجد. این خرقه صحبت او که در معنی استعاری است و خرقه واقعی نیست؛ سخن او، راه و روش اوست. و شمس می‌تواند این خرقه را به مستعدان عرضه کند.» [مقالات شمس تبریزی، صص ۴۱ و ۴۲]

اما از نقطه نظر خاص این گفتار، باید گفت عموم مشایخ صوفیه پس از نور محمدی، در جستجوی قطب، یا مرشد کامل، متمایل به آن کسی بودند که بیشترین برکات و فضائل را دارا باشد. اگر چه بنا بر سبقت در اسلام، به نظر می‌رسد اعظم صحابه و خلفای راشدین به نسبت مساوی مورد عنایت مشایخ پیشاهنگ تصوف بوده‌اند، اما با بررسی دقیق مبانی نظری و تعالیم عملی فرقه‌های تصوف، و تطبیق آن دیدگاه‌ها با آموزه‌ها و سیره امیرالمؤمنین علی (ع) می‌توان مستندات این رویکرد در صوفیه را تا میزان قابل قبولی استنتاج کرد.

چنانکه متذکر گردید نزد صوفیان، قرآن و احادیث دو منبع عمده برای تشخیص سره از ناسره بود. به این جهت، آشنایی با تاریخ اسلام و فهم عمیق از قرآن را در تمامی فرقه‌های صوفی ملاحظه می‌کنیم، و بی سبب نیست که بسیاری از تفاسیر معتبر قرآنی منسوب به مشایخ صوفیه و یا متابعان از آنهاست. البته از آنجا که در تدوین

تفسیر قرآن اهتمام بر ذکر فضایل کلیه صحابه و خلفای راشدین به ویژه از قول نبی اکرم (ص) بوده، شأن نزول بسیاری از آیات به تناسب بین ایشان تقسیم گردیده است. چنانکه مثلاً در تفسیر کشف الاسرار، بارها میبیدی يك آیه را به اشخاص مختلف منتسب می‌کند. (به عنوان يك تکمله و تنها جهت قرابت این موضوع با مضمون اولیاء نزد متصوفه خوب است بدانیم «در قرآن کریم ۲۳۳ بار مشقات مختلف ماده و لئی به کار رفته است. و در نزدیک به نیمی از استعمالات قرآنی، واژه‌های خانواده ولایت به معنای لغوی به کار رفته‌اند، و این به دور از اصطلاحات فنی عرفانی، کلامی و فقهی ولایت می‌باشند.» [دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ص ۲۳۲۲] با این وجود به گواهی علمای سنت و امامیه «هیچ کس از اهل بیت یا صحابه ایشان نیست که چون علی مرتضی این همه آیه قرآن به او اشاره داشته باشد. چنانکه خطیب بغدادی از اسماعیل بن جعفر ... (و در نهایت) از ابن عباس نقل کرده است که در قرآن سیصد آیه درباره حضرت علی (ع) نازل شده است. حضرت که نزدیکترین یار و همدم و همسخن رسول اکرم (ص) بوده، هم ناظر نزول مکرر وحی، هم کاتب آن، هم حافظ آن و هم مفسر آن بوده است. خود می‌گوید: آینه نیست که نازل شده باشد و من ندانم که کجا و کی آمده است. در شب نازل شده است و یا در روز. و در دشت و یا در کوه. و از ایشان نقل شده است که فرمود: درباره قرآن هر چه می‌خواهید از من پرسید، تا در مورد هر آیه‌ای بگویم درباره چه کسی و چه هنگامی نازل شده است.» [دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، صص ۱۴۸۶ و ۱۳۸۷]

در عین حال باید به چند دهه تلاش فرهنگی امیرالمؤمنین علی (ع) - که از زمان انزوای ایشان و یارانشان شروع شده و در جلوه‌های مختلف خودسازی فردی و اجتماعی، نمایان گردید، و در دوران حکومت و رهبری امیرمؤمنان و امام حسن

مجتبی (ع) ادامه یافت - توجه داشته باشیم. علی (ع) خیل فراوانی از زهاد و عباد را به جامعه اسلامی تحویل داد، که بیواسطه از شاگردان وی بودند. اینان نقش ممتازی در ترویج فرهنگ عبادی و اجتماعی اسلام ناب بین اقوام عرب و نومسلمان ایفا کردند، و میراث ایشان با انتشار در حلقه‌های کوچک اجتماعی و با واسطه‌هایی چند، و البته با کاستی و فزونی به طریقت‌های ابتدایی و نخست صوفیه که متمایل به زهد و عبادت بودند، رسید.

در بین این نام‌آوران اگر از یاران صمیمی و خاکسار رسول الله (ص) و علی (ع)، یعنی اصحاب صفة که مورد عنایت و تأیید پیامبر (ص) بودند، و شاید تعبیر نخستین حلقه عبادی به شیوه چله نشینی در تاریخ اسلام بر ایشان روا باشد - صرف نظر کنیم، از یاران خاص و نیز دست پروردگان متعدد علی (ع) باید ذکری به میان آورد. چرا که ایشان در سالهای غربت فرهنگ ناب اسلام نقش مهمی ایفا کردند، و اهمیت نام و اعمالشان - به ویژه پس از قیام عاشورا و در دوره‌های خفقان و پر از شبهه اموی و عباسی - الهام بخش صوفیان نخست بود. از جمله: سلمان فارسی، «وی در تقوا به حدی شهره آفاق است که صوفیه او را از جمله سر سلسله‌های خود به حساب می‌آوردند.» [تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۸۸] همچنین اویس قرنی، که به تصریح تاریخ‌نگاران «از زهاد معروف شعی و از پیروان علی (ع) بود. او که در صفتین به شهادت رسید در عرفان مقامی بسیار بالا داشت؛ و یکی از نساك مشهور بود.» [منبع پیشین، همانجا] تأثیر اویس بر سلسله‌های صوفیه چنان بوده است که عطار نیشابوری در تذکرة اولیای خویش فصلی کامل را به شرح احوال او اختصاص داده است. و از این جمله می‌توان به کمیل بن زیاد، ختّاب بن ارت، سعید بن جبیر و ... اشاره کرد. مثلاً اهمیت کمیل چنان است که فرقه‌هایی چون روزبهائیه سلسله

شجره خود را از طریق وی به علی (ع) می‌رسانند.

بنابراین به اعتقاد صاحب نظران، صرفنظر از شخصیت‌های آرمانی چون حضرت خضر (ع) و عیسی (ع) حضور ملموس و مسجّل امیرالمؤمنین علی (ع) که نقش اصطفايي خاصی را در تصوّف ایفا نموده است. «زیرا که اکثریت نزدیک به همه فرقه‌ها سر منشاء خود را به امام علی (ع) می‌رسانند.» [شیخ ابوالحسن خرقانی، ص ۷۰] هر چند، گاهی علاوه بر وجود عرفانی متباین، همانطور که اشاره شد ملاحظات سیاسی و تنش‌های عقیدتی، انتساب شجره طریقه را به شخصی جز علی بن ابی طالب (ع) می‌رساند؛ که موارد نظیر آنچه در خصوص فرقه نقشبندیّه گفته آمد استثنای تلقی می‌شود.

جهت روشن شدن مطلب حاضر به دو اثر که در بیان احوالات و مقامات روزبهان بقلی شیرازی (۵۲۲ - ۶۰۶) - مؤسس طریقه روزبهانیه - می‌باشد اشاره می‌کنیم. «زندگی نامه‌های روزبهان که توسط نبرگان او تنظیم شد، به دوران رواج انواع فرقه‌های صوفیانه معطوف می‌گردد، که داشتن شجره‌ای مناسب برای یک ولی امری ضروری بود. تحفه اهل عراق نوشته شرف الدین ابراهیم (در سال ۷۰۰)، شجره خرقة روزبهان را از طریق استادان او به علی (ع) و پیامبر (ص) می‌رساند. کتاب روح الجنان نوشته برادر او نیز (به سال ۷۰۵)، کمابیش تصویر مشابهی از این شجره نامه را عرضه می‌کند. اما قسمت اضافی قابل توجه آن است که هشت امام نخست شیعیان (به استثنای حسن بن علی) را شامل می‌شود. این قسمت منعکس کننده عرق علی دوستی روزبهانیان متأخرتر است. و اینکه هر شاخه اصلی و فرعی به حضرت علی (ع) ختم می‌شود و نه به رسول الله (ص)، نیز دلالت بر همین دوستی علی دارد.» [روزبهان بقلی شیرازی، صص ۲۱۰، ۲۰۹]

البته در زمان حیات این شیخ شطاح نیز - که بیش از يك سده قبل از تألیف این شجره نامه‌ها می‌زیسته است - مقام ولایی و ولایی مولا علی (ع) نزد متصوفه چنان ارجمند و شناخته شده بود که بسیاری از کرامات و الهامات مشایخ، متسبب به آن حضرت می‌گردید. چنانکه مثلاً در یکی از رویت‌های مندرج در کتاب کشف الاسرار (نوشته روزبهان به سال ۵۷۷)، «روزبهان در حال شنا کردن از عرض دریایی از علم ترسیم می‌شود که قبلاً فقط علی (ع) از آن عبور کرده است. (البته بعدها و به هنگام عقاید شیعی اعقاب روزبهان این رویار را در جهت زهد علوی تفسیر کردند و آن را موردی از فضل علی (ع) و نه توفیق روزبهان دانستند. باید توجه داشت که این مقام با مقام خلیفه به عنوان جانشین پیامبر تفاوت دارد. چنانکه مثلاً روزبهان بقلی شیرازی کیفیت الهام مستقیمی را که در مورد مرجعیت معنوی خودش به او شده است چنین شرح می‌دهد:

من خدای را با صفات قدرت، جلال و ازلیت بر بام خانه‌ام دیدم، نوری خیره کننده، تو در تو و عظیم، او مرا از میان نور، به زبان فارسی هفتاد بار آواز داد: روزبهان، من ترا برای امر ولایت برگزیده‌ام و محض عشق انتخاب نموده‌ام. تو ولی و حبیب منی. مترس و غم به خود راه مده؛ زیرا من خدای توأم، و تو را در هر مقصدی که داری مراقبم. همچنین مثلاً قصه‌های تخیلی روزبهان درباره انتخابش به مقام ولایت، علاوه بر آیین محمدی (ص)، پیامبران دیگر را هم شامل می‌شود. چنانکه در رویتی روزبهان کتب مقدس پیامبران اولوالعزم را دریافت می‌دارد و آنها را می‌خورد و این کنایاتی است از رسوخ کامل پیام الهی آن کتابها در وجود او، [منبع پیشین، صص ۹۶، ۹۷، ۱۰۱]

به هر حال بر اساس مجموع ملاحظات عقیدتی و اجتماعی ذکر شده، ثبت

گسترده «شجره‌های طریقت تنها از سده ششم و مخصوصاً در سده هفتم هجری، رفته رفته به عنوان سلسله‌های روحانی متمایز شکل معین و مشخصی پیدا کرد. و این وقتی است که ما شاهد ظهور گروه‌های سرشناسی از قبیل: قادریه، سهروردیه و امثال اینها هستیم. ثبت شجره خرقه تا شخص رسول الله این تأثیر را داشت که با برقراری زنجیره‌ای پیوسته، ارتباط روحانی شخص با مطمئن‌ترین منبع قدرت معنوی (یعنی پیامبر) تصویب می‌شد. از سویی زنجیره انتقال خرقه طریقت همانند زنجیره انتقال شفاهی حدیث تصور می‌شد، که در قالب آیین ملموس اعطای خرقه صورت عینی پیدا می‌کرد.» [همان، صص ۱۸۹، ۲۱۰]

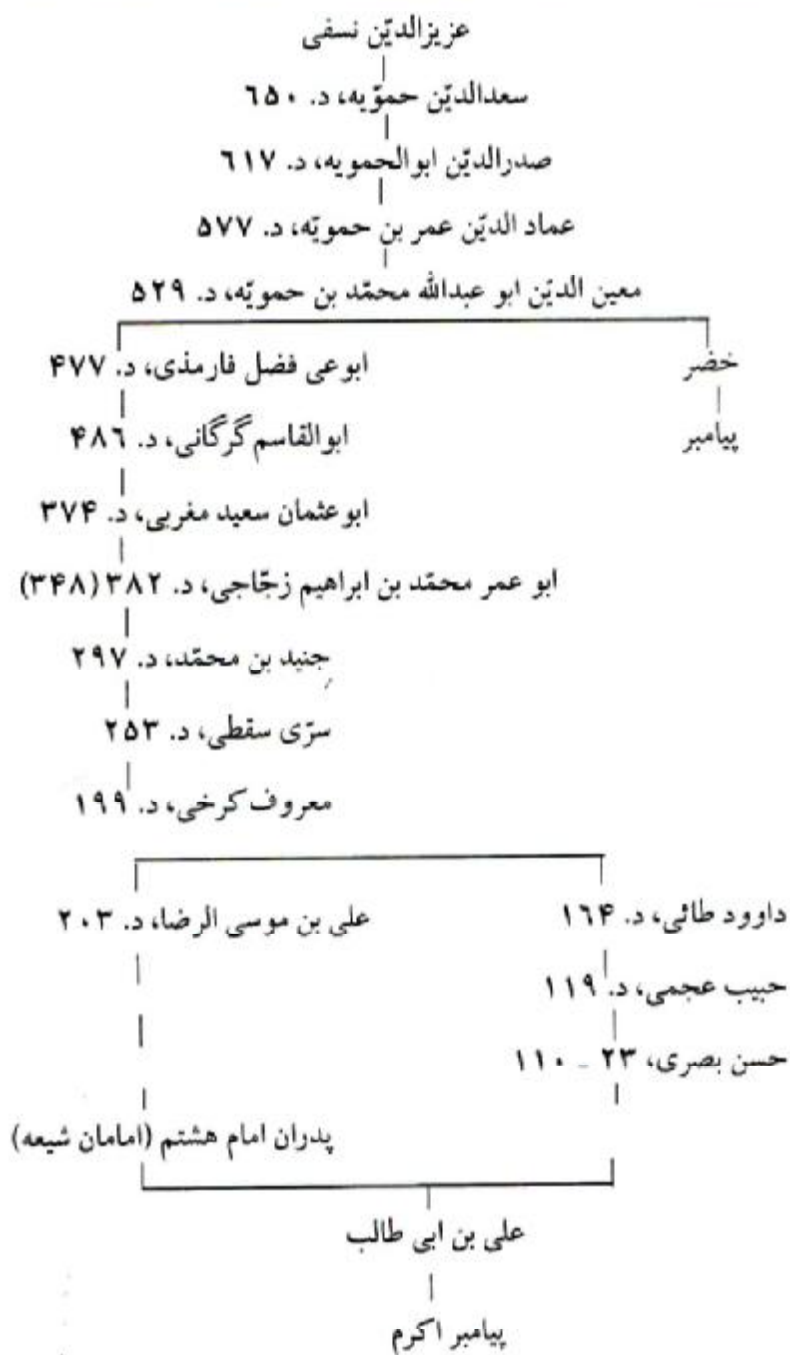
در صفحه بعد نموداری از شجره خرقه عزیز نسفی ترسیم می‌شود (از ص ۲۰۱ کتاب)، تا به فهم بهتر این موضوع - که حاوی نکات جالب توجهی از تسامح صوفیان نیز هست - کمک نماید.

ملاحظه خواهیم کرد که شاخه‌هایی نیز در این شجره - به مانند موارد مشابه دیگر فرقه‌ها - وجود دارد، و آن معمولاً شاخه‌ای فرعی است. اما نکته مهم به زعم نگارنده این است که حسن بصری که اعمال و سلوکش مورد ایراد علی ابن ابی طالب بوده است، در این شجره به عنوان شاگرد ایشان جای می‌گیرد. همین مورد را می‌توان در شجره خرقه روزبهان بقلی نیز مشاهده کرد. در آنجا علاوه بر وجود این شاخه فرعی (با تغییراتی اندک)، در يك شاخه دیگر اویس قرنی ذیل نام عمر ابن الخطاب و او نیز در ذیل نام علی ابن ابی طالب قرار می‌گیرد. [البته در آن شجره نامه نیز شاخه امامان شیعی تا علی ابن موسی الرضا وجود دارد، و نام کمیل ابن زیاد نخعی (که علاوه بر مریدی امام علی (ع)، از یاران خاص امام حسن مجتبی (ع) نیز بود) در یکی از شاخه‌هایی واسطه به علی بن ابی طالب می‌رسد.]

با بررسی شجره نامه‌های خرقه، پرسشی که باید به آن پرداخت این است که آیا صوفیه جویای سعادت و لزوماً آرمانگرا، از این کار خود در پی هدف و پیام خاصی بوده‌اند؟ ظاهراً چنین به نظر نمی‌رسد، اما ممکن است عقیده عموم صوفیان به مانند عزیز نسفی - که آثارش بیانگر نوعی تمایلات شیعی است - تلویحاً این بوده باشد که «مسأله سنی / شیعه در مقایسه با پیام اصلی تصوف بی‌اهمیت است. از اینرو برخی از بزرگترین صوفیان رسماً شیوه آشتی جویانه‌ای در قبال اختلاف سنی و شیعه اتخاذ کرده، و مریدان خود را به آن دعوت می‌کردند. چنانکه عزیز نسفی در کتاب کشف الصراط می‌گوید: بعضی از صوفیان اظهار می‌دارند که ولایت از ابوبکر شروع شده، و صوفیه دیگر آن را نشأت گرفته از علی می‌دانند، بهتر است بگوییم که هم ابوبکر و هم علی در مقام ولایت قرار دارند، و بحث را خاتمه دهیم.

این موضع شاید در منازعات مرسوم و زمانه پر آشوب نسفی بیانگر این عقیده باشد که جر و بحث سنی / شیعه بی‌مورد است، و ربطی به جوهره تصوف ندارد و این نتیجه‌ای است که نسفی از حدیث نبوی: امت من هفتاد و سه گروه شوند و همه آنان در دوزخ باشند مگر يك گروه، می‌گیرد. اما بحث اصلی نسفی بر این نکته متمرکز است که چرا در امت اسلامی هیچ وحدتی نیست؟» [عزیز نسفی،

صص ۳۰۶، ۳۰۵]



۲-۴. مقامات سیر و سلوک

باید گفت که منظور نگارنده از این عنوان، نه شرح واژگان سلوک نظیر: حال، وقت، تمکین، معاینه، کشف و امثالهم است. بلکه بسنده نمودن به مثالهایی در این باب است تا تأثیر پذیری صوفیان از اهل بیت (ع) را با وضوح بیشتری نشان دهد. چنانچه در مقدمه بیان شد مهمترین هدف تصوف سعادت است، که در گرو معرفت و قرب انسان به خداست. «جستجوی این هدف طریقه صوفیانه را تشکیل می‌دهد که شامل مقامات زیادی است، و هرچه انسان به وجود حقیقی نزدیک‌تر شود، سعادت او افزون‌تر می‌گردد.» [عزیز نسفی، ص ۱۸۱]

به نظر می‌رسد صوفیه این مسیر سعادت را از دو طریق می‌پیموده‌اند: عشق، و تمسک به ولای انسان کامل. برای صوفیه که «با تأویل عشق آشنا و بدان توانا بودند؛ عشق مانند کلام آسمانی یا نبوی، معنایی دوگانه دارد: ریشه و سرچشمه عشق حسن الهی است؛ که: کل جمیع من جمال الله. و کشف این منبع کاری پیامبرانه است. چنانکه در عیبه العاشقین اثر روزبهان بقلی شیرازی، عاشق شریک و همپیمان نبی است. بدین معنی که روح هر دو چون آینه‌ای است که خداوند در آن تجلی می‌کند. در مشرب این عارف [و بسیاری دیگر از متصوفه، نظیر: مولانا و ابن عربی] تشریح به عشق الهی از رهگذر عشق انسانی است. به همین سبب عشق انسانی کنشی پیامبرانه و نبوی دارد. و در پایان این سیر و سلوک عاشق عارف به دریافت اتحاد عشق و عاشق و معشوق نایل می‌آید، و حتی وقتی عشق به غایت کمال رسید و اتحاد حاصل شد، عاشق «سبحانی ما اعظم شأنی» و «لیس فی جبتی سوی الله» می‌گوید. [عشق صوفیانه، صص ۲۸۳، ۲۸۴]

اما از جهت وام‌گیری صوفیان از فرهنگ اهل بیت (ع) (یا ولای انسان کامل) به

نظر می‌رسد برخی اقدامات سیاسی و فرهنگی مهم در سده‌های میانهٔ هجری نیز، همچون قوام گرفتن دولتهای شیعی و گردآوری نهج البلاغه (توسط شریف رضی مقتدای شیعیان بغداد / ۳۵۹ - ۴۰۴) در این رویکرد مؤثر افتاد. چنانکه این کتاب با استقبال بسیار خوب فرقی چون شافعی مذهببان - که کثیری از مشایخ صوفیه منتسب به اینانند - روبه‌رو شد؛ و استنساخ گسترده‌ای از آن صورت گرفت. (چنانکه مثلاً نسخه‌های خطی بر جای مانده از شیخ احمد سهروردی (۷۳۶ - ۶۵۴) مؤید این اقبال عمومی است. او نوادهٔ شهاب الدین ابو حفص عمر السهروردی، شیخ الشیوخ تشکیلات فتیان در عراق و یکی از استادان سبعه در خوشنویسی است. اجازهٔ روایت حدیث داشت و بر مذهب شافعی بود.) لذا از میزان تأثیر سیرهٔ عملی و آموزشی امیرالمؤمنین در نحله‌های عرفان و جذب این منابع غنی در طریقت‌های صوفی، می‌توان آن اندازه شاهد و مثال تطبیقی فراهم آورد که بیش از ظرفیت این مقاله خواهد شد.

صرفنظر از چگونگی زهد و عبادت و تقوی و شریعت ورزی علی (ع) به عنوان *یک الگو* و آرمان اعلاء نزد متصوفه، تنها رجوع به نهج البلاغه و مطابقت اندیشه‌های امیرالمؤمنین با نظرگاههای صوفیان و عرفا، دو جریان فکری و عملی بسیار مشابه را رو به روی ما قرار می‌دهد. چنانکه «تصوف چیزی بیش از تعبیری نظری از بعد باطنی اسلام است. زیرا فهمیدن جنبه‌های نظری سعادت بدون انجام کارهایی که سالک را به زندگی سعادت‌مندانه سوق می‌دهد، برای وی سودی ندارد.» [عزیز نسفی، ص ۱۸۶] از آنجا که قصد ما از این تطابق تنها تذکار *یک امر* نسبتاً روشن است، و نه فراهم آوردن فهرستی طولانی از مشابهات سیر و سلوک؛ فرازهایی از خطبهٔ مشهور همام یادآوری می‌شود.

«پس پرهیزکاران خداوندان فضیلت اند در این جهان، گفتارشان صواب است و میانه رویشان شعار. و فروتن اند در رفتار و گفتار. دیده هاشان را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده پوشانده‌اند، و گوشه‌اشان را به دانشی که آنان را سودمند است بداشته - و آن را نپوشیده - در سختی چنان بسر می‌برند که گویی به آسایش اندرند؛ و اگر نه این است که زندگی‌شان را مدتی است که باید گذرانند، جانهاشان يك چشم به هم زدن در کالبد نمی‌ماند؛ از شوق رسیدن به پاداش - آن جهان - یا از بیم ماندن و گناه کردن - در این جهان - آفریدگار در اندیشهٔ آنان بزرگ بود، پس هر چه جز اوست در نظرشان خرد نمود. بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده‌اند؛ و در آسایش آن بسر می‌برند، و دوزخ چنان که آن را دیده‌اند و در عذابش اندرند. دلهاشان اندوهگین است و مردم از گذرندشان ایمن. تن هاشان تزار، نیازهاشان اندک و پارسا به حان و تن اما شب هنگام! راست برپایند و قرآن را جزء به جزء با تأمل و درنگ بر زبان دارند؛ و با خواندن آن اندوه بارند و در آن داروی درد خود را به دست می‌آرند بامداد می‌کند ذکرگویان، شب را به سر می‌برد ترسان، و روز می‌کند شادمان. ترسان از غفلتی که ورزیده و شادمان از بخشش و آمرزشی که بدو رسیده. اگر نفس او در آنچه بر آن دشوار است فرمان وی نبرد، او نیز در آنچه نفس او دوست می‌دارد اطاعتش نکنند. روشنی دیده‌اش در چیزی است که ماندگار است؛ و ناخواهان چیزی است که ناپایدار است. بردباری را با دانش درمی‌آمیزد و گفتار را با کردار. او را ببینی که آرزویش اندک است و لغزشهایش کم. دلش آرمیده است و جانش خرسند و ناخواهان. خوراکش اندک است و کارش آسان. [نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، صص ۲۲۶، ۲۲۵]

عموم صوفیه نیز به میانه روی و اعتدال و نیکوکاری شهره‌اند - و دلیل اقبال عامه

از عقاید ایشان همین سلوک و مرام مردم دارانه صوفیان است - با قرآن مأنوس اند و به قول امام موجب آشفتنگی شان - نزد مردمان - کاری است بزرگت. و چنانکه مولا اشاره می‌فرمایند عموم ایشان، چون متقین از کردار اندک خود خرسندی ندارند، و طاعت‌های فراوان را بسیار نشمارند. بلکه خود را متهم شمرده و از کرده‌های خود بیم دارند، و جهت دریافت این تشابهات گفتار امام را با بخشی از تقریرات اخلاقی عزیز نسفی (حدود ۶۹۰ - ۵۹۶) در کتاب کشف الحقایق تطبیق می‌دهیم. او چهار صفت را که در شیخ واقعی وجود دارد چنین بیان می‌کند: «اول آنکه متقی و پرهیزکار باشند، و فرایض و سنن و آداب را به غایت نگاه دارند. و در قوت و لباس و مسکن احتیاط هر چه تمام‌تر را به جای آورند، که احتیاط ناکردن خاصیت بد بسیار دارد که آنرا جز کاملان ندانند. دوم آن است که از مال و جاه‌گریزان باشند، و به باطن هم این دو را دوست ندارند که سر همه مصیبت‌ها است. و با هیچ کس تکبر نکنند و با همه کس متواضع باشند، و خود را با اصحاب دنیا مانند نکنند. سیم آن است که هرگز نفس خود را پاک و میرا از عیبها ندانند، و مدح خود نگویند و اظهار معرفت و علم خود نکنند، بلکه پیوسته از نقصان خود و انصاف و کمال دیگران یاد کنند. چهارم آنکه سخن بسیار نگویند، و جواب سؤال به اختصار گویند و اگر به یقین آن چیز را ندانند گویند نمی‌دانم، و به ظن و تخمین جواب نگویند.» [عزیز نسفی، صص ۲۰۸، ۲۰۹]

حتی نکته ظریف و جالب توجهی در پایان خطبه امیرالمؤمنین به چشم می‌خورد که عبارت است از مدهوش شدن و جان سپردن شنونده آن. و این طرفه فرجام، مشابهت تام به روایات متعدد و ظاهراً غیر قابل باور از مجالس صوفیان دارد که بر اثر نفوذ کلام شیخ و معرفت شنونده، با گفتار آسمانی مراد، ناگهان سرید قالب تهی

می‌کند! آنچنان که امیرالمؤمنین (ع) با رحلت هم‌ام می‌فرمایند: به خدا از همین بر او می‌ترسیدم. پنندهای رسا با آنان که شنوای آن هستند چنین کند.

البته نمی‌توان چنین ادعا نمود که سلسله‌های تصوف در سرزمینهای اسلامی - به خصوص در سده‌های نخست - بنا بر تطبیق آرای خود با اندیشه‌های زاهدانه و عارفانه امام علی (ع) و فرزندان با فضل او بنیان نهاده شده‌اند؛ اما بیگمان بسیاری از آرمانهای شریعت و طریقت، و سیر و سلوک خود در نیل به مقامات شامخ معنوی را از این دریای معرفت وام گرفتند، و به او عشق می‌ورزیدند. مخلص کلام این که «جذبه شخصیت امام برای عارفان و صوفیان، ریشه در عمق اندیشه الهی او و تصویری بود که او را نزد همگان به عنوان شخصیت کامل برای ولایت می‌شناساند. اینها ریشه در رفتارها و سخنان خود امام داشت؛ آنگونه که در بالای منبر به طور رسمی مدعی دانستن همه چیز بود؛ و از عموم مردم می‌خواست تا قبل از آنکه او را از دست بدهند هر چه می‌خواهند از او سؤال کنند.» [تاریخ تشیع در ایران، ص ۴۱]

۳- مقام اهل بیت (ع)، و اهمیت آن در بیان ادبی متصوفه

از آنجاکه از مفهوم و جایگاه انسان کامل و مرتبه ولایت نزد صوفیان سخن گفته شد (و در انتهای این بخش به طور مستند از آثار ادبی صوفیانه اشاره‌های متعدد دیگر نیز، خاصه در بیان تأثیرپذیری ایشان از احادیث و روایات خواهد آمد)، لازم است تا از نقش و تأثیر فرهنگی دیر ائمه هدی نیز سخن به میان آید. البته با عنایت به عنوان گفتار بدیهی است که این اشاره نمی‌تواند به تمام امامان معصوم علیهم‌السلام تعمیم یابد.

غرض از این تذکار آن است تا به خلاء فرهنگی و عقیدتی ناشی از سرکوب

شیعیان، که به وسیلهٔ نافلان پیام اهل بیت علیهم السلام بر طرف می‌شد، به ویژه در بعد احادیث و روایات صحیح توجه داشته باشیم؛ و تأثیر جنبی و باطنی آن را در سده‌های بعد و در چالش‌های فرهنگی و اجتماعی، به ویژه در گفتارهای پرشور شیوخ صوفیه بهتر باز شناسیم.

۱-۳. تأثیر فرهنگی و تبعات عاطفی قیام ابا عبدالله الحسین (ع)

چنین به نظر می‌رسد که نزد صوفیه شخصیت معنوی امام سوم شیعیان بیشتر در هالهٔ مظلومیت او قرار داشته است، و لذا به گونه‌ای کمتر ابعاد روحانی و عرفانی ایشان مورد توجه صوفیان قرار گرفته است. شاید علاوه بر مظلومیت بی‌مانند و تأثیربرانگیز امام، فقدان منابع روایتی و کمبود نقل احادیث از ایشان نیز، که برای طی مقامات و مدارج عرفانی نزد صوفیه اهمیت به‌سزایی دارد، موجب غلبه یافتن داروهای عاطفی بر جایگاه ارشادی و تربیتی امام علیه السلام شده باشد.

با نگاهی به سده‌های آغازین و میانه هجری در می‌یابیم که بی‌تردید ددمنشی‌های موجود به تدریج درصد زیادی از عموم مردم و البته خواص مسلمانان را به همدردی با آل رسول (ص) وادار می‌کرده است. تأثیر این مظلومیتها در مؤمنان جامعه گسترده بود. چنانکه سفیا الثوری یکی از اعظام و مشایخ بزرگ تصوف که عطار نیز در تذکرة اولیاء به او اشاره کرده است به عیسی فرزند زید بن علی می‌گفت: هر کس کمترین ایمانی داشته باشد، به خاطر فشارها و کشتارها و تهدیدهایی که در مورد بنی فاطمه می‌شود، گریه خواهد کرد (تاریخ تشیع در ایران، ص ۹۶)

با این اوصاف طبیعی به نظر می‌رسد که به مرور توجه بیشتری از جانب صوفیه به مظلومیت امام حسین علیه السلام، و اعادهٔ حقوق ایشان به ویژه از بعد معنوی، صورت گرفته

باشد. این گرایش چنان که اشاره‌ای شد متأثر از تسنن اعتدالی بود، و خصوصاً در دوره ایلخانان مغول که پاره‌ای که از آنان به تشیع گرویدند، در لایه‌های اجتماعی تأثیر زیادی گذاشت، و صوفیان برجسته نیز حاصل آن را در آثار خود منعکس نمودند. «تشیع اعتدالی و تسنن اعتدالی که از میان عالمان شیعی بغداد و از قرن چهارم آغاز شد، دامنه آن در ایران تا قرن هفتم گسترش یافته است. این نگرش در میان صوفیانی چون علاء الدوله سمنانی (د. ۷۳۶) باعث شد تا گاه اظهار نظرهای عجیبی نیز از سوی اینان ابراز شود. مبنی بر اینکه امیرالمؤمنین اساساً خود طالب امور دنیوی و حکومت نبوده و قصد آن داشت تا کار را به ابن فاطمه بسپارد. بدین معنی که در نظر وی خلافت باید از آن آل رسول الله باشد چرا که نمره آن جز حسن و حسین علیهما السلام نبودند. باید توجه داشته باشیم که این گونه اظهار نظرها منبث از عنایت به عرفان و زهد و عقاید صوفیه درباره دنیا از یکسو، و قطب بودن امام علی علیه السلام به عنوان یک انسان کامل و الهی و اسوه تقوی از سوی دیگر است منبع پیشین، ص ۶۰۰

اما عزیز نسفی به امام حسین علیه السلام به گونه‌ای واقع بینانه‌تر و اصولی‌تر نگریسته است. او در کتاب بیان تنزیل چنین می‌نویسد: «همیشه موسی و فرعون باشند و میان ایشان بحث و مناظره بود تفاوت همین مقدار باشد که وقتی آدم و ابلیس، وقتی ابراهیم و نمرود، وقتی محمد و ابوجهل، و وقتی حسین و یزید بوده‌اند عزیز نسفی، ص ۶۶ در حقیقت او در حسین علیه السلام به گونه انسان کامل می‌نگرد، که «خلیفه خدا در روی زمین است. زیرا چنین انسانی قادر به ظاهر ساختن صفات الهی در زمان و مکان مناسب است. و از آنجا که صفات خداوندی همیشه وجود دارد، قهراً نتیجه این می‌شود که انسان کامل، که کمال را ظاهر می‌سازد، همواره در عالم موجود است.

(منبع پیشین، همانجا)

البته این دیدگاه رفیع نسبت به مقام امام علیه السلام، در کنار دیدگاه توده پسند، هر دو در حلقه‌های تصوف جریان داشت، و به لحاظ ارتباط تنگاتنگ صوفیان با لایه‌های اجتماعی در دو سده بعد پیروان شیخ صفی از آن بهره‌برداری کامل را کردند. در آغاز دولت صفویه «یکی از مهمترین چهره‌های این نگرش ملا حسین کاشفی است که موضعی میانه داشت. چنانکه در سبزواری متهم به تسنن و در هرات متهم به تشیع بود هموست که کنار روضه الشهداء را نگاشت، و نشان داد که سنت عزاداری برای امام حسین علیه السلام در ادب فارسی جایگاه بلندی داشته است؛ و پیش از عصر صفوی این سنت در میان سنی شیعه‌های ایرانی رواج کامل داشته است. تاریخ تشیع در ایران، ج ۲، ص ۷۲۹)

۲ - ۳. جایگاه معنوی و علمی ائمه معصومین، خاصه حضرت سجاد، محمد باقر و جعفر صادق و امام رضا علیهم السلام، نزد متصوفه.

از آنجا که در این گفتار به اندازه لازم از جایگاه خاص رسول اکرم (ص) و علی مرتضی علیهم السلام نزد فرق صوفی سخن رانده شده و خواهد شد، لازم است تا از مقام و منزلت برخی دیگر از معصومین نیز که به نوعی حلقه ارتباطی سیره نبوی و فرهنگ علوی تا عصر شکوفایی فرهنگ تصوف بوده‌اند، ذکر به میان آید. این تذکر صرفاً به این علت نیست که مثلاً زهد و عبادت مثال زدن حضرت سجاد علیه السلام، و یا ژرفای علم الهی امامان معصوم باقر و صادق علیهم السلام، و وارستگی امام رضا علیه السلام مورد توجه ویژه حلقه‌های صوفی بوده است؛ به گونه‌ای که مثلاً پس از ورود امام هشتم شیعیان به ایران (د. ۲۰۳) به مرور صوفیان اهل شجره خرقه و سلسله روحانی خود را از طریق مشایخ به علی بن موسی الرضا علیه السلام و پدران او و در نهایت به حضرت محمد

(ص)، می‌رسانند. بلکه علاوه بر صحت چنین اقبالی، در بحرانهای فرهنگی - عقیدتی متعدد آن عصر که مشخصه آن وفور فرقه‌هایی است که در مواردی با تأیید خلفای اموی و عباسی و به منظور بهره‌برداری سیاسی انجام می‌گرفت و یا از برخورد با فرهنگهای ملل نو مسلمان حاصل می‌شد؛ و در مجموع به تشنت عقیدتی و فرهنگی می‌انجامید بدون مجاهدت این امامان، فرهنگ و ذکر اهل بیت علیهم‌السلام پایدار نمی‌ماند، و صورتی عقیم پیدا می‌کرد. کما اینکه با مطالعه احوال و حیات این معصومین در می‌یابیم که هم و غم ایشان بازگشت به فرهنگ صدر اسلام تحت لوای اهل بیت علیهم‌السلام، خاصه ولایت مداری امیر مؤمنان بوده است.

مجموع این مجاهدتها لاقلاً به چند دستاورد مهم انجامید. از جمله: حفظ میراث معنوی و علمی و جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام، و رواج روحیه همگرایی و تسامح بین مسلمانان و جلوگیری از فتنه‌های فزونتر، که مورد اخیر در گسترش عرفان و تصوف آگاهانه و متعهد تجلی یافت. به اعتقاد صاحب‌نظران باید توجه داشته باشیم که گرایش به عرفان در آن دوره، اساسی‌ترین نکته در امر تفاهم و نفی تعصبات بوده است. علاوه بر این در میان صوفیان فراوانند کسانی که تعصب مذهبی اندکی دارند. و این مسأله بازگشت به اندیشه صوفیانه دارد. مثلاً اندیشه وحدت وجود به طور طبیعی با وحدت مذاهب و حتی وحدت ادیان نیز سازگار است. به همین دلیل در میان صوفیه به راحتی می‌توان جمع میان گرایشات شیعی و سنی را ملاحظه کرد تا آن حد که بعدها کسانی تصور کرده‌اند که این اشخاص در مقام تقیه عقاید سنی ابراز کرده‌اند. اشعاری که از محی‌الدین عربی نقل شده است از این بابت محل گفتگو است. تاریخ شیعه در ایران، ص ۵۹۵، ۵۹۶) به تصریح همین منبع، حتی نقشبندیان علی‌رغم گرایش قوی به تسنن، به امامان شیعی علاقه داشته‌اند. (ص ۷۲۹)

علاوه بر شهرت زبانتزد امام چهارم شیعیان به زهد و عبادت (یعنی نحوه سلوکی که مقبول صوفیان بود و می‌توانسته است رابطه‌ای معنوی بین این دو جریان ایجاد کند)، صوفیه که برای نیل به سعادت، درک حضور عالمان الهی را مغتنم می‌شمرده‌اند. به لحاظ جامعیت مقام علمی فرزندان سید الساجدین ارادت خاصی نسبت به ایشان ابراز کرده‌اند. مثلاً (شیخ الاسلام ابو نصر احمد جام نامقی (۴۴۰ - ۵۳۶) در کتابهای خود از جمله: روضه المذنبین و همچنین انس الثائبین به اقوال امام ششم شیعیان استناد کرده است. او در کتاب اخیر این گونه از امام یاد می‌کند: روایت است که از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پرسیدند که ما معنی العشق؟ بنگر که چه جواب داده است. احسنت ای مردی که از کاوک نبوت هیچ مرغی نپزید راسخ قدم‌تر از وی گفت: العشق جنون الهی لیس بمذموم و لا بمدوح. زیرا هر چه می‌پنداری که عشق است، چون تو در آن تصرف توانی کرد، آن نه عشق است، که آن هوس است. و در هوس و سودا، تصرف توان کرد، اما در عشق تصرف نتوان کرد... تا هر هوسناکی را عاشقی ندانی) (عشق صوفیانه، ص ۱۲۳)

(شیخ فریدالدین عطار (۶۱۷) که در تذکره اولیاء فصولی را به ذکر مناقب این دو بزرگوار اختصاص داده نیز آورده است که: امام ابو محمد جعفر صادق، عارف عاشق گفت: عشق جنون الهی است: نه مدوح و نه مذموم «منع پیشین، همانجا» به نظر می‌رسد تحت این تعالیم و مجاهدتها بود که در قرون اولیه هجری «زهد و متعاقب آن عرفان و تصوف در اسلام طرفدارانی اعم از زن و مرد پیدا کرد. و حتی بگونه‌ای دامنه این تعالیم و رواج آن نزد بانوان مقبولیت یافته بود که منابع از عایشه دختر گرامی امام جعفر صادق علیه السلام در قرن دوم هجری، و بانویی به نام نفیسه از خاندان علوی که در علم الهیات مشهور بوده و در قرن دوم و سوم می‌زیسته است؛

سخن به میان آورده‌اند) (همان، صص ۹۹، ۱۰۰)

بخش ویژه و جالب توجهی از ارادتهای صوفیان نسبت به مقام ائمه علیهم‌السلام، مربوط به تعلیم گرفتن غیر حضوری از امامان معصوم می‌باشد. این مطلب مثلاً در احوال دو تن از بزرگترین مشایخ مورد وثوق تمام فرقه‌ها قابل توجه است (نتیجه سرسپردگی خرقانی به بایزید از طریق جان، یعنی ارتباط روحی بوده است. و او از طریق دریافتهای شهودی و روحانیت از بایزید تعلیم دیده است. همانگونه که خود بایزید به همین روش از امام جعفر صادق علیه‌السلام (۱۴۳ - ۷۷) تعلیم گرفته بوده است.) (شیخ ابوالحسن خرقانی، ص ۶۷)

ورود امام رضا علیه‌السلام به خراسان مقارن نضج گرفتن تمدن جهانی اسلام است، و مشخصه آن تبادل فرهنگها توأم با مدارا و تحمل عقاید دیگران به شمار می‌رود. با این جو فرهنگی، حضور امام توأم با گسترش اقبال عمومی نسبت به این بزرگوار و خاندان علوی شد. تا آنجا که بسیاری از عالمان سنی متشیع نظیر حاکم نیشابوری که از روی علاقه به امام کتاب مفاخر الرضا را نوشت، متمایل به ذکر فضائل اهل بیت علیهم‌السلام شدند. منابع کسانی از سنیان که دوست داشتند تا به زندگی امامان شیعه بپردازند، آثار عالمان شیعی بود. به عنوان نمونه کتاب عیون اخبار الرضا مأخذی مهم برای حیات امام رضا علیه‌السلام بود. امامی که سنیان خراسان به ویژه صوفیان آن دیار شدیداً به او عشق می‌ورزیدند. ولذا زمانی که فرار می‌شد تا امام رضا علیه‌السلام از کتاب شیخ صدوق معرفی شود. بطور طبیعی دیگر دیدگاه‌های شیعه نیز نشر می‌یافت. (منبع پیشین، ص ۷۳۰)

روشن است که با فزونی گرفتن علایق خواص و توده نسبت به فرهنگ علوی، خلفای عباسی به دیگر امامان معصوم فرصت اندکی برای حیات و نشر فرهنگ دینی

دادند، و از همین رو ما در آثار صوفیان و مثلاً در شجره‌های طریقت، اشاره‌ای به امامان متأخر نمی‌یابیم. مگر در مسأله مهدویت.

۳-۳. سبک آثار و شناخت اصطلاحات معنوی با استناد به موارد متعدد ذکر نام و مقام اهل بیت (ع) در آثار متصوفه.

پیش از هر مطلب باید توجه داشته باشیم که زبان ادبی صوفیانه علاوه بر سادگی و صمیمیت در ارتباط با مخاطب، به لحاظ جذب مایه‌های قوی از حکمت دینی و پر بردن به مغز علم و فلسفه‌ی معنویت، سرشار از الهامات شاعرانه نیز می‌باشد، که گاه دریافت معانی پخته را برای مخاطب خام دشوار می‌سازد. به دیگر سخن (شارحان اولیه تصوف سعی می‌کردند با زبانی مدرسی مراحل و منازل سالکان را طبقه‌بندی می‌کنند، اما در خلال تطور اندیشه‌های صوفیانه در سده‌های میانه هجری، نظریه‌ها و اصطلاحات فنی به ویژه به دست شعرای ایران با زبانی پالایش یافته و انعطاف‌پذیر تشریح شد». روزبهان بقلی شیرازی، ص ۱۲)

بنابراین اگر از زبان رمزوار و دیرباب کسانی چون: عین القضاة همدانی و روزبهان بقلی شیرازی در نثر، و یا شمس‌الدین حافظ در نظم بگذریم، به آثار متعددی بر می‌خوریم که در حد میانه شروع غامض و بسیط فرار می‌گیرند. در این خصوص می‌توان علاوه بر دواوین نظم، به آثار منشور (نظیر: تقریرات مولانا، مقالات شمس، کیمیای سعادت، الانسان الكامل،...) نیز مراجعه کرد.

نکته مهمی که نگارنده در این بررسی به آن توجه کرده است این که، گاه محتوی آثار نویسندگان و گویندگانی مانند: رشید و طواط و شیخ اجل سعدی و داعی خراسان ناصر خسرو به طریقت‌های صوفیانه منسوب نیستند، چنانکه علی‌رغم موعظه‌های

دینی متعدد (ناصر خسرو را نمی‌توان طبق هیچ تعریفی شاعری صوفی به شمار آورد) شعر صوفیانه فارسی، ص ۱۲۰) لذا با این که آثار اینان آکنده از تعالیم نبوی و حکمت علوی است، تنها در مواردی خاص و به ضرورت مطلب از ایشان اشاراتی آورده می‌شود. توضیح دیگر آنکه با توجه به بحث انسان کامل که محور اصلی این مقاله قرار گرفت، نگارنده نکات انتخاب شده را غالباً متمرکز بر تجلی اوصاف علی علیه السلام نموده است.

به هر حال چنین به نظر می‌رسد علاوه بر تقسیم‌بندی آثار شاخص ادبی متصوفه و یا کسانی که از نگرش ایشان بهره گرفته‌اند، بتوان نوعی گروه‌بندی کلی را نیز بر این منظومه‌ها اطلاق کرد. بدین ترتیب:

الف - رسائل خاص ادبی

این گونه مجموعه‌ها با اهتمام مؤلفان آنها مبنی بر گردآوری احادیث اهل بیت علیهم السلام و افزودن شروحاتی ادیبانه بر آنها شکل گرفته‌اند. غالب این مجموعه‌ها به احادیث نبوی استناد جسته‌اند، به این دلیل روشن که فراهم آوردن مجموعه‌ای از کلمات قصار و احادیث نبوی از همان آغاز قرن اول هجری سابقه داشته است. اما (در باره سخنان امام علی علیه السلام باید گفت تا آنجا که ما می‌دانیم نخستین کسی که به گردآوری کلمات قصار ایشان اهتمام کرد، شاعر و ادیب معروف عرب ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (د. ۲۵۵) است که مجموعه‌ی منتخب او صد کلمه نام دارد، و هم اکنون در دست است. اما معروفترین اثر پس از وی متعلق به رشید وطواط از قرن ششم هجری است. وی که در زبان نازی و فارسی استاد و صاحب آثار بوده است، در کتاب خود مطلوب کل طالب من کلام علی ابن ابی طالب هر جمله امام از اثر جاحظ (یعنی صد کلمه) را به هر دو زبان شرح کرده و در پایان، مضمون هر کلمه را

به نظم آورده است. به ترتیبی که ذیلاً نمونه‌ای از آن را می‌بینیم.

النصح بین الملأ تقریع

من نصح اخاء علی ملا من الناس فقد هتک ستره و افشى سره.

هر که دوستی را نصیحت کند، تنها باید کرد، چه نصیحت در میان مردمان فضیحت باشد.

گر نصیحت کنی به خلوت کن که جز این شیوه نصیحت نیست

هر نصیحت که بر ملا باشد آن نصیحت به جز فضیحت نیست

حسن انتخاب جاحظ و قدرت هنر رشید و طواط چنان این مجموعه را مطلوب ذوق طالبان ساخت که آثار فراوانی به پیروی از آن به وجود آمدند. نمونه‌ای از این آثار برید السعاده آفریده محمد ابن غازی سلطیوی (در سالهای ۶۰۹ الی ۶۱۰)، و دیگری خردنمای جان افروز اثر ابوالفضل مستوفی (اواخر قرن ششم) است. کتاب اخیر الذکر همانند صد کلمه رشید و طواط حاوی صد سخن است، اما به گونه‌ای دیگر. وی به جای آنکه سخن حکمت آموز امام علیه السلام را ترجمه و شرح کند، و احياناً مفهوم آن را به گونه‌ای به رشته نظم کشد، هر جمله از آن حضرت را با اشعار دلپذیری از حکیم سخن فردوسی و سخنی نغز از یک نامور دیگر تألیف و ترکیب کرده است (خردنمای جان افروز، مقدمه مصحح)

ب - اربعین نامه‌ها

این نوع از تألیف نیز مشابهت بسیاری با مورد پیشین دارد. الا آنکه به موجب حدیثی از حضرت رسول اکرم (ص)، دانشمندان چهل حدیث را تحت عنوان شرح اربعین، یا الاربعون حدیثاً انتخاب کرده و موضوعات مختلفی چون: احکام فقهی،

مناقب، و مسائل عرفانی را مورد بررسی قرار داده‌اند.

هر چند این نوع خاص از تألیفات ادبی را نیز نمی‌تواند به تمامی منسوب به مشایخ صوفیه برشمرد، اما هم به لحاظ اهمیت ادبی و هم به علت آنکه بسیاری از این کتب به همت مشایخ صوفی تدوین شده‌اند، لازم است از آنها ذکرى به میان آید. از آنجا که بررسی دقیق تاریخ اربعین نویسی به این بحث مربوط نیست، لذا به ذکر این مختصر کفایت می‌شود که (ظاهراً اولین کتاب اربعین در نیمه سده سوم (سال ۲۴۲) توسط دو نفر از عالمان حدیث، همزمان نوشته شده است. پس از رواج اربعین نویسی که در آغاز مقصور بر جمع چهل حدیث و شرح الفاظ غریب آن می‌گردید، کم‌کم کتب اربعین به صورت موضوعی یعنی جمع احادیث وارده تحت یک عنوان درآمد، که از آن جمله است اربعین ابی عبدالرحمن سلمی در اخلاق صوفیه، در اعصار بعد اربعین نویسی رواج یافته و در سده ششم شمار آنها از چهل عدد می‌گذرد گونه‌ای از این تألیفات نیز به نظم شیوای فارسی است، و نمونه آن اربعین جامی، تألیف نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۸ - ۷۱۸) خلیفه طریقه نقشبندیّه است، که به واسطه شهرت و مقبولیت مؤلف، و حمایت امیر علیشر نوایی که از پیروان سلسله نقشبندیّه بود، به سرعت مورد توجه قرار گرفت، و بارها خوشنویسی شد. دیگر از کسانی که موفق به نظم احادیث قصار شده‌اند، میرحسین هروی است که چهل کلمه از سخنان مولای متقیان راگزین نموده و هر کلمه را به دو بیت منظوم ساخته است. و از دیگر اربعین‌های منظوم، اربعین ابن همام شیرازی (قرن دهم هجری) می‌باشد. (اربعین جامی، مقدمه مصصح)

ج - آثار ادبی مشهور

این محور فراگیرترین بخش ادبی به وجود آمده توسط صوفیان و عارفان و ادبایی که گامی در طریقت زده‌اند را در بر می‌گیرد. به واقع گاه آثار ادبی این سرزمین چنان آغشته به روایات و احادیث معصومین علیهم‌السلام، و تأثیر پذیرفته از آن است که گویی این برگردان را نمی‌تواند از کلیت این دواوین و رسائل منظوم و منثور جدا کرد. برای نمونه فرازهایی از نامه ۳۱ نهج البلاغه را که امام خطاب به فرزند بزرگوارشان مرقوم فرموده‌اند، با گفتار شاعران و ادیبان قرون بعد مقایسه می‌کنیم. (بدان پسر کم که روزی دوتاست، آن که آنرا بجویی و آن که ترا بجوید، و اگر نروی راه به سوی تو پوید.

جامی:

رنج طلب را همه بر خود مگیر یطلبک الرزق کما نطلبه
جایی که مدارا درشتی به حساب آید، به جای مدارا درشتی باید.

سنائی:

هر کجا داغ بایدت فرمود چون تو مرهم نهی ندارد سود
بسا که دارو بیماری شود، و درد درمان گردد.

مولوی:

از قضا سرکنگین صفرآ نمود روغن بادام خشکی می‌نمود
و هر جوینده روزی نیابد، و هر آهسته رو محروم نماند.

سعدی:

به نانهاده دست نرسد، و نهاده هر کجا که هست برسد.
بانیکان بنشین تا از آنان به حساب آیی و از بدان پرهیز تا در شمار ایشان در نیایی.

سعدی:

هر که با بدان نشیند، اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند به طریق ایشان مستهم گردد (نهج البلاغه شهیدی، صص ۵۲۲، ۵۲۳)

از نظر سبک ادبی و نوع بیان این محور بسیار گسترده خود به چند دسته قابل تقسیم است؛ که به لحاظ اهمیت مطلب نگارنده در سه بخش آنرا تقسیم نموده و به جنبه‌های بارز آن پرداخته است. بدیهی است که این تقسیم‌بندی در جای خود باید مورد مذاقه قرار گیرد، و اکنون به ضرورت چنین بیان می‌شود.

۳-۳-۱. بیان مدح و مقبت و مرثیه

به طور مشخص می‌توان اظهار داشت در بیان ادبی مشایخ و صوفیان، این بخش شامل آن دسته از آثاری است که صریح به موضوع پرداخته و در واقع شرح ماجراهای شناخته شده زندگی اهل بیت علیهم‌السلام به زبان نظم و نثر است. موضوعات این بخش گسترده، آشنا به ذهن مخاطبان، و فراگیر تلقی می‌شود. مشخصه اصلی این طیف، ادب و تواضع نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و بیانی صمیمی و مردموار است. مثلاً با ذکر ایاتی که درباره شأن نزول آیات شریفه سوره مبارکه دهر می‌آیند، می‌توان به این نوع از بیان شفاف که به واقع بازآفرینی وقایع مربوط به اهل بیت علیهم‌السلام است، پی برد.

و يطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً * انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءً و لا شکوراً * انما نخاف من ربنا يوماً عبوساً قمطریراً * فوقهم الله شر ذلک الیوم و لقمهم نصرة و سرورا. (سوره مبارکه دهر، آیات ۸ الی ۱۱)

سعدی:

کس را چه زهره که وصف علی کند جبار در مناقب او گفته اهل اتی
سنائی:

از پی سائلی به پک دو رغیف سورة هل اتی ورا تشریف
عطار:

گرفته این جهان زخم ستایش
گذشته زان جهان وصف سه نانش
چو در سر عطا اخلاص او راست
سه نان را هفده آیت خاص او راست
سه قرصش چون دو قرص ماه و خورشید

دو عالم را به خوان بنشانند جاوید
قابل ذکر است که در این گونه آفریده‌ها شرح مناقب و فضائل اهل بیت علیهم السلام به عنوان
الگوهای قابل ارائه به مردم مورد توجه قرار می‌گیرند و ادباً کمتر در پی ظرایف و
نکته‌های عرفانی هستند. مثلاً مولوی نیز در مورد این آیات شریفه ابیاتی سروده
است، و یا عطار در وصف غربت امیرمؤمنان که این ماجراهای مشهور در بیان
عرفانی ایشان لونی دیگر می‌یابند، و به جای خود ذکر خواهند شد.

از بین پنج تن آل عبا علیهم السلام، تجلی اوصاف و سیرت حضرت رسول اکرم (ص) در
دواوین بسیار فراوان است. (مثلاً در آغاز هر دیوان و پس از وصف حضرت باری
تعالی. به عنوان یک مورد دامنه‌دار با مثالهای متعدد نگاه کنید به دفتر اول مثنوی) و
ذکر روایتی از شجاعتها و فضائل حضرت علی علیه السلام در جنگها (نظیر وصف مبارزه
امیرالمؤمنین با عمرو ابن عبدود که به طور مفصل در مثنوی به آن پرداخته و ابیات

آن مشهور است)؛ لا جرم از ذکر این موارد به لحاظ اشاره به مطالب دیگر صرف نظر می‌گردد.

بدین ترتیب می‌توان گفت آغاز و بالندگی این گونه مدایح و قصائد در ادب فارسی - که از بهترین قطعات مدیحه سرایی و نظم نیز محسوب می‌شوند - به مشایخ صوفی منتسب است، نظیر: کسائی مروزی (متولد ۳۴۱) که عوفی تذکره نویس او را این گونه وصف کرده است: (او شاعری بود که کساء زهد در بر داشت، و کلاه فقر بر سر، و درونمایه‌های شعرش وعظ و مناقب اهل بیت (ع) بود) (شعر صوفیانه فارسی، ص ۵۱)

همو در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین بیت مشهوری سروده است:
این دین هدی را به مثل دایره‌ای دان پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرگار
یا حکیم سنائی (د. ۵۲۵) که در وصف شجاعت و زهد امیرالمؤمنین علیه السلام قصاید مفصل و غزایی دارد، که یکی از آنها با این مطلع آغاز می‌شود:

در احد میر حیدر کرار یافت زخمی قوی در آن پیکار
و یا ناصر خسرو (۴۶۴ - ۳۹۴) که (قصائد او پر است از همان سواعظ و درو
نمایه‌های پندآموزی که در آثار شعرای صوفی ادوار بعد به وفور یافت می‌شود).
(منبع پیشین، ص ۵۳)

و یا لسان الغیب که یک شاعر شیعی است:

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق

بدرقه رهت شود همت شحنة نجف

و دیگران... با تشویق دولتمردان در عصر صفویه، و پس از آن اهتمام ادیبان و شعرای دوره قاجار تا به امروز، این طیف خاص ادبی رواج و شیوع فوق‌العاده‌ای در

بین طبقات اجتماعی پیدا می‌کند.

۳ - ۳ - ۲. بیان تلمیح و تعلیم

بیشتر مضامین در این گروه شامل آن اشعار و اقوالی است که با استناد به احادیث و تعالیم اهل بیت علیهم السلام آفریده شده‌اند؛ و نوع بیان در حد میانه دو گروه اول و سوم قرار می‌گیرد. یعنی به لحاظ آشنایی ذهنی مخاطبان با تعالیم و احادیث اهل بیت علیهم السلام، این مضامین لحنی بالنسبه صریح، و به لحاظ نوع برداشت ادبی و پرورش شاعرانه مضمون، گاه از ابهام برخوردار می‌شوند. اکنون با آوردن مثالهایی از مولوی که در دیوان کبیر به همه نوع سخن گفته است، این مطلب آشکار می‌گردد. نکته قابل تذکر این است که این نمونه‌ها تنها قطره‌ای از بحر بیکران ادب مشحون به اقوال اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شوند، و چنانچه قصد فراهم کردن و تعابقی جامع در میان آید، تنها همین محور تطبیقی تواند که محققان را کفایت کند.

(در مثنوی بارها به احادیث و اقوال حضرت امیر اشاره شده است، که برخی از

آنها عبارتند از:

مردم نفس از درونم در کمین از همه مردم بتر در مکر و کین

که این مضمون اشارتی است به روایت ذیل از حضرت:

برای آدمی هیچ دشمنی دشمن تر از نفس خود نیست.

گفت پیغمبر ز سرمای بهار تن مسپوشانید یاران زینهار

زانکه با جان شما آن می‌کند کان بهاران با درختان می‌کند

که علاوه بر تلمیح به حدیثی از پیامبر (ص)، اشاره‌ای است به این کلام قصار حضرت

در نهج البلاغه:

در آغاز سرما خود را از آن پیاید و در پایانش بدان روی نمایید، که سرما با

تن‌ها آن می‌کند که با درختان

پس کلام پاکت در دل‌های کور می‌نپاید می‌رود تا اصل نور

که مناسبت دارد با این سخن مشهور مولا:

حکمت را هر کجا باشد فراگیر. که حکمت‌گاه در سینه منافق بود، پس سینه‌اش

بجنبید تا برون شود، و با همسانهای خود در سینه مؤمن بیارآمد.

هر کسی گر عیب خود دیدی زپیش کی بدی فارغ وی از اصلاح خویش

در یکی از کلمات قصار امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

آن که به عیب خود ننگریست، ننگریست که عیب دیگری چیست.

حفت الجنه بسکروهاتنا حفت النيران من شهواتنا

در کلام امیرالمؤمنین از رسول خدا (ص) است که:

گرداگرد بهشت را دشواریها فراگرفته است، و گرداگرد دوزخ را هوسها

چون سفالین کوزه‌ها را می‌خری امتحانی می‌کنی ای مشنری

می‌زنی دستی بر آن کوزه چرا ناشناسی از طنین اشکسته را

برگرفته از این کلام حضرت امیر است:

همانگونه که ظرفهای سفالین را می‌آزمایند تا سالم را از شکسته باز شناسند،

گوهر آدمی نیز توسط گفتارش باز شناخته می‌شود.

آنچنان کز نیست در هست آدمی هین بگو چون آدمی مست آدمی

در کلام مولا آمده است:

اگر ندانسته باشی که از کجا آمده‌ای، نخواهی دانست که به کجا خواهی رفت.

گفت پیغمبر عداوت از خرد بهتر از مهری که از جاهل رسد

در نهج البلاغه می‌خوانیم:

فرزندم از دوستی نادان پرهیز، چه او خواهد که تو را سود رساند لیکن دچار زیانت گرداند.

مشورت ادراک و هشاری دهد عقل‌ها مر عقل را یاری دهد
امام علی علیه السلام می‌فرماید:

هر که خودرأی گردید، به هلاکت رسید، و هر که با مردمان رأی انداخت، خود را در خرد آنان شریک ساخت.

روزنامه اطلاعات، ش ۲۲۱۷۵، ۲۲۱۸۱

۳-۳-۳. بیان نمادین و تمثیلی.

برای تشریح این نوع بیان خاص صوفیه باید به رواج تأویل و تمایل به رمزگرایی در بین آنها توجه داشته باشیم. در این نوع بیان که در آثار ادبی صوفیه مورد اقبال فراوان بوده است، عارف با شرح ابتدایی ماجرا و سپس کنار زدن پوسته آن، به نتیجه گیریهای بدیعی دست می‌زند.

(مثلاً مولوی آنجا که از واقعه فتح خیبر و رشادتهای حضرت علی (ع) سخن می‌گوید، درب قلعه خیبر را تمثیلی از نفس می‌گیرد که تنها با همت مرد کامل و موحد رهیده از شرک امکان فتح آن وجود دارد.

با تیر برگیر و مردانه بزنی تو علی وار این در خیبر بکن
بعد از آن هر صورتی را بشکنی همچو حیدر باب خیبر برکنی

با اندکی تغییر از رونامه اطلاعات، ش ۲۲۱۷۵

(از سخنان شایان ذکر در مثنوی، سخنان و فرموده‌های پیامبر اکرم (ص) در خصوص حضرت علی (ع) است. که البته در کلام مولانا نتیجه‌های آرمانی از آن

گرفته می‌شود) مثلاً مولوی با استناد به حدیث غدیر در دفتر ششم این گونه نتیجه‌گیری می‌کند:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت هر کو را منم مولا و دوست	ابن عم من این علی مولای اوست
کیست مولا آن که آزادت کند	بستد رقیبت زیات بر کند
چون به آزادی نبوت هادی است	مؤمنان را ز انبیا آزادی است

روزنامه اطلاعات، ش ۲۲۱۶۹

از ماجرای سر در چاه بردن و ناله کردن حضرت نیز در ادب فارسی بارها یاد شده است. مثلاً از زبان عطار در منطقی الطیر چنین می‌خوانیم:

مصطفی جایی فرود آمد به راه	گفت آب آرید لشکر را زچاه
رفت مردی باز آمد پر شتاب	گفت پر خون است چاه و نیست آب
گفت پنداری ز دردکار خویش	مرتضی در چاه گفت اسرار خویش
چاه چون بشنید آن تابش نبود	لا جرم پر خون شد و آبش نبود...

روزنامه اطلاعات، ش ۲۲۱۷۵

و پس از این مقدمه، سراینده به مقصود و نتیجه عرفانی مورد نظر خویش گریز می‌زند.

مولوی در دفتر اول با استناد به حدیثی از رسول اکرم (ص) که خطاب به حضرت امیرالمؤمنین می‌فرمایند: هرگاه دیدی مردم از راههای نیکی به پروردگارشان تقرب می‌جویند، تو از طرق مختلف عقل و دانایی تقرب جوی، تا از آنها به لحاظ درجه و رتبه نزد مردم و در پیشگاه خداوند در جهان آخرت پیشی‌گیری. توجه به مصاحبت با عقل کامل را مطرح نموده و به نوعی سعی بر آن دارد تا امام علی (ع) را نمونه

کامل چنین عاقلی معرفی کند، که خود سالک و مرید انسان کاملی چون حضرت محمد (ص) بود.

گفت پیغمبر علی را کای علی	شیر حقی پهلوانی پر دلی
لیک بر شیری مکن هم اعتماد	اندر آ در سایه نخل امید
اندر آ در سایه آن عاقلی	کش نداند برد از ره عاقلی
ظل او اندر زمین چون کوه قاف	روح او سیمرغ بس عالی طواف
گر بگویم تا قیامت نمت او	هیچ آن را مقطع و غایت مجو
یا علی از جمله طاعات راه	برگزین تو سایه بنده اله
هر کسی در طاعتی بگریختند	خویشان را مخلصی انگیزتند
تو برو در سایه عاقل گریز	تا رهی زان دشمن پنهان ستیز
از همه طاعت اینت بهتر است	سبق یابی بر هر آن سابق که هست
چون گرفتت پیرهن تسلیم شو	همچو موسی زیر حکم خضر رو
دست پیر از غایبان کوتاه نیست	دست او جز قبضه الله نیست
غایبان را چون چنین خلعت دهند	حاضران از غایبان لا شک بهند

مولانا همچنین در وصف علی (ع)، به مثابه انسان کامل که باب الله است، چنین می‌سراید:

چون تو بایی آن مدینه علم	چون شعاعی آفتای حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب	تا رسد از تو قشور اندر لباب
باز باش ای باب رحمت تا ابد	بازگاه ماله کفواً احد
تا بنگشاید دری را دیده بان	در درون هرگز نجنبند این گمان

(به قول مرحوم زرین کوب) در تصویری که مولوی از سیمای روحی امام علی (ع)

نقش می‌زند، او را همچون پیشروی راستین سالکان راه حق و هادی و مرشدی که لطایف طریق سیر الی الله را از رسول خدا تلقی می‌کند، و به همین سبب باید اسوة واقعی سالکان راه هدی و سرسلسله فنیان و اولیای خدا تلقی شود، توصیف می‌کند (روزنامه اطلاعات، ش ۲۲۱۶۹) (در این تعبیر، انسان کامل مظهر عشق الهی، یا مظهر ربوبیت در لباس بشریت است، و از اینرو به مثابه در تلقی می‌شود، و بدین سبب منجی و رهایی بخش است.) (عشق صوفیانه، ص ۱۶۶)

با این توضیحات، اکنون بیان مولوی در شرح آیه‌های مشهور سوره مبارکه دهر را مقایسه کنید با آنچه پیش از این، و از قول دیگران آورده شد. به نظر می‌رسد در این ابیات، مولوی همچنان در پی آن نمونه اعلا و آرمانی انسان کامل و بهره جستن از فیوضات او است.

(ای عشق خندان همچو گل وی خوش نظر چون عقل کل

خورشید را درکش به جل ای شهسوار هل اتی

ای تو خموش پر سخن چیست خبر بیا بگو

سوره هل اتی بخوان نکته لافتی بگو

نیست بدی تو قرنها بر تو بخواند هل اتی

خط حق است نقش دل این خط حق مخوان خطا

تأثیر قرآن بر نظم فارسی، صص ۸۳۸، ۸۳۹

چنانکه متذکر شدیم بخش مهمی از تقریرات صوفیانه در حوزه نثر تجلی می‌یابند، که برای یافتن مستندات مورد نظر این گفتار علاوه بر تفاسیر متعدد عرفانی از قرآن نظیر: کشف الاسرار و عدة الابرار، اثر صوفی متشرع ابوالفضل رشیدالدین میبیدی که مشحون از فضائل و روایات منسوب به اهل بیت (ع) است، می‌توان به

جستجو در آثار متعدد صوفیان پرداخت. البته این کاری دراز دامنه است و جوانب مختلفی را در بر می‌گیرد. از جمله آنکه باید به زبان این آثار آشنا بود. در این بین نیز، گاه بیان مراحل و منازل صوفیان سالک به اقتضای موقعیت‌های جدید فرهنگی و اجتماعی توسط وابستگان ایشان و یا شارحان دیگر دستخوش تغییراتی شده است، و غالباً کیفیت و منزلت ولایی و ولایی اهل بیت (ع) را در جایگاه اندیشه مؤلف ارتقاء داده، که این مقوله باید موردن توجه قرار گیرد.

تنها برای آنکه نمونه‌ای از این گونه تغییرات به دست داده باشیم، به ذکر دو روایت مشابه از تقریرات روزبهان بقلی شیرازی اشاره می‌شود. روایت نخست از کتاب شطح گونه و معروف او کشف الاسرار است که به سال ۵۸۵ آن را به پایان برد، و روایت دوم و مشابه از کتاب سابق الذکر تحفة اهل عراق که نبیره او به سال ۷۰۰ هجری و به روزگار مغولان مسلمان که صبغة مذهبی در حیات اجتماعی مردمان رونق جدید و بال و پری تازه یافته بود.

روزبهان در بند ۱۷ کشف الاسرار می‌نویسد: «روزی چنان دیدم که گویی بر کوه مشرق بودم، و گروهی از ملائکه را دیدم، و دریایی را که به نظر می‌رسید از شرق تا غرب کشیده شده است. آنان به من گفتند بدین بحر اندر آی و در آن تا غرب شنا کن، من به دریا شدم و در آن شنا کردم. پس وقتی به کوه رسیدم، آنان گفتند: هیچ کس از این بحر عبور نکرده است مگر علی ابن ابی طالب، (ع) و تو پس از اوئی.

در این رؤیت علی (ع) فقط به قصد آنکه ملاک مقایسه‌ای برای سنجش مقام و عظمت روحی روزبهان به دست دهد، در آخر روایت ظاهر می‌شود اما روایت شرف الدین ابراهیم نبیره او رؤیت پرچم و خم روزبهان را تبدیل به تک تصویری می‌کند که در آن عظمت روزبهان منحصرأ از ولای او نسبت به علی (ع) نشأت

می‌گیرد. و نکته مهم این نقل آن است که آینده خاندان روزبهان به برکت لطف علی (ع) تأمین می‌شود او چنین می‌نویسد:

در عالم مکاشفه دریایی عظیم بدیدم و خواستم در آن دریا سباحت نمایم. تلاطم افواج، امواج را رها نمی‌کرد. شخصی را دیدم که در آن دریا سباحت می‌نمود و دریا می‌برید. بر اثر او رفتم و به برکت رفتن او راه یافتم. تا در این طریق به معنی سالها برفتم، چون به کنار ساحل رسیدم، امیرالمؤمنین علی (ع) دیدم. در قدم مبارکش افتادم، مرا بنواخت و فرمود که: روزبهان این دریا من بریدم و تو به برکت متابعت من بریدی. بشارت باد که نسل تو منقطع نخواهد بود (و الله اعلم) (روزبهان، ص ۲۰۶).

نتیجه سخن

از آنجا که فرقه‌های متعدد تصوف در مراتب سلوک، سیر مقامات، و حتی نظریه پردازی، به گونه‌ای بارز از رابطه دو سری حضرت ختمی مرتبت (ص) و امیرالمؤمنین (ع) تأثیر گرفته‌اند، و در جستجوی مثل انسان کامل فراگیرترین و اصلی‌ترین الگو را ایندو بزرگوار می‌دانند، این امر مانعی برای عقاید صوفیان که قاطبه ایشان سنی مذهب بوده‌اند، ایجاد نکرد، بلکه به وضوح موجب بالندگی و طراوت نحله‌های عرفانی گردید. و در طول تاریخ نتایج بسیار مثبتی از تفاهم فکری و فرهنگی بین تسنن و تشیع به وجود آورد.

از سویی عقاید فرقه‌های صوفی در «احتیاج بشر به هدایت و رهبری پیر طریقت و وجوب معرفت و پیوستن به انسان کامل، و تجلی ربوبیت در مظهر بشری، با ریشه مذهب خواص شیعه، مانندگی قوی، یا پیوند معنوی دارد و مثلاً از این بابت روح عقیده مولوی مثال زدنی است. همچنین آنچه خواص شیعه در باب معرفت امام گفته

و هم او را واسطه و وسیله خدا و رسول دانسته‌اند، همانند تأکید صوفیه در وجوب تمسک و توسل به مظاهر جمال و جلال الهی برای رسیدن از عشق مجازی به عشق حقیقی است. و بدین جهت در این طریقه و مسلک، خاصه بویی از تعلیمات شیعه باطنیه شنیده می‌شود، و ارتباط این قبیل عقاید با روح مذهب تشیع به طور اعم، قابل تردید و انکار نیست. (عشق صوفیانه، ص ۱۸۹)

بنابراین گذشته از مدح و منقبت اهل بیت و امامان شیعه (ع) در آثار غالب صوفیه، و پذیرش ولایت معنوی امیرالمؤمنین و فرزندان ایشان تا حد منتسب کردن شجره‌های خرقه و سلسله روحانی قریب به اتفاق مشایخ صوفیه به مولا علی (ع)، می‌توان دیگر تبعات و دامنه این تأثیرات آشکار و نهان را در فرقه‌های تصوف شیعی: زیدیه، اسماعیلیه، نعمت‌اللهیه و.. فرقه‌های پیرو سنت: ملامتیه، نقشبندیه، حیدریه، کبرویه، روزبهاتیه، مولویه، سهروردیه، قلندریه، کازرونیه، و... همچنین فرقه‌های صوفی خارج از مرزهای ایران، به ویژه در آسیای صغیر و آناتولی (نظیر: اوحدیّه، علویه، و در شبه قاره (نظیر: قادریه، چشتیه) و نحله‌های متعدد عرفانی در شمال آفریقا قابل پیگیری و تحقیقی جامع‌تر دانست.

منابع

۱. اربعین جامی، تصحیح: کاظم مدیر شانه چی، دوم ۱۳۷۱، آستان قدس رضوی
۲. اندیشه تفاهم مذهبی در قرن هفتم و هشتم هجری، رسول جعفریان، اول، ۱۳۷۱، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
۳. اوحدالدین کرمانی و حرکت اوحدیه، میکائیل بایرام، ترجمه: منصوره حسینی و داود وفایی، اول، ۱۳۷۹، مرکز.
۴. تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، رسول جعفریان، اول، ۱۳۷۵، انصاریان، ج ۲.
۵. خردنمای جان افروز، ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی، تصحیح: محمود عابدی، اول، ۱۳۶۸، نشر فرهنگی رجاء
۶. شعر صوفیانه فارسی، یوهانس دوپروین، ترجمه مجدالدین کیوانی، اول، ۱۳۷۸، مرکز
۷. شیخ ابوالحسن خرقانی زندگی احوال و اقوال، کریستین تورتل، ترجمه: عبدالمحمد روح بخشان، اول، ۱۳۷۸، مرکز
۸. دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، بهاءالدین خرمشاهی، اول، ۱۳۷۷، دوستان و ناهید، ج ۲.
۹. روزبهان بقلی، کارل ارنست، ترجمه: مجدالدین کیوانی، اول، ۱۳۷۷، مرکز
۱۰. روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۲۲۱۶۹، ۲۲۱۷۵، ۲۲۱۸۱، مقاله (سیمای امام علی (ع) در مثنوی مولوی) غلامرضا رفیعی.
۱۱. گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی، عبدالحمید حیرت سجادی، اول، ۱۳۷۱، امیرکبیر
۱۲. عزیز نسفی، لوید ریجون، ترجمه: مجدالدین کیوانی، اول، ۱۳۷۸۹، مرکز
۱۳. عشق صوفیانه، جلال ستاری، دوم، ۱۳۷۵، مرکز
۱۴. مقالات شمس تبریزی، شمس الدین محمد تبریزی، به تصحیح محمد علی موحد، دوم، ۱۳۷۷، خوارزمی.
۱۵. نهج البلاغه، ترجمه: جعفر شهیدی، پنجم، ۱۳۷۳، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

تحقیقی مختصر دربارهٔ غلات

✍️ سید جلال میرآقایی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

پژوهش و کنکاش دربارهٔ غالبان در تاریخ اسلام از چند جهت حایز اهمیت است.

اول: شناخت میراث فرهنگی، دینی و اعتقادی مسلمانان و آنچه بر امت پیامبر آخر الزمان گذشته است. این میراث هم شامل افکار و اندیشه‌های ارزشمند فقها، متکلمان، فلاسفه و سایر عالمان و دانشمندان می‌شود که از آبخور قرآن و سنت سیراب گشته و در صراط مستقیم آموزشهای راستین آن حرکت کرده‌اند و هم شامل کج فهمیها، بدعتها و انحرافات فکری و عملی می‌شود که خود را منتسب به این دین کرده‌اند و در سرنوشت امت اسلام اثرات زیانبار و منفی بر جای گذاشته‌اند.

دوم: زدودن کج اندیشیها و سوء تفاهماتی که از این رهگذر نصیب مسلمانان شده و در فضای مه آلود عقاید و مذاهب و در اثر ناآگاهی و خلط گروهها، به یکدیگر نسبتهای ناروا داده و به تکفیر و تفسیق هم پرداخته‌اند. شناخت صحیح

پیروان مذاهب از یکدیگر و مرز بندی عالمانه و مستدلّ بین آنها، بسیاری از سوء تفاهات را از بین خواهد برد و از کشمکشها و درگیری‌های فرقه‌ای تا حد زیادی خواهد کاست.

سوم: هنوز هم جمعیت زیادی از متسببین به فرق غالی در بین مسلمانان وجود دارند. شاید عدد آنها به میلیونها برسد. قطعاً جمع کثیری از آنان درک صحیحی از اسلام و عقاید صحیح آن و نیز تاریخچه پیدایش فرقه خویش و قضاوت مسلمانان درباره خود ندارند. روشنگری و تبیین حقایق برای این جمع کثیر در هدایت آنان و راهیابی به صراط مستقیم الهی مؤثر خواهد بود. ما باید به حسن نیت و فطرت سالم انسانها باور داشته باشیم و سعی در رفع ابرهای تیره اوهام و تخیلات باطل از آسمان فکر و اندیشه آنان بنماییم.

چهارم: اهل بیت پیامبر اکرم «علیهم صلوات اله اجمعین» همواره در طول تاریخ مورد ظلم و ستم بوده‌اند. چه از ناحیه حکام و چه از ناحیه مردمانی جاهل و نادان. یکی از ستمهای آشکاری که بر مظلومیت آنان افزوده و هنوز نیز باعث تعدی و تجاوز متعصبان به حریم آنهاست، ظهور فرقه‌های غالی است که خود را به آنان منتسب می‌دانسته‌اند. امروزه نیز تیره‌های زهر آگین تکفیر و تفسیق و در برخی موارد قتل و کشتار و آوارگی پیروان اهل بیت را به بهانه غلو نشانه می‌رود؛ و در کتابهای منتشر شده در عالم اسلام همه پیروان مدرسه اهل بیت غالی معرفی می‌شوند و عقاید باطل گروههایی که صدها سال قبل از صفحه روزگار منقرض شده‌اند به آنها نسبت داده می‌شود.

تبیین حقایق و اطلاع رسانی صحیح به جامعه اسلامی در این زمینه یکی از زمینه‌های تقرب بین مذاهب و از بین بردن تشتت، تفرقه، ضعف و انحطاط جامعه

اسلامی است.

با این مقدمه و با هدف شناختی اجمالی از مفهوم غلو و مبانی آن، فرقه‌های غالی و موضع ائمه اهل بیت در برابر آنها مقاله‌ای مختصر تقدیم می‌شود.

فصل اول: تعریف غلو

معنای لغوی غلو

غلو در لغت به معنای تجاوز از حد، مبالغه، گزافه‌گویی و افراط است.

راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید:

الغلو: تجاوز الحد، يقال ذلك اذا كان في السعر: غلاء و اذا كان في القدر و المنزله

غلو^(۱) فیومی در مصباح المنیر می‌نویسد:

الغلو: الغایة و هی رمیة سهم ابعده ما يقدر علیه... غلا فی الدین (غلوًا): تصلب و

شدّد حتی جاوز الحد... و غالی فی الأمر مغالاة: بالغ^(۲).

علامه طباطبایی در تفسیر آیه شریفه ۷۷ از سوره مائده می‌فرماید:

الغالی: المتجاوز عن الحد بالافراط و يقابله الغالی فی طرف التفريط^(۳).

ماده غلو دو بار در قرآن مجید در همین معنی به کار رفته است.

۱ - یا أهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الآ الحق. انما المسيح

عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته ألقاها إلی مریم و روح منه فأمنوا بالله و رسله و لا

تقولوا ثلثة انتهوا خیرا لکم إنما الله اله واحد سبحانه أن یکون له ولد له ما فی

۱ - المفردات / ۳۶۴ و ۳۶۵

۲ - المصباح المیز / ۲۳۲

۳ - المیزان ج ۶ / ۷۶

السموات و ما في الأرض و كفى بالله وكيلا.^(۱)

۲ - قل يا أهل الكتاب لا تغلوا في دينكم غير الحق و لا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل و أضلوا كثيرا و ضلوا عن سواء السبيل.^(۲)

معنای اصطلاحی غلو:

غلو در اصطلاح، افراد بشر را از حد طبیعی برتر دانستن و احکام الوهیت (در ذات یا صفات) یا نبوت را بر آنان جاری ساختن است.

شهرستانی در ملل و نحل آورده است:

غالبه طائفه‌ای اند از اهل شقاوت و حرمان از رحمت، که در حق ائمه خود به حدی غلو کردند که آنها را از دایره مخلوقیت بیرون برده به سراپرده الهیت رسانیدند. گاهی ائمه را از نهایت گمراهی خود تشبیه به ذات مقدس الهی کردند و گاهی از کمال سفاهت، خالق را - تعالی شأنه - به خلق برابری دادند.

گاه در بیابان ضلالت به سرحد افراط رسند و گاه در وادی طغیان به حد تقصیر و تفریط.^(۳)

شیخ مفید رحمته الله گوید:

الغلو: في اللغة هو التجاوز عن الحد و الخروج عن القصد و الغلاة من المتظاهرين بالاسلام، هم الذين نسبوا امير المؤمنين و الأئمة من ذريته - عليه السلام - إلى الألوهية و النبوة و وصفوهم من الفضل في الدين و الدنيا إلى ما تجاوزوا فيه الحد و خرجوا عن

۱ - النساء / ۱۷۱

۲ - المائدة / ۷۷

۳ - توضیح الملل، ترجمه کتاب ملل و نحل / مصطفی خالقداد هاشمی، ج ۲ / ۲۳۱

القصده. (۱)

مسهودی نیز در مروج الذهب می نویسد:

غالبه یا غلاة اسم عام جهت فرقی است که در حق حضرت رسول یا ائمه بخصوص حضرت علی ابن ابی طالب غلو کرده و به ایشان مقام الوهیت داده اند. از ایشان بعضی محمدیه بوده اند یعنی محمد بن عبدالله، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خدا می شمردند و بعضی علویه، طرفدار الوهیت علی بن ابی طالب. (۲) و بالاخره علامه دهخدا گوید: غالبه کسانی بودند که در حق ائمه خویش غلو کرده به حدی که آنان را از مخلوق بودن خارج ساخته و درباره ایشان حکم به احکام الهی کردند. (۳)

چنانچه از تعاریف بالا بر می آید، هیچیک به اصطلاح منطقی، جامع افراد و مانع اغیار نیست. در حقیقت هیچکس از نویسندگان ملل و نحل و عقاید و کلام، تعریف مستقل برای غلو ذکر نکرده اند بلکه به ذکر عقاید و مصادیق پرداخته اند. ما در ذکر عقاید غلات به ویژگیهای آنان خواهیم پرداخت.

فصل دوم: غلات در بستر تاریخ

۱- تاریخ و پیشینه غلو

چنانچه از آیات ۱۷۱ سوره نساء و ۷۷ سوره مائده و نیز آیات دیگر قرآن بر می آید، یهود و نصاری درباره انبیاء الهی راه غلو پیش گرفته بودند و آنها را فرزندان خدای می دانستند. خداوند در آیات فوق به گونه ای مستدل آنها را از این عقیده و

۱ - مصنفات الشیخ المفید، ج ۵، تصحیح الاعتقاد / ۱۳۱

۲ - مروج الذهب ج ۲ / ۱۴۴

۳ - لغتنامه دهخدا، ج ۴۰ / ۶۷

باور غلط بر حذر داشته و مورد نکوهش قرار می‌دهد.

در آیات دیگری نیز خداوند به این موضوع اشاره دارد. از جمله:

۱ - و قالت اليهود عزير ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بأفواههم يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله أنى يؤفكون * اتخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا من دون الله و المسيح ابن مريم و ما أمروا إلا ليعبدوا إلها واحدا لا إله إلا هو سبحانه عما يشركون.^(۱)

۲ - لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح ابن مريم، قل فمن يملك من الله شيئا إن أراد أن يهلك المسيح ابن مريم و أمه و من في الأرض جميعا. و لله ملك السموات و الأرض و ما بينهما يخلق ما يشاء و الله على كل شيء قدير.^(۲)

این نکته شایان توجه است که کفار و مشرکانی که اشیاء و مظاهر طبیعت مثل خورشید و ستارگان یا افراد، پادشاهان و طاغوتها مثل فرعون و نمروود و... را می‌پرستیدند موضوعاً از بحث ما خارج‌اند. آنان نیز در مورد خدایان خود راه غلو پیش گرفته و آنان را از حد بشری خود برتر دانستند. ولی بحث ما دربارهٔ متمسبین به ادیان الهی است که عقاید انحرافی در میان آنان راه یافته است.

۲ - پیدایش غلو در بین مسلمانان

طبق برخی روایات در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسانی به الوهیت ایشان تفوه کرده‌اند که با واکنش شدید او مواجه گشتند.

جاء رجل إلى رسول الله صلی الله علیه و آله - فقال السلام عليك يا ربى فقال صلی الله علیه و آله مالك؟

۱ - التوبه / ۳۰ و ۳۱

۲ - مائده / ۱۷

لعنك الله! ربي وربك الله.^(۱)

شارحان ملل و نحل نیز نام فرقه‌ای به نام «محمدیه» را ذکر کرده‌اند که به الوهیت پیامبر اکرم معتقد بوده‌اند. و چنانچه گذشت مسعودی نیز در مروج الذهب به این مطلب اشاره دارد.

۳ - غلاة در میان اهل سنت

برخی از محققان، غلات عباسیه یا راوندیه را که رهبرشان عبدالله راوندی بوده است، به اهل سنت منتسب کرده‌اند و فرقه‌های ابو مسلمیه، ابو هریره، رزامیه، هاشمیه، مثنویه، میضه (سپید جامگان) پیروان هاشم بن حکیم مروزی ملقب به المقنع، همچنین خرمیه یا خرم‌دینه را از شاخه‌های غلات عباسیه دانسته‌اند که به الوهیت منصور، خلیفه عباسی و نبوت ابو مسلم خراسانی معتقد بوده‌اند.^(۲)

صحت مطلب فوق جای تأمل دارد. زیرا علاوه بر آنکه اهل سنت همه این گروه‌ها را کافر دانسته‌اند و از خود رانده‌اند، اعتقاد به الوهیت منصور، خلیفه عباسی، نمی‌تواند دلیل بر سنی بودن اینها باشد. این فرقه‌ها چنانکه صاحب «تبصرة العوام» می‌نویسد نه شیعه هستند و نه سنی: «بدان که این خطا است و ابو مسلمیه از شیعه نیستند و نه از فرق سنیان، زیرا اعتقاد ابو مسلم آن بود که امامت به «میراث» است، نه به «نص» چنانکه شیعیان گویند. و نه به «اختیار» چنانکه سنیان گویند.^(۳) گفتنی است که در مورد اهل سنت دو نکته حائز اهمیت است و نباید پنهان بماند.

۱ - بحار الانوار، ج ۲۵ / ۲۹۷

۲ - نعمت الله صفوی فروشانی / غالیان کاوش در جریانها و برآیندها / ۳۷

۳ - تبصرة العوام / ۱۷۸ و ۱۷۹ به نقل از فرهنگ فرق اسلامی / محمد جواد مشکور / ۲۰

اول: آنکه پیروان مذاهب مختلف اهل سنت روایاتی در فضائل رهبران خود و صحابه پیامبر نقل می‌کنند که آشکارا معلوم است راه مبالغه و افراط پیموده‌اند، ولی اینگونه روایات هر چند زیاده‌روی در نسبت دادن فضایل است ولی در حد غلو اصطلاحی نیست.

دوم: رگه‌هایی از غلو در معتقدات پاره‌ای از فرق صوفیه وجود دارد. و این امر مشترکی بین صوفیان شیعه و صوفیان سنی است. هر چند تصوف در بین اهل سنت بیش از شیعیان رایج است.

۴ - غلات شیعه

خاستگاه اصلی غلات در تاریخ اسلام در میان کسانی است که به راست یا دروغ خود را به اهل بیت پیامبر نسبت داده و دوستدار آنان به شمار آورده‌اند. در کتب کلامی هرگاه نام غلات آورده می‌شود گویند: «ایشان فرقه‌هایی از «شیعه» هستند که درباره ائمه خود گزافه‌گویی کرده و آنان را به خدایی رسانده‌اند»^(۱)

و یا گفته‌اند: تمام فرق شیعه جز اثنی عشریه، زیدیه، و بعضی از اسماعیلیه و فطحیه و واقفه از غلات به شمار می‌روند»^(۲)

و این فاجعه و خسارتی در تاریخ شیعه بوده است که هم ائمه معصومین علیهم‌السلام از آن رنج می‌برده‌اند و با آن مبارزه سرسخت کرده‌اند و هم علمای شیعه در طول تاریخ به مقابله با آن برخاسته‌اند ولی با تأسف بسیار پیامدهای منفی آن هنوز هم گریبانگر مکتب اهل بیت است.

۱ - فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور / ۳۴۴

۲ - همان / ۳۴۴

۵- فرقه‌های غالی

درباره عدد فرقه‌های غالی نمی‌توان رقم دقیق و مضبوطی ارائه کرد. مخالفان شیعه با تمام تلاش به تکثیر فرق پرداخته، گاهی یک فرقه را به دو یا سه نام ذکر کرده‌اند، گاهی با انتساب به شخصیت‌های پدید آورنده آن، گاهی با انتساب به شخصیت‌های مورد تقدیس و احترام آنان و گاهی با در نظر گرفتن اصل اعتقادی مورد قبول آنان.

در برخی موارد هم فرقه‌هایی ساخته‌اند که وجود خارجی نداشته‌اند. عجیب‌تر از اینها نسبت غلو به شاگردان و اصحاب بزرگ و مورد توجه ائمه اهل بیت، همچون زرارة ابن اعین و مفضل ابن عمره و اختراع فرقه‌هایی به نام آنان است.

در روزگار ما هم بسیاری از نویسندگان و اهل قلم که تحقیقاتشان مبتنی بر یافته‌های آنان در کتابها و کتابخانه‌ها است، و فرصت بررسی و تحقیق میدانی ندارند، می‌پندارند که همه فرقه‌های مذکور در کتابها، امروز در جامعه شیعه وجود دارند و همان معتقدات در بین آنان رایج است. لذا می‌بینیم شخصیت اندیشمندی مثل احمد امین، عقاید مضحک فرقه منقرض شده غرابیه را به شیعیان نسبت داده و در تألیفات خویش ذکر می‌کند. و بسیارند علما و فقهای که در گوشه و کنار عالم اسلام بر این باورند و بر اساس آن حکم به کفر شیعه می‌دهند.

علی ای حال فرقه‌های بسیاری برای غلات شیعه برشمرده‌اند.

شهرستانی در ملل و نحل آنها را یازده فرقه دانسته است.^(۱)

استاد جعفر سبحانی نام پانزده فرقه از آنان را با شرح مختصر عقاید و آرایشان

۱- توضیح الملل، ترجمه کتاب الملل و النحل / ۲۳۲

ذکر کرده است.^(۱)

محمد جواد مشکور عدد آنان را بیش از ۱۵۰ فرقه می‌داند.^(۲) سید مصطفی حسینی دشتی نیز به نقل از رساله دکتری آقای دکتر گلشن نام ۱۰۰ فرقه غالی را ذکر می‌کند.^(۳) در این نوشته گاهی برای یک فرقه نامهای متعدد آمده است. و بالاخره در فرهنگ دهخدا ۵۰ فرقه غالی به ترتیب حروف تهجی ذکر شده است که ما برای اطلاع خوانندگان این فهرست را نقل می‌کنیم:

- ۱ - ازدریه ۲ - اسحاقیه (پروان اسحق بن زید بن حارث) ۳ - اسحاقیه (اصحاب ابو یعقوب اسحاق بن محمد بن ابان نخعی کوفی) ۴ - اصحاب الکساء ۵ - امریه ۶ - اهل افراط ۷ - بزقیه ۸ - بشیزیه ۹ - بلالیه ۱۰ - بیانیه ۱۱ - تسمیه ۱۲ - یازراریه ۱۳ - جناحیه ۱۴ - حارثیه ۱۵ - حبویه ۱۶ - خطابیه ۱۷ - زمامیه ۱۸ - ذمیه ۱۹ - زراریه ۲۰ - سبائیه یا سبیه ۲۱ - سلمانیه ۲۲ - شاعیه ۲۳ - شریعیه ۲۴ - شریکیه ۲۵ - شلمغانیه ۲۶ - صائیدیه ۲۷ - طیاریه یا طیاره ۲۸ - علویه ۲۹ - علیاویه یا علیائیه ۳۰ - عمیره ۳۱ - عینیه ۳۲ - غرابیه ۳۳ - غمامیه ۳۴ - قرامطه ۳۵ - کسفیه ۳۶ - کودیه ۳۷ - لاعنیه ۳۸ - محمدیه (حضرت رسول را خدا می‌دانسته‌اند) ۳۹ - محمدیه (متنظر رجعت محمد بن عبدالله بن حسن بن الحسن بوده‌اند). ۴۰ - مخظنه ۴۱ - معمریه ۴۲ - مغیره ۴۳ - مفضلیه ۴۴ - منصوریه ۴۵ - موسائیه ۴۶ - میمیه ۴۷ - نصیره ۴۸ - نمیره ۴۹ - یعقوبیه ۵۰ -

۱- مشکور، محمد جواد، فرهنگ لغت، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲- مشکور، محمد جواد، فرهنگ لغت، ج ۱، ص ۱۰۰.

۱ - بحوث فی الملل و النحل، ج ۷ / ۱۳ تا ۱۵

۲ - فرهنگ فرق اسلامی / ۳۴۷

۳ - معارف و معاریف، ج ۷ / ۶۲۱

یعمریه (همان معمریه)^{۱۱}

در اینجا لازم است دو مطلب درباره فرق غالی ذکر شود. اول: اولین فرقه‌ای که شارحان عقاید و فرق نام می‌برند، فرقه سبائیه یا سبثیه است که می‌گویند پیروان عبدالله ابن سبا هستند که یهودی بود و از اهالی یمن. در زمان عثمان به مدینه آمد و تظاهر به اسلام نمود. بعدها معتقد به الوهیت علی ابن ابی طالب شد. حضرت چند بار از او خواست که توبه کند، زیرا بار ترفت لذا او و پیروانش را در چاهی انداخت و با دود آتش خفه کرد. برخی نیز معتقدند، حضرت پیروانش را کشت و خودش را با شفاعت عبدالله ابن عباس به مدائن تبعید نمود. از عقاید او است که علی بن ابی طالب نمرده است بلکه به آسمانها رفته و بر ابرها نشسته است. رعد، صدای او و برق، تازیانه او است. هر گاه صدای رعد شنوند به سجده افتند و گویند این صدای غضب علی ابن ابی طالب است. بسیاری از علمای اهل سنت در اظهارات خود او را پدید آورنده مذهب شیعه دانسته‌اند و گفته‌اند پیدایش مذهب شیعه توطئه یهود برای ایجاد تفرقه و نابودی امت اسلام بوده است.

در مقابل برخی از بزرگان شیعه، همه روایات مربوط به عبدالله بن سبا را جعلی دانسته و انکار می‌کنند و عبدالله ابن سبا را از شخصیت‌های خیالی و اسطوره تاریخ اسلام می‌دانند.

اینجانب در این خصوص تحقیق مسوفایی که بتوانم اظهار نظر کنم انجام نداده‌ام ولی فی الجمله می‌گویم اگر هم او از شخصیتی حقیقی برخوردار بوده و عقیده به

الوهیت علی ابن ابی طالب را ترویج کرده است، عقل و منطق نمی‌پذیرد که یک شخصیت یهودی و مهاجر در مدینه پایتخت اسلام و با حضور صدها تن از صحابه پیامبر از چنان قدرت و نفوذی برخوردار شود که مذهبی مثل تشیع را ابداع نماید، که امتداد تاریخی و کثرت پیروان و مناطق تحت نفوذش به جایی برسد که می‌بینیم. حتی همان فرقه سبائیه هم که به او نسبت می‌دهند اثری از آن در عالم اسلام نیست و نمی‌دانیم در گذشته اگر بوده تا چه زمانی ادامه حیات داشته است. رهبران این فرقه بعد از عبدالله ابن سبا چه کسانی بوده‌اند، مراکز اصلی حضورشان کجا بوده است. آیا کتاب خاصی دارند؟ و...؟

دوم: همان طور که اشاره شد شارحان عقاید و کلام، فرقه‌های متعددی را در کتب خویش ابداع نموده و به اصحاب ائمه اهل بیت نسبت داده‌اند که با شناختی که ما از آنها داریم و نزدیکی آنها به ائمه و توثیق ائمه نسبت به آنها و آثاری که از فقه و حدیث از آنان بر جای مانده است، هیچگونه سازگاری ندارد و آشکارا، معلوم است که این نسبتها جز جعل تاریخ و سخنان ناروا هیچ بهره‌ای از حقیقت ندارد. این فرقه‌های جعلی عبارتند از:

۱ - زراریه: منسوب به زرارة ابن اعین یکی از بزرگترین اصحاب امام باقر و امام

صادق علیهما السلام

۲ - هشامیه: منسوب به هشام ابن حکم، متکلم بزرگ شیعه و از اصحاب امام

صادق و امام کاظم علیهما السلام

۳ - شیطانیه یا نعمانیه: منسوب به ابو جعفر محمد بن علی بن نعمان احوّل، مشهور

به مؤمن الطاق، از اصحاب امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام. او را شیطان

الطاق نامیدند و فرقه‌ای را به نامش جعل کردند (با دو اسم)

۴ - جوالبقیه یا هشامیه: منسوب به ابوالحکم هشام ابن سالم جوالبقی یکی از یاران امام صادق و امام کاظم علیهما السلام.

۵ - مفضلیه: منسوب به مفضل ابن عمر جعفی کوفی، از یاران امام صادق علیه السلام، او همان کسی است که امام صادق دروسی در توحید بر او القاء کرده که به نام توحید مفضل معروف است.

۶ - یونسبه: منسوب به یونس ابن عبدالرحمن قمی، مولی آل یقظین، از اصحاب امام علی ابن موسی الرضا علیهما السلام.

و نیز از جمله شخصیتانی که به ناحق به غلو متهم شده‌اند و عقایدی در این خصوص به آنها نسبت داده شده است میثم تمار، ابو بصیر و سدید صیرفی است.^(۱)

فصل سوم: عقاید غلات

عقاید غلات، با توجه به تعدد فرقی که دارند، بسیار مفصل و گسترده است و ذکر همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد. لکن از جمع‌بندی آراء و پندارهایی که به آنها نسبت داده‌اند می‌توان اصول زیر را به عنوان پایه و محور اعتقادی آنان به شمار آورد:

۱ - **ظهور:** می‌گویند خداوند تبارک و تعالی در هر زمان در چهره یکی از آدمیان ظاهر می‌شود از جمله به ظهور حق در چهره علی ابن ابی طالب و فرزندان آن حضرت معتقدند.

۲ - **حلول:** گویند جزئی از جوهر نورانی خداوند در وجود ائمه حلول کرده و آنها با ذات حق متحد شده‌اند.

۱ - به کتاب غالیان، کاوشی در جریانها و برآیندها، ص ۱۱۲ تا ۱۲۲ مراجعه شود.

۳ - تناسخ: به معنای انتقال روح ائمه که همان جوهر نورانی خدایی است، به بدن امامان بعد از خود، پس از مرگ ظاهری آنان.

۴ - تشبیه: آنان امامان خود را شبیه خداوند یا خداوند را تشبیه به ائمه می‌کنند.

۵ - رجعت: به معنای بازگشت امامان پس از مرگ است. البته اصل رجعت مبنای قرآنی دارد و از معتقدات شیعه امامیه است. از جمله آیاتی که در اثبات رجعت به آن استدلال می‌کنند آیات زیر است:

۱ - قالوا «رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»،^(۱) که اشاره به دوبار مردن و دوبار زنده شدن برخی انسانها دارد.

۲ - «و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون».^(۲) این آیه اشاره به روزی دارد که از هر امتی گروهی محشور می‌شوند. پر واضح است که منظور، روز قیامت نیست، زیرا در روز قیامت همه انسانها محشور می‌شوند نه گروههایی از آنها. آن رجعتی که مورد اعتقاد غلات است ممکن است به دو معنی باشد:

۱ - بازگشت رهبران غلات به حیات و زندگی دوباره در این جهان، برای حکومت و بسط عدالت.

۲ - این عقیده، همان تناسخ است، یعنی بازگشت رهبران غلات در چهره شخص دیگر. بعضی از این فرقه‌ها رجعت را همین تناسخ و انتقال ارواح به ابدان دیگر

۱ - مؤمن / ۱۱

۲ - نمل / ۸۳

می‌دانند و این رجعت، غیر از رجعت معتقد امامیه است.^(۱)

رجعت مورد اعتقاد شیعه در اتمهای پیشین هم سابقه داشته است. از جمله:

۱ - زنده شدن عزیز، پس از صد سال.

۲ - زنده شدن اصحاب حضرت موسی که با او به کوه طور رفته بودند.

۳ - زنده شدن مرده‌ای از قوم بنی اسرائیل.

و موارد دیگر...

۶ - مهدویت: اصل اعتقاد به مهدویت مورد وفاق همه مسلمانان است. روایات بسیاری بر آن دلالت می‌کند که از طرق شیعه و سنی نقل شده است. ولی غلات افراد دروغینی را به عنوان مهدی معرفی کرده‌اند و به آنها به عنوان منجی آخر الزمان و قائم آل محمد اعتقاد پیدا کرده‌اند. در حقیقت، از این اصل اسلامی سوء استفاده کرده در جهت جمع مرید و پیرو دستاویزی ساخته‌اند.

۷ - اعتقاد به نبوت: رهبران غلات در موارد زیادی، ائمه اهل بیت را به عنوان خدا معرفی کرده سپس خود را نبی و فرستاده او دانسته‌اند.

۸ - تقویض: برخی از این فرقه‌ها را عقیده بر این است که خداوند در ابتدا ائمه را خلق کرده سپس امر خلقت سایر موجودات یا روزی دادن به آنها را به ائمه واگذار نموده است.

۹ - علم غیب: غلات معتقدند که ائمه علم غیب ذاتی دارند و بدون کمک و اذن الهی به تمام جزئیات عالم وجود، ماکان و مایکون و ما هو کائن علم دارند. موضع ائمه در این خصوص در ادامه مقاله خواهد آمد.

۱۰- اباحیگری: اکثر فرق غلات کلیه احکام دین را ملغی کرده به هیچ حلال و حرام و واجب و مکروه و مستحبی پایبند نیستند، نماز، روزه و حج بجا نمی‌آورند و شراب و قمار و... حتی زنا با محارم از نظر آنان مباح است. این عقیده سخیف و باطل سبب جذب بسیاری از افراد بی‌بند و بار و جاهل به فرق غالی شده است. برخی از رهبران فرقه‌های غالی برای جذب پیروان، دست به کارهایی از قبیل سحر، شعبده و نیرنگ می‌زده‌اند و با کارهایی غیر عادی و خارق‌العاده، مردم جاهل و ساده‌انگار را فریب می‌داده‌اند.

و نیز گروهی دیگر جعل حدیث، می‌کرده‌اند و با نسبت دادن آنها به ائمه معصومین افراد موجه و دانشمند را نیز تحت تاثیر قرار می‌دادند.

نیرنگ آنان در جعل حدیث این بود که کتب و جزوه‌های اصحاب و شاگردان ائمه را به امانت و برای استنساخ می‌گرفتند و در بازنویسی آن احادیثی با اسنادی معتبر و مورد قبول جعل کرده وارد کتاب می‌کردند. آنها با تکثیر و ترویج این کتابهای وضع شده، جامعه شیعه را به انحراف کشیدند.

شاید سبب نسبت دادن غلو به برخی اصحاب خاص ائمه اهل بیت مثل زراره و یونس ابن عبدالرحمن و ساختن فرقه‌هایی به نام آنان، همین احادیث جعلی پخش شده توسط غلات باشد.

این نکته شایان توجه است که همه فرقه‌های غالی به همه موارد فوق معتقد نبوده و نیستند. ولی این موارد در مجموع جزء عقیده غلو محسوب می‌شود.

و نیز باید دانست که عقاید فرقه‌های غالی در یک سطح از نظر سادگی و پیچیدگی قرار نداشته است. برخی از آنها به خاطر جهل و بی‌فرهنگی، معتقداتی به غایت مضحک و مسخره داشته‌اند، مثل آنچه که فرقه غرابیه درباره نزول وحی و خیانت

جبرائیل امین بیان می‌کنند. برخی دیگر به خاطر تأثر از فلسفه‌های باطل بشری، عقایدی نسبتاً پیچیده و فلسفی دارند، مثل برخی فرق اسماعیلیه.

علل پیدایش و گسترش غلات

دکتر محمد جواد مشکور می‌نویسد:

غلات شیعه که غالباً از موالی و غلامان آزاد کرده ایرانی و ملل دیگر هستند، از دو دسته بیرون نبودند: یا مردمانی ساده‌دل و عامی بودند که تحت تأثیر سیمای جذاب و رفتار متین و کردار پسندیده ائمه شیعه قرار می‌گرفتند و چون افکار غلوآمیز را از دین پدران و نیاکان خود به ارث برده بودند و آن پندارها با وجود مسلمانی هنوز در خاطر خرافی ایشان متمکن بود، از این جهت مشاهده ائمه و فضیلت و سیادت اخلاقی ایشان، آنان را تحت تأثیر قرار می‌داد.^(۱)

وی در مورد دسته دوم می‌نویسد:

اما دسته‌ای دیگر از غلات را شیادانی مانند ابوالخطاب تشکیل می‌دادند که برای رسیدن به مقام دنیوی و نفوذ و تأثیر در نفوس مردم و پیدا کردن مرید، خود را به ائمه شیعه بسته، در حالی که نسبتهای غلوآمیز به ایشان می‌دادند خود را نیز در مرتبت با آنان شریک می‌پنداشتند و یا خویشان را نایب و دستیار آنان معرفی می‌کردند.^(۲)

شاید بتوان به دو عامل فوق عوامل دیگری را اضافه کرد. از جمله:

۱ - نفوذ افکار و عقاید فلسفی که به دنبال نهضت ترجمه یا از طریق تازه

۱ - فرهنگ فرق اسلامی / ۳۴۶

۲ - همان / ۳۴۶

مسلمانانی که از سایر ملتها به اسلام گرویده بودند، وارد دنیای اسلام شده بود.
 ۲ - عوامل حکام و سیاستمداران مخالف اهل بیت پیامبر، که از این راه قصد
 مشوه ساختن چهره پاک ائمه و سپس منزوی ساختن آنان را در دنیای اسلام در سر
 می‌پروراندند.

۳ - توطئه علمای یهود و نصاری برای به انحراف کشیدن اسلام، ایجاد تفرقه بین
 مسلمانان و تهاجم فرهنگی به آنان برای تضعیف قدرت اسلام.

فصل چهارم: موضعگیری ائمه اهل بیت در برابر غلات

در ابتدای این مقال برخورد تند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با کسی که آن حضرت را خدا
 خطاب کرد ملاحظه فرمودید. ابن ابی الحدید، شارح نهج البلاغه در شرح خطبه ۵۸
 نهج البلاغه و در ذکر خبر دادن علی ابن ابی طالب علیه السلام به کشته شدن خوارج می‌گوید:
 به سبب مشاهده همین معجزات و امور خارج از توان بشری بود که عده‌ای در
 حق او غلو کرده و پنداشتند که جوهر الهی در بدنش حلول کرده است. سپس این
 گفتار را از پیامبر اکرم نقل می‌کنند که خطاب به علی علیه السلام فرمود: والذی نفسی بیده،
 لو لا انی اشفق ان یقول طوائف من امتی فیک ما قالت النصاری فی ابن مریم، لقلت
 فیک مقالا لا تمر بملاء من الناس الا اخذوا التراب من تحت قدمیک للبرکة.^(۱)

به خدایی که جانم در دست اوست اگر خوف آن را نداشتم که گروههایی از امت
 درباره تو آن بگویند که نصاری درباره پسر مریم گفتند، سخنی در وصف می‌گفتم
 که به هیچ گروهی از مردم نمی‌گذشتی مگر آنکه آنان خاک زیر پایت را به عنوان

۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۵ / ۴

برکت بر می‌گرفتند.

و این هشدار است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردم می‌دهد که در حق بزرگان ابن راه افراط و مبالغه در پیش نگیرند.

و اما اهل بیت آن حضرت، ائمه معصومین علیهم صلوات الله اجمعین هم به طرق مختلف با عقیده غلو مقابله کرده‌اند:

۱- گوشزد کردن خطر غالیان و هشدار به مردم

الامام الصادق علیه السلام: احذروا علی شبابکم الغلاة، لا یفسدو نهم. فان الغلاة شر خلق الله یصغرون عظمة الله و یدعون الربوبیه لعباد الله، و الله ان الغلاة اشر من الیهود والنصارى و المجوس و الذین اشركوا.

ثم قال: الینا یرجع الغالی فلا نقبله و بنا یلحق المقصر فنقبله فقیل له: کیف ذلك یابن رسول الله؟ قال: الغالی قد اعتاد ترک الصلوة و الزکاة و الصیام و الحج فلا یقدر علی ترک عاداته و علی الرجوع الی طاعة الله ابدًا، و المقصر اذا عرف عمل و اطاع.^(۱)

۲- اظهار بیزاری از غلات و لعنت کردن آنها

الامام علی علیه السلام: اللهم انی برئ من الغلاة کبراء عیسی بن مریم من النصارى، اللهم اخذلهم ابدًا و لا تنصر منهم احدا^(۲)

امام صادق علیه السلام هفت نفر از غلات را به نام مورد لعنت قرار می‌دهد و درباره

۱- بحار الانوار، ج ۲۵ / ۲۶۶ به نقل از میزان الحکمه، ج ۷ / ۲۸۰ و ۲۸۱

۲- میزان الحکمه ج ۷ / ۲۸۰

آنان این آیه را تلاوت می‌کند: هل ابشکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افک اثیم.^(۱)

نام آن هفت تن به این شرح است:

- ۱ - مغیره بن سعید ۲ - بیان بن سمعان تميمی ۳ - حارث شامی ۴ - عبدالله بن حارث ۵ - صائد نهدي ۶ - محمد بن مقلاص معروف به ابوالخطاب ۷ - حمزة بن عماره بربری

۳ - نفی مقامات برتر از خود و اعتراف به عبودیت پروردگار

۱ - عن جعفر ابن محمد عن آباءه عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا ترفعوني فوق حقي فان الله تعالى اتخذني عبداً قبل ان يتخذني نبيا.^(۲)

۲ - الامام علی عليه السلام: لا تتجاوزا بنا العبودية ثم قولوا ما شئتم ولن تبلغوا و اباکم و الغوکنلو النصرای فاني برئ من الغالین.^(۳)

۳ - الامام الصادق عليه السلام: من قال إنا انبياء فعليه لعنة الله و من شك في ذلك فعليه لعنة الله.^(۴)

۴ - الامام الصادق عليه السلام: قال - بعد ذم الغلاة - هو الله ما نحن الا عبيد الذي خلقنا و اصطفانا، ما تقدر علی ضر و لا نفع و ان رحمتنا فبرحمته و ان عذبنا فبذنوبنا. و الله ما لنا علی الله من حجة و لا معنا من الله براءة و انا لميتون و مقبورون و منشرون و

۱ - شعراء / ۲۲۱ و ۲۲۲

۲ - میزان الحکمه، ج ۷ / ۲۷۸

۳ - همان / ۲۸۱

۴ - اهل البيت في الكتاب و السنة / محمد الری شهری / ۵۱۷

مبعوثون و موقوفون و مسؤولون.^(۱)

۴ - نفی علم غیب ذاتی از خود

۱ - عن ابي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: انهم يقولون، قال و ما يقولون؟ قلت يقولون: يعلم قطر المطر و عدد النجوم و ورق الشجر و وزن ما في البحر و عبد التراب. فرفع يده الى السماء و قال: سبحان الله، سبحان الله، لا و الله ما يعلم هذا الا الله^(۲)

۲ - و مما خرج عن صاحب الزمان «صلوات الله عليه» ردّاً على الغلاة... يا محمد بن علي تعالى الله عز و جل عما يصفون سبحان الله و بحمده، ليس نحن شركاؤه في علمه و لا في قدرته بل لا يعلم الغيب غيره... و انا و جميع آبائي من الاولين... و من الآخرين... عبيد الله عز و جل...

يا محمد بن علي قد آذانا جهلاء الشيعة و حمقاؤهم... اشهدك و اشهد كل من يسمع كتابي هذا اني برئ الى الله و الى رسوله ممن يقول انا نعلم الغيب...^(۳)

۳ - الامام علي بن ابي طالب عليه السلام قال له بعض اصحابه: لقد اعطيت يا امير المؤمنين علم الغيب! فضحك عليه السلام و قال للرجل، و كان كلبيا

يا اخا كلب، ليس هو بعلم غيب و انما هو تعلم من ذي علم و انما علم الغيب علم الساعة و ما عدده الله سبحانه بقوله: «ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما في الارحام و ما تدري نفس ماذا تكسب غداً و ما تدري نفس بائاً ارض تموت» فيعلم

۱ - همان / ۵۱۸

۲ - میزان الحکمه، ج ۷ / ۲۸۲

۳ - الاحتجاج، للطبرسي، ج ۲ / ۵۴۹ و ۵۵۰

الله سبحانه ما في الارحام من ذكر او انثى و قبيح او جميل و سخی او بخیل و شقی او سعید و من يكون في النار حطباً او في الجنان للنبين مرافقا، فهذا علم الغيب الذي لا يعلمه احد الا الله و ما سوى ذلك فعلم علمه الله نبيه فعلمنيه و دعا بان يعيه صدري و تضطّم عليه جوانحي^(۱)

موضوع علم غیب و اختصاص آن به خداوند، از جمله مسائلی است که مورد نقض و ابرام و اختلاف نظر بسیاری از علما قرار گرفته است. از سویی خداوند می‌فرماید: «لا يعلم النیب الا هو» و از سوی دیگر، بسیار مشاهده می‌شود که انسانهایی خبر از اخبار غیبی می‌دهند، همچنان که امیرمؤمنان در مواردی از حوادث آینده خبر داده است. و همین باعث شده است که غلات بگویند او از همه گذشته و آینده جهان باخبر است.

در اینجا برای روشن شدن ذهن خواننده گرامی مطلبی به طور اختصار عرض کرده و تفصیل مطلب را به کتب مفصل از جمله شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید^(۲) و شرح و تفسیر نهج البلاغه استاد محمد تقی جعفری^(۳) ارجاع می‌دهیم. ائمه معصومین «علیهم صلوات الله اجمعین» غیر از حواس پنجگانه که همه انسانها از آن برخوردار هستند، از منابع دیگری برای رسیدن به علم و شناخت استفاده می‌کرده‌اند:

۱ - تعلیم از پیامبر اکرم ﷺ، که او علی ابن ابی طالب را آموزش داد و فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها»، و علی هم، فرزندان را و همین طور هر امامی امام بعد

۱ - نهج البلاغه، ج ۱۲۸

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵

۳ - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۰ / ۲۴۲

از خود را تعلیم فرموده است. در روایات بسیار آمده که، علی علیه السلام علوم پیامبر را در کتابی جمع آوری کرد که به نام کتاب علی در دست ائمه معصومین بوده است. ائمه معصومین گاهی این کتاب را به اصحاب خود نشان می‌داده‌اند. البته پر واضح است که سرچشمه علم پیامبر، وحی الهی است که توسط جبرائیل یا بدون رابطه بر قلب آن حضرت نازل می‌شده است.

۲ - الهام از عالم غیب، هر کس در اثر تقوای الهی به صفای باطن برسد، نور علم بر دلش تابیده و از راه الهام، بر حقایق عالم دست می‌یابد: «ومن يتق الله يجعل له مخرجاً» و «اتقوا الله يعلمكم الله» این حالت عارفانه و تقوای نفسانی در ائمه معصومین بیش از هر کس دیگری وجود داشته است. مخصوصاً اینکه آنان در مواقع مناسب و لازم با عبادت پروردگار دست به دعا بر می‌داشته و از خداوند درخواست علم می‌کرده‌اند و خداوند نیز در صورت مصلحت آنان را به حقایق عالم (گذشته و آینده) مطلع می‌ساخته است. البته این حالت با فرود آمدن وحی و نزول ملائکه تفاوت دارد.

۳ - قدرت اجتهاد و استنباط ذاتی امامان: درک و برداشتی که آنها با پشتوانه قوی علم پیامبر و الهام الهی، از کتاب و سنت داشتند بسیار برتر از دانشمندان و علمای دیگر - حتی نوابغ آنها - بوده است فلذا به تعبیر یکی از بزرگان،^(۱) اجتهاد ائمه نیز عین واقع بوده و برای ما حجت است.

۵ - نفی خلق و رزق از خود

ابوالحسن علی بن احمد الدلال القمی قال: اختلف جماعة من الشيعة في ان الله عز

۱ - این قول منسوب به مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله است.

و جل فوض الى الأئمة صلوات الله عليهم ان يخلقوا و يرزقوا، فقال قوم: هذا محال لا يجوز على الله تعالى، لان الأجسام لا يقدر على خلقها غير الله عز و جل و قال آخرون: بل الله أقدر الأئمة على ذلك و فوض اليهم، فخلقوا و رزقوا، و تنازعوا في ذلك تنازعا شديدا، فقال قائل: ما بالكم لا ترجعون الى ابي جعفر محمد بن عثمان فتسألونه عن ذلك ليوضح لكم الحق، فانه الطريق الى صاحب الامر. فرضيت الجماعة بابي جعفر و سلمت و اجابت الى قوله فكتبوا المسألة و انفذوها اليه فخرج اليهم من جهته توقيع نسخته:

ان الله تعالى هو الذي خلق الاجسام، و قسم الارزاق، لانه ليس بجسم و لا حال في جسم، ليس كمثله شيء و هو السميع البصير و اما الأئمة عليهم السلام، فانهم يسألون الله فيخلق و يسألونه فيرزق ايجاباً لمسألتهم و اعظماً لحقهم.^(۱)

در این توقيع شریف، خلق، رزق، تشبیه و حلول به صراحت نفی شده است.

این بود نمونه‌هایی از موضع روشن و صریح ائمه اهل بیت عليهم السلام در نفی غلو و رد غلات. که بدون هیچگونه اغماض و چشم‌پوشی از بروز چنین انحرافی در بین پیروان خود، اظهار انزجار و بیزاری نموده‌اند و برای هدایت و راهنمایی آنان مواضع صحیح اعتقادی شیعه را تبیین نموده‌اند. درود و رحمت خداوند بر آنان و بر جد بزرگوارشان باد.

«خاتمه»

۱ - غلات در عصر حاضر

آنچه نوشتیم و فرقه‌هایی که نام بردیم مربوط به گذشته تاریخ تا قرن سوم و چهارم بود، و از آن زمان تا به حال تحولات بسیار اتفاق افتاده است:

۱ - اکثر فرقه‌هایی که نام برده شده است و در کتب عقاید و کلام مذکور است، منقرض شده‌اند و اثری از آنها باقی نمانده است.

۲ - برخی فرقه‌های جدید به وجود آمده‌اند که نامشان در متون کلامی وجود ندارد. مثل قادیانیها، شیخیه‌ها، اهل حق، علی‌اللهی‌ها، دراویش خاکسار، بکناشی‌ها و...

۳ - در برخی از فرقه‌ها تحولاتی مثبت به وجود آمده و آنها روی به تصحیح عقیده و مرام خویش آورده‌اند. به عنوان نمونه در ادامه مقال به برخی از آنان اشاره خواهد شد.

مراکز تحقیقاتی، دانشگاه‌های اسلامی، حوزه‌های علمیه، فقها و متکلمان بزرگوار باید با روزآمد کردن تحقیقات و دانش خود مخصوصاً با انجام پژوهشهای میدانی با این تحولات آشنا شوند و شناختی واقعی از عقاید و آرای موجود در امت اسلامی و فرقه‌های در حال حیات و فعالیت داشته باشند؛ تا هم از خطر بروز و پیدایش فرقه‌های جدید جلوگیری کرده، به موقع به مقابله با آنها بپردازند و هم بی جهت و از روی ناآگاهی یکدیگر را به کفر و زندقه و غلو متهم نسازند.

۲ - تحول در عقیده علویان

یکی از فرقه‌های غالی که امتداد وجودیشان تا زمان ما کشیده شده و امروز

میلیونها نفر از آنها در ترکیه، سوریه، بلغارستان، یونان، آلبانی، آلمان و سایر نقاط جهان زندگی می‌کنند، علویها هستند. علویها خود به شاخه‌های مختلف قابل تقسیم‌اند که یک شاخه آنها، علویهای سوریه می‌باشند.

آنچه در اذهان عامه مردم است این است که اینها علی علیه السلام را خدا می‌دانند، نماز نمی‌خوانند، روزه نمی‌گیرند، حج به جا نمی‌آورند و...

کتاب اصلی این فرقه هم، همین امور را نشان می‌دهد. ولی امروزه با یک تحقیق میدانی و حضور در جمع آنها، خلاف این قضیه به چشم می‌خورد. علویهای ساکن در جبال و مناطق دور دست به شهرها آمده، درس خوانده‌اند، با افکار مسلمانان آشنا شده‌اند و بسیاری از عقاید انحرافی را کنار گذاشته‌اند. اینجانب خود در مسجد آنان نماز خوانده‌ام. مسجد آنان مثل سایر مساجد و نمازشان همان نماز و به سوی همان قبله‌ای نماز می‌خوانند که سایر مسلمانان نماز می‌خوانند.

استاد دکتر مصطفی شکعه یکی از اساتید دانشگاه الازهر و عضو مجمع البحوث الاسلامیه آن کشور که خود مدتی در دانشگاههای لبنان تدریس کرده و با دانشجویان علوی مذهب ارتباط داشته است، در کتاب «اسلام بلا مذاهب» بعد از آنکه تحقیقی گسترده در متون مذهبی علویهای سوریه کرده و ریشه‌های اعتقادی غلو و سیر تاریخی آن را بررسی می‌کند، آنها را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱ - علویهای غالی ۲ - علویهای معتدل. که امروزه تحول فرهنگی و اجتماعی در پیروان گروه رو به اعتدال ادامه دارد و پیوسته از جمعیت گروه اول کاسته و به گروه دوم افزوده می‌شود.

وی پس از نقل نامه‌هایی از دانشجویان علوی خود در لبنان، چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«بنابراین مذهب علوی عقیده‌ای امامی اثنی عشری است که معتقد است که امام علی علیه السلام جانشین پیامبر است و امامت همچون نبوت، منصبی الهی است و امامان معصومند، دوازده نفرند، که اولین آنها، امام علی علیه السلام و آخرین آنها، امام محمد بن حسن عسکری است علیه السلام که زنده است و از دیده‌ها پنهان است و آنها منتظر او هستند تا زمین را پر از هدایت و عدالت نماید»^(۱)

در پایان برای نشان دادن تحولات مثبت در معتقدات این قوم به عنوان نمونه و حسن ختام، قصیده‌ای را از عالم بزرگ علوی استاد محمد علی اسبر تقدیم خوانندگان عزیز می‌کنیم. استاد محمد علی اسبر در سفری که برای زیارت قبر مطهر مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نجف اشرف مشرف شده این اشعار را سروده و در کتابی به نام *في محراب الامام علی امیرالمؤمنین آن را شرح نموده است.*

یا امیرالمؤمنین	قد اتینا زائرین
قد اتینا نطلب الرحمة	ففي هذا العرین
فما اننا نراه	مهبط الروح الامین
فما اننا نراه	جنة للمعارفین
انت، انت المرتضى	انت مولى المسلمین
انت في الهجرة كنت الدرع	للاسلام و الحصن الحصین
انت من سيفك في بدر	و في احد...رتین
انت في الخندق ذلت	جماح المشركین
انت في خيبر كنت	النصر... و الفتح المبین

و حنین كنت فيها	لیث رب العالمین
انت لا اسلام لو لا	زندك الفذ المتین
یا وصی المصطفی	یا ولی المؤمنین
انت حبك ایمان	و طهر و یقین
انت بفضك کفرا	ن و کما نص الامین
یا قسیم النار	و الجنة بین العالمین
انت باب العلم و العر	فان فی دنیا و دین
انت نور قبل لا دهر	ولا ماء و طین
یا امامی قد قدمنا	من بعیدها نستین
کلنا حب طهور	و وفاء و حنین
کلنا آفة شوق	تتعالی.. لا تلین
فاننا منك ما نرجوه	من عطف ثمین
و اسأل الرحمن عفو	عن عباد خاطین ^(۱)

و الحمد لله اولاً و آخراً

۱ - فی محراب الامام علی امیرالمؤمنین / از ۹ تا ۲۸۱

«مصادر و منابع بحث»

- ۱- قرآن مجید
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- میزان الحکمه - محمد محمدی ری شهری
- ۴- اهل البيت في الكتاب و السنة - محمد محمدی ری شهری
- ۵- بحار الانوار - علامه مجلسی
- ۶- الاحتجاج - شیخ طبرسی
- ۷- المفردات - راجب اصفهانی
- ۸- المصباح المنیر - فیومی
- ۹- ملل و نحل - شهرستانی
- ۱۰- مصنفات شیخ المفید | تصحیح الاعتقاد - شیخ مفید
- ۱۱- مروج الذهب - مسعودی
- ۱۲- لغتنامه دهخدا - علی اکبر دهخدا
- ۱۳- غالبان، کاوشی در جریانها و برآیندها - نعمت الله صفری فروشانی
- ۱۴- فرهنگ فرق اسلامی - دکتر محمد جواد مشکور
- ۱۵- بحوث في الملل و النحل - جعفر سبحانی
- ۱۶- معارف و معاریف - سید مصطفی حسینی دشتی
- ۱۷- دائرة المعارف فارسی - غلامحسین مصاحب
- ۱۸- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید
- ۱۹- ترجمه و شرح نهج البلاغه - استاد محمد تقی جعفری
- ۲۰- اسلام بلا مذاهب - دکتر مصطفی شکمه
- ۲۱- في محراب الامام علي أمير المؤمنين عليه السلام - محمد علی اسبر

نگاهی به حرکتهای غلاة در تاریخ اسلام

با تکیه بر مشعشعون؛

نهضتی مذهبی - سیاسی از غلاة باطنی

در ایران

کیوان لؤلؤئی

بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره:

غلو معمولاً به افراط در اعتقاد یا محبت ورزیدن به یک شخص و ارائه شخصیتی مافوق وجود واقعی وی اطلاق می‌شود. هر چند از نظر تاریخی، این افراط تنها مختص برخی گروه‌های شیعی نبوده است، لیکن در درون شیعیان نیز گروه‌هایی به غلو در شأن ائمه اطهار (ع) می‌پرداختند.

«مشعشعین»^(۱) به عنوان حرکتی از غلات شیعه که در اعتراض علیه حاکمیت ترکمانها در ایران شکل گرفت، از نقطه نظر فکری، معتقد به منشأ یگانه انبیاء و اولیاء بوده و گرایش به عقیده حلولیه داشتند.

آل مشعشع جنبشی مبتنی بر نیروی روحانیت علوی برپا نمودند که در شخص

۱ - جهت اطلاع بیشتر در مورد مفهوم واژه «مشعشع» که ریشه‌ای مذهبی و قوی در تشیع دارد، رک: حافظ رجب البرسی - مشارق الانوار الیقین فی حقیقة اسرار امیرالمؤمنین (ع)، رساله خطی کتابخانه ملی ملک، شماره ۲۷۹۳

سید محمد بن فلاح (سلسله جنبان این نهضت) تجلی یافته بود. ایشان در حلقه‌ای نشسته و ذکر «علی الهی و غیره باطل» می‌گفتند و با تعلیمات سید محمد، نیروی معنوی آنها فزونی یافته و منجر به حالت روانی تازه‌ای می‌شد که می‌توانستند اعمال خلاف عادت انجام دهند.^(۱)

از این زمان، سادات مشعشع به عنوان یکی از مطرح‌ترین والیان خوزستان، قریب به پنج قرن بخشی از حوادث تاریخ ایران در این خطه را به خویش اختصاص خواهند داد.

در این نوشتار سعی شده است به اختصار چگونگی شکل‌گیری و نیز گوشه‌هایی از تاریخ سیاسی این نهضت مورد بررسی قرار گیرد.

در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری (پانزدهم میلادی)، ایران یک واحد سیاسی یکپارچه نبود! در قسمتی از شرق ایران ضعف قدرت بازماندگان تیمور مشهود و در قسمتی دیگر از غرب ایران توسعه حکومت ترکمانان قراقوبینلو و آق قوبینلو آشکار بود. در چنین اوضاع و احوالی، احتمال نضج گرفتن نهضت‌های مذهبی، سیاسی در نواحی مختلف ایران فراوان می‌نمود. از جمله، در حدود سال ۸۴۰ ق/ ۱۴۳۷، در خوزستان^(۲)، نهضتی سیاسی، مذهبی از غلات شیعه شکل گرفت که دامنه آن به اعصار بعد نیز کشیده شد، و از جمله نهضت‌هایی بود که [از نظر اظهار مهدویت] بعدها در کنار نقطویه و شیخیه، تأثیر بسزایی بر جنبش بایه‌گذار د.

۱ - (اعمالی نظیر: بلعیدن شمشیر و یا برهنه در مقابل شمشیر و تیر رفتن و...)، ترکمان، اسکندر بیگ (منشی) - تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۴، ج ۱، ص ۳۵

۲ - مقصود، خوزستان در محدوده قرن نهم و دهم هجری می‌باشد.

چنان که گذشت آغازگر این جنبش، شخصی است به نام «سید محمد بن فلاح» مشهور به «المشعشع»، از شاگردان خاص و بنام «شیخ احمد بن فهد الحلّی»، یکی از فقهای بزرگ امامی قرن نهم هجری^(۱) (متوفی ۸۴۱ / ۱۴۳۸)، که او را صوفی و صاحب ذوق و حال دانسته‌اند.^(۲) محفل شیخ احمد در حلّه، پرروتق و محضر تعدادی از طلاب و فقهای برجسته مکتب امامی زمان بود. وی دارای «علوم غریبه» بود و کتاب کم حجمی نیز در این خصوص داشته^(۳)، که بعدها می‌خواسته از میان بردارد. ابن فهد که مادر بیوه سید محمد را به همسری برگزیده بود، چندی بعد دختر خویش را به ازدواج او درآورد.^(۴) بنابراین سید محمد علاوه بر شاگردی، نسبت دامادی استاد خویش را نیز دارا بود.

ابن فلاح نزد استاد، در علوم اسلامی و به خصوص شیعی سرآمد گشت، اما تدریجاً جوانب صوفیانه در عقاید وی پدیدار شد و حرکت خود را، نخست از

۱ - «احمد بن فهد الحلّی» را باید در کنار «محمد بن مکی العاملی / شهید اول» و همچنین «ابن مطهر الحلّی»، به عنوان سه نماینده (فقیه) عالی رتبه مکتب «اثنی عشری» در خلال تروتن سیزدهم تا پانزدهم هجری محسوب نمود. گفتنی است «تغییر مذهب» اسپند بن ترا یوسف (برادر جهان‌شاه قراقرینلو) حاکم بغداد (۸۴۸/۱۴۴۴ - ۸۳۶/۱۴۳۳)، از تسنن به شیعه اثنی عشری توسط ابن فهد انجام یافت.

۲ - شوشتری، قاضی نورالله (شرف الدین مرعشی) - مجالس المؤمنین، چ سنگی، تهران، ۱۲۹۹. ق، چ مجدد، تهران، ۱۳۷۵. ق، ص ۱۲۲۱ مجلسی، محمد باقر - بحار الانوار، به تصحیح عبدالرحیم ربّانی شیرازی، تهران، ۱۳۷۶. ق، ج ۱، ص ۲۰۰ از مقدمه، (هر چند مصحح سعی نموده تا گرایش ابن فهد را به تصوف انکار کند، همان، یادداشت ۱ از مقدمه)

۳ - خوانساری، محمدباقر - روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۲ توسط محمد علی روضاتی، چ سنگی، تهران، ۱۳۶۷. ق، ص ۲۱

۴ - العزازی، عباس - تاریخ العراق بین احتلالین، بغداد، ۳۹ - ۱۹۳۵، ج ۳ (حکومت ترکمانان)، صص ۱۱۰ - ۱۰۹

اعتکاف در کوفه آغاز نمود، و مریدانی پیدا کرد. وی در سال ۸۴۰ / ۱۴۳۷، به «کسیر»^(۱) رفته، خویش را از ذریه پیامبر (ص) خواند،^(۲) و سپس ادعای مهدویت نمود. بدین شکل موجد طریقت ویژه‌ای شد و در اندک زمانی، با کارهای شگفتش، پیروان بسیاری یافت. چنان که نقل کرده‌اند، وی موفق شد بر «اثری» از ابن فهد در مورد علوم غریبه، دست یابد،^(۳) که می‌توانست تسریع بخش جنبه غالبانه افکار وی باشد. از سوی دیگر شیخ احمد سعی در مهار افراط ورزی سید محمد نمود، لیکن از سوی وی محکوم^(۴) شد.

سید محمد به زودی هواداران زیادی میان قبایل عرب، در اراضی باتلاقی جنوب عراق، محلی که سال‌ها در آن جا آواره بود (و از جمله در سال ۸۰۰ / ۱۳۹۸ برای پیش نمازی و نیز رسیدگی به بنای قبر «الحامد لله علوی»، یکی از مقدسین محلی، یک اقامت کوتاه نیز در قهستان، مرکز اسماعیلیه داشت)^(۵) و بعد در حویزه، پیدا نمود. البته جلب و گرایش قبایل عرب جنوب عراق به نهضت وی، مسأله قابل تأملی است (زیرا همان طور که می‌دانیم تشیع سلطه محض ایرانیان محسوب می‌شود). بخشی از موفقیت نهضت سید محمد، به دلیل دوری خوزستان از قدرت مرکزی

۱ - محلی در نزدیکی‌های «واسط» می‌باشد.

۲ - شوشتری در همان کتاب (ص ۴۰۳)، فهرست شجرنامه وی را بدین ترتیب آورده است: «محمد بن فلاح بن هبة الله بن حسن بن علی المرتضی بن عبدالحمید النسابة بن ابی علی فخار بن احمد بن ابی القاسم محمد بن ابی عیبدالله الحسین بن محمد بن ابراهیم المجاب بن محمد العابد الصالح بن الامام موسی الکاظم (ع)».

۳ - شوشتری - همان کتاب، ج ۲، ص ۳۹۵

۴ - العزاوی - همان کتاب، ج ۳، ص ۱۱۰

۵ - آیتی، محمد حسین - بهارستان، در تاریخ و تراجم و رجال قاضیات و قهستان، تهران، ۱۳۲۷، صص ۵۲ - ۱۵۱

در بغداد و تبریز بود. همچنین تبلیغات «مولا علی»، پسر وی نیز به افزایش مریدان پدر، کمک شایانی نمود.

ابن فلاح در حدود سال ۸۴۴ / ۱۴۴۱، در پی جنگ و غارت و فروش اموال، نیروی خویش را با تجهیزات جنگی بیاراست و قدرتی به هم رساند و آن گاه نام «مشعشع» بر خویش گذارد. در این جا باید متذکر شد دلایلی مبنی بر این که نهضت مشعشع، یک جنبش جدائی طلب و ملی گرا بوده باشد، در دست نیست.

پر واضح است شهرت سید محمد کم کم موجبات نگرانی و بیم دست نشانندگان محلی حکومت تیموری را ایجاد نمود و در صدد سرکوبی وی برآمدند. از جمله لشکری از شیراز در سال ۸۴۵ / ۱۴۴۱، عازم خوزستان شد،^(۱) و علی رغم رشادتهای اولیه مشعشعین، با دخالت حکام محلی ترکمان نهایتاً ایشان پراکنده گردیدند.

لیکن مدتی نمی گذرد که سید محمد موفق به تأسیس دولتی در ناحیه حویزه^(۲) شده و مشعشعیان در سال ۸۵۷ / ۱۴۵۳، موجبات تسخیر شهر نجف را فراهم نمودند.

ابن فلاح پس از تثبیت موقعیت خویش در جنوب عراق، بر آن شد تا با حکام قراقوینلوی بغداد - که آنها را برای خویش و علیه حاکم تیموری فارس مفید یافته بود - رابطه دوستی ایجاد نماید. علی ای حال، هنگامی که نهضت آل مشعشع از کنترل خارج گردید، خصوصاً زمانی که قوای ایشان تحت رهبری مولا علی، راههای زیارتی را در جنوب عراق متصرف شده، و نیز در سال ۸۶۰ / ۱۴۵۶، موجبات

۱ - شوشتری - همان کتاب، ج ۱، ص ۳۹۸

۲ - یکی از مراکز مهم معارف شیعی در آن زمان می باشد.

تسخیر شهر بغداد را فراهم نمودند، ترکمانان قراقرینلو در صدد کنترل آنها برآمده و با اعزام لشکری در سال ۸۶۱ / ۱۴۵۷، در نبردی که در گرفت، مولا علی کشته شد. سید محمد چند سال بیشتر از پسرش عمر نمود و در سال ۸۶۶ / ۱۴۶۲ (به قولی ۸۷۰)، درگذشت. نظرات افراطی مذهبی وی در کتابی به نام «کلام المهدی»^(۱) بیان شده که شامل آئین‌های رمزی نهضت مشعشعیان است.

سید محمد ذیل گفتاری در این اثر، درباره آغاز کار خود چنین می‌گوید:

«... کیست که آزمایش خدا را پیش از این سید دیده باشد؟ پانزده سال گذشت که مردم او را نفرین فرستاده، دشنام می‌دادند و فرمان کشتن او را می‌دادند و او از شهری به شهری می‌گریخت... زمینی نماند که گنجایش او کند و ناگزیر به کوهستان گریخت. کوهستانیان نیز همگی پی کشتن او شدند و رهائی از دست ایشان نیافت مگر پس از نومیدی. سپس به عراق بازگشت و در آنجا هم مغول (مقصود کسان عبدالله سلطان نوه شاهرخ - حاکم تیموری فارس) جستجوی او می‌کردند و هر آن که دوست بود، دشمن گردید... و جایی که او را پناه دهد نماند و زمین بر او تنگ گردید و از دست دشمنان آن کشید که بشمار نیاید...»

کسروی در کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان»، سید محمد را دروغ‌گویی ستیزه رو دانسته که جز پیشوائی و فرمانروائی آرزوئی نداشته و همچون بسیاری از همجنسان خود، به راهتمائی برخاسته، ولی راهی برای نمودن به مردم نداشته است. دو روئی که هر دم سخن خود را عوض می‌نموده و با آن خون‌های فراوانی که از

۱ - این اثر به عنوان رساله مذهبی مشعشعیان و حاوی عقاید و نظرات محمد فلاح، نسخه منحصراً به فردی است که میکرو فیلمی از آن در کتابخانه مرکزی - مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود می‌باشد.

بی‌گناهان ریخته و گزندهای بی‌شماری که به مردم رسانیده، جز یک مشت سخنان رنگارنگ و بی‌سر و بن بر زبان نداشته و جز به فریب مردم نمی‌کوشیده است و یک رشته بدعتهای زشتی را از غلو و تناسخ و مانند اینها رواج می‌داده است.^(۱)

پس از سید محمد، پسرش، «سید محسن»، معروف به مولا محسن، «شیخ المشرکین»^(۲) به فرمانروائی رسید. رنج را سید محمد و مولا علی برده و خون بی‌گناهان را به گردن گرفتند، سود را سید محسن برد که بیش از چهل سال، آسوده فرمانروائی کرد.

مولا محسن پس از این که از سوی اوزون حسن (آق قویونلو) فرمان حکومت خوزستان را گرفت، در دوره نسبتاً ناآرامی که پس از مرگ رهبر بزرگ آق قویونلوها به وقوع پیوست، به عنوان یکی از جنگجویان منطقه، در سال ۱۴۷۹/۸۸۳، شهر بغداد را غارت نمود. لیکن زمانی که سلطان یعقوب، پسر اوزون حسن آق قویونلو، جانشین پدر گردید، سپاهی علیه سید محسن اعزام داشت که در سال ۱۴۸۴/۸۸۹ تماماً تار و مار شدند. سلطان یعقوب آق قویونلو، سرانجام با اختلافی که میان مولا محسن و پسر معیوبش، «سید محسن» ایجاد نمود، با مهارت امور جنوب را در اختیار گرفت و سید محسن اجباراً پسرش را به عنوان گروگان به دربار او در تبریز فرستاد.^(۳) با مرگ مولا محسن در سال ۱۴۸۹/۸۹۳، نهضت مشعشعین تا حدی از

۱ - کسروی تبریزی، احمد - تاریخ پانصد ساله خوزستان، مطبعه، تهران، ۱۳۱۲، ص ۲۸
 ۲ - ر.ک: گزیده تاریخ عالم آرای امینی (قاضی فضل الله بن روزبهان خنجی) با این مشخصات:

MINORSKY, V.F: persia in A.D 1478 - 1490 London, 1957, p. 84

۳ - العزای - همان کتاب، ج ۳، ص ۲۷۲

نفس افتاد.

در منابع، جانشینان آل مشعشع پس از مولا محسن چندان روشن نمی‌باشد. چنان که گفته شده، پس از وی، پسرش، «سید علی» جانشین پدر گردید، و برادر او «ایوب» وزیر یا پیشکارش بوده است. ایشان در صدد مقاومت در مقابل شاه اسماعیل اول (صفوی) برآمدند. یکی از کارهای شاه اسماعیل کشتن این دو برادر و برهم زدن بساط استقلال مشعشعیان است. مینورسکی می‌نویسد: «... این دو نهضت بالاخره ناگزیرانه برخورد پیدا کردند... از اینها گذشته، شاه اسماعیل راضی نمی‌شد که یک سازمان شیعی رقیب همچنان به موجودیت خود ادامه دهد...»^(۱)

از سوی دیگر در تاریخ این خاندان از «سلطان فیاض مشعشعی علی‌اللهی»^(۲)، نام برده می‌شود که به هنگام فتح بغداد توسط شاه اسماعیل در سال ۱۵۰۸/۹۱۴ و فشار بر جنوب (خوزستان و شیراز) رهبری نیروهای این جنبش را بر عهده داشت و دعوی الوهیت می‌کرد، که با عزیمت شاه اسماعیل به حویزه، جنگ خونینی میان صفویان و آل مشعشع درگرفت. در این نبرد فیاض با بسیاری از اهل ضلال معدوم شدند.^(۳)

1 - MINORSKY, Vladimir Fedorovich: "Musha, Sha," ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM, First edition, Supplement, (1934)

۲ - برخی مورخین فیاض را برادر مولا محسن (پسر سید محمد بن فلاح) محسوب کرده‌اند، نظیر: مینورسکی؛ ("Musha' sha", EL)؛ خواندمیر (حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، اقبال، تهران، ۱۳۳۳، ج ۴، ص ۴۹۷)؛ عزاری، (همان کتاب، ج ۳، ص ۳۴۵) - اما برخی دیگر وی را پسر مولا محسن (برادر علی و ایوب) دانسته‌اند، نظیر: کسروی (مشعشعیان یا بخشی از تاریخ خوزستان، ج ۲، تهران، ۱۳۱۴)

۳ - (مؤلف نامعلوم) - عالم آرای صفوی (عالم آرای شاه اسماعیل)، به کوشش یدالله شکری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۳۶

پس از این حادثه، کنترل شدیدی بر آن ناحیه مستولی گردید و حسب فرموده سلطان صفوی، اهالی، شب هنگام، درب خانه‌های خود را باز گذاشته و بدین نحو شاه با همراهانش به قصد تحقیق مذهب به منازل ایشان می‌رفت تا به حقیقت اعتقادات آنان پی برد.^(۱)

مدتی بعد با خروج شاه اسماعیل از آن منطقه، پسر دیگر سید محسن، «سید فلاح» بر آن جا تسلط یافت. از این زمان اگرچه والیان خوزستان از میان سادات مشعشع برگزیده می‌شدند، لیکن امرای مشعشعی از نظر موقعیت، متکی بر حکومت مرکزی و در حقیقت دست‌نشانگان صفوی بودند. بدین ترتیب با سید فلاح، اعتبار آل مشعشع به عنوان یک «دولت» مستقل کمرنگ شده و دوره خودسری ایشان که قریب به هفتاد سال (۸۴۵/۱۴۴۱ تا ۹۱۴/۱۵۰۸) امتداد یافته بود، سپری گردید و این نهضت تضعیف شد. لیکن دیری نگذشته که دوباره آل مشعشع روی کار آمده و دوره دوم تاریخ ایشان، یا دوره «والیان» حویزه آغاز می‌گردد که اگرچه به عنوان دست‌نشانگان صفوی تنها بر قسمت غرب خوزستان دست داشتند، ولی مدت آن بسیار طولانی‌تر از دوره اول گردیده، حدود دویست و شصت سال بیشتر [تا زمان نادرشاه (افشار) و کریم‌خان (زند)] امتداد خواهد یافت.

در همین زمان مقارن سلطنت شاه اسماعیل یا در دوره پسر او، شاه طهماسب بود که قسمت غرب خوزستان را که در اختیار مشعشعیان بود «عربستان» نامیدند تا از قسمت شرق که شامل شوشتر و رامهرمز و در اختیار سایر دست‌نشانگان صفویه بود، باز شناخته شود.^(۲)

۱ - شوشتری - همان کتاب، ج ۱، ص ۵۲۱

۲ - کسروی - همان کتاب، ص ۵۲

محمد سمیع میرزا سمیعا از مورخان متأخر عصر صفوی (قرن ۱۲ هـ) در تذکرة الملوک، می‌نویسد: «... والیان ایالات ایران چهار نوع هستند که اسامی‌شان بر اساس اهمیت و بزرگی‌شان است. اولی، والی عربستان است که بلند مرتبه است و به دلیل تعلق بر یکی از خاندانهای سادات و شجاعت و تعداد قبایلش، از احترام ویژه‌ای برخوردار است...»^(۱)

سید فلاح در سال ۱۵۱۴/۹۲۰ درگذشت. مع هذا به مدت مدیدی، به این دلیل که مرزهای میان امپراتوری عثمانی و حکومت صفوی نامشخص بود، «والیان» حویزه میان این دو قدرت را بر هم می‌زدند.

رهبران بعدی آل مشعشع عبارتند از: «سید بدران بن سید فلاح» و سپس «سید سجاد» پسر وی که در سال ۱۵۴۱/۹۴۸، پس از مرگ پدر به قدرت رسید. در این سال که مقارن سلطنت شاه طهماسب اول (صفوی) بود، علاءالدوله رعناشی، امیر دست‌نشانده صفوی که بر حسب خیانت به مشعشعین، به امیری خوزستان رسیده بود، سر به طغیان برداشت. لذا شاه صفوی جهت فرو نشانیدن شورش وی عزم خوزستان کرد. علاءالدوله به بغداد گریخت و حکومت آن ناحیه به شجاع‌الدین مشعشعی رسید.^(۲)

مرگ سید سجاد در سال ۱۵۸۴/۹۹۲ روی داد و پس از وی پسرش «سید

۱ - (سایر والیان، والیان لرستان، گرجستان و کردستان می‌باشند و حاکم ایل بختیاری از نظر اهمیت بعد از ایشان آمده‌است)، مینورسکی، ولادیمیر فدرویچ - سازمان اداری حکومت صفوی، (با تحقیقات، حواشی و تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوک)، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انجمن کتاب، تهران، ۱۳۳۴، ص ۴۴.

۲ - ترکمان، اسکندریبیگ - همان کتاب، ج ۱، ص ۹۵

زنبور» تا سال ۹۹۸/۱۵۹۰ فرمانروای این خاندان بود، تا این که توسط «سید مبارک» نامی، از حویزه بیرون شد.

سلطان مبارک (بن عبدالمطلب بن حیدر بن محسن بن سید محمد بن فلاح)، نخستین چهره آل مشعشع بود که «خان» نامیده شد. وی تعالیم شیعه اثنی عشری را در حویزه رواج داد.^(۱) مبارک به عنوان یکی از فرمانروایان معروف مشعشع، موجد یک سلسله حوادث تاریخی است. وی هم عصر شاه عباس اول (صفوی) است. از جمله اقدامات او، به طغیان علیه شاه عباس باید اشاره نمود. همچنین از کارهای نیک وی، برانداختن بدعت‌های نادرستی بود که تا این زمان در کیش مشعشعیان رواج داشت، همان بدعت‌های ناصوایی که سید محمد بنیاد گذاشت. گفته شده که مولا مطلب، پسرش را به این کار واداشته است، چنان که نوشته‌اند، مبارک، کسانی را از علمای شیعه که یکی از ایشان «شیخ عبداللطیف جامعی» بود، به حویزه دعوت نموده، به دستگیری ایشان آن بدعت‌های زشت را برانداخت و به جای آن، مذهب ساده شیعه را در میان مشعشعیان برقرار ساخت.^(۲)

سید مبارک در سال ۱۰۲۵/۱۶۱۶ درگذشت. پس از او پسرش، «سید ناصر» جانشین پدر گردید، که بنا به نوشته مورخین مدت فرمانروائی اش بیش از هفت روز نبود و مرگ وی با زهری بود که پسر عمویش، «سید راشد» به وی خوراند. پس از مرگ سید ناصر، سید راشد، به فرمان شاه عباس فرمانروائی یافت.

از این پس تاریخ مشعشعیان با فراز و نشیب نه چندانی تا عصر نادرشاه (افشار) ادامه یافته تا این که بالاخره نادرشاه، والیگری این خاندان را برانداخت. مدتی بعد با

1 - MINORSKY, V.F. "Musha sha", EI.

۲ - کسروی - همان کتاب، ص ۷۵

قتل نادر در سال ۱۱۶۰/۱۷۴۷، به یکباره در سراسر ایران، آشوبهای سختی برپا گردید، و از جمله در خوزستان «مولا مطلب مشعشی» سر به شورش برداشته، می‌کوشید تا شاید بار دیگر دستگاه والیگری آل مشعشع پهن درچینند.^(۱) بنابراین وی نخستین کسی بود که در این خصوص در خوزستان راه فتنه و آشوب را باز نمود.

مولا مطلب نوه سید فرج‌الله، حاکم دورق بود (که نادر پس از برهم زدن دستگاه این خاندان، تنها حکومت دورق را به او واگذار کرده بود).

دوران پرفراز و نشیب حکومت مولا مطلب سپری می‌گشت تا این که در سال ۱۱۷۵/۱۷۶۱ هنگامی که کریم خان (زند) در آذربایجان بود، پسر عموی او - زکی خان -، در اصفهان با بزرگان بختیاری و علی محمدخان، خواهرزاده کریم خان (حاکم بروجرد)، علیه او هم پیمان شده، بیرق طغیان برافراشتند. کریم خان نیز آهنگ سرکوب ایشان نمود. زکی خان و همدستان وی در خود تاب ایستادگی ندیده و راه خوزستان را در پیش گرفتند، و چون به نواحی حویزه رسیدند، مولا مطلب، با سپاهی به مقابله ایشان شتافت. در این نبرد که گویا در سال ۱۱۷۶/۱۷۶۲ حادث شد، مولا مطلب توسط علی محمدخان به قتل رسید.

در حقیقت مولا مطلب را باید آخرین والی باشکوه و نامدار آل مشعشع دانست که پس از وی، از شکوه این خاندان بسی کاسته شد.

از دیگر حوادث دوران مولا مطلب، یکی نیز برخوردهای متعددی با آل کثیر بود که از دشمنان دیرینه آل مشعشع بوده و در قسمت شرق خوزستان نشیمن

داشتند.

پس از مولا مطلب، پسر عموی وی، «مولا جودالله» به والیگری رسید که از کریم خان فرمانبرداری می‌نمود. بعد از مرگ وی نیز پسر بزرگترش «مولا اسماعیل» با فرمان کریم خان والیگری یافت. چندی بعد، پس از مرگ کریم خان که بعد از کشاکش‌های چندی، علیمردان خان به پادشاهی رسید، چون مولا اسماعیل از کار افتاده بود، «مولا محسن» از عموزادگان وی، با فرمان علیمردان خان به والیگری رسید. مدتی بعد به خاطر عدم کفایت او نیز، «مولا محمد» پسر دیگر جودالله جانشین مولا محسن گردید. از اقدامات نیک وی، بند (سد) استواری بود که بر جوی هاشم ایجاد نمود و باعث آبادانی حویزه و اطراف آن گردید.

زمانی بعد، پس از مرگ مولا محمد، چون شورش در ایران فروکش کرده و قاجاریه حاکمیت یافته و نوبت پادشاهی فتحعلی شاه (قاجار) رسیده بود، با فرمان شاه قاجار، «مولا مطلب»، پسر مولا محمد حاکم حویزه گردید. پس از دیری، او نیز کنار گذاشته شد و «عبدالعلی خان»، پسر مولا اسماعیل فرمان حکمرانی گرفت. از حوادث مربوط به این خاندان در اواخر عصر ناصرالدین شاه (قاجار)، از جمله یکی این که عشیره «بنی طرف» ساکن در نزدیکی‌های حویزه که مردمی دلیر و جنگجو بودند، سر از فرمان آل مشعشع پیچیدند.

در سال ۱۳۵۷ هجری/۱۹۳۸ که معتمدالدوله منوچهرخان جهت سرکوبی محمدتقی خان بختیاری و شیخ ثامرکیمی به خوزستان لشکر کشیده بود، «مولا فرج الله خان مشعشعی»، حاکم وقت حویزه، دولتخواهی نموده، نزد منوچهرخان آمد و او چون محمدتقی خان را اسیر نموده و شیخ ثامر را از خوزستان بیرون رانده بود، حکمرانی سراسر خوزستان را به مولا فرج الله واگذار نمود. پس از مولا فرج الله، پسر

او، «مولا عبدالله» و «مولا مطلب» و «مولا نصرالله» پسر عبدالله و «مولا محمد» پسر نصرالله و «مولا مطلب» برادر او، یکی پس از دیگری در حویزه به حکمرانی رسیدند.

در دوره معاصر، به هنگام چیرگی شیخ خزعل، آل مشعشع نیز نظیر سایر عشایر (عرب) جنوب زبردست وی بودند و او دختری را از آن خاندان برای خویش به همسری برگزید و در سایه این خویشاوندی، «مولا عبدالعلی» پیشوای وقت مشعشعیان را کنار گذاشته، برادر همسر خویش را به جای او برگزید. لیکن در سال ۱۳۰۳ ش/۱۹۲۴، دوران خودسری شیخ خزعل نیز سپری گردید و دولت مرکزی که در خوزستان قدرت یافته بود، امور را در کنترل خود گرفت^(۱)، و حاکم نظامی بار دیگر پیشوایی خاندان مشعشع را به مولی عبدالعلی خان واگذار نمود % (۱) ک. ل.

۱ - از آنجا که شیخ خزعل با مساعدت انگلیسی‌ها قدرتی بر هم زده بود، لذا هر نیروئی که قصد سرکوبی وی را می‌داشت، ظاهراً عنصری ضد انگلیسی معرفی می‌شد، انگلیسی‌ها از همین موضوع استفاده کرده و برای محبوب جلوه دادن رضاشاه در میان اقشار مختلف جامعه [به خصوص پس از تضعیف موقعیت وی در جریان شکست جمهوری خواهی و بدبینی‌های تدریجی که نسبت به او به وجود آمده بود] تصمیم گرفتند شیخ خزعل را به نفع رضاشاه قربانی کنند و او را به دست وی از میان بردارند! لذا شیخ را به طغیان علیه حکومت مرکزی [احمدشاه قاجار] تحریک نمودند. خزعل نیز با تشکیل کمیته‌ای به نام «سعادت» دست به شورش زد، اما در همین زمان رضاشاه با حمایت انگلیسی‌ها موفق به سرکوب شورش وی شد.

۲ - همان مأخذ، ص ۱۶۰

● جهت آگاهی و مطالعه بیشتر پیرامون این نهضت (به طور اعم)،
ر.ک:

- ۱ - بغدادی، عبدالله بن فتح الله - تاریخ الغیاتی
- ۲ - روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ
- ۳ - قزوینی الحسینی، یحیی - لب التواریخ
- ۴ - الغفاری، احمد - تاریخ جهان آراء
- ۵ - طهرانی، ابوبکر - تاریخ دیار بکر به، ج ۱
- ۶ - نورالدین، عبدالله، تذکره شوشتر
- ۷ - براون، ادوارد - تاریخ ادبیات ایران، ج ۴

عصر طلائی مغرب
در دورہ حاکمیت ادریسیان

✍ سید محمد ریاحی

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از عوامل اصلی پراکندگی بسیاری از علویان خصوصاً سادات حسنی در اوایل عصر عباسی، نهضت خونبار فخ بود که در دوران خلافت هادی عباسی به سال ۱۶۵ هـ ق صورت گرفت در این قیام حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام که شیعیان و بسیاری از سادات در مقابل ظلم و ستم بنی عباس بدو توسل جسته بودند به شهادت رسید و به نوشته اکثر مورخان تمام یاران او به جز دو نفر به شهادت رسیدند. از جمله انقلابیونی که پس از واقعه فخ از حیظه قلمرو خلافت عباسیان گریخت و جان سالم بدر برد و به سرزمین مغرب (مراکش فعلی) وارد شد ادريس بن عبدالله حسنی بود.^(۱) شکل ورود این مجاهد علوی به مغرب مورد اختلاف تاریخنگاران است، مؤلف «العیر» در این رابطه آورده است او ابتدا به مصر رفت در آنجا متصدی برید مصر واضح نام داشت و از شیعیان علی علیه السلام بود وی

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۶

ادریس را به همراه برید به مغرب فرستاد.^(۱)

ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیین» آورده است: ادریس بن عبدالله که از واقعه فح جان سالم بدر برده بود، به همراه غلامش راشد به قافله حاجیان مصر و افریقیه خارج شد و در این سفر ادریس در زئی بندگی، خدمت غلام خود میکرد به مصر و نزد یکی از موالی بنی عباس فرود آمدند و پس از معرفی خود با تدبیر او به مغرب یعنی، «طنجه» راهی شدند و در میان قبایل بربر به تبلیغ پرداختند.^(۲)

● جهاد در مغرب و استیلای دولت بنی ادریس:

ادریس بعد از ورود به مغرب، در و لیلی نزد اسحق اروبی ساکن شد او مبانی حکومتی اسحق را شکل و عمق داد و این موجب شد تا تعلق خاطر رئیس قبیله اور به ادریس افزون شده از اطاعت عباسیان خارج شود و با امام ادریس بیعت کند. اسحق قبیله خود و چند قبیله دیگر بربر را بر دعوت او گرد آورد و در چهارم رمضان ۱۷۲ هـ با او بیعت کردند و بدین ترتیب ادریس صاحب قدرت شد.^(۳)

دکتر سعدون عباس نصرالله در اثر محققانه خود فعالیت‌های نخستین ادریس را بدین شرح آورده است: بعد از بیعت قبایل مغرب الاقصی با او به جنگ با غیر مسلمانان رفت. ابتدا سرزمین تامسنا را که اکثر ساکنانش یهودی، نصرانی و مجوس بودند، به اسلام درآورد و در ذی‌الحجه سال ۱۷۲ به ولیلی مراجعت کرد. بعد از یک ماه اقامت در مرکز خود، جهاد علیه قبایل غیر مسلمان را از سر گرفت و بدین

۱ - تاریخ ابن خلدون (العبر)، ج ۳، ص ۲۰ - ۲۳

۲ - مقاتل الطالبیین، ص ۳۲۴ - ۳۲۵

۳ - البیان المغرب، ج ۱، ص ۸۳

ترتیب اعظم ساکنان مغرب الاقصی به دست ادریس اسلام آوردند. اهتمام ادریس به نشر اسلام در مغرب الاقصی، بیش از اهتمام او به تسخیر سرزمینها بود.

تلمسان در مغرب الاوسط که مسکن زناته بود (و بیشتر بر آئین خوارج)، هدف دوم ادریس بود امیر آن دیار محمد بن خزر صولاتی مغراوی، تسلیم رهبر علوی شد و شهر را تسلیم او کرد و این منطقه نیز در ماه صفر ۱۷۴ به اسلام شیعی روی آورد. مغربیان بعد از فتح اسلامی اولین بار، با رهبری عادل از اهل بیت رو به رو و تابع او شدند و این بر خلیفه عباسی گران آمد.^(۱)

هارون الرشید، خلیفه وقت بغداد، که شاهد از دست رفتن شمال آفریقا بود، با یحیی بن خالد برمکی وزیر خود رایزنی کرد. یحیی پیشنهاد ترور ادریس را داد و هارون پذیرفت. ابوالفرج اصفهانی دو روایت را در چگونگی ترور ادریس نقل می‌کند.^(۲)

در روایت اول آورده که سلیمان بن جریر جزیری که از متکلمان زیدی و آشنا با عقاید آنها بود از سوی یحیی تطمیع و روانه مغرب شد. در آنجا با تشکیل مجالس تبلیغ، رضایت و خرسندی و اعتماد ادریس را به خود جلب کرد، و در تنهایی به او شیشه‌ای از دارو به عنوان تحفه عراق داد، او نیز با استشمام آن مسموم و سپس شهید شد.

در روایت دوم آمده است که شماخ، غلام مهدی عباسی، به عنوان طبیب و شیعه ادریس نزد او رفت و با نهادن سمی در میان دندان، او را شهید کرد. باید اشاره کرد که ابوالفرج در روایت سومی می‌نویسد: سلیمان بن جریر، ماهی مسمومی به او

۱ - دولة الادراسه في المغرب، ص ۶۹

۲ - مقاتل الطالبین، ص ۳۲۵ - ۳۲۶

خورانید و او را کشت.

ادریس بن عبدالله، عزیز بربریان و عزت بخش آنان، در آخر ربیع الاول ۱۷۷ هـ به سوی معبود شتافت. او اولین شهید اهل بیت^(۱) در آن سوی جغرافیای اسلام بود، راشد همراه و غلام ادریس او را در و لیلی دفن کرد. این شجاع بی نظیر اهل بیت، بدون جانشین بود و همسرش که زنی از قبیله اور بود، یادگاری در رحم داشت. راشد، غلام ادریس، با همیاری قبایل مغرب و هواداران ادریس دوران انتقالی دولت ادریسیان را سپری کرد تا فرزند شهید بالید او که همنام پدر بود در ۱۱ سالگی به جانیشینی پدر نایل آمد.^(۲)

بنی عباس و دست‌نشانندگان آنها، بنی‌اغلب در افریقیه، گمان می‌کردند با شهادت ادریس اول کیان ادریسی در مغرب نیز به پایان رسید. ابتدا راشد، غلام فداکار ادریس، را شهید کردند و سپس شایع کردند ادریس دوم فرزند ادریس اکبر نیست، او از نسل راشد بربری است، ابن خلدون در این مورد می‌نویسد: «و نظیر این اشتباه (تهمت به فاطمیان) و بلکه بس بعیدتر از آن تهمتی است که عیججویان درباره‌ی نسب ادریس بن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب، «رضوان الله علیهم اجمعین» نجوی می‌کردند که پس از مرگ پدر در مغرب اقصی، امام و پیشوای قوم خود شده است و از روی حسد و به کنایه درباره‌ی کودک از ادریس اکبر اظهار بدگمانی می‌کردند و می‌گفتند که آن از مولای ایشان موسوم به راشد است. خدای آنان را از نیکی و بخشایش خود دور کند، چقدر ایشان نادانند

۱- اشاره به روایت حضرت رضا علیه السلام که در اعیان الشیعه آورده شده: «ادریس بن عبدالله بن شجعان اهل بیت و الله ما ترک فینا مثله»

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۷ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۶

مگر نمی‌داند که ادریس اکبر هنگام اقامت در میان بربرها زناشویی کرده و از آغاز در آمدن به مغرب تا روزی که بفرمان خدای عز و جل به جهان دیگر شتافته است، همچنان در خوی بادیه‌نشینی پایدار بوده و اصالت بادیه‌نشینی را از دست نداده است؟ و حال بادیه‌نشینان در این قضایا چنان است که آنان هیچگونه نپنهان کاری ندارند. چه آنان را نهانخانه‌هایی نیست که شک و تردید در آن راه یابد و وضع حرمسرای آنان در منظر همسایگان زن و مسمع همسایگان مرد است.^{۱۱}

ابن خلدون در ادامه سخن چنین می‌افزاید: در صورتیکه به خدای سوگند هرگز چنین چیزی روی نداده است. این کلمات را فقط دشمنان آنان، بنی عباس و عمال ایشان، بنی اغلب در آفریقیه که دست نشانده عباسیان بودند، انتشار می‌دادند، و علت آن چنان است که چون ادریس اکبر پس از فاجعه فنج به مغرب گریخت، الهادی به اغلبیان اشاره کرد او را زیر نظر و مراقبت قرار دهند و جاسوسانی در همه نواحی بر وی گمارند. آنها بر وی دست نیافتند و او بی هیچ‌گزندی به مغرب رسید و دعوتش در آن ناحیه آشکار شد و کارش بالاگرفت و به پیشرفت‌های بزرگی نایل آمد، پس از این واقعه، رشید بر این راز آگاهی یافت که واضح مولی و عامل وی در اسکندریه، در نهان شیعه علوی است و در نجات ادریس از مهلکه و پناهنده شدنش به مغرب دست داشته است از این رو وی را به قتل رسانید و شماخ را که از موالی پدرش، مهدی، بود با حيله سازی به کشتن ادریس واداشت. شماخ به ادریس پیوست و از موالی خویش بنی عباس، تبری جست. ادریس او را مشمول عواطف خویش قرار داد و با او دمساز و همدم شد تا شماخ سرانجام فرصت یافت و در نهان غذای او را به

زهر آلوده ساخت و باعث هلاک وی گردید. وقتی خیر مرگ ادریس اکبر به بنی عباس رسید، بسیار در آنان تأثیر نیک بخشید، چه امیدوار شدند که کشته شدن او ریشه‌های دعوت علویان را در مغرب قطع می‌کند و جرثومه این دعوت، ریشه کن می‌شود و چون خیر حامله شدن مادر ادریس اصغر به گوش آنان رسید و در آن تردید و بی‌اعتنایی کردند و هنوز در پیچ و خم تردید بودند که یکبار خبر تولد او به گوششان رسید و مذهب شیعه بار دیگر در مغرب ظهور کرد و دولت آنان به وجود ادریس اصغر تجدید گردید. این پیشامد برای آنان از زخم تیر دردناکتر و جانگدازتر بود و چون ضعف و پیری به دولت راه یافته بود، نمی‌توانستند نفوذ خویش را در مناطق دور از مقر فرمانروایی خویش اعمال کنند. و متتهای قدرت رشید، بر ادریس اکبر، که در سرزمینی دور با جاهت و نفوذ خاصی فرمانروایی می‌کرد و بربرها در گرد وی حلقه زده بودند. این بود که برای کشتن وی به حبشه دست یازد و وی را مسموم کند. از این رو عباسیان ناچار به دوستانی که در افریقیه داشتند یعنی اغلییان توسل جستند و از آنان خواستند این رخنه را از ناحیه خود سد کنند و خطری را که انتظار می‌رفت از جانب علویان بر دستگاه خلافت وارد آید، از مرز ایشان (اغلییان) بردارند و نگذارند ریشه‌های آن سر از ماوراء مصر درآورد، و پی در پی از طرف مأمون و خلفای پس از او، اینگونه دستورها و پیشنهادها به اغلییان صادر می‌شد، ولی اغلییان خود به دستگیری بربرها بر ضد سلاطین سابقشان که عباسیان اند محتاجتر بودند و خود به دفاع از خویش بیشتر احتیاج داشتند، زیرا موالی و مملوکهای غیر عرب به سرعت هر چه بیشتری در دستگاه خلافت راه یافته بودند و بر مرکب کامروایی و غلبه بر آن دستگاه، سوار شده بودند و تصرفات و دخالتهای گوناگون در آن داشتند و احکام خلافت را بر طبق دلخواه و مقاصد خویش دربارهٔ رجال دولت

و امور خراجگذاری و مردم سرزمینهای گوناگون و خط‌مشی‌های دولت تغییر می‌دادند و آنها را نقض و ابرام می‌کردند. چنانکه شاعر گوید:

خلیفه‌ای است در قفس در میان و صیف و بفا
هر آنچه آنان به وی تلقین کنند طوطی‌وار آنها را باز می‌گوید

از این رو امرای اغلیبان از سعایت و دشمنی می‌هراسیدند و پی در پی بهانه‌ها می‌تراشیدند یک بار مغرب و مردم آن ناحیه را کوچک می‌شمردند. و بار دیگر خلفا را از وضع قیام و مخالفت ادریس و دیگر جانشینانش به وحشت می‌انداختند و به آنها چنین القا می‌کردند که ادریس را به رخ خلیفه بکشند و شدت و شوکتش را مایه ارباب وی قرار دهند و درخواستها و تقاضاهای خلیفه را درباره ادریسیان، بزرگ و با اهمیت جلوه‌گر سازند و او را تهدید کنند که اگر به مخالفت با ادریس، مجبور شوند، دعوت خلیفه را واژگون خواهند کرد.

بار دیگر نسب ادریس را مورد عیبجویی و مذمت قرار می‌دادند و امثال اینگونه اکاذیب را به منظور کاستن از مقام و پایه بلند ادریس مستقر می‌ساختند و هیچ‌به‌صدق و کذب آنها اعتنا نداشتند، و از دوری مسافت میان خلیفه و آنان و کودکان نوری خلفای بنی‌عباس و مملوکهای غیر عربی که در خدمت آنان بودند و سخنان هر گوینده‌ای را می‌پذیرفتند و هر آوازی را خواه صحیح یا سقیم می‌شنیدند، استفاده می‌کردند و بر این روش همچنان ادامه دادند تا سلسله اغلیبان منقرض گردید.

پس این سخنان زشت به گوش مردم عامی رسید، برخی از عیبجویان برای شنیدن آن گوش را تیز می‌کردند و وسیله‌ای برای بدگویی از خلفای فاطمی می‌شدند. و خدای آنان را براند که از مقاصد شریعت عدول می‌کنند و در اینگونه موارد تعارضی میان قطع و ظن نیست، در صورتیکه ادریس بر فراش پدر خویش متولد شده بود و به

حکم آنکه فرزند از آن فراش است جای تردید باقی نمی‌ماند، بویژه که منزله شمردن خاندان رسالت از چنین تهمت‌هایی از معتقدات خداوندان ایمان است، زیرا خدای سبحان، ناپاکی را از خاندان پیامبر زدوده و آنان را به کمال منزله و پاک فرموده است، پس فراش ادریس به حکم قرآن از آلودگی و ناپاکی منزله است و هر که بر خلاف این معتقد باشد بار گناهش به شانه کشیده و از دروازه کفر درآمده است. من در رد این تهمت به اطناب سخن پرداختم تا همه ابواب شک را ببندم و در سینه حسودان دست رد بزنم، چه به گوش خویش از گوینده‌ای که بر آنان می‌ناخت شنیدم که نسب این خاندان را هدف تیر افترا قرار داده بود و به زعم خود این تهمتها را از برخی از مورخان مغرب نقل می‌کرد. همان کسانی که از خاندان پیامبر منحرف شده و در ایمان به سلف آنان هر دو مشکوک گردیده‌اند. وگرنه دامن عصمت آنان از اینگونه آلودگیها منزله است؛ و رد کردن عیب در جایی که عیب محال باشد، خود عیب به شمار می‌رود ولی من در زندگانی دنیا از آنان دفاع کردم و امیدوارم در روز قیامت از من دفاع کنند. باید دانست که بیشتر عیبجویان در نسب آن خاندان، حسودانی بودند که به جانشینان ادریس حسد می‌بردند، خواه آنانکه منتسب به خاندان نبوت بودند یا دخیل به شمار می‌رفتند یا کسانی که خود را به راست یا دروغ به آن خاندان نسبت می‌دادند چه ادعا کردن این نسب عالی (سیادت) به منزله دعوی شرافت پر دامنه‌ای نسبت به عامه مردم جهان است و چه بسا که در معرض تهمت و انکار قرار می‌گیرد و چون نسب بنی‌ادریس در موطن آنان، فاس و دیگر دیار به مرحله‌ای از شهرت و وضوح رسیده بود که هیچکس ممکن نبود به چنان پایه‌ای برسد و در آن طمع ببندد. زیرا انتساب آنان از یک ملت و نسل سلف، به یک ملت و نسل خلف به تواتر انتقال یافته بود و خانه ادریس جد آنان و بنیانگذار و مؤسس

فاس در میان دیگر خانه‌ها معلوم است و مسجد او به کوی و کوچه‌های در دار آن مردم پیوسته است و شمشیر برهنه او بر فراز گلدسته بزرگ در مرکز شهر آنان می‌درخشند و دیگر آثار وی که اخبار آنها بارها از حد تواتر و شیوع هم گذشته و کما بیش به مرحله عیان رسیده است، همه وجود دارد. وقتی دیگر مدعیان منسوب به خاندان پیامبر اینگونه شواهد بارز را که خدای به آنان ارزانی داشته، می‌دیدند و شکوه و جلال مملکتداری آنان را که از گذشتگان در مغرب به آنان رسیده بود و بر شرف نبوی آنان می‌افزود، احساس می‌کردند و به یقین می‌دانستند که خود از چنین پایگاهی بسیار دورند و به کمترین مقام هیچیک از آنان هم نمی‌رسند آن وقت خواهی نخواهی حس حسادت ایشان برانگیخته می‌شد، چه از آنجایی که مردم در انساب خویش مصدقند، غایت کار کسانی از منتسبان به این خاندان شریف که چنین شواهدی در دست نداشتند این بود که مردم تسلیم ادعای آنان بشوند در صورتیکه میان علم و ظن و یقین و تسلیم، تفاوت بسیار است. از این رو وقتی دیگر مدعیان منتسب به خاندان نبوی، خود را با آنان می‌سنجیدند: سخت اندوهبار می‌شدند و بسیاری از این مدعیان از شدت حسد، آرزو می‌کردند کاش می‌توانستند آن خاندان را از آن پایگاه رفیع، در پرتگاه مردمان عامی و بازاری سقوط دهند و خواهی نخواهی به سائقه این حسد جانکاه، به ستیزه و دشمنی برمی‌خاستند و با لجاجت و افتراگویی به اینگونه عیبجویی‌های بی‌پایه و گفتارهای دروغ می‌پرداختند و در تهمت، به مساوات و در تردید و راه یافتن احتمال به مشابَهت، تعلیل می‌کردند که ما هم مانند آنان هستیم و با آنها برابر می‌باشیم، و چقدر این گروه‌ها از مرحله حقیقت دور بودند زیرا چنانکه می‌دانیم در سراسر مغرب هیچکس از اعضای خاندان شریف نبوت یافت نمی‌شد که نسب او مانند ادریس، از خاندان حسن، صریح و آشکار و

روشن باشد. و بزرگان این خاندان در این عهد در فاس، بنوعمرانند که از نسل یحیی الجوطی بن محمد بن یحیی العوام بن قاسم بن ادیس بن ادیس می‌باشند و از بزرگان و رؤسای خاندان پیامبر در آنجا به شمار می‌روند و در خانه جد خویش، ادیس، همچنان اقامت دارند و سیادت ایشان بر عموم مغرب مسلم است.^(۱)

قبایل بربر از شمال آفریقا و اندلس و حتی عربهایی از ازد، خزرج و بنی یحصب و دیگران با او بیعت کردند.^(۲) روی آوردن بی‌شمار مردم در همان سال اول حکومت ادیس که به عام الوفود معروف بود و کمبود فضا و مکان در پایتخت اولیه یعنی و لیلی موجب شد تا شهری جدید احداث شود ادیس زمینی را در موضع فعلی شهر فاس خرید و احداث آن را در او ان سال ۱۹۲ شروع کرد. او در این مکان چنین دعا کرد:

«اللهم اجعلها دار علم و فقه يتلى بها كتابك و تقام بها سنتك و حدودك و اجعل اهلها متمسكين بالسنة و الجماعة و ما ابقيتهما، بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله و الارض لله يورثها من يشاء من سماه و العاقبة للمتقين...»^(۳)

در مورد بنای شهر فاس نظر واحدی اظهار نشده است، آندره ژولیان، تاریخنگار معاصر غربی و کارشناس شمال آفریقا، معتقد است بانی این شهر، ادیس اول بود اما نتوانست آن را به پایان برساند. پرووسنال این نظر را دارد که ادیس در سال ۱۷۲ هـ احداث شهر را آغاز کرد و عدوة الاندلسیین را ساخت و فرزندش، عدوة القرویین را در سال ۱۹۳ هـ در قسمت غربی به پایان برد و یکی از مستندات

۱ - همان، ج ۱، ص ۴۲ - ۴۷

۲ - دولة الادارسه في المغرب الاسلامي، ص ۹۷

۳ - همان

پروو سنال سکه‌ای است قدیمی که در سال ۱۷۲ در شهر فاس ضرب شده و بر آن نام ادریس اول مشاهده می‌شود. محقق معاصر مراکشی، محمود اسماعیل عبدالرزاق، ضمن تایید نظر پروو سنال می‌نویسد: تمام دولتها پس از تشکیل و استقلال سعی بر ساختن پایتخت جدید داشته‌اند مانند بنو اغلب در عباسیه و بنورستم که تاهرت و بنو مدرار که سلجماسه و ... را ساختند. بعلاوه ادریس اول از آغاز سعی داشت خود را از قبیله اور به و مرکز آنها و لیلی رها کند، بنابراین تأسیس فاس توسط ادریس اول منطقی‌تر است. پیشینیان مانند ابن حوقل و فلقشندی و یاقوت حموی، بانی شهر را ادریس دوم می‌دانند، فلقشندی می‌نویسد «و هی «فاس» مدیتان، احداهما بناها ادریس بن عبدالله».

به هر ترتیب شهر فاس که سرزمینی پر آب و حاصل خیز بود و دارای معادن فراوان نمک، تأسیس شد و اولین مرکز تشیع در شمال آفریقا بود که در گسترش معارف شیعی در آن سرزمین نقش داشت.^(۱)

ادریس دوم بعد از بنای شهر فاس و اسکان اعراب و بربرها و نیز اقلیتهای مذهبی در آن، نظام اداری دولت را پی‌ریزی کرد او از ابتدا به توازن مسئولیتها و مناصب دولتی میان عرب و بربر اهتمام داشت از یک سوی امیر ابن مصعب از ری را که از نظامیان مشهور عرب بود و در آغاز عصر بنی عباس به مغرب آمده بود وزیر خود کرد از سوی دیگر بهلول بن عبدالله بن عبدالواحد مظفری را از میان بربرها وزیر دیگر خود تعیین کرد عبدالله بن مالک خزرچی انصاری را نیز به عنوان کاتب که وظیفه خطیری بود - برگزید و عامر بن محمد بن سعید مقیمی را منصب قضا بخشید.

تسامح و شرح صدر ادریس دوم موجب شد تعداد زیادی از اعراب مخالف با بنو اغلب و امویان از افریقیه و اندلس به دربار او پناه آورده، در مغرب الاقصی خصوصاً فاس منزل بگیرند.^(۱)

گروهی از انقلابیون ربض نیز بعد از سرکوب شدن توسط حکم بن هشام در قرطبه، به فاس پناه بردند و از آرامش سیاسی - اجتماعی دولت ادریس بهره‌مند شدند این قیام مهم، یکی از حرکت‌های مردمی در بخشی از مغرب اسلامی یعنی اندلس است. محمد عبدالله عنان در مورد این انقلاب چنین می‌نویسد: در اواخر عهد حکم در قرطبه شورش عظیم برپا شد. چنانکه نزدیک بود پایه‌های قدرت او را متزلزل کند. مردم قرطبه بر ضد سرکشی و غرور و سخت‌کشی امیر خود برخاسته بودند. در میان مردم قرطبه بسیاری بودند که با قدرت حاکم مخالف بودند اینان به وضعیت و موقعیت خود آگاه بودند که چه سان از حقوق اجتماعی محروم‌اند. فقها نیز از سوی دیگر کمر مخالفت بسته بودند و در رأس آنها کسانی چون طالبات المعافری و غیر او، مردم را تحریض به انقلاب می‌کردند و بر ضد حکم و دربارش بر می‌انگیختند. اینان حکم را به ارتکاب معاصی و فرو رفتن در لهو و شراب، متهم می‌کردند میان امیر و مردم قرطبه باگذشت زمان وحشت و رمیدگی بیشتر می‌شد و مردم آشکارا به نکوهش امیر و خواص او پرداختند. شبها در مساجد گرد هم می‌آمدند تا او را به نحوی ضربت زنند و مجروح سازند این گستاخی به حدی رسید که روزها در راه نیز به او تعرض می‌کردند و او را دائم الخمر، ندا می‌دادند. روزی امیر به شکار می‌رفت، چون از میان بازار ربض می‌گذشت، مردم بر

ضد او شعار دادند و با کف زدن مسخره‌اش کردند. دستور داد ده نفر را گرفتند و بردار کردند. ابن الفوطیه می‌گوید: این گروه که بردار شدند سران توطئه ضد حکم بودند و در میانشان برخی از بزرگان قوم بودند چون یحیی بن نصر البحصی و موسی بن سالم الخولانی و پسرش. این عمل سبب شد تا مردم بیشتر به هیجان آیند. کم‌کم آثار شورش نمودار شد، مردم به سپاهیان و نگهبانان خاص حمله می‌کردند. حکم که وضع را خطرناک دید در قصر تحصن‌گزید و ساز و برگ گرد آورد. تا یک روز آتش انقلاب ناگهان زبانه کشید. سبب آن بود که میان یکی از ممالیک حکم و مردی که شمشیر صیقل می‌داد و تعهد کرده بود شمشیر او را صیقل دهد و دیر کرده بود، گفتگو در گرفت و آن مملوک مرد صیقلی را بکشت، مردم به یکباره برخاستند و دست به سلاح بردند پیشاپیش شورشیان مردم ریض جنوبی در کرانه دیگر نهر بودند این ناحیه را نشقنده می‌گفتند. بیشترشان از مردم عادی بودند این شورش در روز ۱۳ رمضان سال ۲۰۲ هـ بیست و پنجم مارس سال ۸۱۸ م. واقع شد شورشگران از هر سو به جانب قصر راندند و حکم در میان نگهبانان و غلامان به دفع ایشان کمر بسته بود. پسر عم خود عبدالله البلشن را که صاحب صوایف بود و واجب عبدالکریم را با جمعی از پیادگان و سواران به دفاع برگماشت. این نیرو به پیش راند و جمعیتی را که تا درگاه قصر پیش آمده بود واپس راند. سپس راه خود را به سوی نهر بگشود و از نهر گذشت و به موطن شورشیان، به آن سوی نهر، رسید و آتش در چند محله زد. آتش زدن محلات در پراکندن جمع شورشیان، مؤثر افتاد، تا شعله‌های آتش نمایان شد هر کس تلاش می‌کرد به خانه خود بازگردد و با خاموش کردن آتش، زن و فرزند خویش را از مرگ برهاند. در این حال لشکریان از هر سو شورشیان را میان گرفتند و خلق کثیری از ایشان را کشتند. سپس به تعقیبشان پرداختند

و خانه‌هایشان را غارت کردند و شمار کثیری را اسیر نمودند بعضی نیز توانستند بگریزند. از جمله برخی فقها که محرک شورش بودند، چون طالوت و دیگران، بعضی به طلیطله پناه بردند. سه روز کشتار و غارت شورشیان ادامه داشت تا به کلی تار و مار شدند حکم در رو به روی قصر خود بر ساحل نهر، سیصد مرد از شورشیان را بردار کرد تا مردم قرطبه را از عواقب چنین اعمالی بترساند. سپس لشکر ندای امان داد و فتنه فرو نشست. حکم فرمانی صادر کرد و خانه‌های همه شورشگران را تا آخرین خانه خراب کردند، مخصوصاً ریح قبلی را که محل آشوب بود. ربیع القومس عامل اهل ذمه و سرکرده غلامان خاص مأمور خراب کردن خانه‌ها شد. او نیز محله‌های شورشیان را با خاکت یکسان کرد و هزاران تن بی‌هیچ سر پناهی ماندند حکم فرمان داد که بر فور از قرطبه خارج شوند و هرکس در رفتن درنگ کند کشته خواهد شد. در بیستم رمضان سال ۲۰۲ هـ کوچ این بینویان آغاز شد و در شهرهای مرزی و ایالات پراکنده شدند. بسیاری به طلیطله پناه بردند زیرا مردم طلیطله با حکم مخالف بودند. بسیاری نیز از دریا گذشته به مغرب آمدند: جماعتی نیز که حدود ۱۵ هزار تن بودند با چند کشتی به جانب مشرق راندند و در آبهای اسکندریه پهلو گرفتند، مصر در این روزها خود، گرفتار جنگهای داخلی بود این جنگ میان سری بن حکم و دشمنان او بر سر امارتش بود. اندلسها به تفر داخل شدند و در آنجا استقرار یافتند و در جنگ داخلی شرکت جستند. آشوب در مصر دوام داشت و اندلسها در اسکندریه بودند تا آنگاه که عبدالله بن طاهر از سوی مأمون به امارت مصر برگزیده شد عبدالله به اسکندریه رفت و شهر را در محاصره گرفت. اندلسها به صلح و تسلیم، گردن نهادند و با کشتیهای خود اسکندریه را ترک گفتند و به جزیره افریطش (کرت) روی نهادند، زعیمشان در مهاجرت، ابو حفص عمر بن عیسی

البلوطی بود. اینان جزیره را بگشودند و در آنجا اقامت گزیدند این مهاجرت در سال ۲۱۲ هـ. / ۸۲۷ م صورت پذیرفت. مهاجران در جزیره کرت، دولتی کوچک تأسیس کردند که قریب صد و سی سال دوام داشت تا آنگاه که بیزنطیان در سال ۳۵۰ هـ / ۹۶۱ م جزیره را از مسلمانان بستند.^(۱)

بدین ترتیب مغرب الاقصی و خصوصاً فاس، پایتخت ادریسیان عدالت‌جو، مأمین بربرها و غیر عربها شد. از آغاز دوره اسلامی در مغرب تا تشکیل دولت ادریسیان، بربرها که ساکنان اصلی مغرب بودند، در رنج و تعب بودند سیاست عرب‌گرایی امویان موجب تحقیر شدید بربرها شده بود و همانطور که قبلاً اشاره کردیم بربرها شورش کردند و جنگ معروف اشراف را در سال ۱۲۲ هـ برآوردند و در این جنگ بود که «حماة العرب و فرسانها و ابطالها» کشته شدند و هشام خشم خود علیه بربرها را شدت بخشید و تا پایان عصر اموی با بربرها به خشونت و ستم رفتار می‌شد. ادریسیان با توجه به اعتقاد مکتبی‌شان در مورد مساوات مسلمانان علاوه بر آنکه امتیاز اجتماعی به آنها دادند با تشکیل بخش اعظم ارتش از بربرها، آنان را در فعالیتهای نظامی نیز وارد کردند و در کنار آنان اعراب مشرق و مغرب نیز به داخل سپاه ادریس آمدند.^(۲)

اوضاع اقتصادی مغرب در عصر شکوهمند ادریسی:

تا اواخر قرن دوم هجری، بحرانیهای سیاسی پی‌در پی، درگیریهای والیان با بربرها، منازعات خوارج با حکومتهای مرکزی و جنگهای قبیله‌ای رایج در مغرب و

۱ - تاریخ دولت اسلامی در اندلس، ج ۱، ص ۲۶۰ - ۲۶۲

۲ - دولة الادارسة في المغرب، ص ۱۲۷ و ۱۲۸

مهمتر از همه توجه امیران و دولتمردان به امور نظامی و بی‌عنایتی آنان به مسائل اقتصادی، موجب شده بود تا آن منطقه از نظر اقتصادی سامان نگیرد، خصوصاً مغرب الاقصی که اولین ثبات سیاسی را از آغاز عصر ادریسی شاهد بود. همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد، ادریسیان به کشاورزی کاملاً توجه کردند و موقعیت حاصلخیز و پر آب فاس موجب رونق کشاورزی در این منطقه شده بود.^(۱)

در اطراف رودخانه این شهر، سه هزار آسیا دایر بوده است. ادریسی، جغرافیدان بازمانده از این خاندان در قرن ششم نیز نعمت آن را فراوان و گندم آن را ارزان و میوه آن را زیاد می‌داند و آن را مرکز و قطب شهرهای مغرب الاقصی می‌داند. چون «وَلَهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَسَنٌ أَكْبَرَ نَصِيبٍ وَأَوْفَرَ حَظًّا» یعنی فاس از هر چیز خوب و محصول خوب، بیشترین و بهترین آنها را بهره داشت.

دو شهر دیگر مغرب که در حوزه حکومتی ادریسیان قرار دارد، یکی بصره نزدیک سوس، شهری آباد که مرکز پنبه، گندم و سایر حبوبات بوده و دیگر با قلام که ادریسی آن را از آثار عبدالله بن ادریس می‌داند منطقه پر آب، حاصلخیز و دارای میوه فراوان است.^(۲) دشتهای میان فاس و قاهره کشتزار پنبه بوده و نیشکر فراوان در سلجماسه، تارودانت و اقلیم اغمات و انگور میان فاس و سلجماسه و زیتون نیز از محصولات فراوان سرزمین ادریسیان بوده است. چون آنان به کاشت درختهای زیتون روی آوردند. صنایع روغن‌کشی و صابون‌سازی در مکناس و صنایع پارچه‌بافی در تلمسان وجود داشته به طوری که پارچه مشهور تلمسانی (ترکیب حریر و پشم) امروزه نیز مشهور است و زنان مغربی در بخش پارچه‌بافی و رنگرزی

۱ - تاریخ سیاسی و اجتماعی آفریقا، ص ۲۶۱

۲ - نزهة المشتاق، ج ۱، ص ۲۴۳، ۲۴۶ و ۵۳۱

نقش اساسی داشته‌اند.^(۱)

رساله‌ای کوچک با نام «الملوک الادارسة في المغرب الادنی و في المغرب الاقصی و في المغرب الاوسط» از مورخی مجهول در قرن ششم هجری که در کتابخانه عمومی رباط نگهداری می‌شود، آمار مراکز صنعتی فاس را در عصر ادریسیان گزارش می‌کند:

کارخانه صابون‌سازی ۴۷ مورد، مراکز دباغی ۸۶، رنگرزانخانه ۱۱۶، نانوايي ۱۳۶ و کارخانه شیشه‌سازی ۱۱ مورد.^(۲)

ادریس دوم برای حفظ استقلال اقتصادی و موقعیت بین‌المللی خود اقدام به تأسیس ضرابخانه کرد و در سال ۱۹۸ هـ اولین درهم ادریسی ضرب شد که وزن آن معادل نصف دینار متعارف مغرب بود. محمد بن ادریس، جانشین او، نیز در سال ۲۱۵ هـ درهم خود را ضرب کرد.

دوران محمد بن ادریس مانند عصر پدر دوره مهمی در تاریخ مغرب الاقصی است. هوش سیاسی او در توجهش به اجرای عدالت، میراث ملکداری پدر بود. او به سفارس جده خود کنزه (مادر ادریس دوم) مملکت خود را به نه بخش به عنوان ولایات تقسیم و اداره هر یک را به برادران واگذار کرد. اما عیسی بن ادریس که مثاله و تامسنا را در دست داشت. اعلام استقلال کرد و علیه برادر شورید. عمر بن ادریس به توصیه محمد شورش عیسی را خواباند و برادر را آسوده خاطر کرد.

علی و یحیی فرزندان محمد که به ترتیب پس از او به حکومت نایل شدند، بر ملوک سیاسی و اجتماعی پدر و جد خود، حکم راندند و در عصر یحیی، فاس از

۱ - دولة الادارسة في المغرب، ص ۱۴۱

۲ - دولة الادارسة ملوک تلمسان و انس و قرطبه، ص ۱۲۴

نظر تجارت و فرهنگ شهری دیدنی شد. از میان حاکمان ادریسی مورخان از یحیی نواده محمد بن ادریس ثانی، بخویی یاد نمی‌کنند - ابن عذاری او را شارب الخمر و زبانه معرفی کرده است. همین زبانه‌گی او را عامل رویگردانی اهل فاس از او می‌دانند، او از حکومت خلع شد و پس از وی سلسله ادریسیان، به دست فرزندان عمر بن ادریس افتاد.^(۱)

علی بن عمر ادریس در دوران کوتاه حکومت خود با خوارج رو به رو بود و دوامی نیاورد و کبان مغرب را به عموی خویش یحیی بن ادریس سپرد. ابن خلدون در مورد یحیی می‌گوید «کشور پادشاهی او از همه آل ادریس بزرگتر شد. خود نیز مردی مقتید و آگاه به حدیث بود. هیچیک از این خاندان در شوکت و دولت به پایه او نرسیده بودند. ابن خطیب او را چنین توصیف می‌کند: «ملکاً جلیلاً فصیحاً کریماً شجاعاً فاضلاً صالحاً» ابن ابی زرع، این امیر علوی را بزرگترین حاکم ادریسی معرفی می‌کند: کان ذکياً حافظاً للحديث ذافصاحه و بیان و لسان و مع ذلك کان شجاعاً حازماً و ذا صلاح و دین و ورع لم يبلغ احد من الادارسة مبلغه. مهمترین حادثه در تاریخ مغرب الاقصی در عصر یحیی، حمله فاطمیان به حوزه ادریسیان بود که زمینه سقوط آن دولت را فراهم آورد و چند سال پس از آن نیز امویان اندلس، از سوی دیگر لشکر کشیدند و تا سال ۳۷۵ که پایان عصر ادریسی بود، آنان در نواحی کوچکی از مغرب الاقصی امارت داشتند. سیر نفوذ فاطمیان به حریم علویان ادریسی و نیز هجوم امویان اندلس را از زبان ابن خلدون می‌خوانیم:

«در این ایام فرمانروایی افریقیه خاص شیعیان شده بود. (در ایام مهدی) بر اسکندریه

۱ - تاریخ سیاسی و اجتماعی شمال آفریقا، ص ۲۶۲ و ۲۶۳

غلبه یافتند و شهر مهدیه را پی افکندند. این وقایع را به هنگام ذکر دولت کتنامه خواهم آورد. پس شیعیان طمع در سرزمین مغرب کردند و در سال ۳۰۵ با مصالعه بن حبوس، سرور مکناسه و صاحب تاهرت، عقد دوستی بستند و همراه با سپاهیان مکناسه و کتنامه لشکر بدان صوب راندند، یحیی بن ادریس، صاحب مغرب با سپاهیان خود به مدافعت بیرون آمد. اولیای دولت از اوربه و دیگر بربرها و موالی نیز به او دست یاری دادند. در مکناسه دو سپاه روبرو شدند. یحیی و یارانش پشت بدادند: یحیی شکست خورده و به فاس برگشت و چنان نهادند که مالی به عبیدالله الشیعی (المهدی) پردازد و به طاعت او سر فرود آرد او نیز این شروط پذیرفت و از حکومت کنار رفت و خود را خلع کرد و با عبیدالله المهدی بیعت کرد ولی اجازت یافت که در فاس سکنی گزیند و تنها فاس از آن او باشد و دیگر اعمال بربر به موسی بن العافی، امیر مکناسه، تعلق گیرد.

میان موسی بن ابی العافی و یحیی بن ادریس کینه و دشمنی بود که هر یک آن را در دل نهان می داشت تا آنگاه که مصالعه بار دوم به غزای مغرب آمد به سال ۳۰۹ موسی بن ابی العافی، با طلحه پسر یحیی بن ادریس صاحب فاس به نبرد او بیرون آمد، مصالعه یحیی را بگرفت و اموال و ذخایرش را بستند و او را به اصیلا و ریف که در تصرف خویشاوندانش بود، تبعید کرد و ریحان الکتامی را امارت فاس داد، یحیی به قصد افریقیه بیرون آمد ولی موسی بن ابی العافی راه بر او بگرفت و دو سال به زندانش کرد، چون آزادش ساخت در سال ۳۱۱ عازم مهدیه شد و در همان سال در حصار ابو یزید بمرد.

موسی بن ابی العافی، سرزمین مغرب را در ضبط خویش آورد. در سال ۳۱۳ حسن بن محمد بن القاسم بن ادریس بن ادریس ملقب به الحجام، بر ریحان الکتامی

بشورید و او را از فاس براند و خود دو سال در آنجا فرمان داد و به جنگ موسی بن ابی العافیه لشکر کشید میانشان جنگهایی سخت درگرفت که منهل پسر موسی، جان باخت و نبرد با برجای ماندن بیش از هزار کشته به پایان رسید.

حسن بن محمد خود را از معرکه برهانید و به فاس افکند در آنجا حامد بن حمدان الاور بر او غدر کرد و در بندش افکند. آنگاه موسی را فرا خواند موسی به فاس آمد و آنجا را بگرفت و از او خواست که حسن را تسلیمش کند. او سرباز زد و حسن را آزاد کرد تا جامه دگرگون کند و بگریزد حسن خواست از بار فرود آید بیفتاد و در همان شب بمرد و حامد بن حمدان به مهدیه گریخت. موسی ابن ابی العافیه، عبدالله بن ثعلبه بن محارب و دو پسرش محمد و یوسف را بکشت و ملک ادرسیان زوال یافت و ابن ابی العافیه بر همه مغرب استیلا جست و فرزندان محمد بن القاسم بن ادریس و برادرش حسن را به ریف فرستاد. آنان در بصره مغرب فرود آمدند و بر بزرگ خود، ابراهیم بن محمد بن القاسم، برادر حسن، گرد آمدند و او را بر خود امیر کردند، او نیز بر ایشان دژی را که معروف به حجر النسر است. در سال ۳۱۷ پی افکند و خود در آن فرود آمد، فرزندان عمر بن ادریس در این روزگار در غماره بودند، از تیجنساس تا سبته و طنجه و ابراهیم بدین حال بماند.

دعوت مروانیان، خلفای قرطبه، به مغرب رسید و زناته به روستاهای اطراف داخل گردید. آنگاه بنی فاس را گرفت و پس از ایشان مغراوه آمد و ادرسیان به غماره در ریف اقامت جستند و بار دیگر در میان فرزندان محمد و فرزندان عمر در بصره و قلعه حجر النسر و سبته و اصیلا، دولتی تشکیل دادند. سپس مروانیان بر آنان غلبه یافتند و آنان را به اندلس کوچ دادند سپس به اسکندریه روان نمودند. از آن میان عزیز العیدی بن کنون برای باز پس گرفتن سرزمینهای از دست رفته، به مغرب

لشکر کشید ولی منصور بن ابی عامر بر او چیره گردید و به قتلش رساند، و با قتل او حکومتشان منقرض گردید همچنین شوکت اوربه از مغرب برافتاد.

ادرسیان را چون سلطنت برافتاد، به بلاد غماره رفتند و در آنجا صاحب ریاستی گشتند. این ریاست در میان فرزندان محمد و فرزندان عمر از فرزندان ادریس بن ادریس - استمرار یافت و بدین سبب بربرها سر به طاعتشان فرود آوردند.

بنی حمود که از غماره بودند بدان هنگام که بربرها به یاری المستعین برخاستند با آنان یار شدند ولی پس از آن خود زمام امور را در دست گرفتند و امارت اندلس نیز نصیب آنان گردید.^(۱)

اما سلیمان برادر ادریس بزرگ، در ایام تسلط عباسیان به مغرب گریخت و پس از هلاکت برادرش ادریس بزرگ، خود را به تاهرت افکند. در آنجا به طلب امارت برخاست. بربرها که او را نمی شناختند از یاریش باز ایستادند. امرای بنی الاغلب او را طلب داشتند و قصدشان این بود که در نسبش تحقیق کنند. او با جماعتی به تلمسان رفت و آنجا را بگرفت زناته و دیگر قبایل عرب که در آنجا بودند، فرمانش را گردن نهادند. پس از او پسرش، محمد بن سلیمان، امارت او به میراث برد. آنگاه پسرانش بر سراسر مرزهای مغرب اوسط پراکنده گردیدند و سرزمینهای آن را میان خود تقسیم کردند، تلمسان جدا از او به قاسم محمد بن احمد بن القاسم بن محمد بن احمد رسید و می پندارم این قاسم همان است که بنی عبدالواد مدعی نسب او هستند و این از قاسم ابن ادریس در چنین ادعایی مناسب تر می آید. نیز ارشکول به عیسی بن محمد بن سلیمان و پس از او به عیسی ابن ادریس بن محمد بن سلیمان رسید که

ابوالعیش کنیه داشت و همچنین امارت در فرزندان او بود، پس از او پسرش ابراهیم بن عیسی، سپس پسرش یحیی بن ابراهیم سپس برادرش ادريس بن ابراهیم. (ادريس بن ابراهیم امير ارشکول بود و وابسته به عبدالرحمان الناصر، برادرش یحیی نیز چنین بود). میسور یکی از سرداران شیعه، از او بیمناک گردید. او را در سال ۳۲۳ دستگیر نمود. آنگاه بدان هنگام که ابن ابی العافیه دعوت علویان پیش گرفت و اولیای شیعه را ترک گفت، او از آنان انحراف جست و صاحب جراوه، حسن بن ابی العیش، را محاصره نمود و جراوه را از او بستند و به پسر عمش، ادريس بن ابراهیم صاحب ارشکول، پیوست، آنگاه بوری، پسر موسی بن ابی العافیه، هر دو را در نبرد شکست داد و بگرفتشان و به نزد الناصر فرستاد. الناصر آن دو را به قرطبه سکونت داد.

تنیس از آن ابراهیم بن محمد بن سلیمان بود پس از او به پسرش، محمد و پس از او به پسرش یحیی بن محمد و سپس به پسرش، علی بن یحیی رسید. زیری بن متاد در سال ۳۴۲ بر او غلبه یافت و او به نزد جبر بن محمد بن خزر گریخت. نیز پسرانش حمزه و یحیی نزد الناصر رفتند. ناصر به اکرام آنان را پذیرا آمد. از آن دو یحیی برای باز پس گرفتن تنیس کوشش به خرج داد ولی بدان دست نیافت.

از فرزندان این ابراهیم، یکی احمد بن عیسی بن ابراهیم صاحب سوق ابراهیم بود و دیگر سلیمان بن محمد بن ابراهیم از رؤسای مغرب.^(۱)

روابط ادریسیان با مناطق، و دولتهای همجوار:

از همسایگان دولت بنی ادریس، رابطه دو دولت خارجی مذهب بنو مدرار در سجلماسه و بنو رستم در تاهرت، به علت اختلافات عقیدتی و تاریخی که میان شبعه و خوارج بود، با دولت ادریس خصمانه بود ادریسیان از همان آغاز استقرار در مغرب الاقصی، قصد داشتند آثار خارجیگری را محو کنند، در صفحات پیش خواندیم که از اولین کارهای ادریس دوم، غلبه بر خوارج صفریه در تلمسان بود و همچنین فرزندش عبدالله که ولایت اغمات و سوس الاقصی را در زمان پدر بر عهده داشت بر برخی از دژهای بنو مدرار در اطراف سلجماسه چیره شد. آنها با دولت خارجی دیگر یعنی بر غواطه نیز که در سرزمین تامسنا در سال ۱۲۳ هـ تأسیس شده بود، رابطه دشمنی داشتند و ادریس اول به آنجا حمله کرد و محمد بن ادریس با یک هجوم بی‌امان آن دولت را در ۲۲۰ هـ منقرض کرد.

با بنو رستم نیز همانگونه رفتار شد که با بر غواطه و بنو مدرار، زمانی که ادریس اول به مغرب آمد قبایل خارجی مذهب زناته، لواته، سد راته و نفره به او پیوستند و به بنو رستم پشت کردند و ادریس نیز به کمک آنها تلمسان را تصرف کرد. بعد از شهادت ادریس اول، عبدالوهاب رستمی علیه ادریسیان جهت باز پس‌گیری تلمسان توطئه کرد و به کمک بنو یفرن تلمسان را پس گرفت تا آنکه ادریس دوم، دوباره تلمسان را آزاد کرد، ادریس دوم نیز در سال ۱۹۵ هـ گروهی از بربرها را بر ضد عبدالوهاب تحریک کرد و شورش قبیله هوااره بر ضد بنو رستم نیز با همکاری بنو ادریس بود.

روابط دشمنانه میان ادریسیان و بنو رستم مسلم است و بر خلاف نظر نویسنده معاصر عرب زبان هیچگاه رابطه حسن همجواری میان آن دو برقرار نبوده است.

دولت ادرسیان چون دولتی اصیل و معتقد به اصول بود با امویان اندلس نیز نمی‌توانست روابط دوستانه داشته باشد بر خلاف نظر پروونسال که رابطه قرطبه با فاس را دوستانه می‌داند. این دو همیشه با هم دشمن بوده‌اند. ابن عذارى نوشته است که ادرسیان مخالفان حکم بن هشام بوده‌اند و عبدالله بنسلی سلیمان، برادرش، را یاری می‌کردند و نیز عمر بن حفصون را بر ضد امویان اندلس. البته مبادلات بازرگانی بین دو دولت فاس و قرطبه برقرار بود و این به علت نیاز اقتصادی هر دو کشور به یکدیگر بود. علی‌رغم رابطه سیاسی خصمانه، هر دو دولت در بازارهای «اصیلا» مبادله می‌کردند و بکری می‌نویسد این دو دولت در تأسیس اصیلا به عنوان مرکز مهم بازرگانی مغرب نقش داشتند.^(۱)

– دیگر سادات و بازماندگان علوی در مغرب اسلامی

یکی از نکات تاریخی که مورد اختلاف مورخان است، مسأله بازماندگان و نجات یافتگان واقعه فح است. منابع اصولاً در مورد یحیی بن عبدالله و ادریس بن عبدالله اتفاق نظر دارند. اما آنجا که سخن از سلیمان برادر دیگرشان به میان می‌آید، اختلاف رأی دیده می‌شود. طبری می‌نویسد سلیمان در روز فح کشته شد.^(۲) و ابو الفرج اصفهانی نیز همین رأی را ذکر کرده است.^(۳)

ابن خلدون که تاریخش در مورد مغرب جامعتر از دیگر تواریخ عمومی است در مورد سلیمان بن عبدالله چنین می‌نویسد:

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی شمال آفریقا، ص ۲۶۷ و ۲۶۸

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۱۷

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۳۰۰

آمدن سلیمان به مغرب چه صحت داشته باشد یا نه، فرزندان او تا قرن‌ها بعد در مغرب بر جای بوده‌اند و در بسیاری از نواحی سیادت و حکومت داشته‌اند. از دیگرانی که بر حضور سلیمان در مغرب تأکید دارند بکری است.^(۱) یعقوبی هم در مورد شهر مذکوره می‌نویسد:

فرزندان محمد بن سلیمان بن عبدالله بن حسن (مثنی) در آن سکونت دارند و مدینه خضراء که شهرهایی بسیار و قلعه‌ها و قریه‌ها و مزرعه‌هایی بدان وابسته است و فرزندان محمد بن سلیمان بن عبدالله بر این ناحیه به زور دست یافته‌اند و هر مردی از اینان در شهری و ناحیه‌ای مقیم و متحصن است و شمارشان آنقدر بسیار است که این سرزمین بنام ایشان معروف و به ایشان منسوب است و آخر شهرهایی که به ایشان منسوب است شهری است نزدیک ساحل دریا که به آن «سوق ابراهیم» گفته می‌شود و این همان شهر مشهوری است که مردی بنام عیسی بن ابراهیم بن محمد بن سلیمان در آن سکونت دارد.^(۲)

به هر صورت همانطور که قبلاً اشاره شد هر چند امویان اندلس بر این دولت شیعی چیره شدند، اما باز ماندگان سادات ادریس، یعنی بنو حمود خود موفق شدند امویان را در قرطبه منقرض کنند و به قول ابن خطیب غرناطی، «رکدت ریح العلویة بالمغرب و کان من بقی منهم بقرطبة دیوان السلطان جارین مجری المغاز به الی ان کانت الفتنة التي ادت الی انقراض دولة بنی امیة و تغییر الامور الی هؤلاء الادارسة».^(۳)

۱ - تاریخ سیاسی و اجتماعی شمال آفریقا، ص ۲۶۸

۲ - البلدان، ص ۱۳۱ - ۱۳۲

۳ - سرعت و جریان تشیع در مغرب دچار رکود شد تا این که پس از انقراض امویان اندلس و با روی کار آمدن بقایا و بازماندگان ادریسیان دوباره سرعت گرفت.

دولت بنو اغلب نیز که در سال ۱۸۴ هـ در افریقیه تشکیل شد و حامی خلافت بغداد بود و از دولتهای متعصب اهل سنت؛ با ادریسیان دشمن بود زیرا این دولت مورد تایید بنی عباس و پشتوانه آنها در مبارزات بغداد با علویان بود. زمانی که هارون، قاتل ادریس را روانه مغرب کرده ابراهیم بن اغلب زمینه فعالیت تروریستی او را فراهم آورد، و بهلول بن عبدالواحد مطغری را ضد ادریس دوم شورانید و ادریس نیز، خویش کنندی را که از بزرگان عرب در افریقیه بود، بر ضد ابراهیم بن اغلب تحریک کرد.

بنابراین در این رأی که برخی از محققان معاصر عرب قبول دارند، باید تردید کرد که در مورد روابط اغلیبان با ادریسیان می نویسند «بعلاقات طيبة اشبه ما تكون حسن الجوار و التعایش السلمی» یعنی روابط آن دو دولت خوب و بر اساس همزیستی مسالمت آمیز بود.

یعقوبی در موضع گیری دیگری می نویسد: در شهر تلمسان محمد بن قاسم بن محمد بن سلیمان منزل دارد؛ و ادامه می دهد: پس از تلمسان شهری است به نام مدینه العلویین که در دست فرزندان محمد بن سلیمان است.^(۱)

یعقوبی در مورد شهر نمالته و فالوکسن نیز می نویسد: آن دو در دست زادگان محمد بن سلیمان بن عبدالله است.^(۲)

اسماعیل العربی، نویسنده کتاب «دولة الادارسة ملوک تلمسان و فاس و قرطبة» اشاره می کند که مخطوطه ای از یک نویسنده قدیم مغربی به نام ابو عبدالله محمد بن عبدالله تنسی با عنوان «نظم الدر و العقیان فی بیان شرف بنی زیان» تأکید

۱ - تاریخ سیاسی و اجتماعی شمال آفریقا، ص ۲۶۹

۲ - البلدان، ص ۱۳۶

بر حضور و فعالیت فرزندان سلیمان در مغرب دارد در آن مخطوطه آمده: « فی اواخر ایامه (یحیی بن ادریس) استوسق الملک للعیدیین، فاستخلصوا المغرب الاوسط من ایدی بنی سلیمان، اخوة الادارسة»

این مخطوطه همچنین اشاره دارد بر آنکه تلمسان در دست محمد بن سلیمان بوده است و ادریس دوم عموزاده او، برای مساعدت و معاضدت او به تلمسان لشکر کشید.^(۱)

بگری نیز به حضور محمد بن سلیمان در تلمسان اشاره دارد.^(۲) اما بزرگترین تیره بازمانده علویان که خود از سلاله ادریسیان هستند، دولت بنی حمود است که پس از انقراض امویان و در آغاز عصر ملوک الطوائف اندلس تأسیس شد. وقتی که دولت ادریسیان به دست منصور بن ابی عامر، سردار امویان اندلس، منقرض شد و مغرب الاقصی در زمره استانهای اندلس درآمد بازماندگان آنها تار و مار شدند و گروهی به اندلس آمدند. از میان آنان علی و قاسم پسران حمود بن میمون بن حمود، از نسل ادریس بودند که توانستند در جنگ میان امویان و بربرها، رهبری بربرها را به دست گرفته و خود به دولت برسند.^(۳)

در عصر یعقوبی علاوه بر آنان که ذکرشان رفت حمزة بن داود، نواده ادریس دوم، در نزدیک شهر طنجه حکومت می کرده است. همچنین در ناحیه متبجه مردانی از فرزندان حسن بن علی که آنان را بنو محمد بن جعفر گویند، بر آن دست یافته‌اند.

یعقوبی همچنین از قیام یکی از نوادگان امام سجاد به نام حسن بن سلیمان بن سلیمان ابن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در شهرها و استیلای او بر آن شهر سخن می گوید.^(۴) و السلام

۱ - دولة الادارسة فی المغرب، ص ۱۴۴

۲ - المغرب فی ذکر بلاد افريقية و المغرب، ص ۷۷

۳ - رک: تاریخ دولت اسلامی در اندلس، ج ۱، ص ۶۵۲ و بعد از آن

۲ - البدان، ص ۱۳۱

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- اثر العرب في تاريخ المغرب خلال عصر الموحدين و بنى مرين، مصطفى ابر صيف احمد، مؤسسه شباب الجامعه، ۱۹۸۳ م
- ۲- اعيان الشيعه، سيد محسن امين العاملي، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۶ هـ ق
- ۳- البيان المغرب في اخبار الاندلس و المغرب، تحقيق: لوى پرونسال و ج سن كولان، دار الثقافة، بيروت، ۱۹۸۳ م
- ۴- تاريخ ابن خلدون (العير)، ترجمه: محمد پروين گنابادي، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹ ش
- ۵- تاريخ دولت اسلامي در اندلس، محمد عبدالله عنان، ترجمه: عبدالمحمد آيتي، انتشارات كيهان، تهران، ۱۳۶۶ - ۱۳۷۱ ش
- ۶- تاريخ سياسي و اجتماعي شمال آفريقا، عبدالله ناصري، سازمان چاپ و انتشارات ارشاد اسلامي، ۱۳۷۵ ش
- ۷- تاريخ طبري (الامم و الملوك) محمد بن جرير طبري، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت
- ۸- تاريخ يعقوبي، ابن واضح يعقوبي، ترجمه: محمد ابراهيم آيتي، انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، ۱۳۶۳ ش
- ۹- دولة الاداره في المغرب، عباس نصرالله سعدون، دار النهضة العربيه، بيروت، ۱۴۰۸ هـ ق
- ۱۰- دولة الاداره ملوك تلمسان و فاس و قرطبه، اسماعيل عربي، ديوان المطبوعات الجامعيه، (الجزائر)، ۱۹۸۳ م
- ۱۱- مقدمه ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون، ترجمه: محمد پروين گنابادي، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹ ش
- ۱۲- مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، المطبعة الحيدريه، نجف اشرف، ۱۳۸۵ هـ ق
- ۱۳- نزهة المشتاق من الاخر الآفاق، محمد بن محمد بن عبدالله ادريسي، مكتبة الثقافة الدينيه، مصر
- ۱۴- البلدان، ابن واضح يعقوبي، ترجمه: محمد ابراهيم آيتي، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶ ش
- ۱۵- المغرب في ذكر بلاد افريقيه و المغرب، تحقيق: دوسلان، ۱۹۶۵ م

بررسی تاثیر نفوذ اهل بیت (ع) و علویان
در شکل‌گیری خلافت فاطمیان
در مغرب (شمال افریقا)

محمد علی جلونگر

بسم الله الرحمن الرحيم

از حکومت‌های مهم تشکیل شده در ناحیه غرب عالم اسلام، خلافت فاطمیان در مغرب^(۱) است. این حکومت در سال ۲۹۷ هجری با حمایت قبائل بربرکنامه شکل گرفت و در مدت کوتاه، حوزه فعالیت آن تا اقصی نقاط غرب اسلامی گسترش یافت.

گسترش قیام فاطمیان به سراسر مغرب نشانگر وجود عوامل و زمینه‌های قدرتمندی در آنجا بوده است.

۱- مغرب در منابع تاریخی و جغرافیای اسلامی به سرزمین‌های شمال آفریقا از حدود غربی آن تا اتیانوس اطلس اطلاق شده است. این منطقه به سه قسمت تقسیم می‌گردد: مغرب الادنی (مغرب نزدیک)، مغرب الاوسط (مغرب میانه) و مغرب الاقصی (مغرب دور). مغرب الادنی حدوداً شامل تونس بوده است. این ناحیه که آفریقه هم نامیده می‌شود، مرکزش در دوران اقلبیان قیروان و در دوره فاطمیان شهر مهدیه بود. تشکیل خلافت فاطمیان در این قسمت از مغرب تحقق یافت. مغرب الاوسط حدوداً به الجزائر و مغرب الاقصی به مراکش تا شمال موریتانی گفته می‌شود.

در این مقاله ضمن بررسی تأثیر نفوذ اهل بیت و علویان در شکل‌گیری خلافت فاطمیان به دامنه نفوذ تشیع در مغرب هم پرداخته شده است.

۲- ورود تشیع به مغرب

نفوذ تشیع در مغرب به زمانهایی متقدم بر قیام فاطمیان باز می‌گردد. گسترش سریع دعوت فاطمیان در مغرب و افریقه حکایت از نفوذ تشیع و آشنایی مغربیان با عقاید و افکار تشیع می‌کند.

ورود تشیع به مغرب با ورود علویان به آن منطقه آغاز می‌شود. علویان قیامگر مخالف خلافت، ابتدا در شرق قیام و دعوت خود را علیه خلافت آغاز کردند. تعداد زیاد قیامهای علویان در نواحی حجاز، عراق و مناطقی از ایران در قرن اول و دوم هجری حکایت از گسترده‌گی این قیامها در آن مناطق دارد.^(۱) وقتی که در این نواحی

۱ - برای آشنایی با قیامهای علویان رک به: ابوالفرج الاصفهانی: مقاتل الطالیین - تحقیق کاظم المنظر، نجف اشرف، المكتبة الحیدریه ۱۳۸۵ هـ / ۱۹۶۵ م، صص ۱۲۲ ببعده؛ علی بن انجب بن ساعی: مختصر اخبار الخلفاء ج ۲، الطبعة الاولى، قاهره، بولاق، ۱۳۰۹ هـ، صص ۶ و صفحات دیگر؛ مجهول المؤلف: العیون والحدائق فی اخبار الحقایق، ج ۳، لیدن، ۱۸۶۱ م، ص ۲۳۰ ببعده؛ تاج الدین بن محمد بن حمزه بن زهرة: غایة الاختصار فی اخبار البيوتات العلویه، الطبعة الاولى، بولاق، ۱۳۱۰ هـ، صص ۱۲ ببعده؛ جمال الدین احمد بن علی الحسینی المعروف بابن عنیه: عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۶ م، صص ۶۵ ببعده؛ احمد بن یحیی بن جابر البلاذری: انساب الاشراف، تحقیق محمد باقرالمحمودی، الجزء الثالث، الطبعة الاولى، بیروت، دارالتعارف للطبعات، ۱۳۹۷ هـ / ۱۹۷۷ م، صص ۷۲-۱۴۱، الرازی، محمد بن سهل: اخبار فخر و خیر یحیی بن عبدالله و اخیه ادریس بن عبدالله (انتشار الحركة الزیدیة فی الیمن و المغرب و الدیلم) تحقیق ماهر جزّار، بیروت، دارالمغرب الاسلامی، ۹۹۵، صص ۵۵-۵۸، ۱۷۰.

با شکست یا عدم استقبال مواجه شدند، توجهشان به مغرب معطوف گردید تا آنچه در شرق نتوانستند بدست آورند در مغرب تحقق بخشند. این مطلب در مورد قیام خوارج هم صدق می‌کند. اینها قیامشان را در شرق آغاز نمودند، ولی وقتی در تحقق خواسته‌هایشان در آنجا ناامید گشتند به مغرب روی آوردند.

قیامگران علوی و شیعی در مغرب از دیگر قیامگران، موفق‌تر بودند. تشیع توانست حتی دولتهای خوارج را به مملکات خود اضافه کند و با تشکیل خلافت فاطمیان برای اولین بار، وحدت مغرب مستقل از خلافت شرق را ایجاد نماید.

در کنار علویان، عامل ورود تشیع به مغرب، خاندانهای عربی دوستدار اهل بیت بودند که به مغرب آمدند. این گرایش به صورت موروثی در این خاندانها باقی مانده بود. راجع به قبائل و خاندانهای عربی و بربر، که در قرن اول و نیمه اول قرن دوم در مغرب بوده و گرایش به تشیع و علویان داشته‌اند، اطلاعاتی از منابع در اختیار ما نیست. تنها اخباری که در این رابطه موجود است مربوط به اندلس می‌باشد. با توجه به اینکه قبائل و خاندانهای عرب و بربر که در اندلس بوده‌اند از افریقایه و مغرب به آنجا رفته و ساکن گشته‌اند، حضور آنها در اندلس، حکایت از وجود و نفوذ تشیع از قرن دوم در مغرب دارد. منابع، به ورود یکی از تابعین به اندلس که از شاگردان و یاران علی (ع) بوده اشاره می‌کند. وی ابوعلی حسین بن عبدالله حنش صنعانی است که بنای جامع سرقسطه و البیره منسوب به او است. وی در کنار علی (ع) در صفین حضور داشته و بعد از شهادت علی (ع) به مصر آمده^(۱) و در فتح مغرب و

۱- ابن اثیر: الکامل فی التاریخ، ج ۵، تصحیح علی شیری، الطبعة الاولى، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸/۱۹۹۸ ص ۲۶.

اندلس شرکت کرده است.^(۱) با این حال منابع، در باب اینکه وی با گرایشهای شیعی در مغرب و اندلس شناخته شده باشد، ساکت هستند. مقری همچنین اشاره به یک قیامگر عربی در اوائل قرن دوم در اندلس می‌کند که ارتباط با علویان داشت. وی عبدالله بن سعید بن عمار بن یاسر بود. جدّ او عمار یاسر از یازان باوفا و بااخلاص امام علی (ع) می‌باشد. نباید ما ارتباط عمیق بین گرایشهای حزبی و قبیله‌ای را که به صورت موروثی منتقل می‌شوند، در این مقطع زندگی مسلمانان فراموش نمائیم. به همین دلیل، چون عبدالله بن سعید از دشمنان حزب اموی بود، یوسف بن عبدالرحمن فهری، در هنگام آمدن عبدالرحمان داخل، از این دشمنی بهره برد و به یاسری توصیه کرد تا به جنگ با عبدالرحمن پردازد، زیرا از دشمنی خانوادگی بین آنها آگاه بود. این قیام به پیروزی دست نیافت.^(۲)

اطلاعاتی که منابع پیرامون حضور تشیع در بین بربرها در اختیار ما قرار می‌دهند، متعلق به قرن دوم است. نخستین قیام شیعی بربرها، قیام شقیابن عبدالواحد بکناسی

۱- مقری در نفع الطیب بیان می‌دارد که در فتح مغرب با یکی از یارانش بنام زویف بن ثابت و در فتح اندلس باموسی بن نصیر بود. از همراهان ابن زبیر در شورش بر علیه عبدالملک بن مروان بود. بعد از شکست ابن زبیر، او را با زنجیر به نزد عبدالملک آوردند و عبدالملک او را عفو کرد. او اولین کسی بود که مسئولیت خراج عشور را در افریقه بعهده گرفت. (احمد بن محمد المقری التلمسانی، نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، ج ۳، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۸/هـ / ۱۹۶۸ م، صص ۸-۷) مالکی در ریاض النفوس معتقد است که او ساکن تیروان بود و خانه و مسجدی ساخت و در سال ۱۰۰ هـ در افریقه سرود. (رک ابو بکر عبدالله بن محمد المالکی: ریاض النفوس، ج ۱، تحقیق بشیر البکوش، بیروت، دارالمغرب الاسلامی، ۱۴۱۴/هـ / ۱۹۹۴، ص ۱۲۱).

۲- مقری: پیشین، ج ۲، ص ۳۳۰ و ج ۳ ص ۶۱.

در منطقه شتبریه بود.^(۱) این مهمترین و طولانی‌ترین شورش بود که عبدالرحمن داخل را تهدید می‌کرد و از سال ۱۵۱ تا ۱۶۰ هجری ادامه یافت. او مدعی شد که فاطمی است،^(۲) و خود را عبدالرحمن بن محمد نامید، عبدالرحمن داخل جز با توطئه ترور وی توسط برخی از یارانش در سال ۱۶۰ هجری نتوانست بر او پیروز شود. شاید بتوان این قیام را نخستین اقدام برای تأسیس دولتی شیعی در غرب اسلامی دانست، زیرا این قیام بیست سال پیش از قیام ادرسیان علوی برپا شده است. این قیام نشان داد، تبلیغات شیعی در میان بربرها می‌تواند نتیجه‌بخش باشد. از آموزه‌های این قیام آگاهی نداریم جز آنکه ابن عذارى او را الداعی الفاطمی نامید^(۳) و شاید این تعبیر بتواند نشان دهد که او برای تأسیس خلافتی مستقل از عباسیان تلاش می‌کرده است. به هر روی، قیام وی رنگ مذهبی داشت. مؤلف اخبار مجموعه می‌نویسد که وجیه‌غسانی فرمانده سپاه اموی دعوت وی را پذیرفت و به او ایمان آورد و از بزرگترین یاران وی گشت و حتی بعد از مرگ شقیبا هم به وی ارادت داشت، زیرا وجیه به کوه‌های البیره گریخت و با شجاعت با سپاه عبدالرحمن جنگید تا کشته شد.^(۴) این قیامها مقدمه قیامهای علویان و شیعیان در افریقه و مغرب بودند.

-
- ۱- محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم الاندلسی: جمهرة الانساب العرب، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الرابعة، قاهره، دارالمعارف، بی‌تا، ص ۸۵.
 - ۲- ابن عذارى: البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، ج ۲، تحقیق ج.س. کولان، لیفی بروفنسال، بیروت، دارالتحافه، بی‌تا، صص ۵۴-۵۵.
 - ۳- همان، صص ۵۴-۵۵.
 - ۴- مجهول المؤلف: اخبار مجموعه، دمشق، منشورات داراسامة، بی‌تا، ص ۱۱۱.

۳- علویان در مغرب

علویان بیشترین نفوذ و پایگاه را در نزد قبائل مختلف بربر اعم از بُتر و بُرانس داشتند. همزمان با حضور علویان در مغرب، بعضی از گروهها و دستجات عرب برای بدست آوردن پایگاه و تشکیل حکومت به افریقه و مغرب روی آوردند، ولی موفق نشدند. در آغاز عصر عباسی، بعضی از رجال بنی امیه به مغرب فرار کردند و سعی داشتند پایگاه سیاسی برای تشکیل حکومت بدست آورند، اما توفیق نیافتند. بهترین شاهد بر این مسأله تلاشهای عبدالرحمن داخل در افریقه و مغرب قبل از ورود به اندلس است که موفقیتی بهمراه نداشت ولی مدتی بعد از آن، ادريس بن عبدالله به آنجا رفت و در بین قبائل اوریبه در منطقه زرهون در مغرب الاقصی مستقر شد^(۱) و موفقیتی عظیم بدست آورد. حضور مستمر علویان که منجر به تشکیل حکومت آنان شد از زمان ادريس اول (۱۷۲-۱۷۷ هـ) می باشد،^(۲) ولی قبل از آنهم با شورشهای علویان برخورد می کنیم. هرچند بعضی از منابع راجع به شیعی بودن این قیامگران سکوت کرده اند و یا با تردید می نگرند. با توجه به قرائنی که در مورد حضور تشیع و علویان در اندلس بیان کردیم، به نظر می رسد اقوال کسانی که معتقدند، نفوذ شیعه و علویان از زمانهای قبل از ادريسيان بوده، قابل قبول باشد و شاید زمان حضور علویان و شیبیان را به آغاز دعوت خوارج در مغرب از اواخر قرن اول و اوائل قرن دوم بدانیم.

۱- ابن ابی زرع: انیس المطرب بروض القرطاسی فی اخبار ماوک المغرب و تاریخ مدینه فاس، مراکش، المطبعة الوطنیه، ۱۹۳۶ م، صص ۱۹-۳۰.

۲- ابومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری: المعارف، تحقیق ثروة عکاشه، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۳ ش، ص ۲۱۳.

اکثر علویان مغرب از اولاد امام حسن (ع) بودند، چون قیام‌گران علوی بعد از قیام زید بن علی (د. ۱۲۲ هـ) از نوادگان امام حسن (ع) بودند. آنها برای درمان مانند از تعقیب و زندان، به مغرب می‌آمدند.^(۱) ابن ابی زرع ذکر می‌کند که محمد نفس زکیه شش برادر داشت: یحیی، سلیمان، ابراهیم، موسی، عیسی و ادیس، چهار نفر از آنها در شهرهای شرق عالم اسلامی به نام او دعوت می‌کردند و عیسی را به افریقیه فرستاد و گروه زیادی از بربرها اجابت کردند ولی در آنجا نماند، زیرا برای مشارکت در جنگ فسخ مجبور شد به مشرق باز گردد.^(۲) اشاراتی در منابع از علویانی که به مغرب آمدند و وطن‌گزیدند و برخی از ایشان حکومت تشکیل داده، آمده‌است. بسیاری از شهرها و مراکز در مغرب الاوسط و الاقصی منسوب به علویانی است که آن شهرها را تأسیس یا در آن حکومت کرده‌اند.^(۳) این شهرها از حد اقلیم زاب تا مغرب الاقصی امتداد دارد، برخی از جغرافی‌دانان و مورخان به این شهرها اشاره کرده‌اند. یعقوبی که اولین جهانگرد مسلمان است که از شرق به آن منطقه رفته، به حکومت حسن بن سلیمان علوی در هاز و شهرهای اطراف آن که ساکنان آنجا مخلوطی از زنانه و صنهاجه و زواوة بودند^(۴) و به حکومت بنو محمد بن جعفر

۱- ابو اسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا: مهاجران ابو طالب به انضمام کشف الارتیاب، ترجمه محمدرضا عطائی، چاپ اول، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش، صص ۷۴-۷۷، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۹۴-۱۹۵؛ جمال الدین احمد بن عنبه: الفصول الفخریه، تصحیح سید جلال الدین محدث ارموی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳ ش، صص ۱۲۴-۱۲۶؛ مجهول المؤلف: العیون و الحدائق - ج ۳، ص ۳۸۵.

۲- ابن ابی زرع: پیشین، صص ۵-۱۶.

۳- ابو اسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا: پیشین، صص ۴۰۵-۴۰۶؛ ابوالحسن مسعودی: مروج الذهب، ج ۳، بیروت، دارالاندلس، ۱۳۸۵/۱۹۶۶، ص ۲۶۹.

۴- یعقوبی: البلدان، نجف اشرف، المكتبة المرتضویه، ۱۹۱۸ م، صص ۱۰۹-۱۱۰.

حسنى علوى در ناحیه مَنبِجَه^(۱) و حکومت محمد بن سلیمان عبدالله حسنى و ذریه او در مَدَکَرَه^(۲) اشاره می‌کند. وی می‌گوید: «هر مردی از اینان در شهری و ناحیه‌ای مقیم و متحصن است و شمارشان آن قدر زیاد است که این سرزمین بنام ایشان معروف و به ایشان منسوب است.^(۳) بُکری هم اشاره به شهرهایی می‌کند که مربوط به علویان بوده است. شهر تنس که اصحابش از فرزندان ابراهیم بن محمد علوی حسنى بوده^(۴) و شهر حمزه (آن غیر از سوق حمزه است) که حمزة بن حسن بن سلیمان حسنى تأسیس کرد.^(۵) برخی از علویان شهرهایی مثل تونانا^(۶) و نفیس^(۷) را تأسیس کردند.

از بین علویان مهمترین و مشهورترین در تاریخ مغرب الاقصی، ادريس بن عبدالله بن حسن (۱۷۲-۱۷۷هـ) مؤسس ادريسيان است.^(۸) بعد از آنکه او به مغرب آمد، عده‌ای از علویان که از واقعه فِجِ نجات پیدا کرده بودند، به او پیوستند،^(۹) بدنبال او

۱- همان ص ۱۱۰.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

۴- بکری اندلسی: المغرب فی ذکر بلاد افريقية و المغرب، تحقیق دوسلان، بغداد، مکتبة المثنی، بی تا، ص ۶۱.

۵- همان، صص ۶۴-۶۵.

۶- همان، ص ۸۰.

۷- همان، ص ۱۶۰.

۸- ابن قتیبہ، المعارف، پیشین، ص ۱۲۱۳ ابوجعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج ۶، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا، ص ۴۱۶، مسعودی: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۹.

۹- ابوبکر احمد بن محمد الهمذانی المعروف بابن الفقیه: مختصر کتاب البلدان، الطبعة الاولى، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م، ص ۱۷۸ بلادری- انساب الاشراف، جزء ۳، صص ۱۳۶-۱۳۷.

برادرش سلیمان بن عبدالله آمد و سلیمان بعد از قتل برادرش ادریس به نواحی تاهرت رفت؛ اما در آنجا بواسطه برخورد اغالبه با او، نتوانست ساکن شود و همراه علویانی دیگر به یلمسان آمد و در آنجا ساکن شد و زناته و سائر قبائل بربر آنجا تسلیم حکومت او شدند. مردم آن سامان به احترام تبار شریفشان از آنها به گرمی استقبال کردند و ایشان دولتهای کوچکی بنیاد نهادند. این امیرنشین‌های حسنی همگی هم پیمان عموزادگان خود، ادریسیان بودند، اگر چه هیچیک به قدرت و شوکت ادریسیان نرسیدند، اما خود امارت‌های درختانی بودند که در نشر اسلام و آرمانهای علویان تأثیر ژرف داشتند.^(۱)

اولین قبائل بربری که علویان در بین آنها، پایگاه بدست آوردند، قبائل بئر بودند. به اعتقاد موسی لقبال نزول اکثر علویان در ابتدا بر شعبه‌هایی از قبائل زناته که از بئرها بودند، انجام گرفت و بعد از آن در قبائل دیگر از برانس هم اتفاق افتاد.^(۲) علویان در قلوب قبائل بئر و برانس از پایگاه والائی برخوردار شدند^(۳) و تا زمان قیام فاطمیان حرکتی مخالفت‌آمیز ضد علویان از جانب قبائل بربر انجام نگرفت. مهمترین مخالف فاطمیان از بربرها بعد از تشکیل خلافت، قبائل زناته بود، تا قبل از تشکیل

۱- رک حسین مؤنس: اطلس تاریخ الاسلام، الطبعة الاولى، قاهره، الزهراء للاعلام العربی، ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۷ م، ص ۱۷۹.

۲- موسی لقبال: دور کتامة فی تاریخ الخلافة الفاطمیه، الجزایر، الشركة الوطنیه للنشر و التواریح، ۱۹۷۶ م، ص ۲۰۹.

۳- می‌توان گفت علت عمده انقراض ادریسیان علوی هم، بر خلاف بسیاری از خاندانهای حکومتی، در ناخشنودی مردم از آنها نبوده‌است. بلکه در اختلالات داخلی و یورشهای وسیع دولتهای اطراف بوده‌است. چون فرزندان علوی ادریس تا قرن‌ها پس از، انقراض دولشان در فاس و مغرب مورد احترام مردم بودند. (رک به ابن خلدون: تاریخ ابن خلدون، ج ۱، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بی‌تا، صص ۲۵-۲۶).

خلافت فاطمیان شورش و مخالفتی حتی از این قبائل علیه علویان نمی‌بینم. مخالفتی که بعداً توسط این قبائل علیه فاطمیان انجام می‌گیرد، به عملکرد فاطمیان در برتری قبائل رقیب آنها و تعصب مذهبی و از همه مهمتر تحریک امویان اندلس باز می‌گردد.^(۱) این نشانه از رضایت نامی بوده که نسبت به علویان در مغرب وجود داشته است. آنچه موجب تمایز بعدی علویان از فاطمیان گردید، این بود که علویان تا قبل از تشکیل خلافت فاطمیان، در مناطقی که حکومت می‌کردند، عقیده و مذهب معینی را تعیین و تحمیل نمی‌کردند و در کنار فِرَق موجود و اهل سنت زندگی می‌نمودند و آنچه از رعایای خود درخواست داشتند، محبت نسبت به اهل بیت بود.

به هر حال آنچه به بسترسازی دعوت فاطمیان در افریقایه و مغرب کمک کرد، نفوذ ادریسیان و علویان در بین قبائل بربر بود. این علویان چه زیدی مذهب بوده^(۲) و یاسنی مذهب،^(۳) در هر حال نزول آنها در مغرب و قیام ادریسیان بدنبال آنها، اذهان بربرها را برای پذیرش هر دعوت قیامگر علوی آماده کرد. اگر دعوت و ظهور فاطمیان مسبوق به فعالیت‌های علویان نبود، گرایش به ایشان به سرعت انجام نمی‌گرفت. چون مغرب آشنا با علویان و عقاید آنها بودند، مستعد برای پذیرش آراء فاطمیان شد، که به ادعای خودشان از علویان بودند. سیاست عبیدالله بخصوص در

۱- ابن عداری: پیشین، ج ۲، صص ۲۱۹-۲۲۰.

۲- رک به سعد زعلول عبدالحمید: تاریخ المغرب ۷ ج ۲، اسکندریه، منشأة المعارف، ۱۹۹۴، ص ۴۲۳، موسی لقبال: پیشین، ص ۲۰۷.

۳- حسین مولس: تاریخ المغرب، پیشین، ج ۱، صص ۳۷۲-۳۷۳؛ محمد برکات الیلبلی: التشیع فی بلاد المغرب الاسلامی، قاهره، دارالنهضة العربیة، ۱۹۹۳ م، ص ۶۱.

دوران قیام این بود که یک فرد علوی معرفی شود، زیرا در نزد بربرها و مخالفان خلافت عباسیان علویان دارای مشروعیت برای خلافت بودند. تصور عده‌ای از اهالی مغرب در ابتدا نسبت به فاطمیان این بود که آنها همان علویان و ادرسیان هستند. برخی از جغرافیدانان و جهانگردان در همان زمان به این مطلب اشاره دارند. اصطخری می‌گوید: «طنجه ولایتی فراوان است. در او شهرها و دیهها و بیابانها باشد از حدود بربر و قصبه این ولایت را فاس گویند و یحیی فاطمی آنجا مقام دارد. عبیدالله فاطمی هنوز آن را نگشوده بود تا این غایت.»^(۱)

۴ - تشیع در مغرب در آستانه قیام فاطمیان

تشیع در آستانه قیام فاطمیان در نقاطی از مغرب و افریقه پیروانی را بخود اختصاص داده بود. نواحی قَسْطِلِیَّة و بلاد الجرید از اولین مناطقی بودند که تشیع در مغرب قبل از فاطمیان در آنها نفوذ پیدا کرده است قاضی نعمان مورخ اسماعیلی معاصر چهار خلیفه نخستین فاطمیان، معتقد است که دخول تشیع در نواحی قَسْطِلِیَّة از اواسط قرن دوم هجری بوده است. او استناد به روایات اسماعیلی می‌کند که اشاره به آمدن دو داعی یعنی ابوسفیان و حلوانی به مغرب می‌کنند. ابوسفیان در تالا نزدیک مرجاجنه و حلوانی در سوفجار در محلی که الناظور گفته می‌شد، سکونت کردند. ابوسفیان سبب تشیع اهل مَرْمَاجِنَه و الأَرْبُس و اهل نَفْطَه از نواحی قَسْطِلِیَّة شد.^(۲)

۱- ابو اسحق ابراهیم اصطخری: مسالک و ممالک به اهتمام ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۴۱.

۲- قاضی نعمان: افتتاح الدعوة، تحقیق و داد قاضی، الطبعة الاولى، بیروت، دارالتفاه، صص

در نواحی قسطلیه که ابوسفیان در آن فرود آمد و نواحی سوفجار در حاشیه سرزمین کتنامه که حلوانی در آن تبلیغ می‌کرد، حکومت اغلیبان (۱۸۴-۲۹۶ هـ) تسلطی نداشتند و تنها اهالی اطاعت اسمی و ظاهری از اغلیبان می‌کردند.^(۱) این مطلب نشان می‌دهد که این نواحی بدقت و با برنامه‌ریزی انتخاب شده بودند.

نقطه به صورتی مخصوص، بیشتر از نواحی دیگر مغرب به تشیع گرایش داشت.^(۲) بسیاری از شیعیان که به خلافت فاطمیان درآمدند در این مکان ساکن بوده‌اند. افرادی مثل محمد بن عمران نفطی که عبدالله مهدی او را به قضاوت قیروان گماشت و محمد بن رمضان نفطی که به قضای مبله گماشته شد، هر دو از نقطه بودند.^(۳) و محمد بن ورسند مؤسس شیعهٔ بجلیه در مغرب الاقصی هم از همین منطقه بود.^(۴) نقطهٔ مشارن در دوران معاصر قیام فاطمیان جمعیت عظیمی از شیعیان را در خود پناه داده بود. بکری با اشاره به اولین دورهٔ حکومت فاطمیان می‌گوید که اهل نقطه همگی شیعه مذهب بودند.^(۵) ظهور شیعهٔ بجلی دلالت بر وجود تشیع در مغرب، قبل از آمدن ابو عبدالله شیعی داعی بزرگ فاطمیان می‌کند. ولی این تشیع بروجه مخصوص اسماعیلی نبود. پیروان این فرقه به گفتهٔ بکری به امامت نوادگان حسن بن علی بن ابی طالب اعتقاد دارند و نه به فرزندان برادرش امام حسین (ع).^(۶) بکری به

۵۴-۵۵.

۱- همان، ص ۶۴-۶۵.

۲- بکری اندلسی: پیشین، ص ۷۵.

۳- ابن عذاری: پیشین، ص ۱۸۸.

۴- بکری اندلسی: پیشین، ص ۱۶.

۵- همان، ص ۷۵.

۶- همان، ص ۷۵.

ذکر جزئیاتی درباره عقاید آنها می‌پردازد. گوید: در اذان بعد از اشهد ان محمداً رسول الله، کلمه اشهد ان محمداً خیر بشر و بعد از حی علی خیر العمل، محمد خیر البریه را اضافه کرد.^(۱) وجود تشیع در مغرب بخصوص در نقطه با وجود اختلافاتی که با شیعه اسماعیلی داشت، زمینه را برای پذیرش فاطمیان هموار کرد. بسیاری از شیعیان در نقطه با شروع نهضت فاطمیان در مغرب به آنها پیوستند. محمد بن عمران نبطی که گفتیم عبیدالله او را به قضاوت قیروان گماشت، پیش از قیام فاطمیان به احتمال زیاد، یکی از شیعیان مکتب ابن ورسند بوده که بعداً بلافاصله به قیام فاطمیان پیوسته است.^(۲)

مشابهنهت و قرابتی که بین شیعه فاطمیان با شیعه بجلیه بوده، زمینه پیوستن افراد شیعی بجلی را به فاطمیان بیشتر مهیا می‌کرد. نزدیکی فقه اسماعیلی با بجلی بصورتی است که قاضی نعمان در کتب فقهی اش به نقل احادیث از علی بن ورسند می‌پردازد. به گفته مادلونگ شناخته شدن علی بن ورسند به عنوان عالم شیعه مذهب مغربی، دلایل جالب توجهی را برای قاضی نعمان درگروش فقه اسماعیلی در کتابش به نام الايضاح فراهم آورده است.^(۳)

جنبه دیگری از حضور تشیع در افریقیه، نفوذ آن در بین بعضی از رجال سیاسی اقلیان بود که در موقع بحرانی به کمک فاطمیان آمدند. این امر به تضعیف اقلیان

۱- همان، ص ۱۶۱.

۲- ابن عذاری: پیشین، ص ۱۸۸.

۳- ویلفرد مادلونگ: مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه، ترجمه جواد قاسمی، چاپ اول مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، ص ۲۳۹.

کمک کرد و نفوذ ابو عبدالله را بر قسمتهایی از بلاد اغلیبان ممکن ساخت.^(۱) وقتی علی بن حجر از طرف ابراهیم بن احمد به عنوان والی قفصه و قسطلیه تعیین شد، ابراهیم قبل از رفتن به محل مأموریت، او را به عدالت و پیروی از عمر بن خطاب توصیه کرد. ولی علی بن حجر گفت: من فقط به سیره علی بن ابی طالب عمل می‌کنم و اگر نپذیری من ولایت را قبول نمی‌کنم.^(۲)

از رجال این دوره که شهرت به گرایش به تشیع داشت، محمد بن عمر بن یحیی بن عبدالاعلی مروزی است. او از لشکریان خراسان بود و در دوره عبیدالله مهدی به عنوان قاضی قیروان تعیین گردید و محور بسیاری از اذیت‌هایی شد که به اهل سنت می‌گردید.^(۳) او بواسطه اعتقادات شیعی اش از هیأت سیاسی و اداری اغلیبان کناره‌گیری کرده بود. جمعی از رجال این دوره، گرایش به تشیع خود را پنهان می‌کردند، از جمله این افراد ابن صائع است که متهم به خیانت به ولی نعمتش بواسطه گرایش به تشیع شده بود. گفته شده او تدبیر لازم برای حفظ حکومت اغلیبان در مقابل فاطمیان از خود نشان نداد. پیشنهادات وی به زیاده‌الله سوم در برخورد با ابو عبدالله، برای دور کردن وی از حکومت و هموار نمودن راه برای فاطمیان بوده و نصیحت او به زیاده‌الله آخرین امیر اغلیبی که به مصر و بر افریقیه جانشینی قرار بده و فرماندهی لشگرها و اموال را در اختیار او قرار بده، حمل بر خیانت وی می‌کنند.^(۴) نفوذ تشیع در بین والیان عباسی هم وجود داشت و زمینه مناسبی برای گسترش

۱- ابن اثیر: پیشین، ج ۵، ص ۱۷.

۲- قاضی نعمان: افتتاح الدعوة، پیشین، ص ۸۲.

۳- ابن عذاری: ج ۱، صص ۱۵۱-۱۵۲.

۴- همان، ج ۱، صص ۱۴۳-۱۴۵.

دامنه قیام علویان و یا وسیله رهایی از فشارهایی که عباسیان برای علویان و شیعیان در نظر گرفته بودند، می‌شد.^(۱) از عوامل مهمی که عیبدالله مهدی توانست راه پرخطر سلیمه تا افریقیه را پشت سر بگذارد، نفوذ بعضی از عوامل شیعی در بین راه بود. به گفته ابن اثیر وقتی نامه مکتفی که حاوی فرمان دستگیری عیبدالله مهدی به والی مصر، نوشری رسید، یکی از نزدیکان والی که شیعه بود، عیبدالله را آگاه کرد و از او خواست که مصر را ترک کند.^(۲) این واقعه یک قرن قبل برای ادریس بن عبدالله در موقع فرار به طرف مغرب الاقصی در مصر اتفاق افتاد. در آن حادثه واضح رئیس برید مصر که شیعی بود او را در فرار بطرف مغرب کمک کرد.^(۳)

۵- نفوذ تشیع در اشعار شعراء

تأثیر دعوت شیعه تنها بر رجال سیاسی نبود، بلکه در میان شعرا هم بود.^(۴) در مغرب گروهی از شعرا به تشیع شهرت گرفته بودند. آنها بر طبق تنجیم در اشعارشان بشارت به ظهور دولت مهدی و زوال دولت اغلیبان را در آینده نزدیک می‌دادند. از این دسته محمد بن رمضان در شهر نَفْطَه بود.^(۵) شهرت او به تنجیم و اشعار حکیمانه بود که متضمن اشارات صریحی به زوال دولت اغلیبان به دست اهل بیت بود. به

۱- ابن اثیر: پیشین، ج ۵، ص ۱۸.

۲- ابن اثیر: پیشین، ج ۵، ص ۱۸.

۳- رک به طبری: پیشین، ج ۶، ص ۱۶۹. طبری از واضح بالفظ «کان رافضياً خبیثاً» یاد می‌کند که نشان دهنده اعتقاد شیعی واضح است؛ بلاذری: انساب الاشراف، پیشین، جزء ۳، ص ۱۱۳۶ ابن فقیه: پیشین، ص ۷۸.

۴- رک به قاضی نعمان: افتتاح الدعوة، پیشین، صص ۸۴-۹۰.

۵- همان، صص ۸۸-۹۰.

خاطر گرایش به تشیع، اغلبیان او را دستگیر کردند ولی او از نَفْطَه به بَلْزَمَة فرار کرد و به ساکنان آنجا پناه برد.

از دیگر شعرای شیعی دوره اغلبیان در افریقیه، ابن ابی عقب است. او به خاطر پیش‌گوئیهایش مشهور می‌باشد. اشعار او متضمن اشاراتی از علامتهای خاص در مورد قیام دولت مهدی و زوال اغلبیان در افریقیه است.^{۱۱} گفته شده فردی از قریه خربین از قراء تونس که اطلاعاتی در مورد تنجیم داشت علی‌رغم اینکه مُسین بود، به نزد امیر اعلی احضار شد تا راجع به علائم و نشانه‌هایی که در سال ۲۹۶ هجری با دخالت بربر کتنامه و یاری آنها نسبت به اهل بیت انجام می‌گیرد، توضیح دهد.^{۱۲} از دیگر شعرای شیعی در افریقیه، محمد بن بدیل کاتب ابی قضاغه است. از اشعارش استنباط می‌شود که از غلاة و قائلین به الوهیت عبیدالله مهدی بوده است. او اعتقاد به حلول داشت، و عبیدالله مهدی را در موقع ورود به رَقَادَه با اشعاری مبالغه‌آمیز مدح کرد و به همین علت، اکثریت اهل سنت از او دوری گزیدند.^{۱۳} سعدون ورجینی از شعرای عصر اغالبه است که بواسطه مدح بعضی امرای اغلبیان شهرت دارد. او در امور دیوانی اغلبیان شرکت داشت. در جنگ صقلیه اسیر و با فدیّه آزادگردید، بعد از آنکه عبیدالله وارد رقادَه شد، در قصیده‌ای به مدح او پرداخت و بر نَسَب علوی او صحه نهاد. در این قصیده به حوادثی که برای عبیدالله شیعی اتفاق افتاده اشاره نموده و وعده گسترش عدل و پیشروی بطرف شام، عراق و مصر را در آینده داد که موجب

۱- همان، صص ۸۴-۸۵.

۲- همان، صص ۸۴-۸۵.

۳- ابن عذاری: پیشین، ج ۱، ص ۱۶۰

تعجب عبیدالله و ابو عبدالله و حاضران شد.^(۱)

در کنار نفوذ تشیع در رجال و قبائل، ما تأثیر تشیع را در میدان ادبیات و فصوص محلی مغرب و افریقیه هم می‌بینیم. این پدیده حکایت از گسترش نفوذ تشیع در نیمه قرن سوم و در آستانه قیام فاطمیان در مغرب و افریقیه دارد.

۶- گرایش قبایل بربر به اهل بیت

در مغرب از قرن اول هجری، اهل بیت از پایگاه والایی برخوردار بودند. قبائل بربر، اهل بیت را تجلی آرزوهای ارضا نشده خود، مثل عدالت اجتماعی، مساوات، برابری و اصلاح جامعه از وضعیت موجود می‌دیدند. به گفته موسی لقبال دوستی و محبت نسبت به اهل بیت (ع) در بین تمام ساکنان سنی مغرب وجود داشته‌است. انتساب به اهل بیت در نزد آنها شرف و افتخار محسوب می‌شود. در موارد بسیار نام علی (ع) را بر کودکان خود می‌نهادند که شبیه آن در مورد معاویه دیده نمی‌شد.^(۲) ابن ابی الضیاف بیان می‌دارد که اهل افریقیه حُب علی جزو دینشان است. در این مورد تفاوتی بین عالم و جاهل نیست. زنان حامله در افریقیه و مغرب در زمان وضع حمل

۱- قاضی نعمان: افتتاح الدعوة، پیشین، صص ۲۵۴-۲۵۵، تقی الدین ابوالعباس مقریزی: اتعاط الحنفاء، پیشین، ج ۱، قاهره، وانداء الاوقاف، ۱۹۹۶م، صص ۱۷۳ ابوبکر الدواداری: کنزالدرا و جامع الفرر، ج ۶، تصحیح صلاح الدین المنجد، قاهره، ۱۹۶۱، ص ۱۱۵. الدواداری در «درة المضیة فی اخبار الدولة الفاطمیة» فقط با لفظ «رجیلی» می‌آورد و مقریزی در اتعاط الحنفاء او را سعدون ورجیلی می‌نامد و الدواداری و مقریزی پنج بیت از تصیده، رالیه‌ای که بعضی ابیانش را قاضی نعمان در افتتاح الدعوة بیان کرده، آورده‌اند.

۲- موسی لقبال: پیشین، ص ۲۰۶.

برای کاهش درد زایمان به نام محمد (ص) و علی (ع) توسل می‌جستند.^(۱)

حُب اهل بیت بین تمام قبائل بربر اعم از بُرانس و بُتر وجود داشت.^(۲) تجلی این محبت رامی‌توان در کمک به علویانی دید که به مغرب هنگام تعقیب عثمان بنی عباس پناه می‌بردند. آنها در حالی که از قبل نزد قبایل بربر پایگاهی نداشته و شناخته شده نبودند، مورد اکرام واقع می‌شدند. این اکرام صرفاً بواسطه نفوذ اهل بیت بین قبایل بود.^(۳) بعضی از اعتقادات عامیانه در مغرب نشان از نفوذ اهل بیت در بین قبایل بربر بوده، مثلاً بسیاری از مردم در آنجا معتقدند علامت پنج که بر طبق اعتقادشان رمزی از اهل بیت و اصحاب کساء است، موجب حفظ آنها از نظر بد و حسد می‌شود.^(۴)

ابوالحسن شاذلی رهبر طریقه شاذلیه به مریدانش توصیه می‌کرد که وقتی شما را مشکلات فراگرفت، برای حل آن یا محمد (ص) و یا علی (ع) بگوئید.^(۵) این محبت

۱- احمد ابن ابی الضیاف: اتحاف اهل الزمان باخبار تونس، المجلد الاول، تونس بی‌نام، ۱۹۶۳، ص ۱۲۱.

۲- آثار حب مغربها نسبت به علویان در اکثر تألیفات مغربها ظاهر است. آنان برخلاف بسیاری از مورخان شرق، نسب فاطمیان را نسب علوی صحیحی می‌دانند. الباجی المسعودی می‌گوید: حرف کسانی که نسب فاطمیان را انکار می‌کنند و سندی که در مورد انکار نسب فاطمیان در دوره القادر بالله نوشته شد، محکم و مستند نیست. رک به الباجی مسعودی: الخلاصة النقیة، نسخه خطی، ورقه ۱۳۰ به نقل از موسی لقبال: پیشین، ص ۲۰۶.

۳- رک ابوسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبای: پیشین، صص ۷۴-۷۷، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۹۴-۱۹۵، ابن عنبه: الفصول الفخریه، پیشین، صص ۱۲۴-۱۲۶، ابن تیبیه: المعارف، پیشین، ص ۲۱۳.

۴- موسی لقبال: پیشین، ص ۲۰۶.

۵- احمد بن ابی الضیاف: پیشین، ج ۱، ص ۱۲۱.

و دوستی نسبت به علی (ع) و خاندانش به مفهوم تشیع مصطلح نیست، زیرا بسیاری از مسلمانان مغرب، پیرو اهل سنت بودند.

بعضی ادعا می‌کنند، این اظهار محبت نسبت به اهل بیت از تأثیرات دعوت فاطمیان در مغرب است.^(۱) در پاسخ باید گفت این محبت و گرایش قبل از دعوت و از قرن اول هجری وجود داشته‌است.

حرکتی که ادرسیان و بعد فاطمیان برای جلب قبائل مغرب و افریقیه به سمت خود انجام دادند، استفاده از نفوذ اهل بیت به نفع اهداف خودشان بود. ادرسیان و داعیان فاطمی، بخصوص ابو عبدالله، حداکثر استفاده را از این امر برای جلب قبائل به طرف اهداف خود کردند. زیرا ابو عبدالله و قبل از او راشد غلام ادریس بن عبدالله ادریسی دعوتشان را در ابتدا برای فردی از اهل بیت بدون اظهار وابستگی فرقه‌ای آنها، مطرح کردند. انتساب فاطمیان به اهل بیت، عاملی بسیار مهم برای جلب قلوب مردم بود، بخصوص وقتی اخبار جنایتهایی که نسبت به اهل بیت و علویان از قتل و تبعید و زندانی شدن، به آنها می‌رسید. به جهت محبوبیت اهل بیت، عباسیان تصور می‌کردند که امارت و حکومت علویان در هر نقطه‌ای از سرزمین اسلام، امری است که به راحتی نجات از آن ممکن نیست.

انتساب فاطمیان به اهل بیت، زمینه‌ای بود که خود را تنها حکومت مشروع جلوه دهند و حکومت‌های معاند خود را، تهی از مشروعیت معرفی کنند. از این واقعیت در برخورد با اغلییان حنفی مذهب تمیمی و حکومت اندلس که از امویان بودند و از قدیم نزاعی دامنه‌دار بین امویان و بنی هاشم بر سر مسأله حکومت بود، استفاده

۱- موسی لقبال: پیشین، ص ۲۰۷.

کردند. فاطمیان، امویان اندلس را به عنوان مخالفان آیین اسلام، فاسقان^(۱) و طردشدگان رسول الله (ص) معرفی می‌کردند.^(۲)

۷- بهره‌برداری از لقب فاطمیان

عبدالله مهدی به اعتبار اینکه اهل بیت دارای پایگاه والایی در جامعه مغرب و افریقه بودند، لقب فاطمیان را برای حکومت و خلافت برگزید. او با این حرکت می‌خواست حق شرعی خود را برای خلافت از ناحیه انتساب به پیامبر (ص) تأکید کند و خود را محقق‌تر به خلافت نسبت به علویان دیگر که نسب آنها به فاطمه (س) نمی‌رسید، نشان دهد.

نفوذ اهل بیت فاطمی در جوامع غیر شیعی موجب شد که بعضی از قیامگران قبل از قیام فاطمیان برای جلب مردم، خود را فاطمی معرفی نمایند. همانطور که اشاره شد یکی از شورشیان بربر به نام شقیبا در اقلیم شنتبریه در اندلس بین سالهای ۱۵۱-۱۶۰ در دوره عبد الرحمن بن معاویه برای جلب مردم به طرف خود و دادن صورت شرعی به قیامش، خود را فاطمی علوی معرفی کرد.^(۳) همین مسأله هم در بین قرامطه شام اتفاق افتاد. در همان وقتی که ابو عبد الله شیعی دعوت فاطمیان را در مغرب دنبال می‌کرد، قرامطه شام از نام فاطمیان بهره می‌گرفتند.^(۴)

۱- قاضی نعمان - المجالس و المسایرات، الطبعة الثانية، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۷، ص ۲۱۴.

۲- همان، ص ۱۰۶.

۳- مجهول المؤلف: اخبار مجموعه، پیشین، صص ۱۰۷-۱۱۱.

۴- طبری: پیشین، ج ۶، ص ۲۱۴؛ ابن اثیر: پیشین، ج ۴، ص ۶۰۱.

۸- فاطمیان و شعار الرضا من آل محمد

داعیان فاطمی در دعوت خود در مغرب و افریقاییه، فعالیت‌های خود را بر محور شعار «الرضا من آل محمد»^(۱) قرار داده بودند. آنها از طرح این عنوان دو هدف اساسی را دنبال می‌نمودند. اول استفاده از نفوذ و محبوبیت شدید اهل بیت در بین مردم و دوم مکتوم و پنهان داشتن چهره‌ی رهبری نهضت، زیرا برای خلافت عباسیان، این نهضت با اهداف خاص خود که براندازی حاکمیت عباسیان و جایگزین کردن حکومت علوی بود، غیر قابل تحمل بود، به همین علت از نیمه‌ی دوم قرن سوم که دعوت اسماعیلیان و قرامطه در شام، عراق و بحرین گسترش یافت، احساس خطر نمودند و با شدت و جدت تمام در صدد دستگیری دعوات و هسته رهبری آنها برآمدند. ابو عبد الله شیعی، با طرح «الرضا من آل محمد» می‌خواست از رهبری رفع خطر کند. ابو عبد الله اعلام می‌کرد که او نیابت دعوت را بر عهده دارد و از طرف فردی از خاندان رسول الله (ص) دعوت می‌کند و آن را در نهایت به صاحب امر که از اهل بیت است تسلیم خواهد کرد.

۹- نفوذ عقاید اسماعیلیان در مغرب و گرایش به فاطمیان

از بررسی‌های قبلی مشخص شد که علویان و تشیع در مغرب دارای پایگاه والایی بودند. نفوذ این عامل با علاقه و گرایش بربرها به اهل بیت از عواملی بودند که در بستر سازی برای قیام فاطمیان نقش آفرین بودند. در زمینه گرایش مذهبی قبائل بربر به فاطمیان این سؤال مطرح است که آیا عقاید اسماعیلی با دیدگاه‌های بعضاً افراطی

۱- حسین بن محمد بن وادان: تاریخ العباسیین، تحقیق منجی الکتبی، الطبعة الاولى، بیروت، دار المغرب الاسلامی، ۱۹۹۳ م، ص ۶۳۹.

از دید اهل سنت، در گرایش قبائل بربر به سوی ایشان مؤثر بوده یا صرفاً نفوذ علویان و گرایش به اهل بیت و نفوذ عقاید تشیع اعتدالی در این مسأله نقش آفرین بوده است. اگر تشیع اسماعیلی در بین بربرها پایگاهی نداشته، چگونه فاطمیان که اسماعیلی مذهب بودند، توانستند بصورت برق آسا و گسترده، قیام خود را در بین بربرها به پیش برند.

قبل از بررسی پایگاه و نقش عقائد اسماعیلی در پیروزی فاطمیان در افریقه لازم است دیدگاه قبائل بربر نسبت به عقاید باطنی‌گری مثل عقاید اسماعیلیان بررسی شود. برخی از مورخان معاصر^(۱) پیروزی دعوت فاطمیان در افریقه را از امور غریب و نادر می‌دانند. دلیل آنها اینست که مذهب اسماعیلی، آیین شیعه‌ی غلاة بود و با مذاهب موجود در منطقه مغرب و افریقه که اهل سنت مالکی و خوارج و شیعه معتدل بودند، سازگاری نداشت. از ناحیه دیگر با روحیه قبائل بربر که بدور از امور باطنی‌گری بودند، هماهنگ نبود. مذهب اسماعیلیان، آئین باطن‌گرا و دارای اسرار و رموز بسیاری می‌باشد. محتوای تاویلی و فلسفی دعوت فاطمیان اساساً جذابیت برای مردم بربر که مردمی با طبیعت بدوی و ساده بودند، ندارد.

به اعتقاد دوزی، بربرها و اهالی مغرب در فهم اسرار باطنی مذهب اسماعیلی بر خلاف اهل شرق، زمینه کمتری داشتند. برای آنها فهم تاویل قرآن و حدیث بر طبق تاویلات اسماعیلی مشکل بود.^(۲)

۱- رک سعد زغلول: پیشین، ج ۲ / ص ۵۳۳.

2- Reinhart Pieter Anne Dozy : Histoire des Musulmas d' Espagne , jusqu'a La Conguete de l'Andalousie par les Almeravides. Vol . iiii leiden. P.124 .

این مذهب از زمان شکل‌گیری همراه با این اعتقادات باطنی گرا بوده است. این اعتقادات بین گروه‌های اسماعیلی ایران و عراق بصورت گسترده‌تر وجود داشت. نمونه این تفکرات باطنی و غالی‌گرایانه را در اعتقادات اسماعیلیان عراق که به نام قرامطه نامیده می‌شوند، می‌توان دید.

اکثر گروه‌های مذهبی که در مغرب قبل از فاطمیان توانستند پایگاهی بدست آورند، عقایدشان بدور از تأویلات و عقاید فلسفی و باطنی‌گری بود. از گروه‌هایی که توانستند پایگاهی بدست آورند، گروه‌های خوارج بودند که عقایدشان جزمی و ساده و بدور از تعالیم باطنی‌گری و تأویل و فلسفه بود^(۳۱) و این با طبیعت بربرها در آن مقطع سازگاری بیشتری داشت. سلاوی بیان می‌دارد که مبادی فکری خوارج با طبیعت فطری بربرها مطابقت دارد.^(۳۲) در یک بررسی مقایسه‌ای بین افکار مذهبی خوارج با عقاید اسماعیلیان در مغرب مشخص می‌شود که بر خلاف فاطمیان، اعتقادات مذهبی خوارج با سقوط حکومت‌های خارجی، در مغرب همچنان باقی ماند و این نشان از پذیرش عقاید مذهبی خوارج دارد. مخالفت حکومت‌هایی مثل اغبلیان با خوارج در مغرب، بواسطه آرمان‌های سیاسی و اجتماعی خوارج است و شکست خوارج در مغرب شکست سیاسی بوده نه مذهبی.^(۳۳) به همین علت هم در حال حاضر

۱- رک به فخر الدین محمد بن عمر الرازی: اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، تحقیق محمد المعتصم بالله البغدادی، الطبعة الاولى، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ هجری / ۱۹۸۶ م، صص ۴۹-۵۸، ابو الحسن علی بن اسمعیل الأشعری: کتاب مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تصحیح هلموت ریش، الطبعة الثالثة، بیروت، صص ۸۶-۱۳۱.

۲- احمد بن خالد الناصری السلاوی، ج ۱، الاستقصاء لآخبار دول المغرب الاقصی، تحقیق جعفر و محمد الناصری، الدار البیضاء دارالکتاب ۱۹۴۵ م، ص ۱۲۳

۳- مروین هسکیت: گسترش اسلام در غرب آفریقا، ترجمه احمد نمایی، محمد تقی اکبری،

گروههایی از اباضیه را در شمال افریقا مشاهده می‌کنیم. جوامع اباضی مذهب هم اکنون در جنوب الجزایر (وادی میزاب)، شمال لیبی (کوهستان نفوسه)، جنوب تونس و بعضی بخشهای آفریقایی هنوز وجود دارد.^(۱)

ادریسیان علوی هم اگر پایگاه مذهبی بدست آوردند عقاید آنها بدور از عقاید افراطی‌گری و غالی‌گرایانه بود که در بعضی از فِزق شیعه می‌باشد.

اینجا این مسأله مطرح است که اگر عقاید باطنی‌گری و غالی‌گرایانه در میان بربرها پایگاه نداشته است، پس دعوت مذهبی اسماعیلی چگونه موفق شد؟ در پاسخ باید گفت؛ داعیان فاطمی از طرح اعتقادات مذهبی خاص اسماعیلیان در سطح قبایل خودداری می‌کردند. تعالیم باطنی‌گری در تعالیم قرامطه و اسماعیلیان شرق وجود داشت، ولی در تعالیم فاطمیان در دوران قیام وجود نداشت یا بندرت بود. آنها برای گرایش مردم و قبائل بسوی دعوت به این نتیجه رسیدند که لازم است تفکرات باطنی‌گری و غالی‌گرایانه را تقلیل دهند و از طرح این ادعاها خودداری کنند. آنها با این حرکت قصد داشتند زمینه استقرار خود را فراهم نمایند تا اعتقادات آنها بتواند در مقابل اعتقادات موجود در مغرب امکان نشر پیدا کند.

ابو عبد الله شیعی با فراست فهمیده بود که بربرها تمایلی به عقاید باطن‌گرایانه اسماعیلیان ندارند و در افریقیه و مغرب امکان نشر آن اعتقادات نیست، لذا از بیان عقاید و تعالیم شیعه اسماعیلی بصورت عام و گسترده خودداری کرد. آنچه او در بین

چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۲.
 ۱- محمد عرب: آشنایی با مذهب اباضی، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ ش، صص ۱۰-۱۱.

قبائل بربر عنوان می‌کرد، عقایدی مبتنی بر قرآن و شیعه اعتدالی بود.^(۱) اگر عقاید شیعی که در دوران قیام توسط ابو عبد الله و دیگر داعیان فاطمی مطرح شده، بررسی شود، تفاوت آشکاری بین آنها و شیعه اعتدالی دیده نمی‌شود. عقاید مذهبی ابو عبد الله، مشابهت بیشتری با عقاید شیعه امامیه و زیدیه داشت. بعضی منابع مدعی‌اند، ابو عبد الله قبل از پیوستن به دعوت فاطمیان، امامی مذهب بود.^(۲) شاید به همین علت در مقام قیاس با دیگر داعیان اسماعیلی، کمتر تحت تأثیر عقاید باطنی اسماعیلی بوده است.

گرایش قبائل کتامة و بعد صنه‌اجه به دعوت فاطمیان، به سبب گرایش به عقاید باطنی اسماعیلیان نبود، بلکه همانطور که اشاره شد بواسطه وابستگی اسماعیلیه به اهل بیت و نسب شریف علوی آنها و از همه مهمتر عقاید اجتماعی ایشان بوده است. دوری از افراط و باطنی‌گری داعیان فاطمی در دوران دعوت موجب شد که واکنش مخالفت‌آمیز قابل توجهی از ناحیه فقهاء مالکی که دارای نفوذ در افریقه بودند، ابراز نشود. فقهای مالکی از زمانی واکنش مخالفت‌آمیز ابراز کردند که فاطمیان در صدد تحمیل عقاید اسماعیلی خود برآمدند.^(۳) این مخالفت‌ها بیشتر در شهرهای بزرگ مثل فیروان از پایگاههای مذهب مالکی از قبل بود. دعوت فاطمیان در این شهرها کمتر از جهت دینی مورد پذیرش واقع شد. فاطمیان بعد از پیروزی و

۱- برای نمونه به نوشته‌های فقهی و اعتقادی قاضی نعمان مثل «شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار» و «دعائم الاسلام» مراجعه شد.

۲- ابن خلدون: پیشین، ج ۳، ص ۳۶۲، ج ۴، ص ۳۲ - مقریزی: تعاضد الحنفاء، پیشین، ج ۱، ص ۵۱.

۳- رک به ابن عساری: پیشین، ج ۱، صص ۱۶۸ ببعد.

استقرار، احساس کردند که قیروان به علت نفوذ مذهب اهل سنت مالکی، جایگاه مناسبی برای مرکزیت آنها نیست، لذا در صدد ایجاد مکان جدیدی برآمدند و شهر ساحلی مهدیه را بنیانگذاری کردند.

عملکرد عبید الله مهدی و دیگر خلفای افریقیه برای تحمیل عقاید مذهبی اسماعیلیان موجب شد که پس از رفع فشار و انتقال فاطمیان از افریقیه بطرف مصر، اعتقادات اسماعیلی هم از افریقیه رخت بر بندد، ولی تشیع غیر اسماعیلی که از قبل دارای پایگاه بود و بنام مشارقه نامیده شدند،^(۱) ادامه حیات داد.

۱۰- ارزیابی و نتیجه

فاطمیان همانند بسیاری از قیامگران قبل از خود، با تکیه بر مذهب و استفاده از آن برای پیشبرد اهداف سیاسی وارد عمل شدند. آنان از عقاید دینی برای مشروعیت بخشیدن به حرکت خویش و متحد کردن اجتماعات قبیله‌ای بربر سود جستند. نفوذ اهل بیت (ع) و حضور علویان به بسترسازی دعوت و قیام فاطمیان در مغرب کمک کرد. اگر دعوت و ظهور فاطمیان مسبوق به نفوذ اهل بیت و فعالیت‌های علویان نبود، گرایش به ایشان به سرعت انجام نمی‌گرفت. فاطمیان در دوران قیام از عناوین و مفاهیم مذهبی مورد احترام بربرها بویژه عنوان اهل بیت و فاطمی استفاده کردند.

در کنار نفوذ اهل بیت از وجود زمینه تشیع موجود در مغرب سود جستند. نفوذ تشیع منحصر به رجال سیاسی و قبائل نبود بلکه در میدان ادبیات و شعر و قصص

۱- ابن اثیر: پیشین، ج ۵، صص ۶۳۵- ابن الوردی: تاریخ ابن الوردی، ج ۱، نجف اشرف، مطبعه حیدریه ۱۳۸۹ هجری، ص ۲۶۰.

محلی و عامیانه هم بود. حضور تشیع در مغرب بدور از افکار غالبی گرایانه و باطنی مثل اسماعیلیان بود، زیرا این افکار زمینه پذیرش کمتری در میان قبائل بربر داشت.

«فهرست منابع و مأخذ»

الف- فهرست منابع و مأخذ فارسی و عربی

- ۱- ابن ابی زرع، علی بن محمد بن فاسی: انیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینة فاس، تحقیق محمد هاشمی فیلانی، مراکش، المطبعة الوطنیه، ۱۹۳۶ م.
- ۲- ابن ابی الضیاف، احمد: اتحاف اهل الزمان باخبار تونس، تونس، ۱۹۶۳ م.
- ۳- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن الکریم: الکامل فی التاریخ، تصحیح علی شیری، الطبعة الاولى، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۹ م.
- ۴- ابن حزم الاندلسی، ابومحمد علی: جمهرة الانساب العرب، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الرابعة، قاهره، دارالمعارف، بی تا.
- ۵- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد: العبر و دیوان المبتدأ والخبر فی ایام العرب والمجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.
- ۶- ابن زهرة، تاج الدین بن محمد بن حمزة: غایة الاختصار فی اخبار الیوتات العلویه، الطبعة الاولى، قاهره، بولاق، ۱۳۱۰ هـ.
- ۷- ابن ساعی، علی بن انجب: مختصر اخبار الخلفاء، الطبعة الاولى، قاهره، بولاق، ۱۳۰۹ هـ.
- ۸- ابن طباطبا، ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر: مهاجران ابوطالب به انضمام کشف الارتیاب، ترجمه محمدرضا عطایی، چاپ اول، مشهد، استان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.
- ۹- ابن عذارى المراكشی: البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، تحقیق ج. س. کولان، لیفی بروقنسال، بیروت، دارالثقافه، بی تا.
- ۱۰- ابن علی، یحیی بن الحسین بن قاسم: غایة الامانی فی اخبار القطر ایمانی، تحقیق سعید عبدالفتاح عاشور، قاهره، ۱۹۶۸ م.
- ۱۲- ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی الحسینی: عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۶ م.

- ١٣ - ابن عنبه، جمال الدين احمد بن على الحسيني: الفصول الفخرية، تصحيح سيد جلال الدين محدث اموى، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٦٣ ش.
- ١٤ - ابن قتيبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم: المعارف، تحقيق ثروة عكاشه، قم، منشورات الشريف الرضى، ١٣٧٣ ش.
- ١٥ - ابن النديم، محمد بن اسحاق: الفهرست، تصحيح ابراهيم رمضان، بيروت، دارالمعرفة، ١٩٩٧م/١٤١٧هـ.
- ١٦ - ابن وادران، حسين بن محمد: تاريخ العباسيين، تحقيق منجى الكعبى، الطبعة الاولى، بيروت، دارالمغرب الاسلامى، ١٩٩٣.
- ١٧ - ابن الوردي: تاريخ ابن الوردي، نجف اشرف، مطبعة حيدريه، ١٣٨٩ هـ.
- ١٨ - ابوالعرب، محمد بن احمد تميم التميمي، طبقات علماء افريقيه، تصحيح محمد بن ابي شنب، الجزائر، ١٣٣٢هـ/١٩١٤م.
- ١٩ - ابوالفداء، عمادالدين اسماعيل: تفويم اللبدان، تصحيح رينود والبارون ماك كوكين ديسلان، باريس، ١٨٥٠ م.
- ٢٠ - اسفرائينى، ابوالمظفر: التبصير فى الدين، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٣ هـ.
- ٢١ - الاشعري، ابوالحسن على بن اسمعيل: كتاب مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين، تصحيح هلموت ريتز، الطبعة الثالثة، بيروت، بي تا.
- ٢٢ - اصطخرى، ابواسحق ابراهيم: مسالك و ممالك، تصحيح ايرج افشار، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٦٨ ش.
- ٢٣ - الاصفهاني، ابوالفرج: مقاتل الطالبين، الطبعة الثانية، نجف اشرف، المكتبة الحيدريه، ١٩٦٥ م.
- ٢٤ - البكرى، ابويعيدعبدالله بن عبدالعزيز: المغرب فى ذكر بلاد افريقيه والمغرب، تحقيق دوسلان، بغداد، مكتبة المنشى، بي تا.
- ٢٥ - البلاذرى، احمد بن يحيى بن جابر: انساب الاشراف، تحقيق محمد باقر المحمودى، الطبعة الاولى، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ١٣٧٩ هـ/١٩٧٧م.
- ٢٦ - الدوادارى، ابوبكر بن عبدالله بن ابيك: كتر الدرر و جامع الغرر، السادس والدره المضيه فى اخبار الدولة الفاطميه، تحقيق صلاح الدين المنجد، قاهره، قسم الدراسات الاسلاميه بالمعهد الالماني للآثار بالقاهرة، ١٣٨٠ هـ/١٩٦١م.

- ۲۷ - الرازی، احمد بن سهل: اخبار فخر و خبریحی بن عبدالله و اخیه ادیس بن عبدالله (انتشار الحركة الزیدیه فی اليمن والمغرب والديلم)، تحقیق ماهر جرار، الطبعة الاولى، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۵. م.
- ۲۸ - الرازی، فخر الدین محمد بن عمر: اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، تحقیق محمد المعتصم بالله البغدادی، الطبعة الاولى، بیروت دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۶ م.
- ۲۹ - عبدالحمید، سعد زغلول: تاریخ المغرب العربی، اسکندریة، منشأة المعارف، ۱۹۹۴ م.
- ۳۰ - عرب، محمد: آشنایی با مذهب اباضی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.
- ۳۱ - قاضی نعمان، ابوحنیفه: دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام، من اهل بیت رسول الله علیه و علیهم افضل السلام، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۳ م.
- ۳۲ - قاضی نعمان، ابوحنیفه: افتتاح الدعوة، تحقیق وادالقاضی، الطبعة الاولى، بیروت، دارالثقافة، ۱۹۷۰ م.
- ۳۳ - قاضی نعمان، ابوحنیفه: کتاب المجالس و المسایرات، تحقیق الحیب الفقی، ابراهیم شوح و محمد الیعلوی، الطبعة الثانية، بیروت، دارالمغرب الاسلامی، ۱۹۹۷.
- ۳۴ - قاضی نعمان، ابوحنیفه: شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق محمد الحسینی الجلالی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ هـ.
- ۳۵ - لقبال، موسی: دورکاتمة فی تاریخ الخلافة الفاطمیة منذ تاسیسا الى منتصف القرن الخامس الهجری (۱۱م)، الجزائر، الشركة الوطنیه للنشر و التوزیع، ۱۹۷۶ م.
- ۳۶ - مادلونگک، ویلفرد: مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه، ترجمه جواد قاسمی، چاپ اول، مشهد، انتشارات استان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ش.
- ۳۷ - المالکی، ابوبکر عبدالله بن محمد: ریاض النفوس، تحقیق بشیر البکوش، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۱۴ هـ / ۱۹۹۴ م.
- ۳۸ - مجهول المؤلف: اخبار مجموعة فی فتح الاندلس و ذکر امرائها رحمهم الله و الحروب الواقعة بهائینهم، دمشق منشورات داراسامة، بی تا.
- ۳۹ - مجهول المؤلف: العیون و الحدائق فی اخبار الحقایق، تحقیق میخائیل دخویه، لیدن، ۱۸۶۸.
- ۴۰ - المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت، دارالاندلس، ۱۳۸۵ هـ / ۱۹۶۶ م.

- ۴۱ - المقریزی، تقی الدین ابوالعباس احمد بن علی: اتعاظ المحنفاء باخبار الائمة الفاطميين الخلفاء تحقیق جمال الدین الشیال، قاهره، وزارة الاوقاف المجلس الاعلی للشئون الاسلامیه، ۱۴۱۶ هـ / ۱۹۹۶ م.
- ۴۲ - المقری، احمد بن محمد: نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۸ هـ / ۱۹۶۸ م.
- ۴۳ - مونس، حسین: اطلس تاریخ الاسلامی، الطبعة الاولى، قاهره، الزهراء للاعلام العربی، ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۷ م.
- ۴۴ - الناصری، السلاوی، احمد بن خالد: الاستقصاء لخبار دول المغرب الاقصى، تحقیق جعفر و محمد الناصری، الدار البيضاء دارالکتاب، ۱۹۴۵ م.
- ۴۵ - النوری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب: نهاية الارب فی فنون الادب، تحقیق محمد جابر عبدالعال الحینی و دیگران، قاهره المكتبة العربیه، ۱۴۰۴ هـ / ۱۹۸۶ م.
- ۴۶ - هسکیت، مروین: گسترش اسلام در غرب آفریقا، ترجمه احمد نمایی، محمد تقی اکبری، چاپ اول مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- ۴۷ - یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح: البلدان، نجف اشرف، المكتبة المرتضوية ۱۹۱۸ م.

ب) فهرست کتب خارجی

- Wilferd, Madelung: 1961, *Das Imamiat in der fruhen Ismailitischen Lehre, Der Islam, 37, PP 43-135.*

بیانیه پایانی

چهاردهمین کنفرانس بین المللی

وحدت اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين وصحبه
المنتجبين ومن تبعهم باحسان الى يوم الدين.

قال الله تعالى: **قل لا أسئلكم عليه أجرا إلا المودة في القربى.**

بگو (ای پیامبر) که برای (رسالت خود) اجری از شما نمی خواهم، مگر
محبت به نزدیکانم.

به دعوت مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چهاردهمین کنفرانس
بین المللی وحدت اسلامی از تاریخ ۲۰ تا ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۰ هجری شمسی،
مطابق با ۱۷ تا ۱۹ ربیع الاول ۱۴۲۲ هجری قمری و ۱۰ تا ۱۲ ژوئن ۲۰۰۱ میلادی در
تهران برگزار شد.

در این نشست، گروهی از دانشمندان، فرهیختگان، سیاستمداران و
کارشناسان علوم ارتباطات از کشورهای اسلامی و سایر کشورها حضور یافتند
تا راهکارهای لازم برای تحقق وحدت اسلامی و رویارویی با چالش‌های

دشوار امت بزرگ اسلامی در تاریخ معاصر را مورد بررسی قرار دهند، با این باور که وحدت این امت در زیر پرچم توحید، اساس قدرت، عزت و نیرومندی آن در رویارویی با انواع تجاوزها است.

در آغاز، شرکت کنندگان کنفرانس به محضر ولی امر مسلمین حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای حفظه الله شرفیاب شدند. این دیدار سرشار از اندیشه‌های سازنده‌ای بود که معظم له برای تجدید عظمت و سربلندی این امت و اعلام روش‌های بازآفرینی رهبری این دین و امت بر روی کره زمین مطرح فرمودند.

نشست‌های کنفرانس چهاردهم و برنامه کار آن، براساس عنوان و محور اصلی «جایگاه اهل بیت در اسلام و امت اسلامی» تنظیم شده بود.

بر این اساس بر محبت و مودت اهل بیت تأکید بسیاری صورت گرفت و همگان به تعمیق و تحکیم این اصل که پاسخی است به ندای خدای متعال در قرآن کریم که (بگو «ای پیامبر» که برای (رسالت خود) اجری از شما نمی‌خواهم، مگر محبت به نزدیکانم را) فراخوانده شدند.

کنفرانس تأکید می‌کند که مودت اهل بیت (ع) از عوامل نزدیکی و وحدت مسلمانان است و خدای متعال، همه ما را بر حب الهی و حب پیامبر (ص) و اهل بیت و یاران صالحش مجتمع ساخته است. چنین مودتی که قرآن کریم همه ما را به سوی آن فراخوانده و روایات صحیح منقول از پیامبر اکرم (ص) بر آنها به طور مکرر تأکید ورزیده است، اهل بیت (ع) را در جایگاه شاهد اسوه و الگوی برتر در زندگی این امت قرار می‌دهد. لذا مودت آنان باید از حالت عاطفی صرف به رفتار دائمی در زندگی این امت مبدل شود.

کنفرانس پیرامون مرجعیت علمی اهل بیت (ع) که رسول گرامی اسلام (ص) در حدیث مشهور ثقلین بر آن تاکید فرموده است، مباحثات فراوانی داشت؛ حدیثی که امام مسلم در صحیح خود و بسیاری از اصحاب صحاح و محدثان موثق آن را روایت کرده‌اند.

در این زمینه، روایات متعددی از پیامبر اکرم (ص) در مناسبت‌های گوناگون نقل شده است که دلالت بر آن دارد که پیامبر اکرم (ص) همواره به تحقق محوریت و مرجعیت اهل بیت در زندگی این امت اهتمام ورزیده است تا آنان پناهگاه امت در برابر فتنه‌های گمراه کننده باشند.

کنفرانس دربارهٔ فقه اهل بیت (ع) نیز کوشش‌های فراوانی داشت و مذاهب فقهی اسلامی را به ارتباط و تعامل با این مکتب فقهی فراخواند، همان گونه که پیش از این نیز، گروهی از مردان بزرگ علم و فقه از میان ائمه مسلمین - رحمة الله علیهم - مانند امام شیخ محمود شلتوت شیخ اسبق الازهر - رحمة الله علیه - چنین کردند.

گشوده بودن باب اجتهاد در مکتب اهل بیت، که بیش از هزار سال از آغاز آن می‌گذرد به فقه اهل بیت، توان علمی سترگ بخشیده و پایه‌های محکم و استواری در استنباط فقهی برای آن ایجاد کرده است. این اصل در قاعده‌مند کردن احکام فقهی، قدرت برجسته‌ای برای فقه اهل بیت فراهم آورده است. از این رو شایسته است که فقهای مسلمان آغوش خود را به روی فقه اهل بیت، در کنار فقه سایر مذاهب بگشایند.

کنفرانس همگان را به توجه و عنایت در خور، به تاریخ سادات اهل بیت و علمای آنان و نقش آنها در اصلاح این امت و گسترش اسلام و حفظ حدود و

ثغور مسلمین و بررسی مهاجرت گسترده آنان به چهار سوی جهان اسلام و سایر کشورهای دیگر در شرق و غرب جهان و ارزیابی خیر و برکت‌هایی که این مهاجرت‌ها برای اسلام و مسلمانان در برداشته است، فرامی‌خواند.

کنفرانس بر ضرورت اهتمام به احیای علم انساب و سرشماری سادات اهل بیت و سازمان‌دهی مجدد نقابت سادات بیت نبوی به شیوه معهود در تاریخ اسلام و تأسیس یک مرکز اسناد که عهده‌دار ضبط شجره‌نامه‌های سادات باشد و تدارک کتابخانه عمومی وابسته به آن تأکید می‌ورزد.

کنفرانس در چارچوب بررسی مسئله وحدت اسلامی به موضوع تهاجم فرهنگی غرب علیه جهان اسلام که وحدت و امنیت فکری و میراث تمدنی آن را به مخاطره افکنده و در این راه، از همه ابزارهای تبلیغاتی نوین، بهره می‌گیرد پرداخته و توصیه می‌کند که مؤسسات تبلیغاتی، فرهنگی و علمی وسیعی برای رویارویی با چالش‌های نهادهای تبلیغاتی و فرهنگی غرب ایجاد شود به گونه‌ای که بتواند، از لحاظ حجم و توان فعالیت با آنها برابری کند.

کنفرانس از همه ملت‌ها، حکومت‌ها و رهبران مسلمان می‌خواهد که با همه امکانات سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی به حمایت از انتفاضه ملت فلسطین که بازگوکننده اراده‌ی امت اسلامی در آزادسازی این سرزمین و قدس شریف و مسجد الاقصی است، بپردازند، بر همه مسلمانان است که با تمام توان خود، در راه حمایت از انتفاضه و توقف کشتارهای فجیع بشری که توسط رژیم صهیونیستی با وحشیانه‌ترین شیوه‌هایی که تاریخ مانند آن رانده است، صورت می‌گیرد، گام بردارند.

ما یقین داریم، چنانچه مسلمانان موضعی نیرومند و متحد در برابر حمایت

سیاسی، تبلیغاتی، اقتصادی و نظامی نامحدود آمریکا از دشمن صهیونیستی اتخاذ کنند، این کشور ناچار به تغییر سیاست حمایت‌گرانه‌ی خود از غاصبان فلسطین خواهد شد و دشمن صهیونیستی نیز وادار خواهد شد دست از تجاوزات نامحدود خود به مردم فلسطین برداشته، از موضع سرسختانه‌ی خود عقب‌نشینی کند، همان‌گونه که در گذشته تحت تأثیر حملات مقاومت اسلامی از جنوب لبنان عقب‌نشینی کرده است.

کنفرانس، اهتمام ویژه‌ای به مسئله‌ی مسلمانان بالکان، چین، افغانستان و سایر مناطق و رنجها و محنت‌هایی که بر آنان جاری است، داشته، امت اسلامی را به بذل توجه به این مسئله و تلاش برای زدودن رنجهای کشتار و آوارگی از آنان فرامی‌خواند.

کنفرانس با اعلام رضایت از توافق و نزدیکی مسلمانان، خواستار کاربرد بیشتر گفتگوی علمی و اصولی در برخورد با اختلاف‌های فکری، فقهی و فرهنگی میان مسلمانان، با روحیه‌ی تسامح و برادری است و نسبت به طرح مسایل اختلاف‌برانگیز در فضای غیر علمی و غیر تخصصی هشدار می‌دهد.

در پایان شرکت‌کنندگان از خداوند متعال می‌خواهند که این امت را که پرچمدار توحید در عصر حاضر است، از فجایع و محنت‌هایی که از آن رنج می‌برند، رهایی بخشد و زیر لوای توحید، وحدت کلمه‌ی آنان را محقق سازد، صفوف آنان را متحد و قلوب آنان را نزدیک کند و آنان را رهبران و امامان و طلایه‌داران جهان قرار داده و به وسیله‌ی آنان، اسلام و مسلمانان را عزت و کفر و کافران را ذلت بخشد.

شرکت‌کنندگان مراتب تشکر و تقدیر خود را از مجمع جهانی تقریب

مذاهب اسلامی به خاطر برگزاری این کنفرانس ارزشمند برای بررسی جایگاه اهل بیت در میان مسلمانان ابراز می‌دارند و از رهبری، دولت و ملت جمهوری اسلامی برای دعوت کریمانه‌شان تشکر می‌کنند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

چهاردهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی

موضوع: «جایگاه اهل بیت» علیهم السلام «در اسلام و امت اسلامی»

سرفصلهای موضوع :

- ۱- اهل بیت در کتاب و سنت
- ۲- مرجعیت علمی اهل بیت در میان امت اسلامی
- ۳- اهل بیت و صحابه بزرگوار پیامبر
- ۴- محبت اهل بیت نزد مذاهب اسلامی
- ۵- ائمه اهل بیت و ائمه مذاهب اسلامی
- ۶- ائمه اهل بیت و اهتمام آنان بر مصالح امت و وحدت اسلامی
- ۷- ائمه اهل بیت نزد فرق شیعه
- ۸- حکومتهای هاشمی در طول تاریخ (اداره، فاطمیون، حکومتهای زیدی در مناطق مختلف و...).
- ۹- جایگاه اهل بیت نزد فرقه‌های تصوف
- ۱۰- طبقات علما و شعراى سادات
- ۱۱- تبارشناسی سادات و تاریخ نقابت آنان
- ۱۲- غلاة و نواصب در تاریخ اسلام

